میثاق خون

دور دوم نشراتی - سال اول - شماره ۶-۷ ماه سنبله - میزان ۱۳۶۵ هجری شمسی



فرمان خدا جل جلاله جل شانه

بسم الله الرحمن الرحیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ
مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ
كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ . يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي
جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (الصف - ۱۰-۱۲)

ترجمه

ای مسلمانان ! آیا دلالت کنم شمارا به آن تجارتی که برهاند شمارا از عذاب دردناک ؟ (آن اینست که :) ایمان آرید بخدا و رسول او و جهاد کنید در راهِ خدا با مال و جان خویش این بهتر است . برای شما اگر میدانید، واگر چنین کردید بیامرزد (خدا) گناهان شمارا و جادهد شمارا در بوستانهای که جوی ها در زیر آن جاریست و به محل های پاکیزه و در بهشت های جاودانی اینست پیروزی بزرگ

آدرس مکاتباتی :

مدیریت مجله "میثاق خون"

کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

پوست بکس ۳۴۵ - پشاور - پاکستان

P.O. BOX.345

PESHAWAR - (PAKISTAN)

مدیرمسوول: ف فاضل

معاون: ناصرالدین جمال

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه

میثاق خون

ارگان نشراتی کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

دور دوم نشراتی ـ سال اول ـ شماره ۶-۷ ماه سنبله ـ میزان ۱۳۶۵ هجری شمسی ـ محرم ـ صفر ۱۴۰۷ هـ ـ ق نمبر مسلسل (۲۴ ـ ۲۵)

فهرست مطالب این شماره

صفحة

بسم الله الرحمن الرحیم

یاد داشت مدیر

دهم محرّم الحرام
صف آرائی مشعلداران آزادی

آمد آمد محرم است و یاد آوری از دلیران پهندشت کربلا ، یاد آوری از مجاهدانیکه به قیادت امام بزرگوار حسین بن علی رضی الله عنهما ، نوه پیامبر ﷺ و جگرگوشه سیدة النساء فاطمه سلام الله علیها ، در برابر یزیدیان منحرف صف آرائی کردند و بخاطر بقای اسلام و رجعت به اسلام راستین ـ که وراثت را دران راهی نیست ، بی باکانه قیام کردند و سردادند ، در پای درخت نو پای اسلام خون ریختند ، تا درخت اسلام باورتر شود ، و درسی باشد به همه قرن ها و بهمه نسلها که در برابر انحراف مشابه یزیدیان قرار نگیرند .
آری !

امام عزیز حسین فرزند علی ، می بیند که بعد از گذشت نیم قرن از وفات جد بزرگوارش پیام آور سترگ اسلام محمد ﷺ ، مرد بی بندوباری برمسند خلافت تکیه زده و ادعا هم دارد که او ادامه دهنده راه پیامبر است ، اما کارها و اعمال ننگینش ، فرسنگها از اسلام فاصله دارد ، بناء حسین در همچو شرایط حساس چه باید کند ؟ و اگر او خدا ناخواسته ، خموشی اختیار نماید ، مصلحت اندیشی کند ، و از مسلک خلیفه تنها به همین راضی شود که مردم نماز می خوانند و روزه میگیرند و نام خلیفه در خطبه های جمعه و عیدین گرفته میشود ، در این صورت آیندهٔ بس خطرناک وجود اسلام را تهدید خواهد کرد ، اما حسین مرد دیگر و از تبار دیگر است ، و مشعلدار آزادی است ، مردی است که صحبت پیامبر را درک کرده و در آغوش او تربیت یافته و شاهد بر رفتار و کردار خلفای پیامبر و داوری های اوشان بوده است بناء محال است که به انحراف یزید تن در دهد و براعمال او صحه گذارد .

اگر او چنین نمی نمود و قیام آزادی بخش کربلا را رهبری نمیکرد ، به یقین ما امروز اهمیت قیام در برابر انحراف را نمی شناختیم ، و شاید انحراف دائره اش بس گسترده تر می شد و همه ساحه ها را در هم می نوردید .

بناء او قیام کرد ، و در برابر باطل صف آرائی نمود که قیامش ضربه ای بود بر پیکر سلطنت طلبان ، و برپیکر همه کسانیکه نظام شورائی اسلام را به وراثت ، سلطنت مطلقه و یا بگفته عبدالرحمن بن ابوبکر رضی الله عنه به «هرقلیت» عوض کردند . رستاخیز کربلا این جنبش عظیم تاریخ ، بعد از شهادت امام حسین مضمحل نشد و شمعیکه حسین" بر فروخت ، به خاموشی نگرائید ، بلکه بعد از وی فرزندان مکتب اسلام ، درفش را که مشعلداران آزادی در پهندشت کربلا برافراشتند ، آنرا همچنان بردوش خویش حمل کرده و به پیش تاختند که میتوان قیام ... بیت الله الحرام عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما را که در برابر امرای اموی بپاخاست ، همسراه با قیام عبدالرحمن بن الاشعث و فقهای بزرگ نظیر سعید بن جبیر ، شعبی ، مطرف و ... نام برد .

امروز با یاد آوری از قیام عاشورای امام حسین رزمندگان مسلمان در کربلای افغانستان خونین در برابر پاسداران ظلمت و حامیان اسارت و مزدوران استعمار ، روسهای جنایتکار صف آرائی کرده اند و در راه اعلای کلمة الله و بنیانگذاری دولت پرجلال اسلام سرمیدهند و چون حسین زندگی را عقیده و نبرد در راه عقیده میدانند ، بویژه در طول ماه محرم الحرام امسال که پهندشت های هرات مردخیز و شهید پرور ، چون کربلا همه روزه شاهد فوران و فیضان خون است ، و تا همین لحظه ادامه دارد و مصداق بارز « کل یوم عاشورا وکل ارض کربلاء است .

خداوندا ! تلاشهای مجاهدان مسلمان را که بخاطر رضا و خوشنودی تو بپاخاسته اند ، ثمر بخش گردانیده ، او شان را در امر به پیروزی رساندن اهداف اسلامی شان یار و مددگار باش ، انك سمیع مجیب قریب .

رستاخیز عاشورا

قیامی ضد انحراف

سخنرانی دانشمند مجاهد استاد برهان‌الدین ربانی امیر جمعیت اسلامی افغانستان که بمناسبت عاشورای سال ۱۴۰۱ هـ درغند خالدبن ولید (رضی‌الله‌عنه) ایراد گردیده است، چون استاد دانشمند در عاشورای امسال به بلوچستان و ازآنجا داخل سنگرهای داغ کشور عزیز شده بودند، اداره مجله تصمیم گرفت تا بیانیه استاد را که شش سال قبل ایراد شده بود از نوار پیاده کرده به خوانندگان مجلهٔ میثاق خون پیشکش کند.

الحمد لله وحده، نصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب وحده والصلاة والسلام علی سیدنا و نبینا ومولنا محمد وعلی آله واصحابه ومن جاهد فی سبیل الله الی یوم الدین.

برادران مجاهد! السلام علیکم و رحمت‌الله و برکاته و بعد:

اجتماع امروز ما به مناسبت شهادت سیدالشهداء حضرت امام حسین (رض) وتجلیل از قهرمانی های این فرزند بزرگ اسلام دائر می گردد در تاریخ اسلام روز ها و حوادث مختلفی را بخاطر داریم - شهید ای زیادی درراه اعلای کلمة‌الله سردادند. اما درجملهٔ شهداء راه حق ودر جملهٔ حوادث تاریخ، شهادت امام حسین (رض) و حادثه کربلا نقطهٔ عطف تاریخ و حادثهٔ بزرگ ودوران ساز محسوب می گردد حادثه ایکه یکبار دیگر مسلمانان را از خواب گران بیدار کرد ودرپیکر اجتماع روح تازه دمید. امام حسین (رض) براساس طرز فکر اسلامی اش که می گفت «انما‌الحیاة عقیدة وجهاد» زندگی مفهومی ندارد، مگر دو مطلب در زندگیست یکی هم عقیده ودیگر جهاد، یعنی لب و لباب زندگی مقصد وغایه اصل زندگی تنها وتنها عقیده و جهاد است انسان بی عقیده حیوان دو پا ومسلمان غیر مجاهد انسان دوراز فرهنگ اسلامیست، پس مسلمان، مسلمانی که حقیقتاً براه اسلام روان است باید معتقد باشد و مجاهد باشد براساس همین طرز فکر وبراساس برداشت اصیلی که از اسلام داشت قیام کرد. زیرا او درآغوش پیشوای بزرگ اسلام جد بزرگوار خود سالار بشریت حضرت محمد ﷺ تربیت یافته بود.

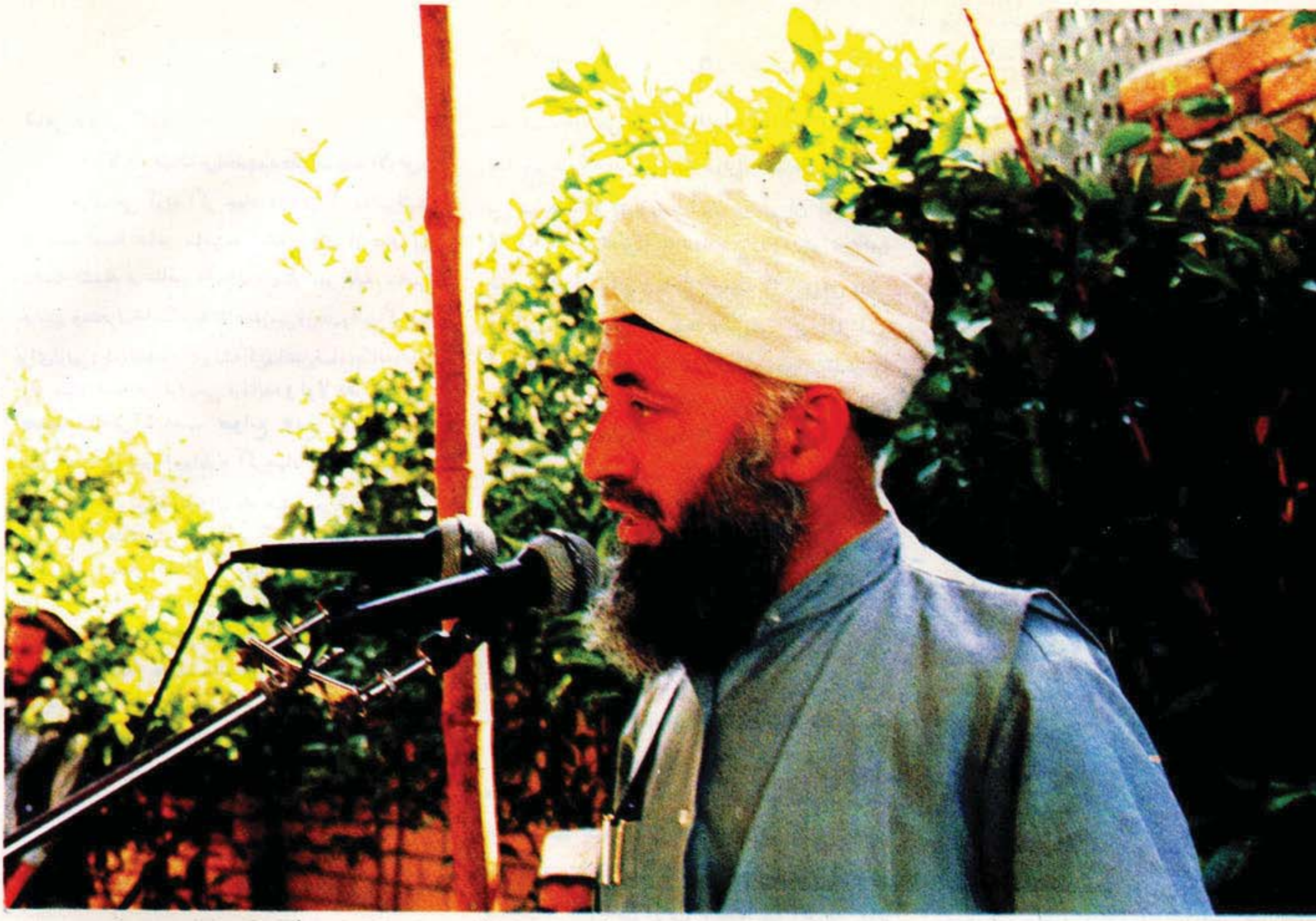
او از آن سردار بشریت، آموخته بود که مسلمان هرگز دربرابر باطل آرام نمی نشیند، در برابر فساد خاموشی اختیار نمی کند از هر جائیکه فساد سر کشد از هر جائیکه فتنه سر کشد از هر طرفیکه حریم اسلام مورد تعرض وتجاوز قرار گیرد باید علیه آن قیام نمود ولو اینکه بظاهر امیر مسلمانان خلیفه مسلمانان و یا حکومتی بنام اسلامی باشد. هرجا که فساد ریشه دواند هر جاکه اسلام درخطر افتد باید مسلمان قیام کند وآرام ننشیند زیرا زندگی مسلمان قسمیکه اقبال می گوید:

میا را بزم بر ساحل که آنجا
نوای زندگانی نرم خیز است
به دریا غلط وبا موجش در آویز
حیات جاودان اندر ستیز است

زندگی برای یک مسلمان واقعی و یک مسلمان حقیقی جز مبارزه و کشمکش حق در برابر باطل مفهوم دیگری ندارد وقیام حضرت امام حسین (رض) قیام سازنده و آموزنده‌ای بود، قیامی بود که برای همه انسانها، برای همه مسلمانها درس ایثارگری را آموخت که بگفته شاعری:

تا قیامت قطع استبداد کرد
موج خون او چمن ایجاد کرد

راستی که موج خون حضرت امام حسین (رض) طوفانی را بمیان آورد که ریشه



استبداد را قطع کرد وفرزندان اصیل مسلمان درمیان هرعصر و در هر نسلی با الهام از مکتب حسین علیه ظلم استبداد علیه فساد قیام نمودند که قیامهای بعدی مسلمانان درتاریخ تا امروز همگی درسی بود که از مکتب امام حسین ﷺ وپیروی از خط امامیکه در دامان پیامبر بزرگ اسلام محمد ﷺ پرورش یافته بود. امام حسین (رض) چون مسلمان است زندگی‌مسلمان جز عقیده وجهاد در راه عقیده مفهوم دیگری ندارد ، عقیده چون از طرف دشمن خارجی ویا از طرف دشمن داخلی مورد تجاوز قرار بگیرد باید علیه آن‌قیام‌نمود. چرا یزید از راه اسلام منحرف می شودچرا علیه نواسه پیامبر اکرم (ص) شمشیر می کشد آری آنجا کهخود خواهی آنجاکه خود پرستی آنجاکه تن پرستی حاکم بر زندگی مسلمان شود دیگر چشم ودل از دیدن حقیقت و از رفتن براه حق کور وکر می شود ویزید نیز چنین چهره ای است درتاریخ بخاطر داریم تاریخ یاد دارد که بزرگترین تباهی‌ها درجهان ، علت واساس اصل تباهی های جهانی،جنگهای جهانی خونریزی‌های جهانی معمولاً خود خواهی وفساد بود، خود خواهی زعمای فاسدوخود خواهی رهبران گمراه . اگر چنگیزاگر هلاکو هزاران هزار انسان را کشتند علت کشتارشان خود خواهی وخود پرستی آنها بود . یزید هم از راه اسلام منحرف شده غرق درخود خواهی است او از نواسه پیغمبر می خواهد که در برابر سلطنت فاسداو تسلیم‌شودبرای‌او رأی‌بدهد ،دست بیعت‌برایش‌درازکند

اما امام حسین (رض) می دانست که‌این‌خلافت از راه اسلام منحرف شده است کارهای یزید بر پایه اخلاق اسلامی استوار نیست، لذا نباید بهآن تسلیم شد ، نباید به آن دست بیعت داد ، نباید بر فسادآن صحه گذاشت ، اینجاست که حضرت امام‌حسین(رض) قیام می کند ، دریکطرف مسلمانهائیکه براه حق‌روان اند ودر جانب دیگر آنهائیکه بنام مسلمان امادرعمل مسلمان نیستند علیه راهروان راه حق می جنگند ، مشعلداران آزادی در برابر پاسداران شب صف آرائی میکنند درسی که از حادثه المناک اما آموزندهشهادت امام حسین (رض) می آموزیم درس مبارزه‌وجهاد است هر گاه درمیان ملت های مسلمان‌به سطح گروه‌هابهسطح حکومت،هابه سطح افراد ، خود خواهی ها وانحراف ها به میان بیاید بزرگترین جنایات و خونبار ترین حوادث در تاریخ پدید خواهد آمد، امام‌حسین (رض) نیز بخاطر سر کوبی انحراف وکجروی قیام کرد و برای همه مسلمانان برای شما فرزندان اصیل اسلام که رهروان راه حقیقی پیغمبر اکرم ﷺ وامام حسین هستید درسهای عملی گذاشت که امروزدر زندگی‌شما عملاً تمثیل می‌شود.تجلیل از شهادت‌امام‌حسین (رض) تنها با اشک وآه. گریان وفریاد سرزدن و زانو زدن میسر نیست،تجلیل از مقام امام حسین (رض) تجلیل عملی و پیروی از راهیست که امام‌حسین (رض)برای شما وبرای همه مسلمانان گذاشته است .

امروز شما برادران راه حق‌شما مجاهدین رزمنده و با ایمان که در برابر قدرت طاغوتی و خونخوار جهانی روس می جنگید یقیناًدر هر سنگرخود یادکربلا را می کنید شهدای راه حق شما همان حسینی های حقیقی هستند کهدر راهآرمانی که امام حسین (رض) جان داد و بزرگترین افتخار را در تاریخ جهان برای ملت های مسلمان به ارمغان گذاشت شما هم درسنگر های خو نین خود هر روز صد ها و هزاران افتخار را بجهان اسلامو برای ملت مسلمان خود در افغانستان کمائی می کنید

برادران گرانقدر ! جهاد که امام حسین (رض) آنرابحیث‌سرمشق‌زندگی‌خودبحیث اساسی ترین راه خود انتخاب نموده امروز بحیث یک سنت الهی بالای‌همه انسانها وبالای همه رهروان راه حق فرض شده است

مادر قرآن عظیم‌الشان می بنیم که جهاد راه اصلی ورمززندگی انسانها است اگر جهاد از صفحه هستی زندگی انسانها دور شود همه جا را فساد وهمه جا را

تباهی فرا می گیرد

«ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض»

قرآن می گوید اگر جهاد نبودی اگر عناصر فاسد و مفسد توسط عناصر مؤمن و خدا پرست از میان برداشته نشوند و عناصر باایمان و پیکار جو علیه عناصر بیدین ومنحرف قیام نکنند فساد همه زمین وزمان را می گیرد، برای ازبین بردن فتنه ها برای ریشه کن ساختن فساد، یگانه راه. راه جهاد است، باز قرآن می فرماید« **و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبیع ومساجد و صلوات یذکر فیها اسم الله** » اگرجهاد نباشداگر عناصر مفسد و بیدین توسط رهروان راه حق سرکوب نشوند ، توحید ، خداپرستی ، مساجد ، کلیساها و معابد در میان همه اجتماع بشری از میان می روند . ویران می شوند برای آنکه مراکز خدا پرستی ویران نشود برای اینکه انسانها از نور توحید بی بهره نمانند برای آنکه شعلهٔ حقیقت خاموش نشود پس بایدجهاد نمود و باید عناصر فاسدرا از میان برداشت و باید علم جهاد را برافراشت تا مراکزتوحید و خداپرستی از میان برداشته نشود و فساد بهرطرف ریشه ندواند . از همینرو این سنت تاریخ و این سنت الهی را حضرت امامحسین رض بحیث سر مشق برای زندگی خود و زندگی رهروان راه خدا به مسلمانان می آموزد که «انماالحیاة عقیدةو جهاد » راستی که زندگی انسان جز عقیده و جز جهاد ، مفهومی ندارد زیرا جهاد یک حقیقت تاریخی است زیرا جهاد یک سنت الهی است اگر انسانها ، اگر مسلمانان جهاد نکنند اگر فریضهٔ جهاد بالای مسلمانان مشروع نمیشد به هرطرف فساد هر طرف آلودگی ، هر طرف کفر و الحاد ریشه می دوانید . اینجاست که خدای حکیم و علیم برای رحمت به بشریت جهادرا بحیث یک سنت الهی ، بحیث یک درس تاریخی ، بحیث یک اصل زندگی برای هر انسان و برای هر مسلمان برای رهرو راه حق در هر عصریکه بسر می برد و در میان هر نسلیکه زندگی می کند ، بحیث یک سنت الهی ، بحیث یک فریضهٔ دینی ، بحیث یک وا قعیت زندگی مشروع ساخت وقرآن گفت که اگر جهاد نمیبود اگر مجاهدین نمیبودند اصلا فساد ریشه می دوانید اصلا شعلهٔ حقیقت خاموش می شد همه جارا فساد می گرفت اینجابود که خداوند برای ترحم بربشریت برای رحم به انسانها جهاد را مشروع ساخت « **کتب علیکم القتال و هوکره لکم و عسی ان تکرهوا شیا و هو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیا و هو شر لکم** » خداوند جهادرا قتال را برشما فرض گردانید « **وهوکره لکم** » شاید طبیعت شما نفسیت انسانی شما در آغاز امر به حکمت جهاد آشنائی نداشته باشد شاید احساس ناراحتی کند در حالیکه جهاد برای شما خیر است «وعسی أن تکرهوا شیأ » شما ای انسانها چه بسا چیزهائیکه بد می بینید دربرابر چیزهای ناراحت می شوید امااو بشما خیر است «وعسی ان تحبوا شیأ» چه بسا که چیزهائی راکه دوست دارید «وهو شر لکم» در حالیکه او برای شما شر است اگر دوای تلخی را طبی به مریض می دهد ، مریض در آغاز امر احساس ناراحتی می کند اما اگر او دوای تلخ را نخورد مرضش شفا نمی یابد . اماچه بسا زهریات را همراه عسل مخلوط نموده انسان می خورد و جان خود را از دست میدهد . اینجاست که خداوند جهاد راکه در ظاهر باطبیعت انسانها ناسازگار معلوم میشود بحیث یک خیر اعلی وبحیث یک خیرعظیم به انسانها اعطا کرد ، به مسلمانها دستور داده ، برای شان فرمودکه جهاد برای شما بهترین کاریست وخیر یست که شمااگرازآن دور شوید مفاسد زیادی دامنگیر شما می شود این خیر بزرگ را حضرت امامحسین (رض) درک کرد و پرچم عصیان برافراشت بعضی هامیگویند که : چرا امامحسین (رض) با هفتاد ودو تن از یاران و کودکان و زنان و خاندان نبوت در میدان کربلا خود را شهید کرد کاشکی مدینه راترک نمی گفت ، کاش، آنها علیه یزید ظالم قیام نمی کردند اماخدا می دانست و حضرت امامحسین (رض) دانسته بود اگر چه قیام او بظاهر نزد گروه زیادی مقبول و پسندیده ، معلوم نمی شد ، اما باید او دست به این قیام می زد ، زیرا اگر امامحسین(رض) قیام نمی کرد گویا به فساد صحه گذاشته و او نظر دارد که فساد ادامه پیدا کند اما در نظر اماحسین (رض) در نظر امام حسینیکه در آغوش حضرت پیغمبراکرم (ص) تربیت یافته بود میدانست که این قیام ، قیام نجات امت های مسلمان است خونهای که در میدان کربلا می ریزد ، برای ملت مسلمان سبب نجات و باعث در هم کوبیدن ریشه های فساد وناروائی می گردد ، اینجابود که امامحسین (رض) به اساس سنت الهی ، به اساس فریضه خدائی قیام می کند و علیه دشمن علیه کسانیکه مخالف راه اسلام روان اند به قیام تاریخ سازو سازندهٔ خود می پردازد

برادران گرانقدر ! ـ

قیام امامحسین (رض) و جهاد برادران رزمنده و مؤمن ما قیامیست برای نجات همه بشریت قدمیست در جهت تأمین سنت الهی و فریضهٔ الهی . زیرا بدون جهاد و بدون قیام نمیتوان فساد را ریشه کن ساخت نمیتوان درفش حقیقت را در اهتزاز در آورد بناء باید قیام نمود و شما هم امروز درین محل و برادران هم رزمتان در میان سنگرهای پرخون شان از حیات از مبارزهٔ امام حسین (رض) عملاً تجلیل می کنند شما دانسته اید ، و خوب درک کرده اید که راستی اگر در زندگی عقیده وجهاد نباشد دیگر زندگی مفهومی ندارد راستی که اگر در زندگی جهاد نباشد و اگرزندگی مسلمان از جهاد خالی باشد ، زندگی ذلت زده، زندگی بندگی ، اسارت و زندگی بیچارگیست حضرت ابوبکر صدیق (رض) بحیث یک قاعدهٔ عمومی فرموده اند : « ماترک قوم الجهاد الا ذلوا » هیچ قومی نیست که در تاریخ جهاد را ترک کرده باشند مگر اینکه ذلیل شدند ، مگر اینکه خوار شدند مگر اینکه رسوائی وبدبختی متوجه حال شان شد . مادیدیم در تاریخ اسلام از روزیکه جهاد در میان جوامع اسلامی به همان قوت به همان تندی که باید به پیش می رفت متوقف شد در میان مسلمانان ذلت وخواری وبیچارگی ومحکومیت وبردگی حاکم گردید .

برادران گرانقدر! درین لحظات که بافتخار شهادت امام حسین (﵁) در اینجا گرد آمده ایم شما از خود می پرسید وباید هم از خود بپرسید ، که قیام شما برای چیست ؟

وشما در نظر اسلام ودر نظر مسلمانان چه مقامی دارید ؟ شما برای چه قیام کرده اید ؟ آیا شما مقام خود را می شناسید ؟ شما می دانید که در پیشگاه خداوند چه مقامی دارید ؟ پیغمبر اکرم صلوات الله علیه وسلامه میفرماید« **ما اغبرت قدما عبد فی سبیل الله الا حرم الله علیه النار او کما قال** » رسول اکرم (ﷺ) می فرماید « هیچ قدمی بندهٔ مسلمان نیست که در راه خدا گرد وغبار برداشته باشد مگر اینکه خداوند آتش دوزخ را بر او حرام می سازد » شما برادران مجاهدنه تنها سر وروی وپا ودست تان در راه جهاد غبار آلود است بلکه چه بسا شما فرزندان مؤمن که دستها وپاهای شما را مین های دشمن از بین برده است چه بسا که در سنگر های پرخون مجروح وزخمی شده اید چه بسا برادرهایتان در راه خدا جان داده اند . پس مقام شما به نزد خداوند خیلی ها بزرگ است باز پیغمبر اکرم (ﷺ) می فرماید « **عینان لاتمسهما النار عین بکت من خشیة الله وعین تحرس فی سبیل الله او کما قال** » دو چشمیست که آتش دوزخ باهمه تندی وشدتی که داراست ، قدرت آنرا ندارد که این دوچشم رابسوزاند این دوچشم کدام چشمها است ؟ این چشم آهن است چشمهای از آهن واز فولاد را آتش دوزخ در فی ثانیه ذوب می کند ، اما این کدام چشم است که قدرت ندارد آتش دوزخ اورا بسوزاند ؟ ! چشم انسان خداجو وخدا پرست چشم انسان خداترسیست که در دل شب بیاد خدا می افتد واشک از چشمش فرومی ریزد چشم

مجاهد وپا سد ار مسلمانیست که در سنگرهای اسلام در سنگرهای حقیقت ، در اردوگاهای اسلامی ، در سر زمین جهاد و قیام وخون ، شبی‌را ، لحظاتی رابخاطر پاسداری اسلام بیدار خوابی نموده است پس برادران مجاهد ! ـ خوشا بحال شما که شبها بیدار خواب هستید . خوشا بحال شما که بالب تشنه مانند امام حسین (رض) در میدان کربلا باشکم گرسنه با لباسها ی ژنده پاها های برهنه درمیان سنگرهای پرخون رزمیدید ومی رزمید ، برای نجات اسلام برای احیای مجدد عظمت از یاد رفتهٔ اسلام شبهاپاسداری می کنید .زنجها وتکالیف را در راه خدا باروح آرام استقبال می کنید خوشا بحال شما لشکر خدا ، خوشا بحال شما پاسداران راه حق ، خوشا بحال شما سپاهیان رزمنده‌ومؤمنی که‌همچوآن‌پاسداران‌خدا پرست‌بیاد اسلام عزیز اشک تأثر می ریزد وچون سپاهیان دلیروغیرتمند شب‌وروز از سنگر اسلام پاسداری می کنید . پس‌شما آن پاسداران وآن پارسایانی هستید که قدرت آتش‌دوزخ نیست که چشم شما را بسوزاند پس خوشابحال شما . آری ! شما که درراه خدا همه چیز راازدست‌ داده اید شما نه تنها پاسداری کرده اید نه تنها پارسائی پیشه کرده اید ، بلکه شما اید که جان‌ومال تان‌وهر چیزیکه‌داشتید در راه خدا از دست داده اید « **هل‌ادلکم علی‌تجارة تنجیکم‌من‌عذاب‌الیم تومنون با لله‌ورسوله وتجاهدون فی‌سبیل‌الله باموالکم وانفسکم ذلکم‌خیر لکم‌ان‌کنتم تعلمون** » خدا می فرماید « **هل‌ادلکم‌علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم** » ای مسلمانان ای مؤمنان آیا من شما را رهنمائی کنم به سوداگری که از عذاب دردناک نجاتتان می دهد ، چه کنید ؟ « **تومنون بالله** » بخدا ایمان بیاورید « **وتجاهدون فی سبیل‌الله باموالکم وانفسکم** » در راه خدا بجان ومال خود جهاد کنید « **ذلکم‌خیرلکم ان‌کنتم‌تعلمون** » این خیر است‌بشما اگر بدانید راستی شما این سوداگری واین تجارت را در زندگی خود عملی کرده اید این ندای خدائی را بدل‌وجان لبیک گفته‌اید . خدائیکه‌شما راگفت آیاشمارا فراخوانم آیاشمارا رهنمائی کنم به‌تجارتی که از عذاب دردناک الهی نجات تان می دهد آن عبارت از ایمان است همان شعاری که امام‌حسین (رض) زمزمه می کرد و میگفت : (**انما‌الحیاة عقیدة وجهاد**) یعنی « **تؤمنون با لله** » آیا راستی بخدا ایمان آورده‌اید و معتقد شدید که جزء خدا، متصرفی‌نیست ، و جز راه اسلام راه دیگری وجود ندارد . مگر علیه همه نظامها علیه‌همه طاغوتها قیام کرده اید ؟ وهم « **تجاهدون فی‌سبیل‌الله** » در راه خدا جهاد کردهاید « **باموالکم وانفسکم** » بمال و بجان خود هر چه که داشتید فروختید آرد و گندم تان گلیم و فرش خانه تان ، اسپ و گوسفند تان هر چیزیکه داشتید در راه خدا فروختید برای آنکه چند مرمی چند کارتوسی ، تفنگی بدست آورید اگر چنین کردهاید یقین نمائید که شما مجاهدین فی‌سبیل‌الله هستید ، جنت جایگاه شما و از عذاب الیم خداوندی ایمن خواهید بود .

عمرفاروق (رض) وقتیکه سعدبن‌وقاص (رض) که‌از فرماندهان بزرگ‌اسلام بود اورا رخصت می کرد برایش فرمود ، برایش هدایت داد : ای سعد در راهیکه روان هستی تو ولشکریانت ترس خدا را پیشه گیرید زیرا من برشما از لشکر دشمن نمیترسم از گناه شما می ترسم ، زیرا ما ، بردشمن بخاطری غالب می شویم که آنها گناهکارند ، آنها منحرفند وما براه حق روانیم واگرما مانند آنها گناه کنیم ، قوت آنها از ما بیشتر ، مهارت شان از ماخوبتر ، تعداد شان ازما اضافه‌تر ، پس آنها برما غالب می شوند وما‌اگر به فضل وتقوی بر آنها غالب نشویم هرگز بزور خود به آنها غلبه حاصل نمی کنیم ، پس از خدا بترسید باز در اخیر می فرماید : ای سعد ای لشکریان سعد از خدا برنفس هایتان کمک بخواهید که شمارا بالای نفس‌تان حاکم وغالب بسازد آنچنانکه نصرت‌وپیروزی را از خدا می خواهید ، پیش ازآنکه بر دشمن غلبه‌می خواهید اول از خدا بخواهید که خدایا مارا برخودمان غالب بساز ، مارا برنفسمان غالب بساز از خداوند کمک بر نفس‌های خودها رابخواهید آنچنان که‌نصرت را از خدا می خواهید ، این فرمان جاویدان ، این رهنمائی ابدی حضرت عمرفاروق (رض) دربرابر فرد فرد شما برادران مجاهد قرار دارد ، راستی که ماوشما امروز در برابر دشمن می جنگیم که قوت ما باقوت دشمن معادل نیست مهارت جنگی ما نسبت به مهارت جنگی دشمن خیلی محدود است سلاح دست داشته مانسبت به سلاح دشمن هیچ مقایسه نمیشود ، اما چرا در محاذهای مختلف دشمن سرکوب می‌شود دشمن تلفات سنگینی می‌دهد تانکهای بیشمار دشمن تخریب می شود لشکریان مهاجم تارومار می‌شوند هشتاد هزار عسکر دوران حکومتهای فاسق همه یا به مسلمانها می پیوندند یاتارو مار می شوند ویک لک وسی ویا یک لک و پنجاه هزار عسکر روسی با عساکر دارو دسته اردوگاه « وارسا » همگی در برابر شما عاجز ودرهم کوبیده می شوند برای چه برای اینکه شما نسبت به آنها مهارت جنگی قویتر دارید ؟ شما نسبت به آنها سلاح خوبتر دارید ؟ شما نسبت به آنها پلان خوبتر سنجیده اید ؟ نه هرگز ، تنها شما چون در صف مؤمنان هستید وآنها در صف کافران شما درصف خدا هستید وآنها در پهلوی شیطان . اینجاست که خداوند شما را بردشمن غالب می سازد پس زینهار صدزینهار ازینکه غرور وخود خواهی مارا به انحراف بکشاند آن انحرافیکه یزید را علیه امام حسین بیک عمل ناروا وناجائز کشاند . نشود که خدای نخواسته در وجود برادران مجاهد ما احساس خود خواهی احساس مادیگری،احساس تسلط جوئی پیدا شود . والآن دست عنایت خداوند که بالای برادران مستضعف وبیدفاع ماست وقویتر از همه چیز است نباید آن را از دست بدهیم خیلیها متوجه باید بودکه‌خدا را از یاد نبرد وصبرو استقامت را نباید فراموش کرده « **یاایهاالذین آمنوااصبروا وصابروا ورابطوا واتقواالله‌لعلکم‌تفلحون** » خدا می فرماید راهی پیروزی شما چیست ای‌مسلمانان « **یاایهاالذین آمنوا** » ای مؤمنان در برابر دشمن « **اصبروا وصابروا** » باثبات واستقامت مبارزه کنید « **واتقواالله** » از خدا بترسید « **لعلکم تفلحون** » تاشود که شما رستکار شوید .

برادران گرانقدر ! ـ ماامروزدربرابردو امتحان‌قرار داریم در برابر دشمنیکه رویاروی علیه ما می جنگد در برابر نفس اماره وسرکشی که می خواهد ما را از راه حق منحرف گرداند متوجه باشید باید بخاطر بیاورید که خداناخواسته نفس اماره‌بالسوء ، نفس سرکش مارا به سرکشی وانحراف کشاند ، دیگر همه جهاد ما « **هباء منثورا** » می شود .

برادران مجاهد ـ توماندانهای محترم !

شماراستی که‌امروز درتاریخ‌اسلام‌وتاریخ‌افغانستان‌تحول بزرگی‌را به جهان به ارمغان آورده اید ، چشم ها وگوش‌ها متوجه شما است یگانه مرکز انتظار ، یگانه مرکز امید ، یگانه پشتیبان مبارزات مسلمانان همین مجاهدین مسلمان در سر زمین بخون خفتهٔ افغانستان است .

پس شما برادران که محل امید ها ، آرمان‌ها وتوقعات بیشمار مسلمانان هستید نشود که در جهاد اکبر در جهاد بالنفس خود مغلوب شوید ، زیرا اگر در جهاد علیه خود مغلوب شوید در جهاد علیه دشمن حتماً مغلوب می شوید خدای نکرده تا این لحظات که به لطف وعنایت خداوند در برابر دشمن وحشی وخونخوار قهرمانانه رزمیدید بر نفس خود تسلطداشتید پس باید بکرشید که مفاسدی را که در صحنه های جنگ وجود دارد ریشه کن سازید مفاسد به اشکال مختلف است انحرافات به اشکال مختلف است ازجمله

درسنگرهای جنگی شما کشمکش‌های خونین واسفناک درمیان گروه های مبارز مسلمان بمیان می آید. این کشمکش ها این اختلافات واین نفاق ها باعث می شود که دشمن درمیان تان راه پیدا کند در تاریخ هیچ وقت مسلمانها از بیرون سر کوب نشده اند عامل تمام شکست مسلمانها دردرون خود مسلمانهاست قلعه های مسلمانها از درون ویران شده است دشمنان بیرونی کمتر توانسته اند باحمله وهجوم بیرونی بر مسلمانان غالب شوند اما آنچه که مسلمانها را مغلوب ساخته اگر خلافتهای اسلامی از بین رفت ، اگر دار الخلافه عثمانی از بین رفت همه عوامل داخلی داشتند انگلیسها قدرت نداشتند ، امریکائیها وروسها قدرت نداشتند تا از میان خود شان گروهی وحزبی را تطمیع ساختند ، مثلاً در ترکیه گروه اتحاد ترقی واتاترک را روی صحنه آوردند.

برادران قهرمان ما ، در ما وراءالنهر علیه دشمن جنگیدند هشت سال مسلسل روسها را به بینی رساندند با اینکه سلاح نبود ، با اینکه ارتباطات بیرونی شان قطع بود از هر طرف اینها در محاصره بودند اما با این هم روسها را سخت سرکوب کردند این افسانه است که بعضیها می گویند که برادران ما در بخارا نمی جنگیدند ومی گفتند « چای ناخورده وجنگ ! ! این یک اتهام دروغین است بلکه مبارزین دلیرمسلمان جنگهای خونین خودرا علیه دشمن ، علیه کمونیزم

سالها ادامه دادند ، اما چه باعث شد که برادران مسلمان ما در آنجا شکست خوردند ، آنها از داخل شکست خوردند روسها دیدند که نمیشود این مسلمانها را سر کوب کرد در میان شان اشخاص دستوری فرستاد این ها از یک طرف توسط فتنهٔ مرگبار دستوری واز طرف دیگر هم عدم حاکمیت بر نفس ضربه خوردند ، در بدست اوردن قوماندانیها کشمکش‌ها صورت گرفت مسئله منطقه مربوط به فلانی به فلانی اوج گرفت .

بر بالای برخی مسائل جزئی کشمکش‌ها کردند یعنی تشری فکری نمودند حتی به اندازهٔ که بعضاً قاریها کشته می شد به علت چه ؟ به علت اینکه‌بعضی علمائی غیر محقق می گفت که اینها هم جدیدی شدند چرا ؟ علت جدیدی شدن شان این است که دستار شان از پانزده متر کمتر است از ده متر کمتر دستار دارند دستار بزرگ ندارند به این علت اینها جدیدی شدند وبه همین حرف راهی حفاظ قرآن‌کریم را شهید می ساختند بعلت نادانی ، بعلت عدم قدرت بر نفس ، به علت اینکه دست های فاسد وناروائی در میان مسلمانان مجاهد درمیان باسمچی‌ها جای گرفت وبالآخره از درون آنها سرکوب شدند ، امروز ما و شما هم درعین همین امتحان تاریخ قرار داریم از یک طرف دشمن از بیرون مغلوب شده درداخل کسانی را می فرستد که اینها کوشش می کنند که بهترین قوماندانهای مارابکشند وراستی بهترین قوماندانهای ما شهید شدند کمال خان در هرات کسی که‌ازشنیدن نامش دشمن به لرزه می افتاد توسط دسیسهٔ دشمن شهید شد .

عدهٔ زیادی از قوماندانهای جوان ما در نقاط مختلفی توسط دشمن بصورت مرموز شهید ساخته شدند . بناً متوجه باشید که در میان صفوف تان دشمنان داخل نشوند زیرا شاید با کشتن چندین نفر قوماندان یکدم اختلاف در مابین صفوف شما بمیان می‌آید ضرب‌المثل است « که یکسر می‌تواند صد سر را نگاه کند و صد سر نمیتواند یکسر را راحت بکند »

چه بسا یک قوماندان شما وقتیکه شهید می‌شود صف بکلی مختل می‌شود دربن جا است که سخت کوشش بکنید که قوماندانهای مخلص شما پشتیبانی شوند آنها حمایت شوند از آنها حراست و پاسبانی صورت بگیرد . تا خدای نخواسته توطئهٔ دشمن پیروز شود امروز دشمن پول بی شماری تقسیم می کند دشمن اشخاص دستوری را روان می کند تا در میان صفوف شما قرار بگیرند و قوماندانهای شما را و بهترین مجاهدین شما را شهید بسازد .احوالات اسفناک را از اینجا و آنجا می شنویم خیلیها ملتفت باید بود تا دشمن در میان صفوف شما راه پیدا نکند بر نفس های خود غالب شوید . برای بدست آوردن قوماندانی جنگ نکنید بالای یک منطقه و دیگر منطقه جنگ نکنید هر جائیکه می‌بینید که در آنجا جهاد و مبارزه به نفع اسلام پیش می‌رود از هر گروه و از هر برادریکه باشد با آنها کمک بکنید تا در مجموع کمک به‌اسلام و کمک به جهاد اسلامی کرده باشید زیرا هدف ما تنها زمین گیری نیست هدف ما تسلط بر منطقه نیست هدف ما آزاد ساختن منطقه و آزاد ساختن مسلمانها از زنجیر کفر و الحاد است به توسط هر برادری توسط هر قوماندانی ، توسط هر گروه و هرحزب از احزاب برادر که آنها راستی بخاطر اسلام می رزمیده باشند هرجائیکه عمل مثبت صورت می‌گیرد از او باید پشتیبانی کرد باید در صف او واقع شد و از آنها دفاع کرد پس شما را به وحدت و اتحاد ویکپارچگی در میان خودتان و در میان برادران هم رزمتان از صفوف دیگر دعوت می‌کنیم از کشمکش ها بگذرید زیرا این کشمکش ها باعث ضعف طاقت شما باعث پراکندگی شما می شود کشمکش برای بدست آوردن قوماندانیها نکنید قوماندانیهای شما و همان مجاهدین رزمندهٔشما که برای خدا رزمیده اندو توانستند کارهای خوبی درمنطقه کنند باید از آنها حمایت بکنیم کوشش کنید که اسلام را حاکم بر نفس و بر جهاد خود



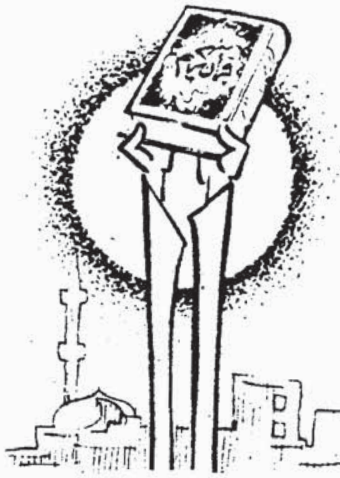
بسازید .

جهاد ما جهاد اسلامی است می شنویم که در بعضی منطقه ها بعضی گروپهای مجاهد از یک منطقه از یک قریه چندین بار عشر جمع می کنند در حالیکه عشر چندین بار جمع نمی شود یک گروپ عشر می گیرد گروپ دیگر هم عشر می گیرد یک گروپ زکات می گیرد گروپ دیگر زکات نمیگیرد این کار نادرست است این کار را باید نکنیم زیرا اولاً درچنین مالها برکتی نمی باشد و آن مال برای شما حرام است ثواب جهاد شما بکلی ازبین می رود اصلاً که شما برای حمایت مسلمانها قیام کرده اید برای آبروی مسلمانها قیام کرده‌اید ، مثلاً ما اطلاع داریم که در بعضی جاها بعضی مجاهدین بزور و به فشار زنها را به نکاح به مجاهدین دیگری می دهند این کار درست نیست این کارناروااست کوشش بکنید که خودرا به اخلاق اسلامی با تمام معنی عیار بسازید . ما تاوقتیکه به اسلام پابند باشیم ما تا زمانیکه در صف خدا قرار داشته باشیم از هیچ لشکری از هیچ قدرتی نمیترسیم نه روس و نه اردوگاه وارسا و نه اردوگاه ناتو ،هیچ یک نمی تواند که در برابر ما غالب‌شود مگروقتیکه ما در برابر خود مغلوب شویم اگر ما خود در برابر نفس خود مغلوب شدیم آن وقت هر دشمن بر ما غالب می‌شود خدا می فرماید « ان الله لا یغیر مابقوم حتی یغیروا ما بانفسهم »

خداوند در هیچ نفسی هیچ نوع تغییر نمی‌آورد تا وقتیکه خود آن قوم در خود یک تغییری آورد . اگر ما می خواهیم حکومت اسلامی را قایم کنیم اگر ماآرزومندیم که‌دشمن راسرکوب کنیم. واز کشور برانیم باید بدانیم که‌شرط‌اساسی‌چیست؟شرط‌اساسی‌تغییر در نفس ما،اصلاح نفس‌ما ، جهادماما‌یه‌ورساختن‌جهادما برمبنای اصول اسلامی وحدت ویکپارچگی درمیان‌ما است زیرا خدامی‌فرماید:«ان‌الله‌یحب‌الذین یقاتلون فی سبیله صفاکانهم بنیان مرصوص» خداوند دوست دارد آن‌مبارزین دلیریرا که‌درراه خدا دریک‌صف‌واحد مانند یک‌بنای مستحکم ویک‌دیوار فولادین می‌رزمند دربرابر دیوارفولادین هیچ مشتی نمیتواند نفوذ کند و هیچ قدرتی نمیتواند اورادرهم بکوبد اینجاست که‌شماباید درصفوف متحد وفشرده مبارزهٔ خودرا به‌پیش ببرید بکوشیددسیسه‌های دشمن راخنثی کنید زیرادشمن به اشکال مختلف دست به‌فسادمی‌زند دشمن به‌انواع مختلف درمیان صفوف مافتنه گری‌می‌کند باهوشیاری کامل، باتقوی کامل،باغلبه بر نفس،دربرابر دشمن باید برزمیم مایقین کامل داریم که‌همه دسیسه‌ها ازدرون ریخته‌می‌شوددسیسه‌های‌ظاهرشاهی، دسیسه‌های‌غیرظاهر شاهی هر فتنه گری اگرازشرق می‌آید یاازغرب، ازهر طرفی که‌فتنه گری بمیان بیاید، تازمانی‌که‌ما براصول اسلامی مبارزه خودرا به‌پیش می‌بریم، غوغاها وهوا هوی‌آنها بیهوده است وجائی رانمیگیرد. مگر نبایدهم غافل بود.نباید بی‌غم باش بود، نباید ازمخاطر واز مفاسدیکه دشمن طرح‌می‌کند مامطمئن باشیم باید باهوشیاری کامل،بازیرکی کامل، مبارزهٔ خودرا به‌پیش‌ببریم.

برادران گرانقدر و ارجمند ! ـ دریـن لحظات حساس تاریخ یک بار دیگر شمارا به وظائف عمده ومهم تان متوجه ساخته به‌تقوی وترس ازخدا به‌فشردگی واتحاد وهمبستگی کامل درمیان خودتان وسائر برادران هم رزمتان درداخل افغانستان در ازبین بردن همه‌فتنه‌ها بکوشید، فتنه‌هارا خاموش سازید ضدانسانانیها برزمید وبکوشید که‌درمیان مسلمانان فعالیت تان‌قسمی‌صورت‌بگیرد که‌بهاثرآن‌همه مسلمانها درصف واحد قراربگیرند. برادران گرانقدر و عزیز ! درین‌لحظات حساس، درحالی که‌مبارزات مابه‌نیرومندی وقوت به‌پیش می‌رود،مادر برابریک حادثهٔ جدید و در برابریک حادثهٔ خیلی خوبی قرارداریم وان‌عبارت از اتحاد درمیان صفوف مبارز ومجاهدهمه‌نیروهای مبارز مسلمانان است امروزبه‌لطف‌خداوندد درمیان‌جمعیت‌اسلامی افغانستان، حزب‌اسلامی«حکمتیار»حزب‌اسلامی‌مولوی محمدیونس«خالص» وحرکت انقلاب اسلامی و اعضای جبههٔ نجات‌ملی وحدت ویکپارچگی شروع شده‌است ودرین قسمت دراستحکام آن‌شماهم درمیان صفوف خود قدم بردارید ومااُمید وارهستیم که‌همبستگی شمادرمیان صفوف باعث قوت بین المللی هر چه بیشتر شما شود تا جائیکه‌بشمامربوط است تاآنجا که به‌جمعیت‌اسلامی ارتباط داشته ازآغاز برای اتحاد وهمبستگی صفوف مسلمانها قدم برداشته وهنوزهم دراین‌جهت قدمهای مثمر وموثری رابرمیدارد، وازشما مجاهدین راه‌خدا هم‌دعوت می‌شود که‌درین قسمت باید باثبات و استقامت بااخلاص وباصفای نیت‌همه همکاری جدی وعملی بکنید، درسنگرهای جهاد خود بابرادران خود دریک صف واحد وفشرده برزمید مااُمید وارهستیم که‌درپرتو ایمان واخلاص، درپرتو اتحادشما، درپرتو تقوی وصفای‌شما، درپرتو هوشیاری‌شما دسیسه‌های دشمن درنطفه خنثی شود دشمن ضربات سنگینی ببیند وبه‌پیروزی واقعی وبه‌پیروزی اصیل برسیم واُمید وار هستیم که‌تجلیل‌ما ازروزشهادت امام‌حسین(رض)تنها تجلیل به‌سطح سخنهاوگفته‌ها نباشد بسطح عمل وبه سطح اقدام برده باشد، مایقین کامل داریم که‌شما امروز عملاً درین تجلیل بادست وبازوی خود باپول خود بامغزخود باهرچیز یکه‌دارید عملاً درین تجلیل شریک‌هستید ازخدای‌توانا بادست دعا نیازمندیم که ملت‌های مسلمان‌را درینا ه رعایت‌خود داشته برراهیکه راهیکه امام‌حسین وهمرهانش درآنجا سردادند وخون ریختند به‌آن‌راه رهنمائی کند. امروز درجهان اسلام حوادثی مختلفی است برادران مسلمان‌ما درکشورهای مختلف دربرابر نیروهای طاغوتی می‌رزمند درسوریه برادران مامورد شکنجه وآزار قراردا ندودربرابر دشمن باقوت وقاطعیت می‌رزمند درمصر برادران مسلمان‌مورد شکنجه و تعدی قرار گرفتند درهندوستان برادران مسلمان‌ما زیرکشتار وتعذیب قرار دارند درفلپین ودر نقاط مختلف افریقا وآسیا مورد تکلیف وآزار قراردارند امااین همه حوادث مایهٔ تأثر وتأسف نیست زیرا هرجا ئیکه‌خون مسلمان می‌ریزد این خونها، هدر نمی‌رود، قسمیکه‌خون امام‌حسین(رض) موج خون درچمن ایجادکرد، وپیام‌آور آزادی برای ملت های مسلمان ودرس آزادی برای ملت های مسلمان داد همچنان‌خونهای مسلمانان درهرجا ئیکه‌می ریزد آزادی ازرنجیر طاغوتهارا باهمگان بهارمغان می‌آورد. خوشبختانه امروزما در قرنیکه بسرمی‌بریم قرن تجدید حیات اسلامیست قرن نیرومندی واخوت مسلمانان قرن احیاء خلافت اسلامی بعداز قرنها انتظار است. وامروز به‌لطف خداوند بزرگترین امیدمسلمانهاشما مجاهدین هستیدپس بکوشید که‌راه حسین‌راکه انتخاب کرده‌اید درین‌راه باثبات واستقامت دریک‌صف واحد به‌پیش بروید .

دراخیر دعامی‌کنیم که: ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی‌القوم‌الکافرین)، اللهم انی اسالک موجبات رحمتک و عزائم مغفرتک والعصمة من‌کل ذنب والغنیمة من‌کل بروالسلامةمن‌کل اثم ، اللهم‌لاتدع‌لناذنباًالاغفرته‌ولاهماًالا فرجته و لاحاجة من‌حوائج الدنیا والاخرة الاقضیتها یاارحم الراحمین. اقول قولی هذا واستغفرالله‌لی‌ولکم، والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته.



سخیداد فائز

درسهائی از قرآن

پیوسته به گذشته.

هستهٔ محوری ترقیات در قرآن

قرآن توجه پیروان خود را به علم و دانش که سرچشمه اساسی تمام پیشرفتها و ستون فقرات هرگونه ترقیات و هستهٔ محوری هر نوع تمدن بحساب می‌آید به نحو جذاب تری معطوف ساخته، قرآن پیامبر را مکلف می سازد تا به پیمانهٔ وسیع و افزون تری علم را از بارگاه خداوند مطالبه نماید و بدانش کم قناعت نورزد « قل ربی زدنی علماً » ۱۱۴ - طه.
بگوای پروردگارمن بیفزامرادانشی.

ازینجاافزونی قدردانش راوارزش والاترعلم رادرک باید کرد که پیامبر به افزایش تحصیل هیچ چیزی جزعلم ودانش مکلف نگردیده ولی درین آیت به پیامبر اسلام صریحاً فرمان داده می شود که در کسب و تحصیل علم، حریص باش و از خدا دانش زیاد و علم وافری را التجا کن یعنی درین آیت پیامبر ﷺ را نه تنها به فرا گرفتن دانش فرمان میدهد بلکه اورا هدایت میدهد که مکلف هستی درصددجستجو و مطالبهٔ حظ عظیم ازدانش بیفتی.

ولی درین آیت تفهیم مینماید که نباید در تحصیل علم صحبتی بعمل آید زیرا ضرورت و حتمیت کسب دانش موضوعیست قبول شده ومسلم ولی آنچه قابل جلب توجه بشمار میآید موضوع افزایش در میزان علم است که مسلمانان را بدان امر صادر باید کرد تا در افزایش حصول علم کوتاهی و قصور نورزند و ازین ناحیه با ناتوانی مواجه نگردند تا بدینوسیله در تمام شئون زندگی با ضعف و شکست فاحشی دست و گریبان نشوند بلکه مکلفند به پیمانهٔ وافری ازین سر چشمه ترقیات بدست آرند تا با افزایش این هستهٔ پیشرفتها بهر گونه نیرومندی و ترقی نائل آیند.

نقش دانش در سهولت و سرعت کار ها از نگاه قرآن

قرآن کریم بخاطر جلب توجه بیشتر مسلمانان به ارزش دانش و تاثیر خارق العادهٔ علم در سرعت و سهولت کار ها داستان نقل تخت بلقیس را توسط نیروی علمی یکی از وزرای سلیمان (ع) بنام (آصف بر خیا) از منطقهٔ (مأرب) به ملک (شام) چنین درس میدهد: «قل یاایهاالملؤایکم یاتینی بعرشها قبل ان یاتونی مسلمین قال عفریت من الجن انا آتیک به قبل ان تقوم من مقامك و انی علیه لقوی امین قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیك به قبل ان یرتد الیك طرفك فلما رآه مستقراً عنده قال هذا من فضلی ربی».

گفت (سلیمان): ای اعیان در بار من کدام یک از شما بمی آرد پیش من تخت او را پیش از انکه (بلقیس و پیروانش) بیایند فرمان بردار ؟ گفت نیرومند ترین جن: من می آرم پیش تو آنرا قبل از بر خاستنت از جای خودیعنی پیش ازختم جلسهٔ در بار و من به آوردن آن تخت، توانای با امانتم. گفت شخصیکه دانشی را از کتاب الهی آموخته بود: من می آرم آنرا پیش تو قبل از انکه بر گردد چشم تو بسوی تو پس چون دید سلیمان آنرا قرار گرفته و حاضر نزد خود، گفت این توانائی از فضل پروردگار من منشأ گرفته.

داستان آوردن تخت بلقیس ملکه و پادشاه سبا، بدین شرح بود که سلیمان علیه السلام در اثنای جهان گردی، روزی از قوهٔ هوائی و پرندگان بررسی و تفتیش مینمود. همان بود که مرغی را بنام (هد هد) در قطار مرغان غائب یافت، گفت چه شده که هد هد رانمیبینم آیا من در خیل پرندگان آنرا دیده نتوانستم و یا حقیقتاً غائب است، یا عذر و علت معقول غیابت خود را اظهار خواهد کرد و یا اورا شدیداً مجازات خواهم نمود، از سپری شدن قا لتی هد هد در رسیده گفت: معلومات و کشفیاتی را در خصوص قومی بنام سبأ که وطن شان درعرب بطرف یمن واقع است بدست آوردم که شما تا کنون هیچگونه خبری از آن ندارید: زنی قیادت این قوم را بعهده دارد که از هر گونه آلات حربی، فوج و وسائل مادی و حسن و جمال بر خوردار است ولی با تاسف ابراز باید کرد که شیطان، ایشان را از راه مستقیم منحرف ساخته و عوض خداوند آفتاب راپرستش وسجده میکنند. این ملکه تختی را بخاطر جلوس درحین فرمان روایی خود ساخته بود که آنقدر مرصع، پر تکلف و قیمتدار بود که هیچ شاهی در آن عصر چنین تخت را در اختیار نداشت. سلیمان علیه السلام به هد هد گفت: اکنون راست و دروغت را معلوم میکنم.. سلیمان علیه السلام خطی را نوشت و به هد هد گفت آنرا به بلقیس رسانده جوابش را بیار هدهد مکتوب را گرفته از روزنهٔ اطاق داخل شده به بلقیس حواله کرد. بلقیس خط راخوانده به مشاورین و اهل دربار خود گفت: این خط بطریق عجیب و غریبی از سوی پادشاهی معزز و محترم (سلیمان) بمن رسیده ومینویسد ! دربرابر من ازبلند پروازی وزور آزمایی ونبرد کارنگیرید زیرا سودی را از آن برداشته نمیتوانید. مصلحت تان در آن است که اسلام را قبول نموده بی درنگ فرمان بردار شده نزدم حاضر شوید. اکنون مشوره دهید که جوابی داده و در برابرش چه طرز العملی را اختیار باید کرد؟ گفتند: هم زوروقوت داریم. و هم سامان حرب و لشکر، لذا از هیچ پادشاهی هراسی نداریم در صورت لازم دید بجنگ

سلیمان (ع) بدل و جان آماده هستیم ولی باآن هم هر گونه فرمانت مطاع است . بلقیس فکر کرد که: جنگ با پادشاهان بازیچه نیست ، اگر غالب آیند بر وفق عادت عام سلاطین ، شهر های شما راویران میکنند و انقلابی را رویکار می سازند که سرداران معزز شما را خوار و ذلیل مینمایند ، بنا بران در جنگ تعجیل نمیکنیم . نخست بایدمعلوم کنیم که امتیازات طبیعی آنها چه و نوعیت حکومت شان از چه قرار است ، قوتیکه در عقب تهدیدات آنها حکمفر ماست چه برتریهائی دارد،مطلب و خواهش حقیقی آنها چیست؟ اگر بذریعهٔ هدایا و تحفه‌ها جلو هجوم راگرفته‌توانستیم بهتر خواهد بود و در غیرآن نظریهٔ ایشان را دریافته طبق آن در جستجوی علاج می افتیم . همان‌بود که اشیای قیمتی ، اشخاص خو بصورت و با جمال و بسا چیزی های نادر را بحضو رش تحفه فرستاد ، چون تحایف بتنوع وگوناگون‌را به سلیمان(ع) تقدیم کردند گفت: این‌تحفه‌ها بخود شما مبارک‌باد، بدانید دولت روحانی و مادیکه خداوند بمن اعطا فرموده از ملک ودولت‌شما بمراتب بیشتر وبهتر است، تمام این مال ومتاع درنظرمن اهمیتی‌ندارد ومرا محض‌یکشاه‌عادی نپندارید . برگرد بسوی آن، خواهی‌نخواهی باالشکر - هایی بسروقت آن‌خواهیم رسیدکه‌توان مقابله با آنها را ندارد ودرحال ذلت‌وخواری ازماوی وملجأ محروم خواهندشد. قاصدبرگشت وبملکهٔ خود پیغام جنگ را رسانید بلقیس یقین کرد:این شخص‌پادشاه عادی‌نیست، نه‌جنگ وقتال به او سودی رسانده‌میتواند ونه حیله ونیرنگی کارمیدهد:لذ ابغرض اطاعت با ساز وسامان زیا د حرکت کرد . و قتی ملکه بملک شا م رسید، سلیمان (ع) بدربار یان خودگفت : چه‌کسی میتواند پیش‌ازرسیدن بلقیس تخت شاهی‌اورا بحضور من حاضر کند . جن‌نیرومندی ازجمله جنیات گفت: من پیش از برخاستن شما از دربار تخت را حاضر کرده میتوانم . چون‌سلیمان(ع) میخواست ازین هم‌زودترتخت، حاضر شود لذا (آصف برخیا) وزیر سلیمان(ع) که ازدانش کتاب‌الهی بهر ه‌ور بود گفت: من پیش از آنکه‌چشمت‌از یکطرف‌بطرف دیگر بر گردد تخت را بحضورت حاضر خواهم نمو د. چون سلیمان(ع) تخت را در طرفة العین بحضو ر خو د مشا هد ه کرد فرمود:این نیروی خارق‌العاده و این انتقال برق آسا و معادل با سرعت نور و خالی از هرگونه مشقت و تکلیف و بدون ضیا ع وقت ، جز موهبت و عنا یت خداوندی از چیزی دیگری منشا گرفته نمیتواند شکر خدا بجا باید کرد که به پیروان من چنین نیروی ما فوق تصور وخارق‌العادهٔ‌علمی بخشیده است.

نمیخواهم بر این داستان که نمایانگر قدرت بی حد و حصر نیروی علم است از خود چیزی علاوه نمایم خوانندگان، خود در اطراف آن دقت و تـفـکر خواهند نمود .

معیار حقیقی استحقاق قیادت جهان

قرآن با قاطعیت کامل وانمود می سازد که جز علم‌ودانش هیچ پدیده ای‌و هیچ‌عنصری‌را نمیتوان‌عامل وعلت ترجیح استحقاق‌شخصی‌بقیادت‌توده‌بشری‌دانست. بلی،دانش،انسانی را نسبت بدیگری ترجیح میدهد که زعامت و رهبری سالم جهان انسانیت‌را بدست گیرد. ذواتی میتوانند راه رسیدن به هدف را بدیگران باز گو نمایند که با روشنی مشعل درخشندهٔ علم‌و دانش‌پردهٔ ضخیم تاریکی را از پیش روی خود بر داشته باشند و در پرتو دانش خود پرتگاه هلاکت‌را از میدان‌هموار تمییز داده‌بتوانند و تحت انوار تابندهٔ علم،عوامل و اسباب سعادت ، رفاه و پیروزی را بجویندگان ارائه نمایند ،در غیر آن کسانی که خود،راه نمیدانند ، نمیتوانند دیگران را رهنمایی کنند و جهان را بسوی فلاح و رفا هیت سو ق دهند. تنها عناصری‌میتوانند وسائل نیکبختی رابجهانیان روشن سازند که باروشنی علم خود بدرک و معرفت آن توفیق یافته باشند ، اینگونه ذوات حق دارند سوق و ادارهٔ جهان را بدست گیرند .

قرآن کریم‌راجع به‌استحقاق‌خلافت‌وقیادت جهانیان داستان ذیل‌رادراختیارپیروان‌خودقرارداده :

« واذ قال ربک للملائکة انی جاعل‌فی‌الارض خلیفة، قالـواأتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک‌الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک قال انی اعلم ما لاتعلمون،وعلم آدم‌الاسماء کلها،ثم‌عرضهم علی‌الملائکة فقال انبئونی‌باسماء هؤلاء ان‌کنتم صادقین.قالواسبحانک لاعلم‌لنا‌الاماعلمتنا‌انک انت‌العلیم‌الحکیم.قال‌یاآدم‌انبئهم باسمائهم‌فلماانبأهم‌باسمائهم‌قال الم‌اقل لکم:انی اعلم غیب‌السموات‌والارض‌واعلم ماتبدون وماکنتم‌تکتمون»

مناسب به نظر میر سدا ز خود به‌ترجمه‌وتفسیر آیات‌فوق‌اقدام‌نکنم بلکه‌بهتر خواهدبود بخاطر اطمینان بیشترخوانندگان ،ترجمه وتفسیر آنرا از مفسرین‌معتبرو پذیرفته‌شده نزد همگان نقل‌کنم،البته این طرزالعمل‌در ترجمه‌وتفسیر تمام آیتها مرعی‌خواهدشد.اکنون‌ترجمه وتفسیر مولاناشیخ‌الهند محمودالحسن دیوبندی ومولاناشبیراحمد عثمانی‌مشهور به‌تفسیر کابلی را ذیلاً مطالعه فرمائید :

ترجمه :

و هنگامیکه‌گفت پروردگار تو به فرشتگان : من آفریننده ام درزمین‌خلیفه را ،گفتند: آیا(خلیفه)میگردانی در زمین کسی را که فساد میکند در آن و میریزاند خون ها را،حال آنکه ما تسبیح میکنیم بحمد تو و به پاکی یاد میکنیم مر ترا ، گفت خداوند : من میدانم آنچه را شمانمیدانید وبیاموخت آدم را نامهای اشیاء را همه ، باز پیش‌کرد آن اشیاء را بر فرشتگان ، پس گفت : خبر دهید مرا بنامهای‌این چیزها ، اگرهستید راستگویان ،گفتند فرشتگان:به پاکی یاد میکنیم‌ترا،نیست هیچ دانشی برای ما مگر آنچه تو آموختی مارا هر آئینه تو ، توئی دانای با حکمت. گفت‌خداوند : ای آدم‌خبر ده فرشتگان را بنامهای آنها، پس چون خبر داد ایشانرا بنام های اشیاء ،گفت خداوند : آیا نگفته بودم که هرآئینه من میدانم چیز های نهانی آسمان‌ها و زمین را و میدانم آنچه را آشکار میکنید و آنچه را شما می پوشانید .

تفسیر و توضیح :

در این آیتها بیان نعمت بزرگیست که برهمه عالم بشریت شامل است وآن عبارت است ازموضوع آفرینش آدم‌علیه‌السلام و مقام خلافت وی .

هر گاه خداوند بمنظور معرفی مستحق واقعی خلافت به توضیح علت استحقاق خلافت به فرشتگان مشوره کنان گفت (من آفریننده‌ام در زمین خلیفه را) فرشتگان دراندیشه افتادند که‌چه حکمت است‌خداوند قدیر با وجود ما بندگان فرمانبر واطاعت پیشه ،انسانی را خلیفه می سازد که در میان ایشان مردمان مفسد و خونریز پدید می آیند . فرشتگان این موضوع را از پیشگاه خداوند بغرض درک علت سوال نمودند نه بصورت اعتراض.خداوند (ج) در مرحلهٔ اول با این فرمودهٔ خود : « قال انی اعلم مالا تعلمون » طور اجمالی جواب داد که حکمتها و مصالحیکه در خلقت آدم بحیث خلیفه مضمر است آنرا من بهتر میدانم چون این اسرار از شما پوشیده است لذا در استحقاق خلافت و افضلیت آن به تشویش افتیده استبعارمیکنید.

همان بود که خداوند اسماء ، حقایق ، خواص سود و زیان همه اشیاء را بی وسیلهٔ سخن بضمیر - آدم (ع) القاء کرد ، زیراخلافت و حکمرانی بر - جهانیان بدون کمال علمی طور شاید و باید ممکن نیست. بعد ازان بغرض اطلاع فرشتگان برین حکمت، از ایشان پرسید : اگر شما راست میگوئید که وظیفهٔ خلافت را اداء کرده میتوانید ، اسماء و کوایف اشیاء را بیان کنید ، فرشتگان‌بعجز خویش معترف گشتند وخوب دانستند که خلافت زمین و قیادت جهانیان جز با داشتن علم عمومی کسی را میسر نگردد ، مابا علم مختصرخویش سزاوار خلافت شده نمیتوانیم ، فرشتگان به ناتوانی خود از درک حقایق

بقیه در صفحهٔ (۱۴۵)

پیام رهبر جمعیت اسلامی افغانستان بمناسبت حملات اخیر دشمن در هرات

«قاتلوهم یعذبهم الله بأیدیکم ویخزهم وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم مؤمنین — صدق الله العظیم» .

برادران مجاهد و قوماندانان دلیر و با شهامت و سنگر داران رشید مسلمان در سراسر افغانستان .

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

شما پاسداران عزیز اسلام که هشت سال تمام در برابر قشون بزرگ روس مقاومت نموده و ضربات خورد کننده بر پیکرپوسیده روس وارد نمود اید اکنون جهاد شما به مرحلهٔ جدید وارد گردیده است . پیروزی های عظیم خام سلاح مراکز مختلف دشمن منهدم نمودن پایگاه‌های بزرگ متجاوزین و قلع و قمع نیروهای شکست خوردهٔ روس در همه نقاط کشور از دست آوردهای عظیم این مرحله از انقلاب اسلامی شما است . اما دشمن زبون که سراسیمه‌گی و وحشت از ظاهرآن کاملاً آشکار است با استفاده موشک های دور برد و بمبارد مان های وحشیانه مراکز و سنگرهای شما را مورد هدف قرار داده و میکوشد تا ازین طریق جبران تلفات و ضایعات سنگین خویش را بنماید و طوریکه مکرراً بما اطلاع رسیده است روسهای متجاوز از یک ماه به این طرف هرات انقلابی وشهید پرور را بااستفاده از موشک های دور برد و هوا پیما های بمب‌افگن سنگین و صدها تانک زرهی مورد حملات پی هم و مکرر قرار داده وبهترین فرزندان رشید اسلام را بشهادت رسانده و تعداد کثیراز مردم بی دفاع را برده‌اند و همین اکنون این وضع ادامه داشته و مجاهدین در تمام سنگرها بمقاومت بی‌نظیر خویش ادامه میدهند و چنانچه درطی همین روزها قسمت های وسیع شهر هرات را تصرف و پایگاه‌های زیادی را منهدم نموده و ده ها تانک و پنج هوا پیمای دشمن را متلاشی و بزرگترین ضربات را برنیروهای متجاوزین وارد نموده اند .

بناء بجهت همبستگی بیشتر بین سنگرها و حمایت از سنگر های داغ هرات انقلابی شکست و تضعیف بیش روحیهٔ متجاوزین یک قیام عمومی و عملیات هم آهنگ در تمام نقاط کشور علیه همه هسته های جاسوسی و مراکز متجاوزین توسعه‌واعلام میگردد . تا دشمن متجاوز بداند که حمله بالای یکی از سنگرها پاسخ همه سنگر های جهادی را بهمراه دارد .

در اخیر مکرراً به همهٔ مجاهدین مسلمان بخصوص قوماندان های مخلص جمعیت اسلامی در سراسر کشور هدایت داده می شود تا بدون درنگ در هر کجا که هستند بالای مراکز شیطانی روس و عوامل مزدوران هجوم همه جانبه برده و به حمایت از برادران مجاهد هرات درس دندان شکن به روس و عوامل آن بدهند .



عبدالاحد تارشی

نگاهی به اظهارات اخیر نجیب مزدور

بسلسلهٔ تغییر ، تبدیل ، عزل ونصب مهره ها درکابل اینک یکبار دیگر جنایتکاران حیله‌گر کرملین نمایش تازه‌یی را روی صحنه آوردند ببرک کارمل راکه یکی از مخلص ترین وتابع ترین مزدوران شرف باخته شان بود بعد ازیکماه نگهداری درماسکو برطرف وبه‌عوضش نجیب گاویکی ازهمکاسه های کارمل وشرکای جنایات بی حدوحصروی راکه آنهم چون سلفش عضو (کی‌جی-بی) وچاکربی‌ارادهٔ روسها می باشد ، در کابل مقرر نمودند .

این تقرر جدید اگر ازیکطرف نشانگر بی‌ارزشی وبیمقداری مزدوران روسی درنزد باداران کرملین-نشین شان است ، طوریکه مطیع ترین مزدور خودرا باوجود همهٔ خدماتش درجهت تامین منافع روسها و سر کوبی ملت‌خویش، هر زمانیکه بخواهند با فضاحت بارترین حالتی کنار میگذارندوحتی‌اگر لازم‌بود بحیات ننگین وی‌خاتمه میدهند ،ولی ازطرف دیگربیانگرچهره عوض کردن روسهای دجال و نیرنگ تازه‌یی است که‌بمنظور فریفتن‌ملت مجاهدو قهرمان ماکه میرود تا باوارد نمودن ضربهٔ نهایی ، پیکر نیمه جان‌خرس سرخ تجاوزگر را به گورستان تاریخ دفن کند و بر ویرانی های کمونیزم ، حکومت عدل الهی را بنا نهد، بدان توسل جسته اند .

گرچه ازهمان آغاز غیبت ببرک‌کارمل‌وطن‌فروش وانتقاد هایی که‌از بی کفایتی وی درروز نامهٔ پراودا صورت می‌گرفت محافل سیاسی ومجاهدین قهرمان ما که اکنون دشمن‌رادر هر چهره می شناسند ، حدوث تغییری یرا که حاوی توطئهٔ تازه یی از جانب روسها درقبال انقلاب اسلامی ملت،انتظار می‌بردند ولی گذشت زمان این‌انتظار را درست ازآب در آورد و نجیب گاوخادم(کی‌جی‌بی) ورئیس‌سازمان جهنمی خاد،به عوض ببرک‌کارمل وطنفروش در رأس رهبری حزب وطنفروشان مقرر گردید ، وکارمل چون متاع بیمقدار وپایدی بدور انداخته شد ، اینجا با زهم در اینکه برکناری کارمل وتقرر نجیب سرفصل تازه یی است درتغییر سیاست کرملین درقبال قضیهٔ افغانستان وآغاز تعبیر خواب جدیدی که‌روسها ی اشغالگر برای این کشور اسلامی تسخیر ناپذیردیده اند، شکی‌وجود نداشت ولی در مورد اینکه این پلان تازهٔ روسها چه شکل دارد وجزئیات آن‌چیست گفت‌وشنیدهای‌مختلفی می شد و نظریات گو نا گونی ار ائه می گردید ، اما‌اینک فعالیت‌ها وتپ‌وتلاش‌های‌مزدورجدید ماسکو واراجیفی که‌درین روز ها عنوان می کند ، پرده از چهرهٔ سیاست تازهٔ دجالان کرملین برداشت واهداف شوم ودسیسه تازه یی راکه در جهت تحقق آن براه انداخته اند ، آفتابی ساخت .

برای اینکه روشنتر حرف زده باشیم نا گزیریم بر فعالیت‌های، چاکر تازه نفس کرملین و سخنانی که در چند محفل ایراد کرده‌وابلاغیه ها واعلامیه هایی که بزعم خودش بمنظور بدام کشیدن ملت مسلمان ومجاهد ماپخش نموده و می نماید و درین ایام موضوع داغ رسانه های جهانی شده است ، مروری نمائیم و در روشنی اسناد و مدارک تاریخی و عینی مشاهده کنیم که آیا این تنها نجیب گاو است که در دنیای کمونزم در برابر ملت مسلمان و یا-خاستهٔ چنین به عذر و زاری می نشیند و محیلانه دم از اسلام دوستی و آشتی ملی و ... می زند و یا این نیرنگ در تاریخ کمونزم وعملکرد های سردمداران آن سابقهٔ طولانی دارد ؟ !

آیاآشتی بین کمونست‌های‌منکر خدا ومسلمانان خدا پرست امکان دارد و دین‌اسلام‌ومبادی کمونستی این اجازه را می دهد و تاریخ حتی یک مثال کوچک درین قسمت دارد و یا چطور ؟

آیا این کمونست های افغانستان هستند که تغییر خورده اند و حاضر اند با ملت مجاهدی که تا دیروز اشرارش می خواندند به اصطلاح آشتی ملی نمایند و یا سیاست جهانخواران کرملین است که تغییر خورده است و یا این همه نیرنگ رنگ وروباخته یی است از قبیل نیرنگهای لنینی وستالینی در برابرمسلمانان آسیای میانه و هدف آن اغفال و فریب دادن ملت بیدارو مقاوم ما می‌باشد ؟

و آیا . . . ؟ وآیا . . . . ؟؟

رادیوی‌رژیم‌روسی‌کابل دراخبارشب (چهار شنبه تاریخ ۲۶ر۳ر۱۳۶۵ ه ش مطابق ۲۷ر۵ر۱۹۸۶ م) متن بیانیهٔ نجیب گاو مزدور جدید روسیه در کابل را که در ولسوالی چار آسیاب ولایت کابل ایراد نموده بود ، پخش کرد و همچنان در اخبار شب (سه شنبه تاریخ ۱۲/۳/۱۳۶۵ ه ش مطابق ۲/۶/۱۹۸۶ م) متن بیانیهٔ دیگری را که وی در مزار شریف ایراد نموده بود بدست نشر سپرد . درین دو بیانیه، نغمه های تازه یی ازآر گستر شیطنت و حیله گری کرملین

نواخته شده که چیز تازه‌یی نیست و گوش تاریخ به نوای شیطانی آن در آسیای میانه و مناطق دیگری از دنیا که توسط روسها با ارعاب ووحشی گری واعمال دسیسه و شیطنت اشغال گردید، آشناست . اینک ماهر دو بیانیهٔ نجیب نا نجیب را که شباهت زیادی نیز با هم دارند ، تحت تجزیه و تحلیل می گیریم و تاحد توان مشت این شیاد حیله گر را می کشائیم و هدف روسها را از این نمایش تازه، بیان می داریم امید است برادران نویسنده هر یک بنوبهٔ خود درین راه قدم بگذارند و با اتکاء به حقایق تاریخی و تجارب فعلی در کشور، پرده از روی ابعاد دسیسهٔ تازهٔ روسها بردارند و ملت بیدار خویش را بیدارتر گردانند .

نخست به تحلیل بیانیهٔ وی درمزار شریف که بتاریخ ۱۲ جوزای سال جاری ایراد نموده است ، دست می یازیم :

نجیب در بیانیهٔ مذکور می گوید : «می توانیم مدعی این‌امر باشیم که دولت و حزب دیموکراتیک خلق افغانستان در اجرای وظایف دینی!و اسلامی!! خویش یکجا با شما قدمهای متین برداشته است .

کشور ما یک کشور اسلامی است ، دولت ما آرزوو دارد که پیشبرد و احترام بدین مقدس اسلام و رعایت احکام آن در تمام ابعاد زندگی در نظر گرفته شود . اکنون نه بلکه‌دولت‌بعد از مرحلهٔ نوین‌انقلاب ثور در طول چند سال گذشته درین راه اقدامات گسترده و وسیع بجا آورده و خدمات قابل قدری انجام داده است طور مثال در کشور ما وزارت امور اسلامی تشکیل گردید، ۱۲ مدرسهٔ دینی تأسیس یافت و ۱۲۷ مسجد جدید اعمار شد و ۲۰۲۰ مسجد ترمیم شده است و ...»

نجیب گاو بدون شک مصداق عملی این حدیث شریف است که می‌فرماید : «اذالم‌تستح‌فاصنع ماشئت» یعنی اگر حیا نداشته باشی هر چه خواهی بکن . درین شکی نیست که نجیب کمونست همچون سائر کمونست ها بهره‌یی از حیا ندارد و ازینکه دروغی باین‌بزرگی به خورد مردم مسلمان و مجاهد ما بدهد، عرق‌شرمی‌بر پیشانی کثیف‌وی نمی نشیند،زیرا این پیشانی که سالها بر آستان کرملین‌سجده نموده است جایی‌برای ظهور عرق‌شرم ندارد،والا نجیب گاو بخوبی میداندکه ملت مسلمان افغانستان که‌اینک هشتسال است باروسهای جنایتکار ومزدوران بی دین خلقی و پرچمی شان دست وپنجه نرم می کنند ، چهرهٔ پلید نجیب را خوب می شناسند آنگونه که ببرک و ترهکی و حفیظ لعین را می شناختند واین بسان آفتاب برای شان روشن است که نجیب نیز همچون ببرک عضو اصیل سازمان جهنمی(کا جی بی)و مزدور مخلص کرملین ومعتقد سرسخت به اراجیف وسفسطه های کمونزم وشیفتهٔ بیقرار لنین و مؤمن به خدایی‌وی می باشد واین حقیقت را مجاهدین قهرمان و مهاجرین رنجدیده ومردم مسلمان وتسخیر ناپذیر ما نه‌تنها از سوابق‌نجیب وببرک وترهکی وامین و سائر کاسه‌لیسان پرچمی و خلقی بیاد دارند ، بلکه هشت سال‌حکومت ننگین کمونست ها در افغانستان‌و بخصوص‌تاریکترین دورهٔ آن که از هجوم ارتش سرخ خون آشام آغاز می شود، آنرا آفتابی ساخته است. دیگر در افغانستان هیچ مسلمان ‌ولو دارای بسیط ترین عقل نیز باشد — نمیتواند تصور کند که اشغالگران روسی ومزدوران پرچمی وخلقی شان به دین مقدس اسلام احترام دارند و در اجرای وظایف دینی و اسلامی قدمهای متین می بردارند !! بلکه همهٔ افراد ملت مسلمان‌بیست ملیونی‌ما باین باور اندکه روسهاو پرچمی ها وخلقی‌ها وهمه کمونست‌هادشمنان‌سرسخت اسلام اند و محو وریشه کن ساختن اسلام و نابود کردن مسلمانان اولین و اساسی ترین هدف شان می باشدوبهمین‌منظور حکومت کمونستی رادر افغانستان رویکار آورده اند وهمین چیز هدف لشکرکشی ارتش اشغالگر سرخ به کشور قهرمان پرور ما بوده است، شواهد این حقیقت و ادلهٔ انکار ناپذیر آنرا مردم بخون آغشتهٔ کشور همه روزه به چشم سر مشاهده میکنند؛ ایشان می بینند که چسان از مدت‌هشت سال باینسو روسهای جنایتکر و چاکران پست فطرت شان مسلمانان را قتل عام می کنند ، مساجد را ویران مینمایند و مصاحف‌را می سوزانند،علما ودانشمندان و دانشجو یان را زنده بگور می نمایند ، و مبادی پلید کمونستی را ترویج می دهند و در مدارس و مکاتب ما الحاد و کمونزم و بی خدایی‌را تدریس‌می کنند و اطفال و جوانان ما را جهت آموزش کفر و الحاد به امپراطوری سرخ وکشور های تحت تسلط روسها در اروپای شرقی می‌فرستند و هزاران مثال‌دیگر... ولی با وجود این‌همه‌شواهد زنده وحوادث روزمره بازهم نجیب گاو باپ حیایی تام و وقاحت بی نظیر دم از برداشتن قدمهای متین از طرف دولت وحزب روسی خویش در جهت اجرای‌وظایف دینی واسلامی می‌زند ومدعی خدمت به اسلام‌می شود !! آیا!این نشان‌دهندهٔ آن نیست که کمونست هاوبخصوص مزدوران فرومایهٔ کرملین درکابل بهره یی از حیا ندارند ؟!

نجیب گاومی گوید: کشورمایک کشوراسلامی‌است. آری این حقیقتی است که نه تنها این عروسک تازه نفس روسی به آن اعتراف می کندبلکه‌اربابان کرملین نشینش نیز بار بار با تلخی چنین اعترافی نموده اند ، ایشان‌بکرات علت شکست نظامی خویش درافغانستان را تمسک شدید ملت‌این مرز و بوم‌به‌دساتیر و اصول زندگیساز اسلام قلمداد نموده اند و روز نامه پراودا باتلخی‌زیادازینکه‌ارتش‌اشغالگرسرخ دربرابر ایمان ملت فقیر وپا برهنه‌یی به زانو در آمده بارها یادآوری کرده است،ونجیب‌گاو این راهم می داندکه‌کشور قهرمان پرورما از چارده قرن باینسو یعنی تقریباً از همان‌آغاز طلوع آفتاب تابان اسلام با این دین‌رهایی بخش‌پیمان خون بسته وشیر مردان وشیر زنان میهن اسلامی ما‌ن درطول‌تاریخ اسلامی‌خویش ازاین‌آئین مقدس‌وانسانساز در برابرتهاجم‌نیروهای‌شیطان که‌قصدنابودی‌ومحوآنرا درین سرزمین مردخیز داشتند، دفاع کرده و تجاوزگران رابخاک وخون نشانده اند وخود در خونهای گرم خویش غلتیده اند ، ولی اجازه نداده اند ، اسلام عزیز نابود گردد وصبغهٔ اسلامی کشورما ازبین‌برود .

چنگیزی‌ها درحملهٔ خانمانسوز خود باین کشور اسلامی توفیقی‌حاصل نکردند وبعد از دادن تلفات کمرشکن بجای آنکه‌قانون چنگیز را دروطن ما تطبیق کنند ، خودبه‌آئین زندگیسازاسلام گرویدندو خدمات قابل قدری باین کشور واسلام انجام دادند .

جهانخوران انگلیس باهمهٔ سازوبرگ نظامی‌وهمهٔ تجارب کشور کشایی خویش در برابر ملت مسلمان افغانستان شکست خوردندو فرار رابرقرارترجیح‌دادند .

امان‌الله‌خائن که‌ازطرف‌محافل‌فراماسونری‌موظف شده‌بود تااسلام را درافغانستان ازبین ببرد ، به قیام توفندهٔ مسلمانان این‌خاک‌مواجه‌شد وباافکار غیراسلامی خودبه فرار مجبور گردید ، و . . . اینها همه حقایق تاریخی وقوی‌ترین ادلهٔ عشق مردم مسلمان مابه اسلام ، و دلایل اسلامی بودن کشورما و اسلامی باقی‌ماندنش‌وآماده‌بودنش برای‌قبول وتطبیق‌نظام‌اسلامی درآن وپیاده نمودن حکومت اسلامی به‌وجب وجب خاک آن‌می‌باشد .

نجیب نانجیب‌وباداراتش‌ازتجارب‌تلخ‌هشت‌سالهٔ خود در افغانستان این حقیقت رانیز دریافته‌اند که مردم مسلمان افغانستان اعم از مجاهدین ومهاجرین، مردان و زنان ، اطفال و جوانان و پیر مردان ازشعور سیاسی وآگاهی اسلامی تاحدی برخور دارند که می‌توانند ازپشت‌پرده تزویر وفریب و ریا ، هدف اصلی کمونست‌های دشمن اسلام را از اعمال بظاهر اسلامی شان ازقبیل تعمیر وترمیم بعضی ازمساجد و تشکیل وزارت باصطلاح شئون اسلامی و گماشتن

تعدادی جاسوس روحانی نمادرآن، دریابند وبین جنایات بی‌حدو حصرشان ازقتل وغارت و ویرانگری و ازبین بردن مساجد، ومدارس وسوزاندن هزاران نسخهٔ قرآنکریم وکتب دینی واسلامی .که ازهشت سال باینسو همه روزه ادامه‌دارد، وشیطنت هاوریاکاری‌هاوباصطلاح مسجد سازی ها وتعیین معاش به‌امامان کذایی مساجد وتشکیل وزارت باصطلاح شئون اسلامی وگردآوری مشتی ملحد وبیدین روحانی نما درآن وامثال این اعمال مکارانه مقایسه نمایند .

خلاصهٔ کلام آنکه چاکرنجیب وباداران روسی اوبا وجود یقین کامل شان براینکه کشور ما اسلامی است واسلامی باقی خواهدماند و ملت مسلمان ماجز نظام اسلامی نظام دیگری را نخواهند پذیرفت واین چهره عوض کردنها وحیله‌گری ها وفر یبکاری ها وخودرا مسلمان وحامی وپشتیبان اسلام قلمداد نمودن کمونست های روسی وپرچمی وخلقی تاثیری بر جهاد مقدس ومبارزهٔ اسلامی خونین شان نخواهد گذاشت وچهرهٔ کریه وضد اسلامی وضد انسانی این دجالان سرخ را زیبا جلوه نخواهد داد و از زوال حتمی و فضیحت بار شان جلوگیری نخواهد کرد ، باز هم مذبوحانه می کوشند آخرین حیلهٔ خود را بکار گیرند تا مگر با پوشیدن لباس اسلام و مسلمان جلوه دادن خویش ملت قهرمان وآگاه ما را بدام کشند و بر کشور اسلامی ما تسلط یابند و آنرا یک کشوز کمونستی و تحت سیطرهٔ امپراطوری سرخ تبدیل نمایند ؛ کاری که دو لک عسکر تا دندان مسلح و سلاحهای کشنده و مخرب و طیاره های ویرانگر و هولناک و بمبهای ناپالم و توپ و تانک آتش افروز و انسان کش روس های تجاوزگر و هم پیمانان کمونست شان در مدت بیشتر از شش سال انجام دهد داده‌نتوانست.

راستی سردمداران پوچ مغز کرملین چقدر بی‌عقل اند که نه از تاریخ پند می گیرند و نه عملکرد های جنایتبار خویش درین مدت هشت سال از عمر کودتای ننگین ثور و شش سال از تجاوز وحشیانهٔ ارتش سرخ بر کشور مرد خیز ما را مورد بر رسی قرار می دهند تاحربه یی را که بزعم شان جدید استولی درحقیقت بار بار در افغانستان بخون آغشته استعمال نموده و نتیجه یی جز رسوایی بیشتر نگرفته اند ؛ بار دیگر مورد آزمایش قرار ندهند .

آری ! اگرروسها عقل می‌داشتند، می دانستند که این دسیسهٔ درظاهر تازهٔ شان که توسط نجیب گاو براه انداخته اند و این تارعنکبوتی که می خواهند توسط آن دست و پای ملت مجاهد ما را بندند ، چیز تازه یی نیست ، و از همان آغاز کودتای شوم کمونستی تا امروز در پهلوی عملیات وحشیانهٔ نظامی مورد استفاده مکرر قرار گرفته است، و بعبارت روشنتر این تنها نجیب رذیل نیست که با بیشرمی تمام دعوای مسلمانی و پشتیبانی از اسلام می کند و می‌خواهد به ملت هشیار ما بقبولاند که او وسلفش ببرک کارمل و رفقای خلقی و پرچمی اش و باداران روسی اش و حتی لینین و ستالین و مارکس و انگلس مسلمان بوده اند !!! و برای اسلام خدمت می کرده اند !!! آری این تنها وی نیست که باشارهٔ روسها دم از اسلام می زند بلکه ترهکی نیز بعد از اوجگیری انقلاب اسلامی ما علیه حکومت کافر وی و زبونیش در برابر قیام سرتا سری ملت مجاهد ما نماز های بی‌وضو می خواند و محافل ومجالسی‌را با(بسم‌الله‌الرحمن الرحیم) آغاز می کرد و حفیظ لعین نیز که در کفر و الحاد و کمونستی و چاکر منشی اش کمتراز نجیب گاو نبود ، تعدادی ازمساجد را رنگ می کرد و لو این رنگ آمیزی با خون نماز گزاران مومن و صادق بوده باشد ، و از همه نزدیکتر رفیق معزولش ببرک کارمل که با وجود همه خوش خدمتی و جانفشانی برای روسها و ارتکاب تکان دهنده ترین جنایات علیه اسلام ومسلمانان افغانستان بخاطرارضای اربابان کرملین ، مورد خشم بادار جدید خویش قرار گرفت وکنارنهاده‌شد، نیزبعد ازناکامی سیاست سرکوب وقتل‌عام وویرانگری وآتش افروزی نظامیان خونخوار سرخ واربابان جهانخوار چوچهٔ کمونست های کابل ، دست بدامن اسلام زد وآن کمونست دو آتشه که دشمنی شدیدش بااسلام وقرآن ازهیچکس پوشیده نیست ، یکباره درپی باصطلاح خدمت به اسلام برآمد ودرمحافل ومجالس عمومی بقرأت ترجمه هایی از آیات و احادیث و آنهم غلط پرداخت و ریاست باصطلاح شئون اسلامی را بمیان آورد وسپس آنرا بوزارت ارتقاداد واعمالی ازین قبیل . . .

حال ازنجیب لعین و اربابان روسی بیخردش می‌پرسیم : آیا آنهمه نیرنگ های‌قبلی کمونستهای ارباب واجیر ومسلمان نمایی تره‌کی وحفیظ وببرک کهشباهت تام بانیرنگ جدید دارد ، توانست خشم ملت بپاخاستهٔ مارا فرونشاندو شعله‌های فروزان انقلاب اسلامی شیر مردان وشیر زنان این‌دیاراسلام پرور را خاموش سازد واهداف پلید روسهارا که اشغال کامل میهن ماوتبدیل آن به جمهوری شانزدهم باصطلاح اتحاد جماهیر شوروی وتطبیق نظام الحادی ، ضد اسلامی وغیرانسانی کمونزم درین خاک می‌باشد ، برآورده سازد ؟ ! مسلماً جواب ارباب وچاکر منفی است

پس توسل مجدد روسها به‌این حربهٔ زنگ زده که درگذشته بار بار آنرا استعمال نمودمو عدم کارآیی اش‌رابچشم‌سر مشاهده کرده‌اند ، بیانگر دوحقیقت آفتابی است : اول اینکه روسها در درگیری خویش باملت‌مجاهدافغانستان سخت‌زبون ودرمانده‌شده‌اند کههمچون غریق درحالت‌مرگ بهرسودست دراز می کنند وآخرین تلاش خود رامی‌نمایند تامگر ازسیل خروشان انقلاب اسلامی سربازان توحید که جسد درحال نزع این شیاطین قرن رابسوی گودال نیستی می‌برد ،رهایی یابند وهدف شوم ابقای کمونزم ورژیم کمونستی در افغانستان ودرنهایت بلع‌این کشور راکه‌نتوانستند از راه اعمال زور وبکار بردن کشنده ترین اسلحهٔ خویش متحقق سازند ، ازطریق‌نیرنگ وفریب ودسیسه عملی نمایند .

دو دیگر اینکه پناه بردن دجالان کرملین به‌این توطئه مستعمل وبیفایده وتکرار آن‌با تعویض مهره‌ها نهایت بی‌خردی وتهی مغزی آدمکشان کرملین را نشان می‌دهد .

راستی‌سردمدارن ماسکوحق‌دارند چنین نمایشهای بی ارزش را که تماشاچی ندارد ، بار بار روی صحنه بیاورند وبه رسوایی وفضیحت خود بیفزایند ، زیرا از یکسو ازعقل وخرد بهره‌یی ندارند که اگر می‌داشتندبه‌تاریخ مراجعه می کردند واصلاً به‌افغانستان اسلامی حمله ورنمی شدند وخودرا این همه‌ذلیل‌وخوار وشکست خورده ورسوانمی ساختند ، واز جانب دیگر درپهلوی نداشتن عقل‌حواس‌خودرانیز ازدست‌داده‌اند ، زیرا این شش سال متواتراست که‌ضربات‌شیرمردان اسلام برپیکر دیوسرخ لعین فرود می‌آید وروزتا روز تلفات جانی ومالی ونظامی واقتصادی اشغالگران روسی سیر صعودی خود را می پیماید . آیا بعد از اینهمه شکست‌ها وتلفات ورسوائیها وسرخوردگی‌ها روسهای بیچاره حق ندارند به اعمال جنون آمیزی از قبیل مسلمان جلوه دادن‌خویش و نجیب وببرک وپرچمی‌ها وخلقی‌های دشمن‌دین دست‌یازند ؟ !

خوب اکنون ببینیم‌تاریخ وحقایق مسلم‌تاریخی چه می گوید ؟ آیا ممکن است یک شخص کمونست به اسلام و مسلمانان خدمت کند و آیا حتی یک مثال کوچک در رابطه بااین موضوع‌درتاریخ کمونزم سراغ می شود ؟

بنیانگذاران کمونزم و واضعان مبادی و قواعد کمونستی و بالاخره اوباشانی راکه رهبری اولین

فاجعهٔ کمونستی یعنی اقامهٔ اولین دولت کمونستی درروسیهٔ تزاری رابدوش داشتند ، همه می شناسند .. مارکس ، انگلس ، لینین ، ستالین ، تروتسکی و ... اینها بودند که اساس فلسفه کمونزم راگذاشتند و به آن به اصطلاح رنگ علمی(!)بخشیدند و پایههایی را که برآن استوار است و ارمغانی که برای بشر دارد ، و برای چه هدفی وضع گردیده و باچه فلسفه وطبقهیی سرسازگاری دارد و علیه کدام نظام و فلسفه وطبقه یاطبقات مبارزه می کند ، همه و همه را شرح دادند . . و همینهایند که قبلهٔ کمونست های جهان و معبود شیفتگان این مکتب انسانیت سوز بشمول نجیب گاو و ببرک وطنفروش و همهٔ پرچمیها و خلقی های چاکر منشمیباشند، همینهاهستند که بارها چه در زمان زمامداری ظاهرشاه،وچه داوٴدخان وچهدورهٔ سیاه حکومت کمونستی مورد تمجید وستایش باندهای پرچم و خلق که نجیب گاو عضو برجسته حزب اول‌الذکر است ، قرار گرفته اند ؛ و ملت مسلمان ما واقعهٔ درود فرستادن پرچمی های لعین به لنین ملعون بروی صفحات جریدهٔ پرچم در زمان زمامداری ظاهرشاه منافق و قیام علمای سر تاسر کشور بر ضد این جسارت نوکران روس و جلسات علما در مسجد پلخشتی و گرفتاری ایشان ازطرف ظاهرشاه را هرگز فراموش نکرده و نخواهند کرد .

و بالاخره همینها ممدوح دائمی رادیو کابل و حزب دیموکراتیک خلق و بالاخص نجیب ببرک می باشند ؛ مردم ما از تجلیل روز تولد لنین توسط باندهاکم پرچم و خلق ووراجی های ببرک و نجیب و توصیف‌های فراوان از آن شیطان خونخوار تاریخ و یاد کردن او باالقاب لنین کبیر(!)پدر زحمتکشان جهان(!)واراجیفی ازین قبیل غافل نیستند ، ودرجهٔ ایمان پرچمیهاوخلقیهابهلینین وستالین وسایر رهبران کمونزم و اعتقاد راسخ به گفتهها و فرمودهماونوشته‌های آنان رابلدند ، و می دانند که در کمونست بودن و عقیده داشتن به فلسفهٔ منحط کمونزم فرقی بین گربهچوف و نجیب و همکاسهمایش وجود ندارد ؛

تنها فرق دربنجاست که گربهچوف بادار استونجیب مزدور ، همین وبس .

حالا بعد ازین توضیح لازم خلاصه آنرا چنین شماره بندی می کنیم :

۱ ـ مارکس و انگلس ولنین وستالین و ... پیشوایان کمونزم هستند .

۲ ـ به شهادت گذشته و حال نجیب و رفقای پرچمی وخلقی اش به مارکس وانگلس ومخصوصا به لنین و ستالین ایمان وعقیدهٔ جازم دارند و آنها را پرستش می کنند و حرفی از گفته ها ونوشته های ایشان را دروغ نمی دانند و همه را عین حقیقت و متکی بر اساسات علمی وانمود می نمایند .

پس بیایید باورق زدن صفحات تاریخ کمونزم و بررسی اقوال پیشوایان آن روشن نمائیم که آیا نجیب و یارانش باداشتن این وصف یعنی کمونست بودن می توانند مصدر خدمتی برای اسلام ومسلمانان شوند و از آنهم کوچکتر تضاد خود را بادین وعقیده کنار نهند و ضرری به اسلام ومسلمین نرسانند ؟؟!

نخست از گفته های رهبران کمونزم شروع می کنیم وبعد حوادثی راکه باطرز برخورد کمونستها بعد از فاجعهٔ اکتوبر با مسلمانان آسیای میانه ارتباط دارد ، و نیز ــ در صورت امکان ــ وضع فعلی مسلمانان درکشورهای کمونستی تحت نفوذماسکو را مورد بررسی قرار میدهیم .

مارکس می گوید : خدا وجود نداشته وزندگی مادی است و نیز می گوید دین ، اخلاق و قانون چز اندیشه های بورژوازی چیز دیگری نیست و رسالت طبقهٔ پرولتاریاازبین بردن دین ودعوتگران آن است .

وی می گوید : « بدون شک دین افیون فقرا و مستمندان است.

و نیز لنین می گوید : الحاد جزءطبیعی مارکسیزم است ، که از آن جدایی نمی پذیرد » .

وی در بیانیهٔ خویش که بتاریخ ۲ - ۱۰ - ۱۹۲۰ در کنفرانس اتحادیهٔ جوانان کمونست روسیه ایراد نمود ، چنین می گوید :

« رفقاء !

خوشحالم که امروز با شما در قسمت مکلفیت های اساسی اتحادیهٔ جوانان کمونست حرف می زنم و ازین هم پارا فراتر نهاده درمورد اینکه بطورعموم سازمان های جوانان دریک جمهوریت سوسیالستی چه شکلی را دارا باشد ، صحبت می نمایم .

آنچه به اهمیت بررسی این مسایل می افزاید ، اینست که جوانان درحقیقت نسلی را تشکیل می دهند که بزودی بزرگترین مسئولیت در بنای کاخ جامعهٔ کمونستی بدوش شان گذاشته می شود: کاخی که نسل کنونی کارگران جز گذاشتن سنگ تهداب آن کار بیشتری نکرده اند ...

لنین به بیانیهٔ خودادامه می دهدتاآنجاکه می گوید:

« ...ودر بنجا سوال مهم عرض اندام می کند وآن اینکه : سیستم تعلیم کمونستی چگونه است؟وآن کدام اسلوبهای خاص است که می سزد بابکار بردنش روش تعلیمی ماار دیگران فرق داشته باشد ؟ نخستین چیزی که در رابطه با این موضوع توضیحش را لازم می دانم همانا چگونگی ونظام اخلاق کمونستی است .. شاید بپرسید : آیا چیزی بنام فضایل کمونستی وجود دارد؟

در پاسخ می گویم :آری! بسیاری اوقات نظام بورژوازی کمونستها رابایناتهم می نماید کمایشان (کمونستها) بهاخلاق توجهی نمی کنند و منکر همهٔ اصول ومبادی اخلاقی هستند. البته طرح این موضوع باین شکل از قبیل خاک زدن به چشم کارگران ودهقانان است.

ولی حقیقت اینست که مامنکراین ادعای بورژوازی هستیم که می گوید مبادی اخلاق عبارتست از اوامری که از طرف خدانازل شده است،وطبعاما به خدا ایمان نداریم و خوب می دانیم که کشیشان و ملاکان ونظام بورژوازی بمنظور بر آوردن اهداف استثمار گرانهٔ خویش امور را به این اسم یعنی خدا نسبت میدهند...

لنین به بیانیهٔ خویش ادامه داده می گوید:

« جامعهٔ گذشته بر اساس ظلم ملاکان وسرمایه داران در برابر کارگران ودهقانان استوار بود،بنابرین برما است که این اساس رابراندازیم ،وبخاطر تحقق این هدف لازم است اتحاد داشته باشیم، و این اتحاد را با دستهای خویش ایجاد کنیم چهخدا آنرا هرگزخلق نمی کند(نعوذبالله از این سخن کفر ، خاک بر دهن لنین خبیث)بلکه یگانه خالق آن خود پرولتاریاست...

وی در قسمتهای بعدی این خطابه اش می گوید:

« ما معتقدبهاخلاق ازلی نیستیم ،وهمهٔ قصههای خرافی را که بطرف یک هدف اخلاقی می کشاند ، سخن هرزه می پنداریم ... »

این دشمن پلید اسلام وانسانیت در نامهٔ که به نویسندهٔ بزرگ روسی « ماکسیم گورکی » فرستاده ، بود ، می نویسد :

« جستجوی خدا بیفایده است ، و بیهوده است از چیزی جستجو بعمل آید که ماهیتش پوشیده نیست، وبدون اینکه کشت کنی نمیتوانی حاصل برداری وتو بدین جهت خدا نداری که تاحال آنرا خلق نکردهیی، و خدایان جستجو کرده نمی شوند ، بلکه آفریده می شوند ! »

لنین لعین در باره دین چنین می گوید :

« دین به آنهایی که همهٔ زندگی خود را در زحمتکشی و فقر سپری می کنند ، تعلیم تسلیم شدن

و صبر درین دنیا رامی دهد ، وایشانرا باوعدهٔ ثواب در دنیای دیگر می فریبد » .

وی در جای دیگری موقف حزب کارگران در قبال دین‌را چنین بیان می‌دارد :

« مارکس گفته است : دین افیون توده است ، و همین نظر سنگ بنیاد همهٔ فلسفه های مارکسستی را در مورد دین تشکیل می دهد ومارکسیزم همهٔ ادیان جدید ، و کلیسا ها ، و جمیع سازمانهای گوناگون دینی‌را آلهٔ دست نظام بورژوازی می داند که هدفش بهره کشی یا تخدیر طبقه کارگر است »

در پروگرام ششمین کنگرهٔ جهانی حزب کمونست که در سال ۱۹۳۸ منعقد گردید چنین آمده است : « جنگ علیه دین ـ افیون ملتها ـ مکانت مهمی را در بین اعمال انقلاب فرهنگی احراز می کند ، و لازم است این جنگ با اصرار و منظم ادامه یابد . درست است که حکومت کارگران آزادی وجدان را برسمیت می شناسد ، ولی در عین حال همهٔ وسایل دست داشته خود را در جهت پروپاگند علیه دین بکار می برد ، و تربیه را بر اساس تصور مادی دنیا از جهان تنظیم می نماید »

مارکس در «مانفست حزب کمونست » که در سال ۱۸۴۸ توسط وی وانگلس نوشته شده و بمثابه اعلامیهٔ ظهور کمونزم علمی بشمار می رود ، چنین می نویسد :

« اما تهمت های دینی و فلسفی و اخلاقی که بر کمونزم وارد شده است ، سزاوار بحث عمیق نیست . . . ! »

«آیا برصاحب بصیرت پوشیده است که آرای مردم و ادراک وشعور شان همه و همه با دگر گونی حالت مادی و روابط اجتماعی ونظام زیست، شان دگرگون می شود ؟ »

« وآیا در تاریخ تطور افکار چیزی روشنتر ازین وجود دارد که فراورده های فکری در نوعیت خود به‌تناسب دگرگونی تولیدات مادی ، دگرگون می‌شود؟

« البته آرای قایم در هر عصر ، همیشه آرای طبقهٔ حاکمه بوده است ، چه هنگامیکه جهان قدیم نفسهای آخری خود رامی کشید ، دیانت های قدیمی نیز در برابر مسیحیت رو به فنا می رفت .

« وهم بدینسان آرای مسیحیت در برابر آزادی فکر و آزادی وجدان در قرن هژده هنگامی متلاشی شد که معرکهٔ آخری بین جامعهٔ فیودالی وبورژوازی انقلابی در گرفت و منجر به در هم شکستن دورهٔ فیودالزم گردید . »

«ممکن است در رد این مطلب گفته شود که شکی نیست آرای دینی و اخلاقی و فلسفی همه در خلال تحول تاریخی دگرگون شده اند ، ولی تاهنوز دیانت و اخلاق و فلسفه و علوم و سیاست و قانون وجود دارد ، و بالاتر ازینها عناصر ازلی یک حقیقت مشترک درین همه ادوار جامعه مانند آزادی وعدالت وغیره موجود است »

سپس خود مارکس جواب این اعتراض را چنین می دهد : « لاکن کمونزم می خواهد بجای اینکه دین و اخلاق را بر پایه های تازه‌یی بنانهد ، آندو (دین و اخلاق) را از بین ببرد و ازین‌رو کمونزم ازهمه سنن تاریخی گذشته‌فرق‌دارد، و با آنها مخالف است »

مارکس یهودی این بزرگترین دشمن دین و انسانیت درالفبای کمونزم چنین‌می گوید : « در حال حاضر از براه‌انداختن شدید ترین جنگ برضد تعالیم دین و اوهامش و چرندیاتش مستغنی نمیتوان شد» !!

ستالین در سال ۱۹۲۷ در برابر هیئت کارگران امریکائی چنین می گوید ...« حزب نمیتواند دربرابر کلیسا موقف بیطرف اتخاذ کند !» آری حکومت بمنظور مبارزه با همه تمایلات دینی در هر جاکه بیابد ، به پروپگند علیه دین دست می یازد . از من می پرسید : آیا روحانیون مرتجع را از بین برده ایم ؟ آری‌ما چنین کرده ایم ، ولی از بخت بد بطور کلی ایشانرا نابود نکرده ایم ، بنا برین پروپاگند علیه‌دین یگانه وسیله است که می سزد برای نابود ساختن روحانیون مرتجع به‌آن چنگ‌بزنیم ! !...»

در صفحه ۵۱۶ دایرة المعارف بزرگ روس چاپ دوم سال ۱۹۵۳ جلد ۱۸ چاپ ماسکو چنین می خوانیم .

«اسلام همانند دیگر ادیان همواره‌نقش‌ارتجاعی داشته و سلاحی در دست طبقه استمارگر برای اسارت زحمتکشان و وسیله‌ای برای استمارگران خارجی جهت برده کردن ملل شرق بوده است »همین دایرةالمعارف درجلد ۲۲ ص ۵۶۴ در بارهٔ قرآنکریم این منبع خیر و نور و هدایت چنین می گوید :

« قرآن وسیله‌ای است در دست رهبران مذهبی استمارگر و مرتجع به جهت ترسانیدن خلق »

ادامه دارد

عصر وحشت

(ج . ف)

تا هست بپا بعالم آشوب و جنون
جاری است ز خون آدمی صد جیحون

این عصر تمدن است یا وحشت محض
کانسان بود بخون انسان مجنون

لیکوالی : فتحي یکن
ژباړن : ابوعبدالرحمن احمدزی

رهبري د لاربنوونې او تنظیم ترمنځ

۱- د تنظیم اهمیت
۲- رهبري د تنظیم مصدر دی
۳- د رهبري پېژندنه
٤- د رهبري او صاف او څرنګوالی

زما په عقیده اسلامی دعوت نن ورځ ترټولو زیات تنظیم او سمون ته اړدی ... دا به مبالغه نوي که ووایم چه د اسلامی حرکت توجه تراوسه پوری ... د دعوت دونکو او مبلغینو په هکله د دی څخه زیاته ده چه منظم رهبران او قائدان وروزي . او حتی د تنظیمی جوړښت په ساحو کښی د قیادت د څښتنانو دغه کم نسب هم غالباً د تصادف له مخی صورت مومی، نه د قبلی پلان او تصمیم له مخی .. او حتی د رهبری مرکزونو ته د دعوت په ژوندانه کښی تل علمی او تبلیغی شخصیتونه کاندید او ټاکل کیږی بی لدی چه پدی هکله دقیادت او رهبری استعدادونو ته کومه پاملرنه وشي . چه پدی توګه ډیرځله هغو وروڼو ته چه په تبلیغ کښی پیاوړی دی او یا خو علمی عالی استعداد او اهلیت لری تنظیمی مسؤولیتونه ورسپارل کیږی، پداسی حال کښی چه د دی درندی وظیفی د سرته رسولو توان نلری . چه دغه کار ډیرځله د زیانو چارو د بیرته پاتی کیدو سبب ګرزی او همدارنګه د نوموړی ورور په معنوی زیان هم تمامیږی ، څکه د ځینو نا کامیو له کبله پخپله د روحی حس انعملونو ترفشار لاندی راځی ، او په پای کښی د چارو د اجراء کولو جرأت د لاسه ورکوی .

د تأسف او اندیښنی وړ خبره ده چه دغه ډول اجرا أتو ته د هغو د تکرار او پرلپسی واقع کیدو سره ډیره لږه توجه کیږی ، او په جدی توګه د هغو معالجه صورت نه مومی ...

د تنظیم اهمیت :

ویلای شو چه تنظیم د حرکتونو د بریالیتوب ستر او قوی عامل دی، څکه عملاً کورو چه ډیرسیاسی او حزبی حرکتونه د صحیح پلان او دقیق تنظیم له مخی کامیاب شویدی ، پداسی حال کښی چه ځنی نور

د بی نظمی او سملاسی اقداماتـو له پلـوه د ناکامی سره مخامخ شویدي .

د اسلام طبیعت هـرډول بی نظمی او گډوډی غندی، اوټول سملاسی او بی‌تدبیره تصامیم ردوي. حتی په دنیا کښې د اسلام څخه پرته بل داسی‌نظام‌نشته چه د انسانی ژونـد په ډیـرو ورو او حتی ورځینـو او شخصی چـارو کښې ئې پـه دومره دقت او ژوره توگه د تنظیم څخه کار اخیستی وي .

اسلامی حرکت په خپلو مختلفو جهازونو او ځانگو کښې د تنظیمـی امکانیاتـو ، د کمزورتیا له کبله د ډیرو مشکلاتو سره مخامخ دي . چه دا وضع ډیرځله‌یې د کومی گټـی څخه د وخت د ضیـاع او زیارونـو د بابیزه کیدو او هدرکیدو سبب گرزي ..

نو ځکه وایو چه د تنظیم خورا ډیر مهم موضوعات د قیادت او رهبری پیژنـدنه او د هغی د خصوصیتونو اوصفاتوپه درک دی.

د رهبری تعریف :

رهبری هغه فن دی د بشری طبیعت سره بمعامله کوی پـه بشری سلوک اغـیزه کوی ، او یو تاکلی هدف تهٔ ئې په داسی لاره روانـوی چـه پـه هغی کښی د رهـبر د اطاعت، احترام او اعتماد تضمین خولدی ساتل شوی وي .

د رهبری په کار کښې د قائد بریالیتوب د ده ځانگرو عالی صفاتـو او خصوصیتونو پوری تړلی دی . د دی ترڅنگ ځنې نور فطری استعدادونـه هم شتـه چه د رهبری د امکانیاتـو پـه وده او نمـو کښې مرستـه کوي ، خو ترټاکلی حده او یوی معلومی انـدازي پوری . همـدارنگه ضرور ده چه رهبري کونکی شخصیت د نـورو فکری ، روحی ، جسمی ، تنظیمی ، اخلاقـی او شخصی ارخونو له پلوه هم بشپړ شی...

په حرکت کښی ، هر حرکت چه وي ، د رهبر مقام او شخصیت ډیرحساس دی . نو که د ده په شخصیت کښی د رهبری او قیـادت لازم صفـات تکمیل او بشپړ نشی ژرترژره به رهبری کونکی مقام د تزلزل او اضطراب سره مخامخ شی . که څه هم قائد ښه فکری او علمی‌قدرت او د نطق او وینا لیاقت ولـري !!! ځـکه د حرکت منطق د خبرو د منطق څخه بیل او متفاوت دی. او دعوت هغه فعال او متکامل‌تشکیل دی چه امکان ئلـری د هغه د حرکاتـو په ضبط اوکنترول ، د خط السیر او انفعالاتو پـه توجیه او لاربنوواه کښی، د تنظیم پلان او پیاوړی انضباط څخه پرته دکـوم بل شی څخه استفاده وشي .

روحی صفا او وجدانی ویښتوب :

د ټولو څخه خو را مهم صفت چه ښائی مسلمان قائد د هغه خاوند وی د روح صفا او د وجدانـ ویښتـوب دی . دی باید د هغه امانت دروندوالی احساس‌کړی چه پخپلـو اوږوئی اخیستی دی . او پدی پـوه شی چه دی ترټولـو د مخه د هغه په اداء او سرته رسولو کښی مسؤول دی .

لکه چه د دی ترڅنگ داهم ضرور ده چه د رهبری مسؤولیتونه او عمومی وجیبی، که څه هم ډیری وي ، دی د خپل ځان څخه بی خبر اوغافل لکړی د خپلوعیبونو او نارسائیـو څخه سترگی پټـی نکړی ، او تل د ځانـ سره د خپلوگناهونو محاسبه وکړي ، او د خپلوکارونو او فعالیتونو په کـثرت او زیاتوالی ولـه غولیږی ، ځکه که که دغه ډول اعمال د اخلاص عنصر دلاسه ورکـوی او په پای کښی دخـدای (جل جلاله) په وړاندی بی ارزښته کیږی . ځکه لوی څښتن تعالی، سپیځلی او مخلصانه عمل خوښوی ، نـه ریاکارانه او مغشوش عمل ، لکه چه خدای پاك فرمائی :

« مونږ هغو اعمالوته چه دوی (کافرانو) سرته رسولي دی توجـه وکړه او د غبار د ذراتو پـه دود موتیت او پرك او باطل کړل» .

نو ښائی چه رهبر تل د خدای مراقبت او ځارنه په یاد ولري او مرگ او قـبر ، جنت او دوزخ د یادونه باسي . ښه عبادت ولري او ډیرنفلونه وکړی او د شپی‌لمونځ پری نږدي .

«پـه ربښتیا چه د شپی عبادت (لمونځ) ډیـر اغیزمند ، او د وینا له مخی پوخ او متین دی» .

بدنی صحت او جسمی پیاوړتیا :

رهبر تـه لازمه ده چه خپـل صحت او د بدن سلامتیا د نظرونه غورځوی، ځکه غښتلی او قوی مسلمان څخه ښه او خدای ته ډیرگران دی او ناروغ او ضعیف البنیه کسان نشی‌کولای د دعوت د تکلیفونو او مسئولیتونو پیټی په اوږو واخلی .

د رهبری مرکز د پرلپسی‌تفکر، دایمی فعالیت او د مستمر جهاد مرکز دی ، او دغه چاری د بدن د عضوي مرکزونو سره عصبی ارتباط لري . نوکه اعضاء حواس او ټول جهازونـه روغ ، فعـال او ویښ نوی، نشی کولی خپلی کارونه سرته ورسوی، او بالآخره انسان د خپلـو چارو د سرتـه رسولـو څخه بیرتـه پاتی کیږی . نو ځـکه باید د لاربنوونکی توجه د خپـل صحت او بدنی روغتیا پـه هکـله جدی او د تـل د پاره وي .

دماغي چاری او فکري غذاګانې :

همدارنګه دماغ هم هغـو غذائي موادو ته اړتیا لري چه د فکري نمو ، پوخوالي او تعادل سبب ګرزي. او فکري غذاګانې باید متنوعې او ډول ډول وي... نو ښائي څوک ونـه وائي چـه زه یوازې د اسلامي دینـي علومو په ویلو او مطالعې اکتفاء کـوم او د نورو اجتماعي او سیاسي علومو مطالعې ضرورت نه لرم ... دغه منطق که څومره ښکنبي د منلـو وړ ، خـو اوس هیڅکله نشي منل کیدی . ځکه نن ورځ مفکوروی تاری سوري سره خلط ، او مفاهیم یو دبله سره پیل شوي او ثقافتونـه او علـوم پـه مختلفو څانګو ویشل شوي دي. لوکه قائد بشپړ ثقافت او پوره اطلاع ونلري او سیاسي چـاري او ورځني پیښې پرله پسې تعقیب نکړي « نو حتمـي ده چـي دی بـه خپـل مسؤولیتونـه سرتـه ونشي رسولاي . پـه خالفتونـو او زور آزمویلو کښې پرې نشي موندلای او د رهبرۍ کاروان په پوهې او د رایت سره نشي پرمخ بوولی ...

د قیادت او رهبرۍ لازم صفتونه

۱- د دعوت پیژندنه :

د دي د پاره چه قائد خپل دعوت پوره وپیـژنی لازمه ده د هغه فکري تنظیمي او توجیهي چارو ته ښه متوجه وي. فعالیتوله ئې تعقیب کـړي او پراعمالـو او تصرفاتـو ئې څارنه او بشپړه باخبرتیا ولري .

د قیادت او رهبرۍ بریالیتوب ترټولو زیات پدی تړلی کښې نغښتی دی چـه ښایي رهبر د خپل رعیت اوترلاس لاندی کسانو سره تل اختلاط او ارتباط ولري ، نـه دا چه خپله صومعه ـ ګوښه عبادتځني ، کښې د د خپلـو متحرکو او فعالـو ورونو څخه بیـل ژونـد وکـړی . . . بلکه د رهـبری مسؤولیتونه ایجابوی چه قائـد تل د خپلو لښکرو سره پرلپسې اتصال ولري او د دوی د نظریاتو او مشکلاتو څخه ځان خبر کړی ، چه دغه کار په پای کښې د طرفینو (رهبر او رعیت) د باخبرتیا او ګټورو تجربوی تحلیلونو سبب ګرزی .

۲- د خپل ځان پیژندنه :

قائدته لازمه ده چه پخپل ځان کښې دضعف او قـوت ټکی و پیـژنی کـوم قائد چه خپل استعدادونه او امکانیات ورته ښه څرګندنوی هغه ته موفق قائد نشو ویلای . بلکه ډیر ځله دغه بی خبرینا د زیاتو مصیبتونـو او لویـو ضـرورتـو سـبب ګرزی ، بناء واجبه ده چه :

الف : قائد پخپل ځان کښې د ضعف ټکی و پیژنی او د هغو تقویې د پاره دوم درهځد وکړی ...

ب : خپل پیاوړی اړخونـه درک نـړی و د هغو په پرورش ، روزنې او پکاراچولو کښې زیار وباسی .

ج : خـپل عمومي معلومات پرمخ بوزی او ځان د مختلفو سیاسي ، اجتماعي او اقتصادي موضوعاتـو ، نظریـو او افکارو څخه خـبر کړی .

د : اسلامي او غیر اسلامي رهـبران او مشیران و څیړی و د دوی د قیادت تګلاری او اسالیب ځان ته څرګند کړی، اوښه ځیر شي چه دوی څرنګه بریالي او یاد ناکامی سره مخامخ شویدي .

۳- ویښه څارنه :

د قائـد له خـوا د افـرادو کتنه او ښه پیژندنه او د دوی د عمومي او خصوصي اوضاعو څخه ځان خبرول ، په خوشحالیو او میلو کښې ئې ګډون کول او د دوی د مشکلاتو حلول ؛ دغه ټول هغه عوامل دی چه په انضباط او اعتماد جلبولو کښې سترول لري . او په نتیجه کښې د دوی د استعدادونو او طاقتونو څخه ګټوره استفاده اخیستل کیدلای شي .

٤- ښه مشرتوب :

افراد تل خپلو مشرانو ته د ښه مثال په دو د متوجه وي ، او پردوی پسې حرکت کوې او ګام په ګام ئې پلونه تعقیبوي ... بناء د مشرویښتوب ، فعالیت ، اخـلاق ، ویناوی او اعمال پرټول جمعیت عملي اثراو اغیزه لري . همدا علت دی چـه حضرت پیغمبر (ﷺ) د خـدای له لـوری خپلو پیروانو ته د نیک مثال په دودور معرفی شوی او داسې فرمايي :

«تاسې ته د خدای (ج) استازی نیک مثال اوښه سرمشق دی» .

همدارنګه د ده اصحاب صالح او باکفایته مشران او پرسمه لاره روان لارښوونکي ؤ ؛ د اسلام ستر پیشوا فرمائي : «زما یاران دستور و پشان دی ، په هر یو پسې چه ولاړ شي لاره مومي .

٥- ژور او دقیق نظر :

د قائد د پاره د هر موقف او پیښې پـه هکله د سریع او سلیم سنجش او تحلیل توان لرل ، او په مختلفو احـوالو او شرائطو کی قطعي فیصلې او تصمیم تـه رسیـدل د دی سبب ګرزي چه د افرادو اعتماد او درناوی ځان ته جلب کړی...اما تردد اوپیچیدګی ، حیرانتیا او وارخطائی بالعکس د ګډوډۍ بې انضباطۍ او عدم اعتماد ګـرزی . حضرت پیغمبر فرمائي :

«لوی څښتن تعالی د شبهاتو د پښیدو په وخت کی ځیر کی او تمیز لرونکی ستړګی، او د شهواتو د هجوم په وخت کی بشپړ

او کامل عقل ښه گڼي» .

۶- قوي اراده :

د ارادي قوت د لارښوونکي د شخصیت د ارکانو څخه ګڼل کېږي ، چه کولای شي د هغه پواسطه مشکلات او خنډونه د منځه یوسي . نن ورځ د اسلام قائدان ترټولو زیات هغو قوي او فولادي ارادو ته اړدي چه مشکلات، کړاوونه اوخنډونه ئې د مخې څخه تښتي :

۷. فطري جاذبه او کشش :

دا هغه طبیعي صفت دی که چېرې په کوم قائد کې ولیدل شي کولای شي بې تکلیف او تکلف څخه د خلکو زړونه د ځان په لور راوړاوي . دغه عنصر د هغو قوي عناصرو څخه ګڼل کیږي چه د قائدشخصیت ورڅخه تشکلیږي .

۸- تفاؤل (امیدواري) :

د لارښوونکي د شخصیت د پاره تفاؤل یا امیدواري جوهري او لازمي صفت دیء ، نوځکه قائد ته ښایي تـل امیدوار واوسي او په سـړه سینه خپلې آرزو ته ستر ګی په لاره وی ، خو ښایي چه هدف ته درسیدوپه لاره کښې هیڅکله د شرائطو محاسبه اوژور دلاسه ورنکړي ، ترڅو خدای مکړه دناڅاپي سختو پیښو او ناکامیو سره مخامخ نشي .

شک نشته چې مأیوسي د افرادو اوټولنو په ژوندانـه کښې د ناکامي او ویجـاړي خورالوی عامل دی ... دا هیڅکله صحیح نده چه مأیوسي ته «پوهـه» او آرزومندي ته تهور او «ناپـوهي» ووایـو . او دا هم درست کار ندیء چـه هیله مندي د عاطفي او احساساتو تراغیزې لاندې راشي، بلکه لازمه ده چه هیله مندي د عقل اوښه سنجش سره یوځای وی .

قیادت د لښکر مخکښي جبهه او د قافلې سردي . او په صفونو باندې د هغه اغیزه خورا زیاته ده ، که چېرې قائد مایوس او کمـزوری شـي افـراد هم د کمزورتیا او مایوسي سره مخامخ کیږي . او که چېرې قائد د سختیو او مشکلاتو په مقابل کښې متانت اوکلکوالی وښیي، د افرادواولښکرو په زړونـو کښې د امـید او اقـدام روحیه پیدا کیږي .

پداسې حال کښې چه اسلام نن ورځ په داخل او خارج کې په مختلفو سویو او ټولو جبهو کې یـوه فیصله کـونکې مبارزه پیـل کړیده ، هیڅکله روانده چـه د دښمن د لښکرو څخه تیښته وکړو ؛ بلکه مـونږ ته کلکوالی او ټینګار لازم دی : کلکوالی په جګړه کښې ، او ټینګار د باطـل پرضد د مجاهدت په دوام کې . او پـدې لاره کې د جهاد ټولو مرستیالوعواملو څخه استفاده کول د متحرکو او فعالو عنـاصرو وظیـفه ده : ترڅو کفر او فتنه د منځه ولاړه شي او پرځـای ئې د خـدای دین پرټولو خلکو حاکم شي .

د حضرت پیغمبر ﷺ همیشني دریزونه او مواقف زمونږ د اسلافو «مجاهدو پلرونو» د پاره د ثقل مرکزونه ؤ ، او اوس زمونږ د حرکت د پاره د پخـو تجربـو او د لارې د مشعلونو حیثیت لري ؛ چه باید په دقیقه توګه هغه تحلیل کړو او په رڼا کې یې پرمخ ولاړ شو .

حضرت پیغمبر ﷺ د خپل دعوت په موده کې د فشار ، ربړونو او تشکیک د منظمو حملو سره مخامخ ؤ . چه د اسلام دښمنانو د ضررونو او ربړونو ترټولو سختواوشدیدو ډولونو څخه کار اخیست... دا ټول مشکلات پرې راغلل خو د حضرت پیغمبر او د ده د اصحابـو پـه اراده کې ئې کـوم ضعف او پوستوالی ایجاد نشو کړای ؛ بلکه بالعکس حضرت محمد(ﷺ) د هیله مندي په سترګه د خدای مرستې او نصرت ته ګڼل ــ پداسې حال کې چه د دښمنو لښکرو مدینه محاصره کړې وه او د اسلام او مسلمانانو د ماتې او نابودی ــ انتظارئې درلوده د خدای له نوري مسلمانانوته د اطمینان او برې زیري

بقیه در صفحهٔ (۱۴۵)



نویسنده :
دکتور یوسف قرضاوی

خلل درکجاست

ترجمه : ف ـ فاضل

درد دل با نهضت اسلامی

ج - مبالغه

ازتوابع عاطفی بودن یکی هم مبالغه وبزرگ جلوه دادن است که آنرا هم ماآفتی از آفات امت‌اسلام می دانیم ما،مع‌الا سف همیشه یا در طرف افراطهستیم ویاتفریط ، و بسیار کم جانب«وسط را» که خداوندمارا به آن مدح فرموده اختیار میداریم « وکذلک جعلناکم امةوسطا » که این مبالغه به نهضت اسلامی هم سرایت کرده ونشان‌بارزمادر توصیف خود مان ونقد دشمنان وسائر موقفها گردیده ، وازهمینرو« افعل التفضیل» درگفتارهاونبشته‌های خطباونویسندگان نهضت شایع گرد یده است ، مثل بزرگترین ، نیرومند ترین ؛ بهترین الگو ومثال ، حقیرترین ، ضعیفتر ین بدترین و . . .

هم چنان بعضی اوصاف بزرگ پرشوکت ، ودیابه جملات ، حماسه آفرین هم در میان ما راه یافته است همیشه در خودستائی،نقد ، کم زدن کم‌پنداشتن دیگران مبالغه می کنیم البته افتخار به خود ، تمدن ، تاریخ وفرهنگ زجیبه هر ملتی‌است که می خواهد در زیر آسمان نیلو فری حق زندگی داشته باشد به ویژه زما نیکه بخواهد تمدن وفرهنگش‌رابه دیگران صادرودرپهلوی‌آن‌برفرهنگهاوتمدنهای دیگر خاتمه بخشد ، اماخطر ازینجا منشأ می گیرد وقتیکه دلشان می‌نمایاند که این احتزازافتخار به خودانسان را به عجُب و خودبزرگ‌بینی ـ که کورمیکندوکرمی بکشاند ـ و خود بزرگبینی هم‌طوریکه درحدیث شریف ذکرشده‌یکی‌ازسه‌مهلکات‌سه‌گانه‌است که هم‌بالای‌فردتطبیق‌می‌گردد وهم‌جماعه وقرآن درمورد چنین اشاره کرده‌است که : و یوم‌حنین‌اذاعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئاً"التوبه آیه /۲۵) ودر جنگ حنین که فریفته و مغرور بسیاری لشکر اسلام شدید وآن لشکر زیاد اصلاًبکار شدمانیامد.

ابن مسعودرضی‌الله‌عنه فرموده اند : عامل هلاکت دو چیز بود : خودبزرگبینی ونومیدی . امام‌غزالی گفته ابن مسعودرا چنین شرح میدهد که : میان آن دو امر جمع کرد بخاطریکه خوشبختی‌باتلاش وکوشش جد و جهدبدست‌می‌آید‌انسان‌نومیدنه تلاش میکندونه کوشش ، زیراآنچه او آرزوی رسیدن به آن‌دارد در نظرش غیر ممکن جلوه میکند وخودبزرگبین گمان دارد که او تلاش کرده و به هدفش ظفریافته ، بناء تلاش نمیکند

زیرا آنچه موجوداست به تلاش نیاز ندارد و آنچه حصولش محال است طلب‌نمی‌گردد و به این ترتیب خوشبختی در نظر «خود بزرگبین» موجود ودر دسترسش بوده و در نظر « نومید »مستحیل است ، ازهمین رو ابن مسعود میان هردو جمع کرد .

مادر نقد دیگران بویژه تمدن غرب بیش از حد مبالغه می کنیم

ما منکر آن نیستیم که در تمدن غربی ، یکسلسه‌بیماری‌های بنیادی عمیق وانفکاک ناپذیری وجود دارد که جزء اساسی‌آن محسوب می‌گردد مثل دیدمادی،نفع پرستی ، تبعیض نژادی ، استعمار واستحمار ملت ها وغیره ، امانباید فراموش کرد ،درین تمدن نکته های هم وجود دارد که بایست ازباب انصاف وسپس بخاطر شناخت دشمن (غرب‌استعمارگر)آنرا یادآوری کرد ، مثلاً تمدن غربی‌به اساس علوم تجربی ، اداره بهتر تنظیم ، اهتمام به اخلاق اجتماعی احترام انسان ، آزادی و حقوق او علی‌الاقل در داخل کشورهای غربی تکیه برشوری ومقاومت باظلم حکام و ... استوار است .

اینجابهتراست‌مثالی ازسلف‌صالح یادآورشویم‌تابه‌بینیم که آنها چقدردر برابر دشمنان ، جانب انصاف را مراعات‌ و اعتراف به‌خوبی‌های آنها می کردند ، اگر چه میان آنهاجنگ های هم برپا می‌بود .

این‌مثال کدام داستانی نیست که از کتابهای ادب ، تاریخ ویا تراجم گرفته‌باشیم بلکه‌حدیثیست که امام احمد در مسندش و امام مسلم قشیری درصحیحش روایت کرده‌است موسی بن‌علی‌ازپدرش روایت‌می کند که مستورد قرشی در نزد عمرو بن العاص گفت : من از پیامبرصلی‌الله‌علیه وسلم‌شنیدم که‌فرمود

تقوم الساعة والروم اکثر الناس

رستا خیز بر پا میشودوروم پر نفوس ترین جای‌ها است .

عمروبن العاص برایش گفت :

آنچه‌میگوئی‌در موردفکرکن،اشتباهی نکرده باشی ، راوی گفت : من‌آنچه ازپیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدم آنرا یادآور شدم ، عمرو گفت : در صورتیکه چنین‌است‌بدان‌که: در آنها چهار خصلت یافت میشود ،آنهاحلیم ترین مردم در وقت فتنه اند،وبسیار به سرعت بعد ازمصیبت‌ها حواس‌خود را در می‌یابند وبه خودمتوجه میشوند و بهترین مردم در برابر فقیر، یتیم وناتوان اندومخالفت کننده‌ترین‌مردم ازظلم وستم فرمانروایان اند .

انسان‌درشگفت میشود که‌چنین شهادت وگواهی ای برای مردم از طرف یک فرمانده نظامی ، سیاسی مسلمان صورت می‌گیرد که چندین نبرد با رومیان در فلسطین مصروغیره جاها داشته ، اما اسلام این‌آئین‌برتر وعدالت‌آفرین‌آنهاراآموزانده تاقوامین بالقسط باشند وخاص بخاطر رضای خدا شهادت بدهند اگر به ضرر خود شان هم باشد و کینه ها آنها را واندارد که‌جالب عدالت را رها کنند وهمین عقیده است که عمروبن‌العاص راوامیدارد تا چنین گواهی بدهد .

آنانیکه نهضت اسلامی معاصر را مورد مطالعه قرارداده اند به این نتیجه رسیده اندکه‌در اندازه‌توانمندی خودوناتوالی دشمنانش بسیار مبالغه کرده وسوالع وعوائق‌مسیرش‌را ناچیز می‌انگارد ، وهرگاه مدح کند،درمدح وهرگاه‌ذم کند در ذم مبالغه مینماید درحب و کره هم همچنین .

و در اثر وارد شده‌است که: دوستت را آنقدر دوست بدار که روزی د شمنت نگردد وبادشمنت آنقدر دشمنی‌مکن که شاید روزی دوستت بگردد . و ضرب المثل هم داریم که : نه آنقدرشیرین باش که بخورندت‌ونه‌آنقدرتلخ‌باش که‌همه‌از تو بگریزند .

و کتاب تاریخ ساز قرآن مارا می آموزاند که‌جانب عدل وقسط را با آنکه اورا دوست داریم و یابدش می بینیم حتی باخویشاوندان ودشمن ترین دشمنان مان هم مراعات‌داریم .

قرآن میگوید :

یا ایهاالذین آمنوا کونوا قوا مین لله شهداء بالقسط و لایجر منکم شنآن قوم علی الا تعد لوا ،اعدلو هو اقرب للتقوی واتقوا الله

ای اهل ایمان در راه خدا پایدار و استوار بوده و (برسایر ملل عالم) شما گواه عدالت و راستی ودرستی باشید و البته شما را نباید عداوت گروهی بر آن بدارد که از طریق عدل بیرون روید، عدالت کنید که عدل بتقوی نزدیکتر از هر عمل است (زیرا عدالت پایه واساس هر نیکی و پرهیز کاریست) و از خدا بترسید!

٤- ترس ازتجدید و نوآوری

این هم یکی از نقطه های ضعف در نهضت اسلامی است که نهضت از اجتهاد ترس داشته نو آوری را خیر مقدم نگفته با «سیاست باز»وهمرکابی تطورمیزان ندا رد.

با وجود اینکه نهضت اسلامی علی الاقل از ناحیه نظری به اجتهاد در مجال فقهی دعوت میکند، اما در ساحه های فکری وحرکی به تقلید میل دارد وترجیح میدهد که کهنه بر کهنگی اش باقی بماند. این امرتنها از ویژگیهای نهضت های که درفهم و برداشت از اسلام روی ظواهر و تفسیر حرف بحرف از اسلام تکیه دارند نبوده، بلکه همه نهضت های اسلامی معاصر را شامل می گردد. حتی آن نهضت های که به انعطاف پذیری، دید وسیع شهرت یافته و در گیرو دار و کشمکشهای مبارزه آبدیده شده و حق تجدید، تغییر ونو آوری را هم پیدا کرده است، از آن خالی نیست.

نهضت اسلامی گاهی به یکسلسه وسایل و اسبابی دست می یازد که اگرچه صخره های بزرگ هم مانع او گردیده و متاعب بی شماری برایش آورد، همان راه را دنبال میکند، و از افکار آزاد، انگیزه های تجدید طلبی (مخالف با آراء مألوف وافکار قبول شده) نفرت دارد، حتی بسر مفکرینی از همین قبیل که ممکن نیست او را در قالب های سنگی جای دهند تنگ میگیرد، یا او را در قلعه های فکری اسیر نگهدارد وشاید گاهی درمورد شان تصویباتی صورت گیرد که طی آن مطالعه آثار شان بر افراد همان گروه مربوط تحریم گردد و یا اعضای نهضت دستور یابند که در جلسات درسی شان حضور نیابند، از همین رو بعید نیست که بسیاری از همچو اشخاص نهضت را ترک گویند، و چون آب از لای انگشتان بریزند، نه بخاطر کفران اهداف نهضت بلکه بخاطر گریز از جمود فکری و از ینکه عقلهای شان داخل یخچال نگردد. نهضت هم از فاصله همچو اشخاص آزاده راحت خودرا باز می یابد، زیرا این تجدید طلبان دعوتگر و دشمنان جمود و تحجر آنانی اند که ساکن هارا بحرکت آورده، خواب برده هارا بیدار و شور، غوغا وتحرک ایجاد می کنند.

من برخی احزاب اسلامی را دیدم که برهوادارانش نوعی ویژهٔ از فرهنگ را مقرر میدارد که آنها هم بابل وار، آنرا چون قرآن تکرار و تلاوت میکنند و هر کدام ضبط الصوتی می گردند که تنها یک نوار را تکرار میکنند، نه انسانیکه فکر می کند، می اندیشد، انتخاب می کند و ترک می نماید، بلکه آنچه امیر و یا رئیس شان در یکی از مواقف ویا در یکی از قضایا که چندین رد و توجیه دارد، چیزی گوید، همان فرموده راست ودرست بوده خطا پذیرنیست، بلکه حقیقتیست که باطل و انحراف را در آن راهی نیست.

با وجودیکه رهبران نهضت تربیه صوفیگری را که بسمع مطلق و طاعت کور کورانه استوار است وشعارشان هم اینست که کسیکه به مرشد ش گفت: چرا؟ بمرتبه نمی رسد، انکار دارند. وایستاد شدن مرید را در برابر مرشد مثلیکه مرده در پیش مرده شوی قرار دارد، در نظر نمی پذیرند، اما می بینیم که پیروانشان را در عمل به همین روش تربیه میکنند واگرچه مانند متصوفین صراحتاً چنین

چیزی نمی گویند ، ولی کسیکه از جمله در برابرشان «چرا» بگوید ، با شک و تردید بد ومینگرند واگر به این روش ناپسند ! و دور از اخلاص و تعهد !! ادامه داد بنام سرکش ، متمرد ، انتقادگر و پروپا گندچی مشهور می گردد .

ودردناکتر اینکه این امر تنها بالای مرید ها و هوا داران عادی تطبیق نمی‌گردد ، بلکه می خواهند علماء ، دانشمندان ، مفکـران و نویسندگان بزرگ را در همین قالب جای دهند و برایشان اجازه خروج ازین چوکات را نه در تفکیر میدهند و نه در تعبیر واگر مخالف پالیسی ! کاری‌کردند با هجوم شدید وخشونت روبرو خواهد شد .

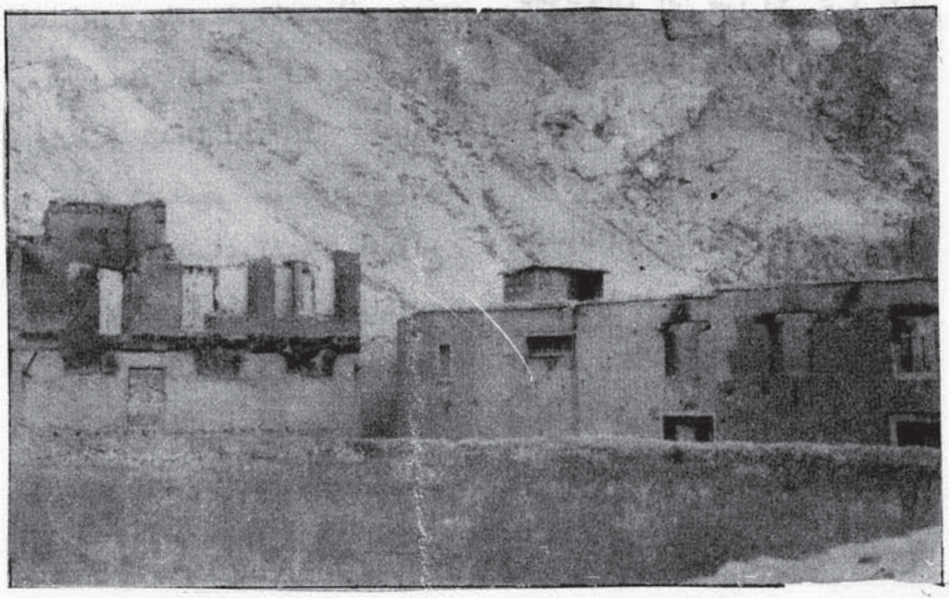
و آنچه علامه دکتر مصطفی سباعی رحمة الله به آن دچار شد از نظرهابدورنیست زیرا او عدالت نظام اسلامی را « سوسیا لیزم اسلامی » خواند،آنهم بخاطریکه‌در آن‌زمان‌واژه سوسیالیزم گروه های بیشمار مردم را بخود جذب کرده بود ، وروشنفکران بی خبر از اسلام گمان داشتند که اسلام در نظام اقتصادی اش صبغه کاپیتالیستی دارد .

هم چنان نویسنده اسلامی دیگری مورد هجوم شدید یکتعداد از مسلمانان قرار گرفت ، زیرا او در سرمقاله مجله « المسلم المعاصر » نبشته بود که «چپ اسلامی » ألبته به اساس اجتهادش در آن نبشته خواست حرفهای‌آنانی رارد کندکه مبارزین مسلمان را عموماً در ردیف « راست » قرار داده در نتیجه آنها را طرفدار نظام کپیتالیزم و نیروهای مخرب و ارتجاعی جلوه میدهند .

اگرچه من شخصاً به این دو تعبیر موافق نیستم اما نظر دارم‌تابه اهل فکر حق اجتهاد داده شود ، درست نظر دادند و یا خطا کردند، و مصادره حق آزادی بیان را توأم بااتهام وتشنیع نظریکه امروزمخالف مألوف‌و معهو داست به دیده انکار می‌نگرم، شاید امروز رأی ونظریه ای از جانب اکثریت رد شود و بعد از مدتی نظریهٔ قابل قبول و حاکمی شناخته شود .

یکی از مجلات اسلامی حرکی (وابسته به نهضت) ازیک نویسنده مشهور خواست تا بانگاشتن مقالاتی ، مجله را همکاری قلمی کند ، نویسنده نیز مقالهٔ نگاشت که در آن قیام و تأسیس احزاب اسلامی را در سایه یک نظام اسلامی روی‌یکسلسله‌دلایل و اعتباراتی جواز میداد اما هیئت تحریر این مقاله را سانسور و امر نشر آنرا نداد ، زیرا مقاله مخالف همان نظریهٔ کلاسیک و کهنی است که میگوید : در اسلام حزبیت نیست ، در حالیکه این جمله مجمل بوده نیاز به بیان و تفسیر دارد و در شرایط خاصی گفته شده است .

یکتن از بزرگان و دعوتگر ان که از رجال نامی نهضت اسلامی است به وضع یک پلان پنجساله برای نهضت مؤظف گردید ، او در ضمن پلان خود پیشنهاد کرده بود ، تا گفتگو ها و نشست و برخاست های با همه نیروهای که از اسلام بیم و



هراس دارند و با نهضت اسلامی دشمنی می ورزند ، صورت بگیرد .

مثلاً گفتگوی فکری با مستشرقین ورهبران فکری غرب ، گفتگوی دینی با احبار و کشیش‌ها و روحانیان ادیان صورت بگیرد ، تا در مقاومت دربرابر ماتریالیزم جنایتکار بیک تفاهم برسند ، و گفتگوی سیاسی بادیپلوماتها و سفیران و کارداران امور سیاسی صورت گیرد و غرض ازین گفتگو این باشد که اندیشه های که اسلام را از دیر زمان بدینسو ، در نظرها غول و مسلمین را وحشی وغیر متمدن و نهضت اسلامی را یک حرکت تروریست ، خشن و خونخوار معرفی داشته ، بزداید .

و امکان همزیستی مسالمت آمیز را با ادیان آسمانی دیگر مساعد ساخته ومسلمانها هم‌مطابق عقیده وآئین‌شان در خود و وطن خویش احکام اسلام را جاری کرده بتوانند ، شگفت اینجاست که این پیشنهاد با وجودیکه از طرف اغلب‌مردم باتمسخر واستهزاء ردشد، حتی بعضی گفتند که : مولانا روشنفکر شده ! ! ! ؟ ؟

و در همچو جو فکری ، آراء پرخاشگر وموقفهای تشنج خواه رواج یافته و پرخاشگران و تشنجخواهان ، قهرمان خوانده‌میشود و درسایه همچو افکاری ، با اظهار تشدد در رأی ، تحجر در اتخاذ مواقف و به اصطلاح انقلابی نمائی ، برای جلب متدینین بازاریابی صورت می‌گیرد .

اکثر مردم گمان‌دارند انحراف در صورتی پیداد میکند که علم‌را در خدمت خواهشات‌نفسانی ، زمامداران بکماریم وفراموش کردند که توظیف علم در خدمت هوای نفسانی عامه مردم‌را هم بدان بیفزایند ، امابنظرمن پیروی خواهشات عامه مردم ازپیروی خواهشات سلطان خطرناکتر است ، زیرا کسانیکه پیروی سلاطین و زمامداران را میکنند از طرف مردم مردود و مطرود اعلام میشوند ، اما آنانیکه از خواهشات مردم پیروی می کنند در نظرشان قهرمانان صادق جلوه می نمایند .

افکار خشونت بار و تشدد خواهی که دردهه ششم قرن بیستم در نتیجه شرائط خاص واوضاع‌معینی بروز و رواج پیداه کرد ، از نظر پژوهشگران پوشیده نیست، حتی‌اینکه دعوتگران این طرز فکر خود را از اجتماع دور داشته و مجتمع را جاهلی خواندندو پدیده غلو درنسبت کفر، و اندیشه ایکه اکثریت عظیم مسلمانان را به کفر متهم‌میکرد بروز نمود زیرا به نظر آنها مردم معنی و مفهوم «لااله‌الاالله» را درک‌نکرده و به حاکمیت الله ایمان نیاوردند ، این افکار اجتهاد را بخاطر تقدیم حلهای سالم مشکلات معاصرومعضله های موجود بی فائده و بی ثمر پنداشته ، و تلاشها درجهت تجدید فقه اسلامی رادر جامعه‌ایکه ملتزم به احکام اسلام نیست به باد تمسخر می‌گیرد ودعوت تقدیم آئین اسلام را بمردم رد کرده ، معتقد اندکه باید گام نخستین ما تقدیم عقیده باشد تا مردم صاحب عقید سلیم وناب گردند سپس نظام اسلام در ساحه های اقتصادی سیاسی اجتماعی اش به آنها عرض گردد .

آنچه تااینجاگفته آمد، بارزترین نقطه ها یا مواضع خللی است که به نهضت اسلامی معاصرمتوجه میگردد، و من خالصاً لوجه الله و به آرزوی کمال و بهتر شدن آنرا یاد آوری کردم و من میدانم که فرزندان ، ارادتمندان وهواداران‌نهضت‌اسلامی ازین نقد آزرده خاطر شده ، جزع و فزع سر میدهند ودرمقابل دشمنان جنبش اسلامی این حرفها را بزرگ ساخته و بخاطر ضربه به نهضت و اهداف عالی آن ، درکم زدن اسلام از آن سوء استفاده میکنند ـ طوریکه درمقدمه هم‌به‌آن‌اشاره کردم ـ ودراین نبشته‌قصداً شرایط‌سخت‌ومشکل‌نهضت را از یک ناحیه و دست آوردهای قابل شکران آنرا از ناحیه دیگرفرو ـ گذاشتم.

ادامه‌دارد

ترجمه : محمدنسیم فقیری

سیاست از دیدگاه اســــــلام و مکتب های دیــگر (۲)

تعریف سیاست ازدیدگاه متخصصین عصر حاضر :

کلمهٔ«سیاست » در زبان عربی مترادف ، کلمهٔ پالیتکس در زبان انگلیسی نمی‌باشد .

کلمهٔ عربی‌سیاست دارای مفهوم عام وکلی‌بوده این‌مفهوم مشتمل بر اصلاح نفس ، سیاست‌خانواده ، سیاست تعزیری و مطلقاً کار اصلاحی نیزمی‌گردد . ولی کلمهٔ انگلیسی «پالتیکس» فقط برای سیاست‌ملکی ، ملی‌وحکومتی استعمال میشود مرادف آن در عربی «السیاسة‌المدنیة» می باشد .

«پالتیکس»از کلمهٔ یونانی پولس ، بمعنی«حکومت‌شهری » مأخودگردیده است . این کلمه به معنی یونانی آن در اوایل قرن‌سیزده در زبان‌فرانسوی استعمال گردید . درین عصر سیاست بدینگونه تعریف‌می‌گردید :

«سیاست به‌معنی علم‌وفن‌حکومت شهری‌می‌باشد . علم سیاست به‌اعتبار مفهوم کلی خویش‌شامل تمام فنونی میگردد که برای جوامع‌انسانی‌حایز اهمیت می‌باشند .

ولی اکنون کلمهٔ « سیاست » فقط برای « فن‌حکومت » استعمال می گردد .

در دایرة‌المارف بزرگ تعریف اصطلاحی سیاست بدین صورت آمده است :

« سیاست فن حکومت کردن در یک دولت‌است ، به عبارهٔ دیگر علم‌اصول اساسی ایست که حکومت هابرآن استقرار می‌یابند وعلم قواعد وضوابطیست،که توسط آن حدود روابط‌حکومت و مردم و دولت های خارجی مشخص‌می‌گردد .

درالمنجد چنین تعریف‌گردیده است :

« سیاست فن حکومت کردن است . . . »

ادوارد جیمس‌سیاست را چنین تعریف کرده است :

« سیاست‌وظایف‌حکومت‌کردن ومنظم ساختن‌کسانی‌است که‌به‌شکل جامعه تجمع یافته باشند »

عبارت « دایرة‌المعارف‌مذهب واخلاق » چنین است :

« مراد از سیاست نظم ونسق حکومت می‌باشد.»

تعریف های را که علمای امروزی‌ازسیاست داده‌اند در حقیقت همان تعاریفی‌می‌باشد که دانشمندان اسلامی صدها سال‌قبل بیان داشته اند . بدبختی‌اینجاست که‌تحصیلکرده

های ما مرعوب نام های دانشمندان غربی میگردند ورنه اقتباسات نقل‌شده دانشمندان اسلامی (لغت ، سیاست وفقه) کاملاً واضح ، روشن و جامع می باشد .

سیاست عملی

تعاریف ذکر شده اصولاً در ارتباط باسیاست نظری وعلم‌سیاست داده شده اند اما اساس سیاست عملی بر مبنای تجارب‌سیاسی‌قراردارد. تفاوت میان مفکر سیاسی و رهبر سیاسی در حقیقت همان تفاوتی است که میان علم وعمل وفکر وتجربه وجود دارد وفقط بادانش فلسفهٔ سیاسی کسی‌نمی تواند رهبر سیاسی کردد . بنابرین کسیکه در امور سیاسی مطالعه‌داشته واصول وقواعد حکومت هارا بداند می تواند پروفیسور علوم سیاسی‌گردد ولی نمی‌تواند رهبرسیاسی یارئیس حکومت گردد مگراینکه عملاً‌تجارب سیاسی بدست آورد .

این خلدون تفاوتی متذکرهٔ سیاست نظری‌وعملی را به بهترین شکلی‌بیان داشته است :

« علماً ومفکرین به نظریات فکری‌عادت دارند ، در دریای معانی غوطه ها میزنند ، معقولات را از محسوسات اخذ میدارند وقواعد کلی را بصورت‌مجرددرذهن خویش محفوظ میدارند تاآنرا بشکل عمومی آن نافذ نمایند امابه رعایت‌حال افراد وملل بخصوص توجهی‌ندارند، این متفکرین علاوه برقواعد ذهنی ونظریات فکری هرگز دارای تجربهٔ عملی نمی‌باشند . ولی رهبران سیاسی حقایق عینی وخارجی وشرایط و او ضاع را نیز مدنظرقرارمیدهند زیر امکان دارد که درحالات و شرایط بخصوص موانع حقیقی وجود داشته باشد که مشابهت ظاهری دو نوع شرایط باعث قیاس غلط گردد . به همین صورت‌یک‌جامعه را نمی‌توان بر جامعه دیگر قیاس نمود زیراهمانطوریکه ممکن است در یک مسأله باهم اشتراک داشته باشند ، درکنار آن شاید در بسامسایل از هم تفاوت و اختلاف داشته باشند .

مفکرین چونکه به کلیت‌احکام وقیاس عادت دارند ، زما نیکه وارد سیا ست عملی می گر د ند و درموردآن غور مینمایند،می کوشند تاآنرا درقالب افکار خویش بریزند و آن سیاست عملی را طبق استدلال بخصوص خویش تحلیل و بر رسی مینمایند در نتیجه در میدان عمل دچار اشتباهات زیاد می‌گردند که‌در نتیجه نمی توان در سیاست عملی بر آنان‌اعتماد نمود.»

افلاطون فیلسوف‌ومتفکر سیاسی بزرگ بود ولی تجربه وتجزیه‌وتحلیل حوادث و شرایط کار او نبود،ولی ارسطو شاگردافلاطون‌معتقد بەسیاست تجربی‌و استقرائی بود ونظریات‌سیاسی خویش را بعد از تجارب دولت ها و اقوام ارائه‌داشت بناء‌کتاب«سیاست» او بحیث یک کتاب مهم و بزرگ شناخته میشود .

باوجود هماهنگی نظریه سیاسی درتطبیق‌عمل‌وپیاده نمودن آن‌درساحهٔ عمل بادرنظر داشت شرایط و اوضاع عادات و روحیات مردم تفاوت های مهمی‌دیده میشود ولی این تفاوت‌ها فقط ما نند تفاوت دیزاین و شکل ظاهری یک عمارت می باشد مثلاً نظریهٔ سیاسی‌امریکا، انگلستان،فرانسه ودیگر کشورهای‌غربی‌همه‌دموا کرسی سیکولر می باشد ولی سیستم سیاسی واداری‌آنها باهم متفاوتا ست. مثلاً روس و چین که اصولاً نظریه‌سیاسی شان‌همان کمونسیم‌ومارکسیم‌است‌ولی سیستم اداری‌شان‌باهم متفاوت‌میباشد.

سیاست عقلی وسیاست‌شرعی

علامه‌این خلدون‌سیاست‌رااز نگاه قانون تقسیم بندی نموده است:

«پا دشاهی بجای‌قانون‌مبنی‌برقهر و جبر پادشاه مطلق العنان بوده و از آثار غضب و حیوا نیت بشمار میرود .

جهت‌اصلاح اینگونه‌شرایط‌به‌وضع قوانین ضرورت احساس می گردد که حکام‌و رعایاباید به‌آن احترام‌بگذارند :

۱ - هرگاه این قوانین توسط دانشمندان و زعماء ملی ، مسؤلین حکومتی و دانشوران وضع گردد پس سیاست مبنی بر این قوانین را «سیاست‌عقلی » گویند .

۲ - هرگاه این‌قوا نین‌توسط خداوند

وضع شده باشد وتوسط شارع (رسول) نافذگردد

پس این «سیاست‌دینی» بوده که‌برای دنیا وآخرت هردومفید می‌باشد .

● بناء پادشاهی استبدادی حکومتی‌است که‌مردم رابه تأمین و تعمیل خواهشات نفسانی پادشاه مجبور میسازد .

● حکومت‌سیاسی یعنی‌سیاست عقلی آنست که مردم رابه رعایت نظریات وقوانین عقلی مجبور ساخته ومقصود ازین‌رعایت فقطفوائد دنیوی و حصول آرامی وآسایش و مصؤنیت از زیان‌ها وضررها می باشد .

● وخلافت«یعنی‌سیاست دینی» حکومتی است که مردم راپاپند طرز فکراسلامی وقوانین شرعی میسازد ، هدف ازین پابندی فوائد و مصالح‌دو جهانی‌بوده وسعادت دنیا و آخرت را تأمین می‌نماید در اسلام قدر و قیمت شرایط دنیابه اعتبار مصالح‌اخروی می‌باشد .

نظریات‌ابن‌خلوون را درین‌مورد می‌توان بدین‌صورت جمع‌بندی نمود:

سیاست‌اساسأبه سه نوع است

— سیاست‌حیوانی .

— سیاست‌عقلی.

— سیاست‌دینی .

۱— **سیاست‌حیوانی :** که نه پابند قانون عقلی بوده و نه قوانین شرعی ودینی بلکه‌خواهشات نفسانی و حکم و ارادهٔ پادشاه و درباریان حیثیت قانون رادارا می‌باشد ومقصد ازآن‌ارضاءخواهشات‌حیوانی وشهوات شخص‌حکمران ویاطبقهٔ‌حاکمه‌می‌باشد که مثال‌های‌آنرمی‌توان درنظام‌های سلطنتی ، دیکتاتوری ، د یکتاتوری های نظامی و سوسیالیستی یافت که بدون‌شک فاجعه‌های را برای بشریت ببار می‌آورند وبهترین نام‌برای این گونه سیاست‌هاهمان«سیاست حیوانی» می‌باشد .

۲—**سیاست‌عقلی:** سیاست‌عقلی قبلاً شرح‌شد و مثال‌های آن سلطنت مشروطه و دموکراسی هـای سیکولر می باشد که فقط بـه بهبود ظواهر زندگی دنیوی توجه‌دارد .

۳— **سیاست‌دینی :** که سیاست مفید وکامل‌بوده سعادت‌حقیقی وابدی انسان‌را تضمین مینمایدوفلاح‌وبهبود زندگی دنیوی رانیز تأمین می کند و مثال‌آن خلافت اسلامی یعنی‌حکومت اسلامی می‌باشد .

دولت‌فاضله ودولت‌جاهلی

ابونصر فارابی دونوع سیاست ودولت رابیان داشته‌است : فاضله و جاهلی .

ماحصل‌تحقیق‌وتحلیل فارابی چنین‌است : مقصدوهدف اصلی دولت وسیاست تأمین سعادت ورفاه حقیقی مردم است وسعادت‌ابدی فقط دررفاه مادی و اقتصادی خلاصه نمیشود بلکه بالابودن معیار اخلاقی‌ومعنوی نیز ازشروط لازمی‌آن می‌باشد . . .

همچنان‌لازم است که سیاستمدار در پهلوی اینکه‌رهبرمدبر سیاسی وآ گاه به امور سیاسی‌باشد ازلحاظ اخلاق و روش‌نیز ممتاز باشد کسیکه دارای قوت‌سیاسی بوده وجوهر اخلاق‌فاضله انیز درزندگی خویش داراباشد و به ترویج‌اخلاق فاضله درجامعه بپردازد تایک اجتماع مهذب وفاضل بیارآید پس همچو شخصیت مستحق لقب خلیفهٔ‌خدابوده وحکومت آنرامی‌توان خلافت‌اسلامی نامید.

ولی‌دولتی که‌فقط به‌رفاه‌ظاهری متوجه‌باشد وبه‌سعادت حقیقی‌وسرمدی توجه نداشته ودرمسیر اخلاق فاضله واطاعت خدا ورسول او موانع ایجاد نماید پ س‌اینگونه دولت را دولت جاهلی می‌توان نامید .

آنچه را که فارابی «دولت فاضله» نامیده است ، ابن خلوون ، ابن‌تیمیه ودیگر ائمه اصطلاح‌سیاست دینی» ویاسیاست شرعی ، رابرای‌آن استعمال کرده‌اند .

سیاست شرعی بخشی ازدین اسلام‌میباشد

ابو حازم سلمان الاشخعی می‌فرماید که من‌پنج سال‌رادرصحبت ابوهریره رضی الله عنه بسر بردم وازاو شنیده ام که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند که : «سیاست بنی اسرائیل دردست انبیای‌شان بود و زمانیکه یـک نبی

رحلت مینمود نبی دیگر بجای او قرار میگرفت . بعد ازمن نبی نمی آید و خلفاء من وجود خواهند داشت وگاهی دریک زمان بیشتر ازیک خواهندبود صحابهٔ کرام پرسیدند که درهمچو شرایط ، حکم شما چیست ؟

فرمودند : باکسی بیعت کنید که قبلاً بااو بیعت شده باشد (یعنی کسیکه قبل از دیگران تعین شده باشدبیعت واطاعت اولازم است .) حق اطاعت خلفاء رابجا آورید وخداوند ازآنها در مورد رعایاخواهد پرسید . »

ازحدیث فوق به خوبی وروشنی وباصراحت ثابت می گردد کهسیاست فریضهٔ انبیاء بوده که مسؤلیت آن بعد از ختم نبوت برعهدهٔ خلفاء گذاشته شده است .

واضح است هرآنچه که در فرایض انبیاء شامل است بخشی و شعبه ای از اسلام می باشد وظیفهٔ رسالت انبیاء و خلفاء اقامهٔ دین می باشد وهرآنچه بادین ارتباط نداشته باشد نمی تواند کار نبی باشد .

بعضی ها با ملاحظهٔ سیاست غیراخلاقی بازیگران وشعبده بازان سیاسی عصرحاضرحتی ازنام «سیاست» نیز متنفر شده اند حالانکه فساد و انحراف سیاستمداران نباید بحساب سیاست گذاشته شود زیرا علم نیزبه دو نوع می باشد: علم نافع وعلم سوء همچنان علماء ربانیون و علماء سوء و به همین ترتیب سیاست نیز به دو قسم است :

یکی آن سیاست که پابنداصول واحکام دین وشریعت می باشد و بنام سیاست دینی یاد می گردد و دیگر سیاست که پابند اصول دین ، اخلاق ومذهب نبوده وبنام سیاست لادینی ویاسیاست جاهلی یاد میشود.

واین نوع دوم درحقیقت نزاع برسر قدرت است ونفرت ازآن عین تقاضای ایمان می باشد ولی سیاست مبنی بر اصول شرعی یقینا درخواست دین بوده وفریضهٔ انبیاء می باشد ونفرت ودوری از آن درحقیقت دوری ازدین است . امام ابن جوزی متوفی ۷۵۶ ه . ق، میفرماید :

« شیطان حکمروایان رافریب میدهد که به مصلحت های شخصی خویش عمل نمایند وبنابر تلبیس ابلیس آنان حتی در برابر شریعت نیز به رای شخصی خویش عمل می کنند واین فریب بزرگ است . زیرا شریعت ، سیاست الهیه می باشدوممکن نیست که در سیاست خدائی خلل و یانقصان وجود داشته باشد که در نتیجه به سیاست وضع کردهٔ مخلوق ضرورت احساس گردد . خداوند می فرماید : مافرطنا فی الکتاب من شی یعنی در کتاب کمبودی وجود ندارد بناء هرکه مدعی سیاست لادینی می باشد درحقیقت مدعی کمبود ونقصان دردین است واین حرف کفراست .

حافظ ابن قیم میگوید :

« مانمی گوئیم که سیاست عادله مخالف شریعت کامله می باشد بلکه این جزء از اجزای شریعت و یک باب از ابواب آن می باشد و اینکه سیاست نامیده میشود فقط یک اصطلاح است ورنه هرگاه مبنی بر عدل وانصاف باشد پس بخشی از شریعت خواهد بود »

(ادامه دارد)



نویسنده : عابد توفیق الهاشمی
ترجمه و تصرف : ع ـ ابو طارق

نظام سیاسی در اسلام

پیوسته به گذشته

استخلاف عام

عبارت است از استخلاف بشر در زمین و کسانی تحت این حکم قرار میگرند که اهل ایمان بوده و عمارت کننده زمین اند، که سلسله این گونه استخلاف از آدم علیه السلام آغاز می یابد و به همه ذریه باایمان ایشان که به عمارت زمین دست دارند میرسد .

استخلاف خاص

استخلاف در حکم بوده و به نو به خود به دو نوع دیده می شود .

۱ استخلاف ملت .
۲ استخلاف افراد .

استخلاف افراد درزمینه ریاست مورد بحث بوده که گاهی مستخلف جانشین خودرا بنام خلیفه یاد نموده است ـ چنانچه داود علیه السلام بنام خلیفه خطاب می گردد زمانی هم بنام امام مسمی گردیده است چنانچه ابراهیم علیه السلام بنام امام مخاطب گردید است .

ـ اما استخلاف امت «ملت» درحکم وسلطنت دراینجا بمعنای آزادی ملت واستقلال آن مرادشده میتواند تاچنین ملت بتواند خود به تشکیل دولت پرداخته ودر حکمر وایی برا ی انها صلاحیت وقدرتی باشد ،تا بتوانند ، خود مصالح امت خود را حمایه نموده وراه اعتلاء ، درپیش گیرندوبه وبه وسعت قلمرو خود بیفزایند همانطورکه ملت اسلامی به استخلاف در حکم وعده داده شده اند خداوند می فر ماید:

وعد الله الذین آمنو امنکم وعملوا الصا لحا ت لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم

یعنی : خدا بکسانی که ازشما مومنان به خداوند ایمان آرد ونیکو کارگردد وعده فرموده است که انها را در زمین خلافت دهد ، که خداوند وعدهٔ خودرا دراقامهٔ دولت مسلمانان اولی تحت قیا د ت رسول الله ﷺ در مدینه منوره ایفاء نموده وبعد قلمرو دولت اسلامی راوسعت بخشید ودرعهد خلفای راشدین «رضی الله عنهم» مردمان زیادی به اسلام روآوردند وسرزمین های زیادی در محیط اسلا م ایجا د گردیدند .

این نص ، این مطلب راخاطر نشان می گرداند که خداوند سبحانه وتعالی همه امت اسلامی را درحکم خلیفه گردانیده است که میتوان همه مسلما نان را خلفای خدا وند گفت لذا خلا فتي که مسلما نان را داده شده ، خلافت عامه بوده که در ان فردی ، خانوادهٔ ویاطبقهٔ ظلم نمیشوند بلکه هرفرد مومن خلیفهٔ خداوند بوده وهریک از مسلمانان دربرابرپروردگار خود ازانگاه اینکه خلیفه خداوند بوده دربرابر تعمیل اوامر خداوند مسوول

پنداشته میشود و در چنین اجتماعی است که هیچ فردی را حق آن نیست تاحق خلافت را از جمهور مسلما نان سلب نمایدوتنها نفس خود راحکمروا خیال نموده و آنرا وراثی گرداند دیگران راتحت تسلط خودقرار دهد . از جانب دیگر چون همه افراد ملت اسلامی بصورت مجموعی نمیتوانند ، هریک و لا یت امو رخود را بدست خود گیرندوهرفرد حکمرواباشد وظیفه دارند تا جماعتی را برای وارسی از امور خود برضاو اتفاق همدیگربحیث صاحب صلاحیت انتخاب کنند که این اصل رامبدأ شوری ، بحیث نص قانونی تضمین نموده است چنانچه‌می فر ما ید « **وأمر هم شوری بینهم** » یعنی کارشان را به مشورت همدیگر انجام میدهند ! .

دوم : انتخاب وکلا ونیابت از ملت :

وقتی ملت‌اسلا می‌ر وی‌همرفته شکل د و لت اسلا می را بخود می‌گیردنص وحکم«قانونی » که‌اساسی برای تاسیس سلطه و قدرت سیا سی پندا شته میشود چنین وحی گردیده است که:

ولتکن منکم امة یدعون‌الی الخیرو یأمرون‌بالمعروف‌وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون

یعنی : وباید از شما مسلمانان برخی خلق را به خیر وصلاح‌دعوت کنند ومردم را به‌نیکو کاری‌امر کرده ازبدکاری نهی کننـد واینـان که به حقیقت واسطه هدایت خلق هستند دردوعالم درکمال پیروزی‌ورستگاری اند .

از مدلول حکم این آیه مبارک این مطلب را میتوان استنباط کرد که حکمروائی‌ایجاب‌می کنندتاهیئتی‌ازداخل اجتماع اسلامی مسوولیت سلطه امرو نهی یعنی سلطه حکمروائی را با سم ملت مسلمان ونیابت از ان بدوش گیر ند وانانی که به مفهو م این حکم تأمل نموده‌اند ضرور باین نتیجه رسیده خواهند بود که‌این هیئت‌دارای وظایف سه‌گانه ذیـل اند :

۱ ــدعوت بخیر .

۲ ــ امر‌بمعروف .

۳ ــنهی از منکر .

این‌است همان وظایف سه‌گانه که بعضی‌ها‌بفکر آن‌اند که دعوتی برای تشکیل کمیته وعظ و ارشاد خواهد بود ویا اساسی است برای بوجود آ وردن وظیفه محتسب که اکنو ن‌جانشین‌محتسب ،څارنوالی گردیده است ، اما مطالب‌آیه مبارک روی همین‌مطلب خلاصه شده نمیتواند بلکه ساحه بزرگی را احتواء می‌کند باین ترتب که :

دعوت بخیر که اولین وظیفه این هیئت بوده‌علاوه‌ازدعوت ، کلمه است متضمن‌عمل‌مثمر وفعالی که‌بتوا ند این «خیر » برای مسلمانا ن تحقق یابد وباین ترتیب دعوت بخیـر شا مل‌فعالیت آبادانی درهمه اکناف دولت است ، آبادانی ازنگاه زراعت ، تکثر ثر وت ،تحسین وسائل‌صناعت ، وزراعت به منظور ارتقای سطح زندگی‌مردم وزمینهٔ کار- یابی برای همگان ، که باین ترتیب وجوه خیررانمیتوان درچندموردخاص خلاصه کرد بلکه دعوت بخیر همه امور فردی واجتماعی راشامل بـوده (سا حات بین‌المللی وحتی‌حقوق فضا را احتواء می کند) .

وظیفه دومی‌وسومی که‌عبارت از امر به معروف‌ونهی از منکر‌بوده امتدا د و تفصیل و ظیفهٔ ا و لی یعنی دعوت بخیر است .

«معروف » عبارت است از مجموعه‌ای‌ازاوامرخداوندورسول‌او ﷺ برابراست،قو لی باشد ویا فعلی که خیر را برای فرد واجتماع‌محقق می- گردا ند ویااموری باشد که فرع‌برای معروف بوده ویااعمالی کـه برآن قیاس شده بتواند .

«منکر » عبارت از همه چیزهائی است که خداوند و رسول اواز آنها نهی فر موده است و یا اموری که به منکر اتصال داشته‌ویا به‌آن قیاس گردیده وامری که دران تولید ضرر برای فرد ویا اجتماع بوده وسبب نشر فساددراجتماع گردد .

وقتی ما معنی آ یهٔ مبار که رابهمین صورت فهمیده با شیم تردیدی‌نخواهد داشت که‌حکم این آیه مبارکه همه جوانب‌وظیفوی دولت رادرعصر حاضر

احتواء می کند ، حتی وظایف دیگری را که تاکنون در خاطرات مانگذشته باشد .

این بود تفسیر ما در مورد نص مذکور که بانظریه فقهای کرام هیچگونه تعارضی بهم نرسانیده ویقین است که امر به معروف ونهی از منکر وجیبهٔ هر مکلف شناخته شده وبهمین ترتیب وظیفه‌ای‌است‌برای‌عموم مردم تا هیئتی را بحیث سلطه عامه انتخاب نماید تابه نیابت از آنها همه امور مربوط به ملت را انجام دهند وبرای تطبیق آن امتیازاتی را کسب کنند وبتوانند به وضع لوائح ومقررات امه بپردازند تا همه مردم متوجه وظائف خود بوده.وحتی بتوانند از تادیب و تعزیر ، نیز به منظور بهبود امور مردم استفاده کنند .

مشارکت‌افراد اجتماع درامر به معروف ونهی ازمنکر ، صفت ونشانه بارزی از صفات تشریع اسلامی است که دوست دارد هرفرد ، دارای مقام وشخصیتی در اجتماع خود بوده ودر همه‌امور اجتماعی اشتراک‌ورزد ودرراه تحقق خیر برای افراد اجتماع خود کمک ومعاونت‌نماید.این‌است‌برداشت ازنص‌مذکور که اکثر مفسرین با این نظر متفق بوده اند .

براساس این نص باید دومطلب را درنظرداشت :

۱ـ وقتی در صیاغ این نص که « ولتکن‌منکم‌امة »می‌بینم که کلمه « منکم » مخالف‌ترتیب لغوی مطلب مقدم بر کلمه « امة » ذکر گردیده است و ازان چنین مطلب میتوان گرفت که هیئت عامه تابع ملت«امة» است ونائب آن وهمین نصی است که امت اسلامی را مکلف گردانیده تا ازمیان خود و به منظور نیابت از خویش هیئتی را اختیار دهند تاسلطه عامه رادر میان ملت تشکیل نمایند صلاحیت واختصاصات وظیفوی خود را از امت کسب نمایند.

۲ ـ این نص میرساند که این دسته مردم است که از جمله امت ، حق اصداراوامر رابدست می گیرند ، حتی که صبغه شرعی‌و لازمی داشته و چنین‌سلطه وقتی کامل شده میتواند که‌اطاعت‌ازاوامراین‌جماعت واجب‌دیده شود، که‌این حکم رانص سومی متضمن است که اکنون بآن می پردازیم .

۳ ـ ایجاب فرمانبر داری از این جماعت :

به تعقیب این حکم خداوندکه **ولتکن‌منکم امةیدعون‌الی الخیر :** این آیه مبارکه نازل گردیده است‌که.«**یاایهاالذین آمنوا اطیعوا الله واطیعواالرسول واولی الامرمنکم** »

این آیه مبارکه نصی است قانونی ، نص‌دومی مکمل ومفسرنص اولی که بدون درنظر داشت حکم آیه دومی نمیتوان حکم آیه اولی‌را بصورت همه جانبه آن کامل گفت می بینیم که کلمه «منکم » درهردو نص استعمال گردیده واین خود برآن دلالت دارد که این هردو آیه‌مبارکه کامل کننده مطالب همدیگر اند وازکلمه «منکم » درهردو آیهٔ مبارکه این مطالب استنباط شده میتواند ، جماعتی را که نص‌اول‌حق امرو حکمروایی‌داده‌است نفس همان جماعتی است که نص دومی اطاعت از اوامرآنها را واجب می گرداند.

ازنظریات طبری وقرطبی درمورد اولی الامر ، چنین برمی‌آید که (اولوالامر) وفق قول ونظراول عبارت از کسانی اند که در دین فقاهت داشته وعاقل باشند وازنظر دومی چنین فهمیده شده میتواند که اولوالامر صاحبان عقل ورأی اند که بتوانند درامور مردم تدبیر نمایند . قرطبی این نظر را ازکیسان نقل‌نموده وآن رانظرابن عباس رضی‌الله‌عنه میداند. استاد امام شیخ محمدعبده نیز این نظریه راقابل ترجیح پنداشته است ، وی می گوید :

مدتی درمورد اولو الامر فکر می‌نمودم‌تا آنکه‌این‌مطالب‌برایم‌روشن گردید که‌اولوالامر ، جماعتی از مسلمانهااند که اهل حل وعقد گفته میشوند واین دسته مردم همان امراء وحکام وقوماندانهای عسکری علماء ورؤساء و زعمای اند که‌مردم برای حل حاجات ومصالح عامه به آنها رجوع می کنند ، وقتی اینها در موضوعی باهم اتفاق کردند وبه

اصدار حکمی پر دا ختند ، تعمیل و اطاعت ازآنها واجب بوده اما بشرط آنکه از ما باشند واز او امر خداوند وسنت رسو ل او که به توا تر رسیده باشد مخالفت نه ورزند و اینها کسانی اند که مردم آنها را اختیارمی بخشند ومحل اتفاق قرارمی گیرند بالا خره همین هااند که میتوانند در امور عامه حکم کنند اما مو ضوع عبادات از قبیل اعتقا دات مربوط بهآنها نبوده بلکه همگان درس عبادات خود را از خدا ورسول او می گیرند که نظرورأی هیچکس در « عبادات » دخیل نبوده مگر آنکه برای درک وفهم آن باشد ، لذا اهل حل وعقد از جمله مسلمانا نی اند که وقتی در امری از امور در زمینه مصالح ملت که دران نصی از شارع دیده شود اتفاق نمودند وکسی از آنها درقبول آن مجبور گردانیده نشده یعنی به اقلیت امضاء نکرده باشند اطاعت از نظر آنها واجب است در ین صورت است که میتوان گفت : آنها درین « اجتماع » معصوم اند که محمد عبده درین مورد از تفسیرنیشا پوری پیروی کرده است وامام فخررازی نیز درصورت عدم وجود امام معصوم ، اهل حل وعقدرا بحیث اولوالامر شناخته وتعمیل حکم اجماع امت را واجب میداند .

«سعد » درشرح مقاصد این نظریه را تائید می کند که : امامت از چند طریق میتواند منعقد گردد که یکی هم از طریق بیعت اهل حل وعقد از علماء ، رؤساء ، و بزرگان قوم است وی درین مورد چنین فکر می کند کهاهل حل وعقد کسانی اند کهاز خواص مردم بحساب میروند و آنها علماءورؤسای لشکری و رؤسای امور عامه اند که بنام اولوالامر شناخته میشوند واطاعت ازآنها درامورى که باهم اتفاق کرده اند واجب است زیرا عامهٔ مردم از این دسته با اطمینان خاطر متابعت می نمایند و همین ها اند که بیشتر از دیگران به امور اجتماعی مردم میرسند وبه زندگی آنها آشناهستند وبالاخره به مصالح آنها وارداند از جانب دیگر اتفاق براساس اجتماع آنها سهل بوده از همین سبب است که اجتماع آنها بحیث اجماع است پنداشته میشود که حصول این معانی از اجماع مجتهدین درفقه ، ممکن نبوده وآنها کسانی اند که باین امور نمیدانند وبالاخره اطمینان مردم رادرین مطالب حاصل کرده نمیتوانند .

«سعد » علا وه می کند: این است معنی ریاستی که آن ازحق مردم پنداشته میشود . وی می گوید : که مرا د وی از امت اهل حل وعقد بوده وان کسانی اند کهنسبت زعامت وقدرتی که دارند میتوانند از مردم تمثیل کنند.

« رشید رضا »نیزاین مفکوره را تائید نموده می گوید : وقتی دیده میشود کهخداوند امربه فرمانبرداری ازا ولی الامرمی نماید.اولوالامرجماعتی است مشتمل از افرادی، چند،نهانکه اولوالامر ، ولی امر باشد وولی امر شخصی است واحد که براساس تائید جماعت مسلمانها باثر مبایعه ، امور مردم را بدست می گیرد،از اینسبب است که اطاعت وی لازمی دیده میشود . رشید رضا برای اثبا ت این نظریه استناد بهاحادیث صحیحه نموده، احادیثی کهالتزام جماعت را ازاوامر امیر براساس تائید جماعت ازامیرواجب می گرداند ، مانند این حدیثی که ا بن عبا س رضی الله عنه روا یت نمو ده وصحیحین آنرا ذکر می کند،ابن عباس از رسول الله ﷺ روایت نموده است که رسول خدا فرمودند :

من رأى من اميره شيئا فليصبر عليه فان من فارق الجماعة فمات مات ميتة جاهلية .

یعنی : کسی که از امیر خود چیزی (نامطلوبی را) ببیند بایدبرآن صبر کند

کسی کهیک واجب ازجماعت دوری اختیار کند و بمیرد بدانید که بمرگ جاهلیت مرده است . که همین نظریه را استاد محمود شلتوت نیز تائید نمود. می گوید : «اولی الامر» عبارت اند از صاحب

بقیه در صفحهٔ (۱۴۶)

نگاهی
به اوضاع کنونی
جهان اسلام

ترجمه‌ونگارش : عبدالحق « عتید »

(قسمت ۲)

مسلمانان درعهد مائوتسه تونگ درچین !

مائوتسه تونگ رهبر انقلاب کمونیستی در چین ، بعد از طی سه سال جنگ ، سر انجام در ۱۹٤۹ م به پیروزی رسید ، و برحریف سیاسی اش « چیانکای چیک » غلبه یافت ، چیانکای چیک به جزیرهٔ «فور موزا » -تایوان امروزی - فرار نموده و دران جا دولت چین ملی را تشکیل داد ، اما مائوتسه تونگ پیروزمندانه داخل پایتخت چین (پیکن) گردید ، ودولت جمهوری خلق چین را اعلان کرد .

مدت حکمروائی مائوتسه تونگ که از ۱۹٤۹م تا ۱۹۷٦ دوام کرد ۲۳ سال را در برگرفت ، ومیتوان این مدت را به سه مرحلهٔ مهم که هر کدام از خصوصیت و ویژه‌گی خاص بر خوردار است ، تقسیم نمود .

مرحلهٔ اول از ۱۹٤۹ م تا ۱۹۵۸ که بنام مرحلهٔ استقرارحکومت کمونیستی یاد میشود ، درین مرحله زمانیکه مائوتسه تونگ به سر قد رت رسید نفوس چین در آن زمان متجاوز ازپنجصد ملیون نفر بود ، خلق عظیم و بی شماریکه جنگ ها و مرضها و گرسنگی ها سخت آنها رادر بدروبی-خانمان ساخته بود ، زیرا این ملت تازه نیمه جان از جنگ جهانی دوم بیرون شده بود تا در جنگ داخلی که سه سال مکمل دوام نمود وسرانجام به پیروزی مائوتسه تونگ خاتمه یافت ، شرکت نماید . در چنین اوضاع آشفته و نا آرام ، طبیعی بود ، که مائوتسه تونگ نمیتوانست دشمنی خود را با جمله ادیان به‌خصوص اسلام در چین اعلان نماید ، لذازسیاست انعطاف پذیری و سازش ، در برابر مخالفین خود کار گرفت . و از توسل بزور ونیرو درمقابل رقیب هایش اجتناب ورزید ، چون این اقدام را دور از مصالح و دست آورد های انقلاب میدانست لذا سیاست آشتی پذیری و سازش با طبقات مختلف ملت را پیشه کرد و در بیانات وسخنرانی هایش بیشتر بر کلمهٔ انقلاب ، سازندگی و نو-آوری تکیه میکرد ومزایای انقلاب را شرح میداد ، تا آنکه اوضاع رفته رفته خاموش و آرام گردید وصد فیصد قدرت بدست او قرار گرفت در چنین فرصت بود که همه کوشش و تلاشهایش را با پیش کش کردن اسباب و بهانه های مختلف ، برای سرکوبی مسلمانها بکار بست و جام خشم وغضب خود را برسر آنها فرو ریخت ، بطور مثال وی در حالیکه در جهان اسلام تبلیغاتی را مبنی بر حق آزادی ادیان براه انداخته بود ، درجانب دیگر دروازه های مکاتب و مدارس اسلامی را بسته و بعوض تنها یک مدرسه را درسراسر چین ، بنام «مدرسه اسلامی چین» در ۱۹۵٤م تجویز داد. این مؤسسه علمی اسلامی درحالیکه یگانه مرکز امید ی بسو ی تربیهٔ فرزندان

مسلمان‌به‌شما رمی رفت و کفایت نیازمندی ایشان را نداشت ، بااینهم اکتفاء نکرده چهار سال بعد ازافتتاح آن، یکباره دروازه اشرا بست .

هم چنان مائوتسه تونگ در ساحۀ مطبوعات مبارزۀ شدیدی را علیه نشرات و روزنامه های اسلامی آغاز کرد ومجلات‌چندی‌ازمجله های اسلامی ازقبیل «نورالاسلام»،«النشرة الاسلامیة»، « الحدود »،« الاوقات » « تسوش »،« الغروب »، « الهدی الاسلامی » ... را مصادره و در عوض ، خود دولت تنها به چاپ یک مجله بنام «مسلمانان در چین» اقدام نمود، که هدف ازآن تبلیغات به‌نفع وی در جهان اسلام ، مبنی برمعرفی ساختن‌آزادی مسلمانان در چین بود .

ونیز رهبر جدید انقلاب کمونستی‌در چین ، در حالیکه طبع کتب دینی و ترجمه قرآن به زبان چینی رامنع نمود ، می بینیم که‌وی به طبع‌قرآن کریم به زبان عربی برای اولین بار در تاریخ چین ، اقدام می کند ، و طبیعی است که این امر سودی‌برای مسلمانان‌ندارد ، چون‌تعدادآنهائیکه به زبان عربی آشنائی دارند خیلی کم است ، اما هدف وی از طبع قرآنکریم به کلمات و الفاظ عربی همان تبلیغات به نفع‌وی ، در جهان اسلام است ، واگر به این اختناق و جنایات‌نظام کمونستی درچین ، عدم ارسال بورسهای تحصیلی در از هر شریف از سال ۱۹۳۷ ، بیفزائیم به حقیقت اوضاع رقت بار مسلمانان درین سر زمین ، پی‌خواهیم برد .

هم چنان رهبران انقلاب کمونستی در حالیکه از یکطرف همه نهضت ها و جنبش های اسلامی را منحل و غیرقانونی اعلان نمود ، و ملکیت‌ودارائی‌شان را ضبط کرد، در جانب دیگر خود ، سازمانی را بنام « سازمان اسلامی چین » تاسیس نمود ، تأسیس این سازمان نه بخاطر آن بود که ترجمان اهداف وخواسته های مسلمانان بوده باشد ، بلکه بخاطر آن تأسیس شد تا چون جاسوسی برسرآنها مراقبت نماید ، و این وضع تا سال ۱۹۵۸ یعنی تا زمانیکه پایه های حکومت کمونستی خوب استوار شد ، دوام کرد .

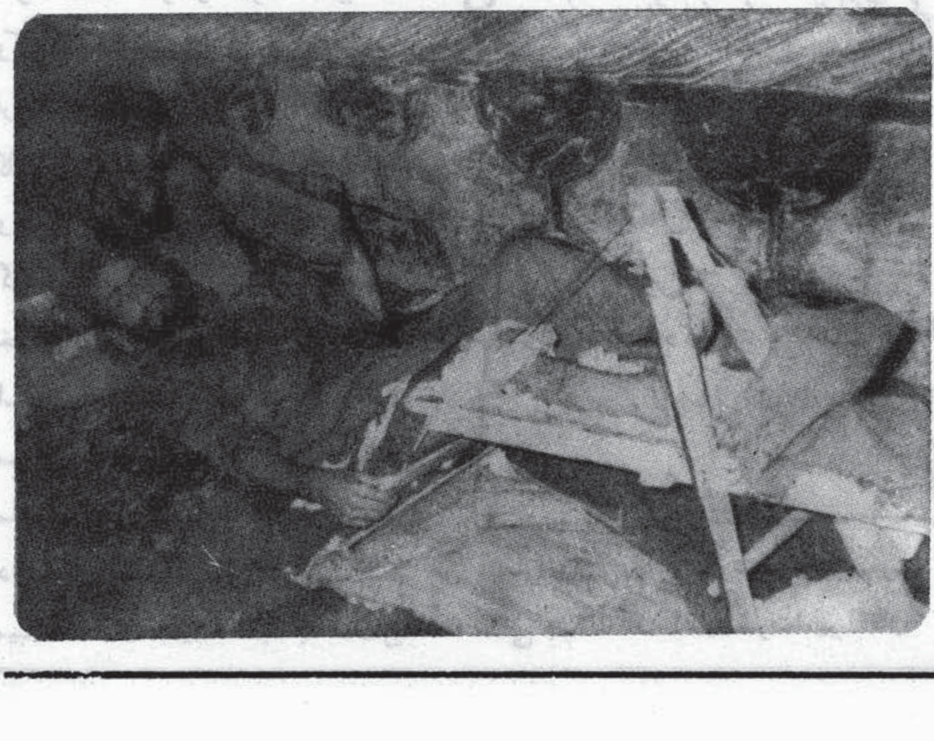
مرحله دوم از (۱۹۵۸ م تا ۱۹۶۶) این مرحله را میتوان بنام‌مرحله تطبیق عملی‌نظام کمونیزم یاد کرد ، در همین فرصت بود که جنبش بزرگ در سطح سیاست رهبران چین رونما گردید ، و این تغیر و دگر گونی بشکل تا سیس کمیونات ملی در سراسر چین ، پیاده شد ، به این مفهوم که کار و عمل اجباری در کشتزارهای عمومی وکار گاهای بزرگ ، من حیث‌یک وظیفه ضروری و حتمی برگردۀ هرفرد لازم‌گردانیده شد بطوریکه زن و مرد در کنار هم در یک کار خانه و یا مزرعه کار میکنند ، و در یک جا به استراحت می پردازند ، و درین پلان ، این‌را نیز در نظر گرفتند که مرد باید در کارگاه و زنان و دخترانش درکارگاه دیگر به کار بپردازند ، این قانون ضربۀمحکمی بر پیکراقتصاد جمعیت چین وارد آورد ، و بخصوص در حق مسلمانان خطر بزرگ محسوب می شد ، به این مفهوم که اگر کسی در این کار های دسته جمعی دولت شرکت نمی‌کرد ، قوت‌روزانه اش را دریافت نمی داشت ، ودیگر اینکه این طرح ، علماءدینی‌واماماn مساجد را مجبور به شرکت در کار های دسته جمعی دولت و ترک مساجد نمود ، بنا برین عباد تگاه ها از وجود نماز گذاران و حتی ازامام و موذن خالی گردید ، و به ویرانه ها مبدل شد ـ همان بود که با استخدام این پلان مائوتسه تونگ بر مساجد و عبادتگاههای مسلمین دست یافت و آنرا به تحویلخانه‌ها و کار خانه های کوچک‌و گودام های غله ، و طویله های اسپان و آغلهای خوگها مبدل ساختند ، و در سرتا سرچین‌به جز یک مسجد در پیکین بنام مسجد « تونج بالوا »که آنهم بخاطر خود نمائی گذاشته شده بود تا دیپلو مات های کشور های عربی در ان نماز بخوانند ـ دیگر مسجدی را نگذاشتند ، هم چنان مائوتسه تونگ ، در جریان این

مرحله ، ازسال ۱۹۶۳م به این طرف هیئت‌های اعزامی حج را متوقف ساخت .

مرحله سوم از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ : این مرحله که ده سال تمام را در بر می گیرد ، بنام دوره انقلاب فرهنگی نامیده شده ، وهدف از ان نا بود ساختن همه فرهنگها و ادیان و بخصوص اسلام و مفاهیم آنست ، این امر ازهمان روزنخستین اعلان‌انقلاب فرهنگی ، روشن گردید رهبران کمونیست‌چین کمیتهٔ خاصی را بعنوان کمیته انقلاب برای‌مبارزه بااسلام را تشکیل‌دادند ، وطرحهای را بخاطر نا بودی یکسرهٔ اسلام و پیروان آن روی دست گرفتند که مطابق آن‌ده‌ها هزار مسلمان دستگیر و به زندان افگنده شده و عدهٔ‌زیادی از علماءو از دانشمندان را بقتل رسانیدند ، و برخی دیگری را در انظار عامهٔ مردم بی‌آب‌رو و مسخره نمودند ، چنانچه قرآنکریم و دیگر کتب دینی موجود در کتابخانه ها را ، بر سر راه عام در پیش چشم مردم آتش زدند ، و هر کسیکه قرآنکریم یا دیگر کتب دینی را با خود نگهداشت ، جزای‌وی اعدام و یا گوشهٔ زندان برد ، و نیز مائو تسه تونگ‌مسلمانان‌را از سر زمین های اصلی شان ، بمناطق کافرنشین دستورهجرت‌اجباری داده و بعوض کمونیست ها را بجای شان انتقال داد تا بدینوسیله مسلمانان را در خاک خود شان ، در اقلیت نگهدارد و اخلاق غیر اسلامی را در میان آنها پخش نماید . و برای پی بردن به کیفیت و حالت دردناک مسلمانان در این بخش از تاریخ کمونست ها باید به این حرفهای‌رئیس پاسداران سرخ ، در عهد مائوتسه تونگ که درخطاب برای مسلمانان بیان داشته است گوش بدهیم .

ای پاسداران گاردسرخ متوجه باشید که پنهان ترین دشمنان شما مسلمانان‌اند ، آنهایکه در گوشه‌های مساجد خود را پنهان نموده و برضد خالق بزرگ و زعیم گرانقدرما« رئیس مائو»دست‌به‌توطئه‌ودهشت افگنی‌می‌زنند‌ای‌مسلمانان!گوشهای‌خودرا خوب بازکنید ، ازین به بعد به شما اجازه داده نخواهد شد که چادر مذهبی خویش را به سر کنید ، ازین به‌بعد به شما اجازه داده نخواهد شد که گوشت گا وها را بخورید ،چون‌گاوها در خدمت خلق است ، و اجازه‌داده نخواهد شد که وقت خود را در خواندن نماز ضایع کنید ، و برای شما اجازه است که مساجد تان را ویران‌نمائیدو قرآن را بسوزانید ، از نماز خود داری‌کنید ، روزه نگیرید و موانع راکه برسر راه ازدواج‌های مشترک گذاشته اید بردارید » بدین ترتیب می بینیم که کمونست ها چگو نه بکار بستن اسلوبهای مختلف آرمان و پلانهای خویش را به‌مرحله اجرا در می آورند و از چه وسایل در سر کوبی و نابودی اسلام و پیروان آن استفاده میکنند ، حقایق فوق یکبار دیگر پرده از روی جنایات کمونست ها در معامله با مسلمانان ، برداشته و زنگ خطر را بر گوش ملت های نا آگاه و بی خبر می نوازد .

ادامه دارد

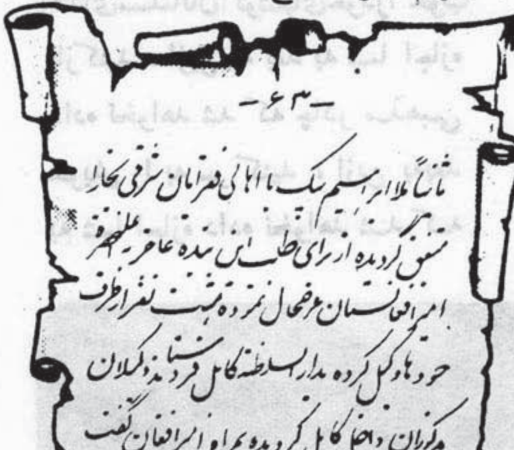


خاطرات امیر بخارا



امیر بخارا سید عالم

چون در شرقی بخارا انور پاشا در نزد ابراهیم بیک مدت یکسال بصدق و اعتقاد خدمت دین‌رانموده دراین اثناهاچندولایت‌شرقی‌بخارا‌رامتصرف گردیده‌بخاراراازدست‌دشمن‌مخلص‌داد. ثانیاً ملا ابر ا هیم بیک با ا ها لی فقرا یان شرقی بخارا متفق گردیده از برای طلب این بنده عاجز به اعلیحضرت‌امیر افغانستان عرضحال نموده هشت نفر از طرف خود ها وکیل کرده بدار ا لسلطنه کابل فرستادند وکیلان مذکوران داخل کابل گردیده همراه امیر افغان‌گفت و شنید نموده عرضحال خود رامنظور گردانیده بودند انورپاشا درینخصوص خواهش نموده بود که حالا ، سرشته استحکام راه دشمن در شرقی بخارا موافق قاعده نبوده زیرا که درمقابل مایان بودگی دشمن‌ها از قانون‌دولتی دولهای عظمای روی زمین انکار میباشد مایان همیشه مقید به محاربه میباشیم انشاالله هر وقتیکه ولایت بایسو ن‌را فتح کرده بتصرف خود آوردیم ازحدود موضع در بنداستحکام نموده بعد از آن پادشاه خود را میآریم باین اصلاح وکیلان شرقی


-۶۳-
ثانیاً ملا ابراهیم بیک با اهالی فقرایان شرقی بخارا
متفق گردیده از برای طلب این بنده عاجز به اعلیحضرت
امیر افغانستان عرضحال نموده هشت نفر از طرف
خود ها وکیل کرده بدار السلطنه کابل فرستادند وکیلان
مذکوران داخل کابل گردیده همراه امیر افغان گفت
و شنید نموده عرضحال خود را منظور گردانیده بودند
انور پاشا درینخصوص خواهش نموده بود که حالا
سرشته استحکام راه دشمن در شرقی بخارا موافق
قاعده نبوده زیرا که در مقابل مایان بودگی دشمن‌ها

بخارا واپس‌بجای خود مراجعت‌نمودنی بشدند که اعلیحضرت‌امیر افغان به هر کدام آنها خیلی شفقت و مهربانی نموده خورسند گردانیده رخصت دادند که وکلاهای مذکور بجای خود ها واپس مراجعه نمودند بعد از این کیفیت‌دردهم ذی‌الحجه ۱۳۴۰ هجری شهادت انور پاشا بظهور رسیده در بالا بلجوان محاربه افتاده بروز عید قربان انور پاشا بدرجه شهادت رسیده جسد او را در موضع چکن‌بحضرت سلطان نام‌زیارت دفن نموده شد و هم دولتمند بیک مرحوم به آن روز بشهادت رسید ازاینچنین‌مخابرات مردم شرقی بخارا از دشمن واقف‌گشته جماعه‌بلشویک چند مدت به تردد جمع‌آوردن عسکر شده ثانیاً در سنه ۱۹۲۵ میلادی یکباره در با لای ابراهیم لشکرباشی شرقی بخارا هجوم نموده ۲۵ روز پی در پی محاربه و مقابله در بین‌افتاده روز در جنگ و شب در شبخون گذرانیده‌در این اثنای محاربه ملا



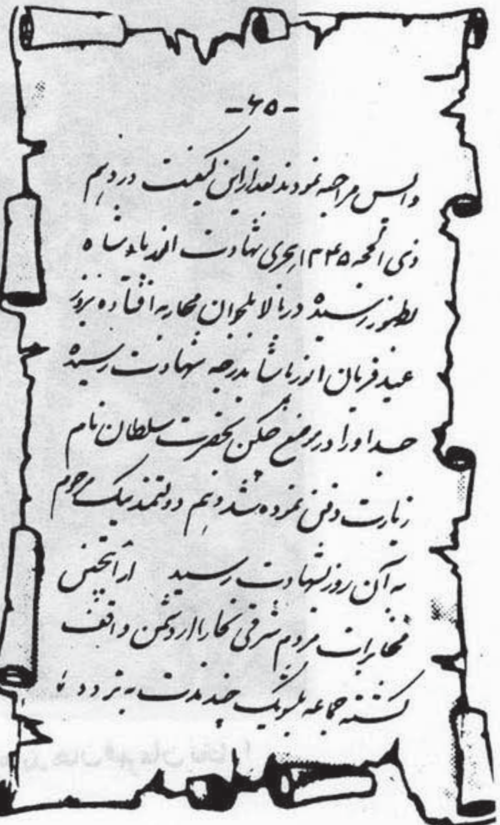
ابراهیم بیک یکتن از فرماندهان قهرمان بخارا

ابراهیم بیک موصوف مظفریت یافته یکچند توپ و پلموت و ۱۸۰۰ تفنگ پنج تیره، سه لک موق میل تیغ ۵ تیره ۲ عدد موتر آهنپوش جنگی و ۲ عدد ایروپلان از هوا زده گرفته از درون ایروپلان چند تفنگچه موزور غنیمت نموده کیفیت مذکوررا به این بنده عاجز اطلاع داده بالشویکان بمطلوب خود نارسیده واپس شده ابراهیم بیک مذکور نیز در سرشته ممالک و انتظام عساکرخود کوشیده بعد از چند مدت دراول سنه ۱۳٤۰ هجری ملا ابراهیم بیک عساکران مجاهدان شرقی بخارا را بانتظام رسانیده جمع آورده در بالای ولایت بایسون رفتن را به خود مصمم گردانیده بود.


-۶۴-
از کانون دولتی دولتهای عظمای روی زمین اگر
میباشند ما ان بلشویکها به بخارا به ما شمشیر انشاء الله
بر وقتیکه ولایات مانرا فتح کرده تصرف خود
آورده از خود و مرتفع در بند احکام نموده بعد از
آن پادشاه خود را با آرام باین اصلاح و کیلان
شرقی بخارا واپس بجای خود مراجعت نموده
شنیدند که اعلیحضرت امیر افغان به هر کدام آنها خیلی
شفقت و مهربانی نموده خورسند گردانیده
رخصت دادند که وکلاهای مذکور بجای خود ها

در این اثناها بلشویکان در بالای در قد لب دریای آمو یه عسکر خود را جمع آورده همراه دولت افغانستان گفت و شنید حدود را نموده کارهای مذکوران اندک سخت گردیده این خبر را ابراهیم بیک شنیده از رفتن بالای بایسو ن خود را بازداشته یکچند نفر سرکرده خود را همراه نصف عساکرش بطرف بایسون روانه نموده خود ابراهیم بیک پانزده هزار عسکر همراه گرفته نزدیک حدود افغانستان برای کمک نمودن دولت افغان در پس کوه آمده استاده مدت چهل روز انتظار کشیده بعد ازآن معاملات افغانستان و بلشویک فیصله شده معاهده نمودن بشنیدن این خبر ابراهیم بیک واپس بجای خود رفتن را ارتکاب کرده بلشویکان از این احوالات خبر یافته همراه ۲۰ هزار نفر عسکر بلشویکی از چند طرف در بالای ملا ابراهیم بیک هجوم آورده محاربه آغاز نهاده مدت ۵ شب و روز محاربه و مقاتله نموده از طرفین زیاده مردم بقتل رسیده بنا بر هجوم دشمن زیاده شدن عسکر یه مجاهدان بهرطرف پراگنده شده خود ابراهیم بیک همراه سه صد نفر در بین بلشویکان مانده خیلی زد- وخورد نموده اخرالامر ابراهیم بیک موصوف مجبوراً خود را به دریای

آموبه سواری اسپ انداخته از دریا بطرف افغانستان عبور نموده باین

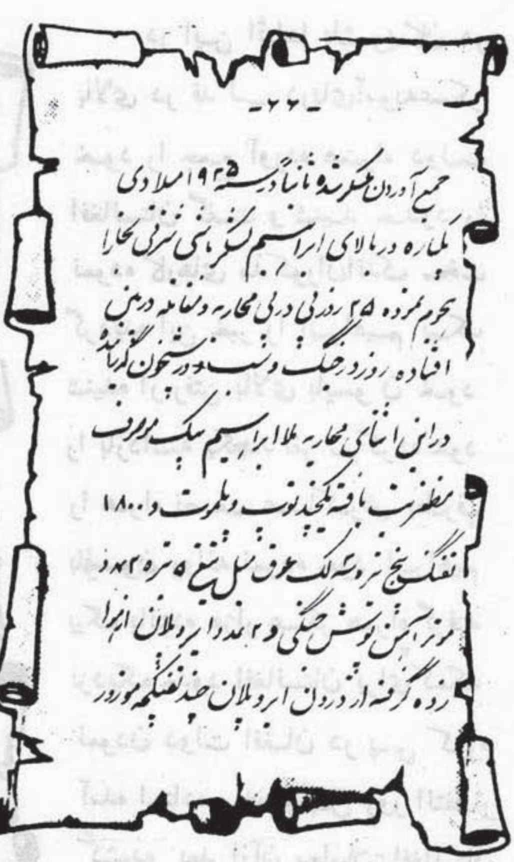

-۶۵-
واپس مراجعه نمودند بعد از این کیفیت در دوم
ذی الحجه ۱۳۴۵ ہجری شهادت اقربا شاه
ظهور رسید در بالای بلجوان محاربه افتاده بروز
عید قربان از برادر باشاه درجه شهادت رسیده
جسد او را در مزار حکمن بحضرت سلطان نام
زیارت دفن نموده شده و هم دولتمند بیک حروم
به آن روز شهادت رسید از آنجمله
محاربات مردم شرقی بخارا از دشمن واقف
گشته جماعه بلوبیک چند مدت به نزد ...

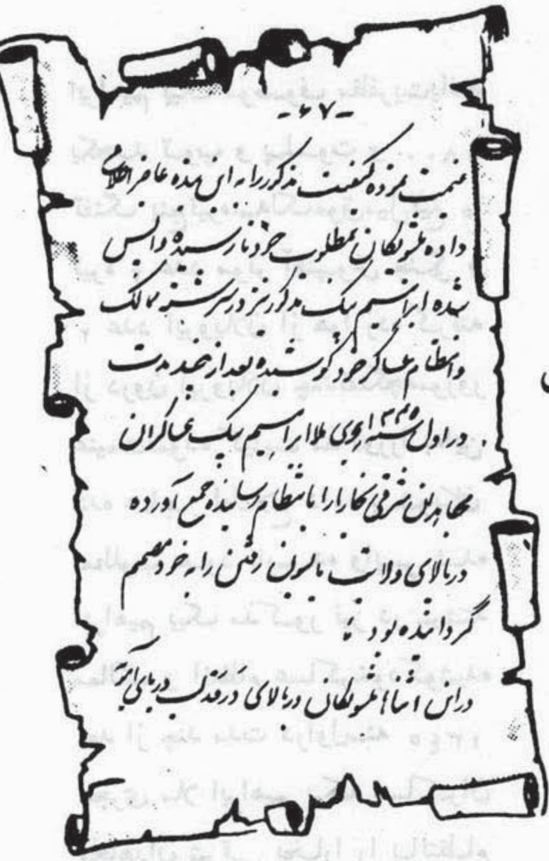
بنده عاجز کیفیت احوالات محاربه و عبور نمودن از دریا معلوم نموده فرستاد،دولت افغانستان به شنیدن این خبر ابراهیم بیک موصوفرا به دارالسلطنهٔ کابل خواسته سه روز مهمانداری نموده برای او تنخواه و جای استقامت معین کرد.ابراهیم-بیک تنخواه وجای‌اقامت را خواهش نا نموده از دولت افغانستان التماس کرد که من یکی ازخد متگذاران فدائی‌پادشاه‌بخارا میباشم، خواهشدارم در نزد ولینعمت خود بروم و باقی عمر خود را در آستان اوشان‌گذرانم لهذا ابراهیم بیک را در نزد من روانه نمودند که همراه من ملاقات

کرده استقامت ورزید برای مخارج یومیه اش از طرف دولت افغانستان هر ماه پنجصدوپنجاه‌روپیه کابلی مقرر گردید .

محاربه‌ملا عبدا لقهار در اطراف‌بخارادربین‌هم‌سال نموده‌گی

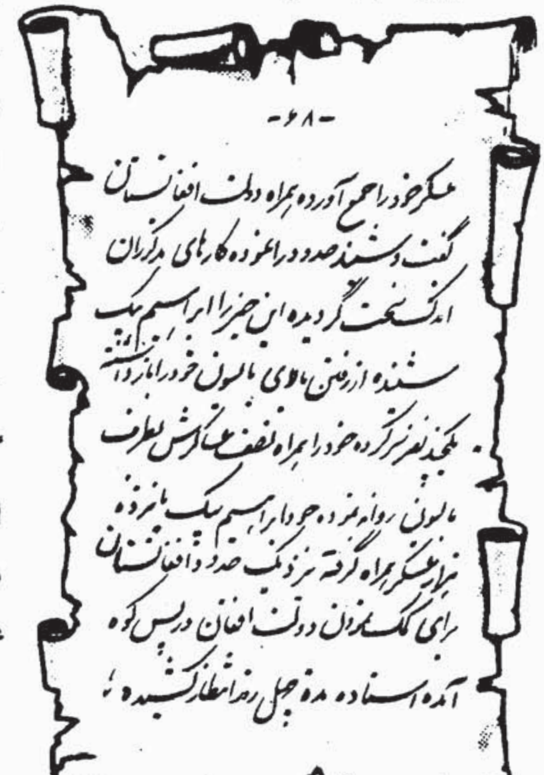
چون ملا عبدا لقهار را از دارالسطنه کابل برخصت این بنده در بالای مجاهدان فداکاران اطراف بخارا و تومانهای بخارا رفته رسیده بسرشته و انتظام عسکریه کوشیده در بالای تومان غجدوان محاربه نموده تومان‌غجدوان را از دست دشمن مخلص داده بتصرف خود آورده خیلی از آنجا هم براه دین وبه‌این بنده‌مردم فدائی همراه گردیده


-۶۶-
جمع آوردن عسکر شده تا ناگ دیسمبر ۱۹۲۵ میلادی
کماره در بالای ابراهیم لشکرهای شرقی بخارا
محرم نموده ۲۵ روز در بین محاربه و مقابله در بین
افتاده روز و جنگ و شب ... گرفته شده
در این اثنای محاربه ملا ابراهیم بیک بر طرف
مظفریت یافته گلچه توپ و پلموت و ۱۸۰۰
تفنگ پنج تیره یک لک عوق کل پنج ۵ تیره ۲ عدد
موتر آهنین توپ جنگی و ۲ عدد ... اعرا
زده گرفته از دست اوبولان چند تفنگچه موزر

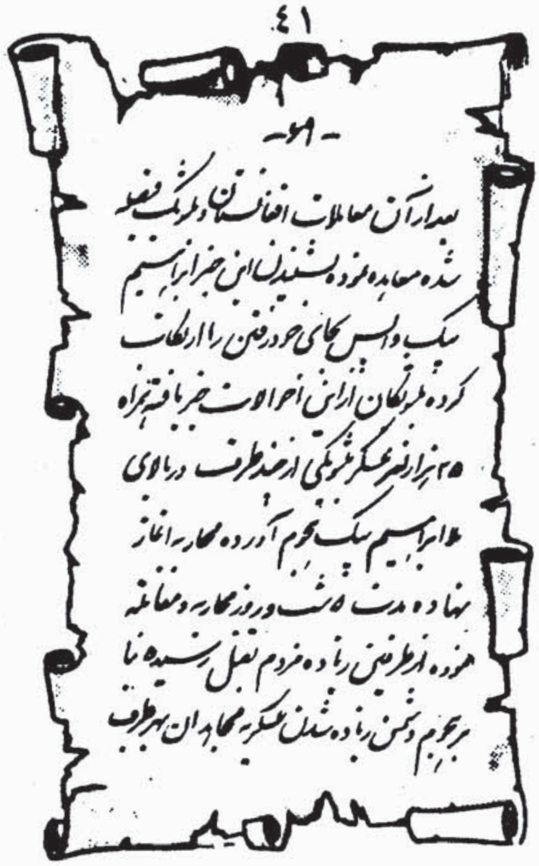

-۶۷-
ضمیمه نموده کیفیت مذکور را به این بنده عاجز اعلام
داده مجاهدان مطلوب حزو نار رسیده واپس
بنده ابراهیم بیک مذکور نیز در سرشته مالک
و انتظام عساکر خود کوشیده بعد از چند مدت
در اوائل ۱۳۴۵ ہجری ملا ابراهیم بیک عساکران
مجاهدین شرقی بخارا را با انتظام رسانیده جمع آورده
در بالای ولایت بالسوان رفتن را به خود مصمم
گردانیده بود تا
در این اثنا عسکران در بالای درعقب دریای آمو

اینچنین اطراف بخارا را تخمیناً ششهزار نفر از تومان آبکند دو هزارنفر از تومان غانزه ودوهزارنفر از تومان شافرکام،دو هزار نفر از تومان پیرمست،۲ هزار نفر ازتومان خطضرولتلقه،دو هزارو پنجصد نفراز بهاءالدین و دو هزار نفر از هر جا به این‌منوال جمع گردیده قریباً ۲۵ هزار نفر زیاده از هرجماعه‌جمع شده از هر فریق یکنفر دو نفر کلان شونده خودها را به خودها سرکرده نموده همراه دشمن ازتومان‌غجدوان شروع محاربه نموده خیلی‌زد وخورد در بین افتاد.در مدت یکماه‌ازدست بلشویکان ۲ هزار تفنگ ۵ تیره ، و یک لک عوق ۵ تیره و یک ده عدد پلموت و سه عدد موتر آهن

پوش حربی غنیمت حاصل نموده
تومان ها را بدست آورده در بالای
ولایت نور آتا رفته از آنجا یکچند
نفرکلان شوندهپیش برآمده احوالات
کیفیت عسکریه مجاهدین را دانسته
خود فقرایان عسکریهراهمراه بولایت
نور اتا درآورده بلشویکان شهر را
بندی کرده فقرایان خیلی خورسندی
ها نموده خطبه بنام این بنده عاجز
خوانده ملا عبدالقهار از بلشویکان
خیلی اسباب حربی غنیمت حاصل
نموده ولایت نور اتا را به خود
مرکز نموده سرشته خود را دیده از
آنجا در بالای بخارا یورش کردهدر
سرپل مهترقاسم رسیده در این اثنا

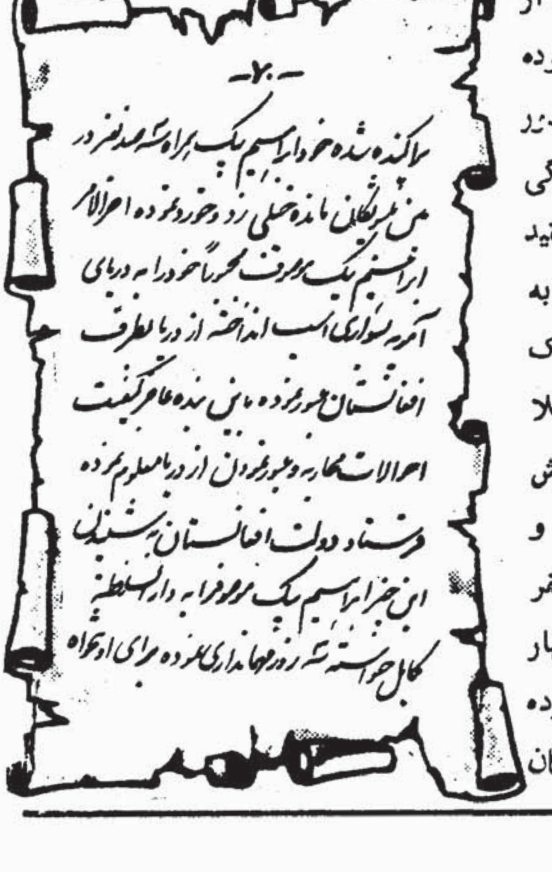

-٦٨-
عسکر خود را جمع آورده همراه دولت افغانستان
کمک و شنید صدور را نموده کارهای مذکوران
اندکی سخت گردیده این خبر را ابراهیم بیک
شنیده از رفتن بالای ماسون خود را باز داشته
یکچند نفر نزد خود را همراه نصف عسکرش بطرف
ماسون روانه نموده خود ابراهیم بیک پانزده
هزار عسکر همراه گرفته نزدیک سرحد افغانستان
برای کمک نمودن دولت افغان در پس کوه
آمده استاده مدة چهل روز انتظار کشیده ؛

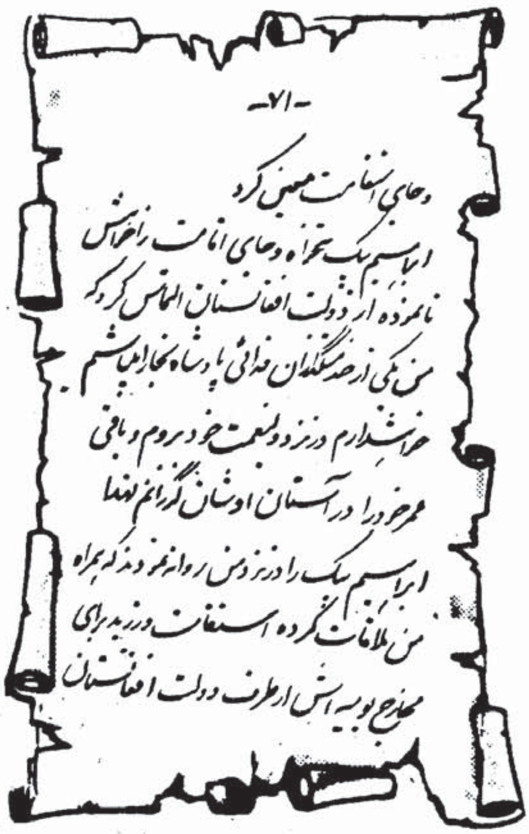
عبدالحمید افندی نام وزیر حربیه
جدیدان بخارا همراه ۶۰ نفر ازمردم


-٦٧-
بعد از آن معاملات افغانستان و بلشویک فیصله
شده معاهده نموده بشنیدن این خبر ابراهیم
بیک واپس بجای خود رفتن را ارتکاب
کرده بلشویکان از این احوالات خبر یافته همراه
۵ هزار نفر عسکر ترکمنی از چند طرف در بالای
ملا ابراهیم بیک هجوم آورده محاربه آغاز
نهاده مدت ۵ شب و روز محاربه و مغلوبه
نموده از طرفین زیاده مردم بقتل رسیده تا
بر هجوم دشمن زیاده شدن عسکریه مجاهدان بهر طرف

بخاری و ترکیه و از مردم هند با
خیلی اسباب پیش برآمده ملاعبدالقهار
را ملاقات کرده ششهزار پون
انگریزی دو عدد پلموت بخشیده از
ملاعبدالقهار رخصت حاصل نموده
بطرف شرقی بخارا رفته نزد انور
پاشا و ابراهیم بیک دیوان بیگی
آمده عذر خواهی نموده بخدمت مقید
گردید. این کیفیت را انور پاشا به
این بنده اطلاع نمود. جماعه بلشویک
در سر پل مهتر قاسم رسیدن ملا
عبدالقهار را شنیده با جمع عساکر پیش
برآمده آغاز حرب کرده ۲ شب و
روز محاربه نموده ملا عبدالقهارظفر
یافته بلشویکان واپس شده ملاعبدالقهار
اطراف شهر بخارا را محاصره نموده
۶ دروازه بخارا را گرفته بلشویکان

مجبور مانده بخارا را خالی کرده به
ایستگاه راه آهن کاگان رفته ملا
عبدالقهار بدرون شهر درآمده بقدر
٤ ساعت استاده از درون شهربطرف
خقره بهاءالدین رفته دمساعت،محاربه
نموده انجا را هم از دست بلشویک
ها مخلص داده از بخارا و بهاءالدین
خیلی ملا عبدالقهار غنیمت حاصل
کرده کیفیت خود را برای من اطلاع
داده فرستاد که ، از این کیفیت
مطلع گردیده ازخدمت ملاعبدالقهار
مذکور زیاده ممنون گردیده برای
موصوف یکخلعت نظامی زرهدار و یک
تفنگچه موزر بخشش فرستادم در
این روز ها بلشویکان در اضطراب
شدهنبرد وجمع آوردن عسکر کوشیده
از طرف مسکو و تا شکند خیلی

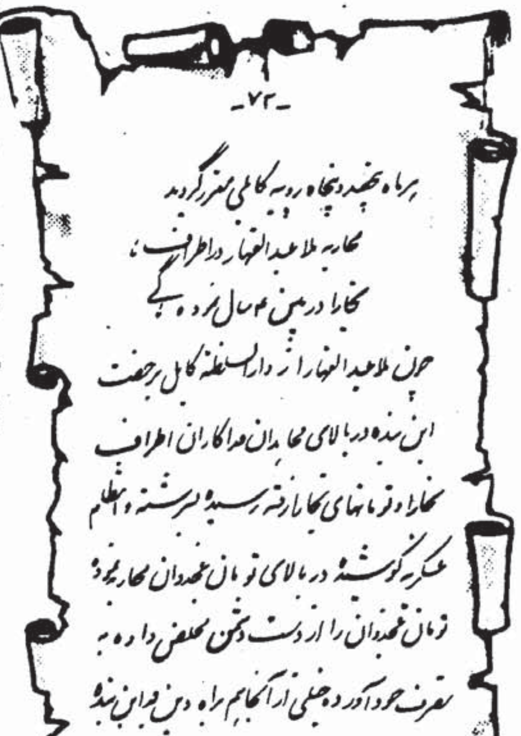

-٧٠-
پراگنده شده خود ابراهیم بیک همراه سه صد نفر در
بین بلشویکان مانده خیلی زد و خورد نموده امر الامر
ابراهیم بیک برطرف بحر خود را به دریای
آمو به سواری اسپ انداخته از دریا بطرف
افغانستان عبور نموده باین بنده عاجز کیفیت
احوالات محاربه و عبور نمودن از دریا معلوم نموده
فرستاد و دولت افغانستان به شنیدن
این خبر ابراهیم بیک برو فرا به دار السلطنه
کابل خواسته شده روز مهمانداری نموده برای او همراه



-۷۱-

وجای انعامات معین کرد
ابراهیم بیک بحراه وجای امانت را نخواهش
نا نموده از دولت افغانستان التماس کرد که
من یکی از صدسگلدان فدائی پادشاه بخارا میباشم
خواهشدارم در نزد دولت خود مرحوم و باقی
عمر خود را در آستان اوشان گذرانم لهذا
ابراهیم بیک را در نزد من روانه نمودند که همراه
من ملاقات کرده استعفا ورزید برای
مخارج یومیه اش از طرف دولت افغانستان

عسکر جمع نموده از هرطرف یکبارگی به ملا عبدالقهار مذکور هجوم آورده شهر بخارا و بهاءالدین را از دست



-۷۲-

بر ماه یکصد و پنجاه روپیه کابلی مقرر گردید
محاربه ملا عبدالقهار در اطراف
بخارا در بین ۴ سال بوده بجگی
چون ملا عبدالقهار از دارالسلطنه کابل رجعت
این بنده در بالای مجاهدان همکاران اطراف
بخارا و تومانهای بخارا رفته رسیده سرشته و اعلام
عسکریه گوششند در بالای تومان غجدوان محاربه نموده
تومان غجدوان را از دست دشمن تخلص داده به
تصرف خود آورده خیلی از آنجا هم راه دین فدایان بنده

مجاهدان گرفته قریبا یکهزار نفر از مجاهدان بدست بلشویکان بندافتاده در تردد بدست آوردن ملاعبدالقهار بلشویکان خیلی کوشش نموده شب و روز دست از محاربه نبرداشته روز بروز هجوم دشمن زیاده گردیده بلشویکان در بین عسکریه مجاهدان دولت‌های زیاده صرف نموده انقلاب انداخته دربین ۲۰ روز دو نفربرادر ملا عبدالقهار را بشهادت رسانیده فقیر فقرایان را خیلی در اضطراب انداخته خرابی زیاده برپا نمودند لهذا ملا عبدالقهار برای آسوده‌حالی فقرایان خود را در چول در بین قزاقستان کشیده پنهان نموده که باعث تخفیف این تشویش واضطراب فقرایان خواهد گردید بلشویکان در بالای تومان‌های عسکریه زیاده گذاشته بودند که مبادا عساکران طرفدار حکومت برخواسته حرکت ننمایند . فقط

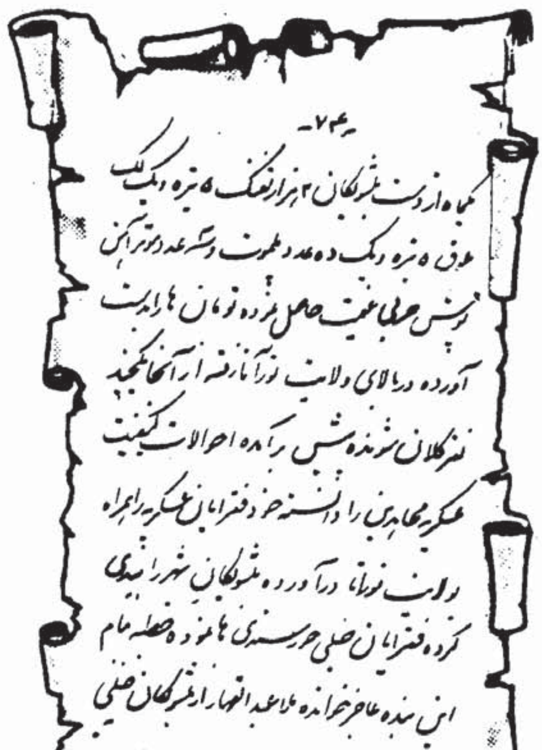
این بنده از زمان شهزادگیم الی زمان سلطنت که در بخارای شریف معه تعلقات ولایت کردم و محاربه که همراه بلشویک بنا برانقلاب زمان نمودم و بعد از آن هجرت را اختیار کرده بدارالسلطنه کابل گذشتم نفوس بخارا و تعلقات ولایت ان برای طرفداریم همراه بلشویک مدت ۷ سال محاربه نمودند بطریق یادگار برای ناظران تاریخم در قید تحریر آوردم تا که ازسرگذشتم مطلع کردند.



-۷۳-

مردم فدائی همراه گردیده انجمن اطراف بخارا انجمن تا
ششهزار نفر از تومان وابکند دو هزار نفر از تومان
وغانزه و دوهزار نفر از تومان شافرکان سوم دو هزار
نفر از تومان پریست ۲ هزار نفر از تومان خطفر و نغقه
دو هزار یکصد نفر از بهاءالدین ۲ هزار نفر از چار بابی
سوال جمع گردیده قریبا ۲۵ هزار نفر زیاده از هرجا به
جمع شده از هر فریق یکنفر دو نفر کلان شونده خودها را به
خودها سرگرد نموده همراه دشمن از تومان غجدوان شروع
محاربه نموده خیلی زد و خورد در بین اینقدر در مدت

هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده گنهکارم
تمت



-۷۴-

کماه از دست بلشویکان ۲ هزار تفنگ ۵ تیره و یک لک
عدق ۵ تیره و یک ده عدد طموت و شش عدد توپ
پرتش خیلی غنیمت حاصل نموده تومان ها را بدست
آورده در بالای ولایت نورآتا رفته از آنجا هم یکچند
نفر کلان شونده شش برآمده احوالات کیفیت
عسکریه مجاهدین را دانسته خود فقرایان عسکریه را همراه
ولایت نورآتا درآورده بلشویکان شهر را بندی
کرده فقرایان خیلی خرسندی ها نموده حمله تمام
این بنده عاجز خواندن ملا عبدالقهار از بلشویکان خیلی

- ٧٥ -

اسباب حربی غنیمت حاصل نموده ولایت نزاتا
راه خود مرکز نموده سر رشته خود را دیده از آنجا در
ماوی بخارا یورش کرده در سرپل مهتر قاسم رسیده
ولی اثنا عبدالحمید افندی نام وزیر حربیه صد جوان
بخارا همراه ۱۰ نفر از مردم بخاری و ترکیه و از مردم هند با
خیلی اسباب پیش برآمده ملا عبدالقهار را خدمات
کرده شهزاده توپ انگریزی دو عدد غنیمت بخشیده
از ملا عبدالقهار رخصت حاصل نموده به طرف شرقی
بخارا رفته در نزد انور پاشا و ابراهیم بیک داران لکی

- ٧٦ -

آمده عذرخواهی نموده به خدمت متعهد گردید
این کیفیت را انور پاشا به این بنده اطلاع نمود
جماعه بلشویک در سرپل مهتر قاسم رسیدن ملا
عبدالقهار را شنیده با جمیع عساکر پیش برآمده
آغاز حرب کرده ۲ شب روز محاربه نموده ملا عبدالقهار
ظفر یافته بلشویکان واپس شد ملا عبدالقهار اطراف
شهر بخارا را محاصره نموده ۲ دروازه بخارا را گرفته بلشویکان
مجبور با ۹ دروازه بخارا را خالی کرده ایستگاه راه آهن
کاگان رفته ملا عبدالقهار در درون شهر در آمده بعد از

- ٧٧ -

هم ساعت ایستاده از درون شهر به طرف حضره تا
بهاء الدین رفته ده ساعت محاربه نموده آنجا هم
از دست بلشویک خلاص داده از آنجا با وبهاء الدین
خیلی ملا عبدالقهار غنیمت حاصل کرده کیفیت خود
را برای من اطلاع داده فرستاد که از این کیفیت
مطلع گردیده از خدمت ملا عبدالقهار مذکور زیاده
ممنون گردیده برای موصوف یک قطعه نشان نظامی زردار
و یک تعلیقه نوزیبخشش فرستادم در این روزها
بلشویکان در اضطراب شده نزد جمع آوردن عسکر

- ٧٨ -

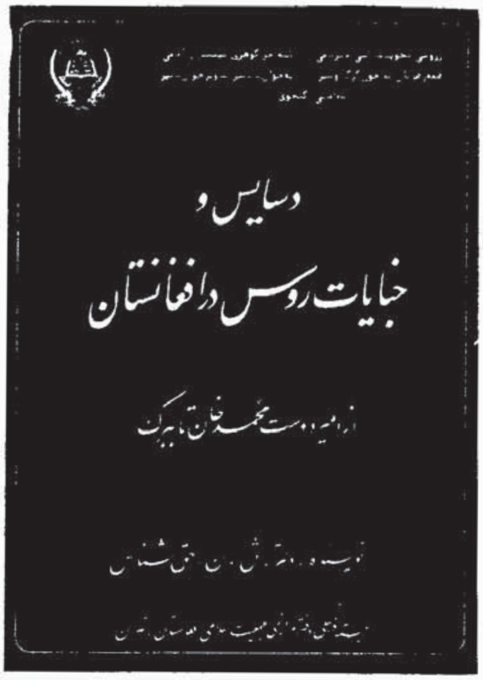
کوشیده از طرف مسکو و تاشکند خیلی عسکر جمع نموده
زیر طرف پیکارگی به ملا عبدالقهار حمله کرده هجوم آورده
شهر بخارا و بهاء الدین را از دست مجاهدان گرفته
قریباً یکهزار نفر از مجاهدان به دست بلشویکان بند افتاد
در ترددو به دست آوردن ملا عبدالقهار بلشویکان خیلی
کوشش نموده شب و روز دست از محاربه برنداشته
روز به روز هجوم دشمن زیاده گردیده بلشویکان در بین
عسکر مجاهدان دولت‌ها پول زیاده مصرف نموده
انقلاب انداخته در بین ۲۵ روز ده نفر برادر ملا

- ٧٩ -

عبدالقهار را شهادت رسانیده فقیر فقرا این را
خیلی در اضطراب انداخته خرابی زیاده برپا نمودند
لهذا ملا عبدالقهار از برای آسوده حالی فقرا آن خود را
در جول دریای قزاقستان کشیده پنهان نمود که
باعث تخفیف این کوشش و اضطراب فقرا آن
خواهد گردید بلشویکان در ۷ ای زمان ها عسکر زیاده
گذاشته بودند که مبادا عسکران طرفدار حکومت
برخواسته حرکت نمایند   فقط
این بنده از زمان شهزادگیم الی زمان سلطنت که در بخارای

- ٨٠ -

شریف معه متعلقات ولایت کردم و محاربه که
همراه بلشویک نسبت انقلاب بخارا نمودم و بعد از آن
تخت را اختیار کرده دارالسلطنه کابل گذشتم
ونفوس بخارا و تعلقات ولایات آن برای
طرفداریم همراه بلشویک مدت ۲ سال محاربه نمودند
بطور یادگار برای ناظران تاریخ در قید تحریر آوردم
تا که از سرگذشتم مطلع گردند
هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنهکارم
تمت تا تا تا



دسایس و جنایات روس در افغانستان

اشغال بخارا و عکس‌العمل امیر امان الله خان

چنانچه بیان داشتیم مناسبات امیر امان الله خان با رژیم جدید روس، بسیار دوستانه و صمیمی بود. ولی اشغال بخارا و خشم و نفرت مردم مسلمان افغانستان در برابر ایـن تجاوز روس، امان الله خان را بر آن داشت تا به درخواست سید عالم شاه پادشاه بخارا غرض ارسال کمک‌های نظامی به آن کشور موافقت کند. ولی کمکهائی که موصوف به بخارا فرستاد به اندازه‌ای نبود که بتواند کار موثری انجام دهد. زیرا روس‌ها طبق خصلت خویش مردم بخارا را بجان هم انداخته بودند و عـده ای از مـردم عوام وفریـب خورده تحـت تاثیر تبلیغـات و تلقینـات روس‌ها قرار گرفته و از آنان طرفداری می‌کردند . سرانجام عساکر افغانی بعد از مدتی به افغانستان فرا خوانده شدند. همزمان با آن یک هیئت فوق‌العاده‌ای تحت ریاست عبدالهادی خان داوی به بخارا اعزام گردید و نتیجه آن شد که سید عالم سادرا که تا آن زمان مقاومت می‌کرد و می‌جنگید مجبور به عزیمت به کابل کردند. و او همدراسحابود تا بمرد. در همین احوال اتفاق دیگری رخ داد و آن نهضت آزادی‌خواهی انور بیک پاشاه بود. موصوف داماد سلطان عبدالحمید عثمانی بود و پس از آنکه امپـراطـوری عثمانی سقوط کرد، او بحیث نماینده جنبش " اتحاد و ترقی " خود را به ماوراءالنهر رسانید و در سال ۱۹۲۲ در فرغانه و بخارا و تاجکستان فعالیت و تحریکات آزادی خواهی را آغاز نمود. مردم افغانستان هم بصورت پنهانی و بدون اجازهٔ حکومت به یاری انور بیگ می‌شتافتند مخصوصا" مردم تکاب و کوهستان و کوهدامن و پنجشیر دستـه دستـه به شمال عزیمت می‌کردند تا انور بیگ را کمک نمایند که مرحوم مولوی عبدالحی پنجشیری با پدرش نیز در آن میان شرکت داشتند و پدرش با تعدادی دیگر از مجاهدین شهید شدند. امیر امان الله خان، محمد نادر خان را که در آن وقت سپه سالار و وزیر حرب بود با جمعی از سپاهیان به سمت شمال فرستاد تا از نفوذ ابراهیم بیگ بداخل افغانستان و پیوستن مردم بـه او جلوگیری کند. اما محمد نادر خان در خفا مردم را بیاری با انور بیگ تشویق می‌کـرد. تا آنکـه در یکی از ایام عید همه افراد مربوط به انور بیگ پاشا غرض انجام بعضی نیازمندی‌های خود و لباس شستن و غیره مرخص شدند و در این میان تعدادی از قزاق‌های روس با عمامه و چپن و بنام تبریکی عید نزد انور بیگ آمده و او را شهیـد کردند . در جریان این مبارزات امان الله خان بنابر تقاضای روس‌ها اظهار بی‌طرفی کرد و لشکریانش را از شمال کشور فرا خواند

احساسات امان الله خان در برابر تسخیر بخارا ناشی از عکس‌العمل مردم بود. ولی همینکه بر اوضاع مسلط شد و شاه بخارا را به کابل دعوت کرد، دیگر خاطرخود وروس‌ها را جمع نمود و بسیار به سادگی و آرامی نام‌بخارا را از نقشه هستی حذف کردند. بعد از این اقدام، امان الله خان، روس‌ها اطمینان بیشتری حاصل کردند و در فکـر عملـی ساختن برنامه‌هـای خود شدند. برای روس‌ها از همان عصر‌پطر افغانستان اهمیت خاصـی داشت و بحدی در این زمینه توجه داشتند که گاهگاه و بی‌اختیار احساس خویش را از دل بر زبان می‌آوردند چنانچه در مصاحبه‌های امان الله خان با سران روس و در مکاتیب و نامه‌هائی که موجود است، این مسئله بخوبی روشن می‌باشد. انگلیس‌ها در ۱۹۱۹ قسمتی از ترکستان را در تصرف خود آوردند و میخواستند تا همهٔ آنجا را اشغال کنند اما روس‌ها با حیله و نیرنگی که دارند، افغانستان را در برابر انگلیس وارد معرکه کردند و به این ترتیب خود مصئون‌ماندند وتماشا کردند. و این هم سندی از این توطئه از زبان خود روس‌ها که در یکی از صحبت‌ها و مذاکرات امان الله خان با وزیر خارجه روسیه " چچرین " اظهار گردیده و هنوز هم موجود است: "... ما برای افغانستان پوشش تشکیل می‌کنیم و امنیت آنرا فراهم میسازیم و افغانستان نیز در نوبت خود برای ما پوشش تشکیل میدهد. وقتیکه قوای برتانیه در سال ۱۹۱۹ با اتکاء بر عشق‌آباد خواست ترکستان را اشغال کند، جنگ با افغانستان آنرا منصرف ساخت و به جمهوریت شوروی مساعدت بزرگی نمود.

در هر حال گرایش امان الله خان در جهت نزدیکی با روس او را وا داشت تـا یک تعداد جوانان را در رشته پیلوتی به روسیه بفرستد و هم آمادگی خود را برای فرستـادن یک عده افراد در مکتب تبلیغاتی روس‌ها که در تاشکند دایر شده بود اظهار نماید. در همین زمان هنوز هم مسئله اتحاد مسلمانان در گوشه و کنار طنین‌انداز بود و روس‌ها که سخت از آن تشویش داشتند می‌کوشیدند تا از هرراهی و بهـر وسیله‌ای کـه ممکن باشد، عملی شدن این مفکوره را خنثی سازند. یکی از کارهایی که میسر ست موضوع اتحاد مسلمانان را بهم زند و در بین آنان نفاق افکند و کشورهای اسلامی را مشغول مشکلات داخلی و اجتماعی‌شان سازد این بود که سران کشورهای مسلمان را به اقداماتی تشویق و تحریص کردند که با مبادی فرهنگی و ملی ایشان کاملا" مغایرت داشت. و اصولا" تقلید و پیروی از برنامه‌های کورکورانه‌ای بود که تا امروز هم دنیای اسلام در آتش کفاره‌اش میسوزد و نمیتواند آنرا جبیره کند. واینکار چنانچه امروز بعد از چندین سال درک می‌شود نه تنها بر آن کشورها چیز نوی به ارمغان نیاورد و باعث ثروت و قدرت شان نشد بلکه قدرت و ثروت گذشته را نیز از دست دادند.

از موضوع دورنشویم که استعمار بخصوص روس‌ها امان الله خان را چون دیگر فرمان‌روایان معاصرش به اقداماتی برانگیختند و از غریزه خودخواهی و غرور او طوری

استفاده نمودند که سنت‌های اصیل ملی و ارزش‌های قبول شدهٔ اجتماعی و معیارهای دینی را نادیده انگاشت و بکارهائی دست یازید که فرجامش هم برای خود او کشنده بود و هم برای افغانستان. ممکن است افرادی باشند که بر این حقایق انگشت رد گذارند و ادعا کنند که امان‌الله‌خان یک فرد ناسیونالیست و تجدد خواهی بود که با هیچ‌صورت استعماری انکاء نداشت. در برابر این مدعیان و هواخواهان امان‌الله، این سند راازمنابع خودشوروی در اینجا نقل‌می‌کنیم و توجه و داوری شما را در زمینه معطوف میداریم:

قسمتی از هدایت نامه کمیسارملی امور خارجه سویت
به نماینده مختارشان در افغانستان ۳ جون ۱۹۲۱م
جوزای ۱۳۰۰ هجری شمسی

"... برای شما دستور داده میشود که طور مخصوص فکر خود را به امور اصلاحی و پروگرام‌های امیر امان الله خان معطوف نمائید. در دوره موجودوضع افغانستان مطابق به وضع مطلقیت معارف سالهای قرن ۱۸ روسیه شباهت دارد... در امر اصلاحات امیر افغانستان که در مملکت خویش شروع کرده است هر معاونتی که از قدرت ما باشد خودداری نخواهیم کرد...

از طرف دیگر شما این موضوع را مد نظر قرار بدهید که برای بعضی تمایل محافل افغانی خطرناک می‌باشد و آنها میخواهند یک اتحادیه دول اسلامی در تحت رهبری افغانستان به‌وجود بیارند. تا به حال جواسیس بریتانیه از هر گونه مساعدت در این‌حرکت محافل افغانی که برای ما خطرناک محسوب می‌گردد خودداری نکرده‌اند. ماباوفاداری کامل قرارداد منعقد با بریتانیا را عملی‌نموده‌ایم و ما از طرف خودها مجاز هستیم و حق داریم به‌انگلستان بگوئیم که دولت بریتانیا در امر اجراآت بعضی‌محافل‌افغانی که‌نظریات پان‌اسلامیزم دارند وآنراجواسیس بریتانیا معاونت‌مینمایند به‌حالت موجودهٔ آسیای میانه اتحاد شوروی خطرناک محسوب می‌گردد خودداری نمایند. همکاری صلح جویانه در بین مردم بطور قطعی باید قبل از هر چیز بشکل تبادله اموال باشد و افغانستان در این‌زمینه‌برای ما خیلی ذی قیمت محسوب می‌گردد. در اینجا لازم نیست که در باره جزئیات آن توضیحات داده شود چرا که این وظیفه کمیساریت تجارت خارجه محسوب می‌گردد (......) دراصل نظریات اساسی که ذریعه آن به تمام مسایلی که در پیش شما قرار دارد تماس حاصل می‌دارید عبارت از خاصیت تانی در زمان ما، انکشاف و مناسبات جهانی بصورت عموم است... (...) ترقیات تاریخی در وضع موجوده خیلی بطریق آهسته در پیشرفت می‌باشد. وظایفی که باید ما اجرا نمائیم طوری تخمین گردیده است‌که باید مدت زیاد دوام نماید. بطور حقیقی و مشخص اجراآت ما با کشورهای دیگر متضمن کارهای طاقت فرسا و مستلزم تانی می‌باشد. اینک به این موجب در قبال شما در افغانستان چنین نوع مسوولیت وجود دارد که برای تمام حیات و وضع اقتصادی و سیاسی ما خیلی حائز اهمیت می‌باشد. با سلام کمونیستی "چچرین"

در این مکتوب با اینکه روس‌ها حین نشر و افشاء آن نکات بسیار حساس و مهمش را حذف کرده‌اند معهذا مسایل مهمی را در بر دارد که اندک دقت در آن اهداف و نیات روس را بخوبی آشکار می‌سازد و آن اینست که:

۱ـ روس‌ها به شدت از روحیه اتحاد بین ممالک اسلامی نگران هستند و به آن مخالفت می‌کنند وآنرا ناشی از تحریکات انگلیس میدانند. در حالی‌که ملت افغانستان درچنان روزهائی تازه از سلطه انگلستان و جنگ با این کشور فراغت‌یافته بود و خشم و عصبانیت و نفرت مردم هنوز در برابر بریتانیا فروکش نکرده بود و ازانگلیس ها اثری در کشور دیده نمی‌شد. علاوه بر آن خود انگلیس‌ها در تخریب اتحاد اسلامی با شوروی و بعضی دیگر از کشورهای غربی هم پیمان بودند و به هیچ وجه نمیخواستند نهضت پان اسلامیزم قوام پذیرد. چنانچه کشورهای انگلستان، فرانسه ایتالیا و روسیه از نفوذ و سلطه روز افزون امپراطوری عثمانی که بر منطقه پهناوری از جهان فرمانروائی داشت احساس خطر می‌کردند و برای تضعیف ساختن و بهم زدن نضج‌یابی مفکورهٔ پان اسلامیزم و دولت عثمانی ـ همه با هم نقشه‌ها طرح کردند وبا مسلح ساختن اروپای شرقی که همه از متصرفات دولت عثمانی بود، این کشورها را علیه امپراطوری عثمانی برانگیختند و ضربات کوبنده‌ای بر دولت عثمانی وارد کردند. غربی‌ها و روسیه که جلال و شکوه اسلام چون خاری در چشم‌شان بود به‌تحریکات خود اکتفا نکرده خودشان‌نیز دست بکار شدند و در سال ۱۸۷۸ م پیمان "سان ستیفانو" را منعقد کردند که در آن استقلال دولت‌های رومانی، کوه سیاه و صربستان تصویب گردید و کشور بلغارستان را به وجود آوردند. این دولت‌های نوخاسته بمحض جدا شدن از تحت الحمایگی عثمانی در برابر این امپراطوری به مخاصمت برخاستند. و بدین ترتیب دولت عثمانی را به ضعف و زبونی کشانیدند. و درنتیجه همین احساس‌ضعف مجبور شد موافقت نامه و پیمان لندن ۱۸۷۸ م را که در آن به کشتی‌های روسی و غربی اجازه داده شده از ابنای بسفور و داردانیل عبور کنند به امضاء برساند. این قرارداد بین کشورهای غربی و روس از یکسو و ترکیه از سوی دیگر منعقد گردید و روس‌ها به مهمترین هدف خود دست یافتند. روسیه و غرب تحریکات وتخریبات خود را علیه امپراطوری عثمانی یعنی درخشان‌ترین دوره نفوذ اسلام در جهان، به همینجا خاتمه ندادند بلکه با اغواء وانحراف جوانان ترک و سازماندهی گروههائی بنام "جمعیت اتحادو ترقی‌و ترکیه جوان" وغیره علیه سلطان عبدالحمید قیام‌هائی را براه‌انداختند و او را خلع کردند و برادرش محمد پنجم‌نیز که‌بعد از وی زمام امور را در دست گرفت نتوانست کاری از پیش برد. و سرانجام این‌گروهها خواستار اصلاحات عمومی و یک نظام شبیه غیر مذهبی شدند که منجر به تجزیه ترکیه شد و روسیه در سال ۱۹۲۱ نمایندگان ملت‌های صربستان، بلغارستان و یونان را با تضمین مساعدت بیک پیمان نظامی علیه دولت عثمانی دعوت نمود که دراثر آن توانست بزرگترین امپراطوری اسلام و بانی نهضت اتحاد مسلمین را ازپا در آورد. ولی در مکتوبی که آنرا نقل کردیم طوری وانمود می‌کند که پنداری اصلا" به کسی کار ندارند.

دوم ـ مکتوب مذکور مداخله صریح در امور داخلی افغانستان بوده و خلاف معاهده‌ای‌است‌که خود آنرا امضاء کرده بودند. و حقه‌بازی روس از همین جا تبارز می‌کند.

سوم: خود روس‌ها در این مکتوب از انعقاد قراردادی با انگلیس و علیه اتحاد و جنبش پان اسلامیزم اعتراف می‌کنند. بدین معنی که ازقرارداد با انگلیس اشاره می‌نمایند ولی نام و مطلوب آنرا تذکر نمی‌دهند و این همان قراردادی‌است که در بالا به اجمال بیان گردید.

چهارم: این مکتوب گویای آنست که روس‌ها بهترین راه نفوذ خود را درکشورها ازطریق تجارت باز می‌کنند. چنانکه در تمام دوره‌ها در افغانستان اینکار راکرده‌اند و چنانکه می‌بینیم در سایر کشورها نیز وضع بدینمنوال بوده است.



پنجم: در این مکتوب نقشه‌ها و برنامه‌های طویل المدت روس در افغانستان به‌صراحت منعکس‌شده‌است. و در نتیجه تشویق و تحریک امان الله خان به‌کارهای غیر مطلوب و حمایت و جانب‌داری وی و در واقع پایه‌گذاری برای اجرای نخستین برنامه‌های طویل‌المدت روس‌ها در افغانستان.

به‌ادامه این مکتوب روس‌ها پیوسته می‌کوشیدند او را به اقداماتی ترغیب‌نمایند که با مبانی اسلام مغایرت داشته باشد. اما چنانکه خود در مکتوب خویش تذکر داده‌اند اینکارها باید با احتیاط و تأنی انجام می‌شد بنابراین امان‌الله خان می‌کوشید تاچنان وانماید که وی با اسلام وعلماء و شعایر مذهبی کاملا" معتقد، وفادار و علاقه‌مند است و بـه همهٔ آن ارج و احترام قایل است. چنانچه وقتی یکی از روحانیان معروف عازم بیت‌الله شریف بود ، امان الله خان مبلغ ده هزار افغانی به‌وی‌اعطا کرد و موتری‌را نیز موظف ساخت تا او را به پشاور برساند. همچنان درمراسم عاشورا شخصا" به‌حسینیه قزل باش‌میرفت و در مراسم آن شرکت‌می‌کرد.

البته تظاهرو ریاکاری هر چند در میان مسلمان‌های راستین هم گاهگاهی‌اتفاق می‌افتد که از نظـر اسلام زشت‌ترین عمل و بدترین گناه است. ولی آنانی که از آئین‌اسلام خبری نداشته باشند و یا طبیعتا" مخالف اسلام باشند و از روی عقیده و مجبوریت در نظام کمونیستی عهـده‌دار انجـام امور باشند و یا در اثر تماس و برخورد از خصلت روسی اثر پذیر شده باشند، ریا و تظاهر وعوام فریبی جزء وظایف و زندگی روزمره‌شان است. مثلا" در روز ویساک "عید مذهبی هندوان" بهار ۱۳۵۹ هجری شمسی، نگارنده شخصا" مشاهده‌کردم که‌والی کابل در حالی که دستار هندوئی بر سر و "قشقهٔ" سرخ بر جبین داشت از دروازهٔ درمسال باغ بالا خارج شد وبه‌سوی موتر خویش روان گردیـد که دورترک از درب ورودی در مسال توقف داشت. شاید حین‌ورود به درمسال دستار و قشقه‌اش نبوده و هندوها، این کلاه وداغ را بر سر و جبینش نهاده باشند. معهذا موصوف به صفت والی در این مراسم اشتراک کرده بـود و شایـد هم فکر می‌کرد که ممکن کسی او را نه بیند زیرا خانه او از درمسال آنهم‌با موتر جز دو سه دقیقه فاصله نداشت.

مسلما" والی کابل در این مراسم به اختیار خود نرفته بود چنانچه در تکیه خانه‌ها و حسینیه‌ها بمیل خود نمی‌رفت ولی این یک پرنسیب کلی کمونیزم است تا بمردم ابلاغ کند که نظام فاسد و ملحد کابل با دین و مذهب تضادی ندارد وبه این ترتیب ذهنیت مـردم را ولوموقتا" هم باشد، تغییر دهند. چنانچه از طریق رادیـو کابل شنیدیم که ملحدترین و بی‌دین‌ترین و ناپاک‌ترین اعضاء به اصطـلاح بیروی سیاسـی حکومت روسی کابل، در دهم محرم الحرام به تکیه‌خانه‌ها‌می‌رفتند و در مراسم دعا برای شهدای کربلا اشتراک می‌نمودند. یعنی درست به همان‌حیزیکه علیه‌او می‌جنگند وهزاران دانشمند و جوان‌و مسلمان را فقط بجرم داشتن این‌عقیده نابود کردند.

احترام امان الله خان به روحانیون در مراحل اول ــ و رفتنش به حسینیه‌ها بر اساس همینگونه عوام فریبی‌ها استوار بود. ولی همینکه مردم از واقعیت آگـاه شدند، هیچ حیله و قدرتی هم نتوانست خشم ایشان را مهار کند و امان‌اللهخان را بر مسند قدرت نگه دارد. در هر حال روس‌ها با استفاده از خصوصیت‌های‌روانی امان الله خـان او را به القاب و عناوین فریبنده می‌ستودند تا بتوانند نقشه‌های بعدی‌خود را بوسیله او عملی سازند. بطور مثال وزیر مختار سابق روس درکابـل، در شماره (۹۲) اخبار براودا مقاله‌ای راجع به افغانستان منتشر می‌کند و در آن از تمـام کارها و برنامه‌های امان اللهخان ستایش می‌نماید و او را بنام "پتر" کبیـر می‌خواند. و ادعا می‌کند که امیر فیصل عراقی و حسین حجازی در مقابل او طفلی بیش‌نیستند. ولی انگلیس‌هااند که نمیگذارند او پروگرام‌های خویش را عملی‌کنـد. ودرهمین مقاله وعده میدهد که روسیه امان‌اللهخان را در برابر انگلیس پشتیبانی می‌کند . وبسیار عجیب است که قبل از این مقاله در شماره چهارم سال پنجم امان افغان صفحه ششم می‌نویسد که: "... ازتاشکند اطلاع میرسد که تحت ریاست ملاها به تحریـک عمـال خارجی درنواحی خوست و قندهار و غزنین و جلال‌آباد اغتشاش علیه اعلیحضرت امان الله و بر علیه اصلاحات افغانستان‌است که بدون تحریک خارجی نیست و انگلیس‌ها در این امر ذی دخل‌اند." چنان معلوم می‌شود که گوئی کارکنان اخبار امان افغان خود خبر نداشته‌اند که در کشور چه می‌گذرد و ازتاشکند نقل قول کرده‌اند. واین‌کار جز یک حقه سیاسی بیش نیست‌که بصورت غیر مستقیم و از دهن غیر بگویند در افغانستان علیه اصلاحات امان‌اللهخان تحریکات است. و اما خود خبر نباشند چه نوع تحریکاتی و در کجا؟

دنباله ماجرا

بدنبال این همه نیرنگ‌های سیاسی و توصیف و تمجید از کارنامه‌های امان‌الله خان، روس‌ها یک تعداد عسکر خود را در یک نقطه‌ای از بدخشان "در قد و حومه" پیاده‌کردند و به‌مجرد پخش این خبر در میان مردم، دولت کابل فورا" اعلامیه‌ای را پخش‌کرد که وزیر خارجه موضوع را با وزیر مختار روس در میان گذاشته و اوعمل روس هارا یک سوء تفاهم وانمود کرده و وعده داده است که به زودی تخلیه میشود ولی دوماه بعدتر بازهم درشماره فوق‌العادهٔ امان افغان (۱۵ دلو ۱۳۰۴) ازتخلیهٔ‌جزیره در قد توسط‌روس‌ها خبری نشر می‌گردد که معلوم می‌شود روس‌ها هنوز هم آنجا را ترک نکرده‌اند. درخبر مذکور علاوه شده بود که هیئت مختلطی مامور انجام این کـار، بوده‌و بزودی قضیه حل و فصل میشود. این خبرها و نشر آن در امان افغان محض جهت فرو نشاندن خشم و احساسات مردم صورت می‌گرفت و عملا" دیده شد که بعد از مدت زیـاد یعنی بتاریخ ۲۶ حوت همین سال هیئت ازطریق دره پنجشیر راهی بدخشان گردید. و در نتیجه روس‌ها این جزیره گک را طیٔ معاهده‌ای در ۱۹۲۶= ۱۳۰۵ هجری به افغانستان‌واگذار شدند. این تفقد و تعرض از طرف روس‌ها که هیچ بهانه و انگیـزه‌ای نداشـت. برای آن بود تا امان الله خان را در حین تشویق و نوازش‌تهدیدی هم بکننـد و او را در برابر گزنیش خواسته‌هـای بعدی‌شان آمـاده سازند. چون خصلت و سیاست و روش روس‌ها این است که نخست با همه امکانات شیطانی‌ای که دارند میکوشند تـا دولت‌هـا را در یک تنگناء و محاصرهٔ سیاسی و اقتصادی‌بکشانند و قهـرا" و به اجبار آنها را وادار به پذیرش مسائل و اقداماتی کنند که در حالت عادی غیر ممکن به نظر میرسد. روی همین ملاحظه و پرنسیـب روس‌ها قصدآن داشتند تا در سیاست خود در افغانستان یک گام جلوتر بردارند و امان اللهخان را وادارند که برای نخستین بار مسئله قبایل سر حدیه و آزادی آنها را در میان بکشد . و آنرا تضمینی برای امنیت افغانستان بخواند(چنانکه اشغال افغانستان را اینک تضمینی برای امنیت سرحدات آنسوی آمو میخواند) و همزمان با این ادعا آغازپالیسی‌انگلیس‌در سرحد و کارنامه‌هایش را به تفصیل انتشار دهد.

هدف روس ها ایـن بود تا امان‌الله را بار دیگر با انگلیس‌ها درگیر سازند و خود بدآرامی بتوانند از آن بهره‌برداری نمایند. بدین معنی که امان الله خان مجبـور بود درچنین صف آرائی، حمایت روس‌ها را جلب کند. و روس هم از موقع استفاده کرده پلان‌های خویش را یکی بعد دیگر بمرحله اجرا گذارد

یکـی از مـوارد بهره‌بـرداری روس‌ها مساعد ساختن زمینه‌های جاسوسی برای جاسوسان آن کشور بود و در این قسمت بسیار موفق بودند و حتی توانسته بودند که افراد بسیار مهم جاسوسی خود را در خانوادهٔ سلطنتی جابجا سازند چنانکـه یکی از این افراد بنام موسیو عبدالرحمن سالها در خانه سردار حیات الله خـان عضدالدوله برادرامان الله خان زندگی میکرد. این شخص‌که زبان‌های فارسی، انگلیسی و فرانسوی را خـوب میدانست، در میان این خانواده از حسب و احترام خاصی برخوردار بود و حتی او را بحیث معلم مکتب حربی کـه در آن ایام در زیر تپـهٔ شهرآراء و در خانه سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله قرار داشت، مقرر کرده بودند. موصوف با استفاده از فرصت و قدرت سرداران دربار، روزها به بهانهٔ پیدا کردن احجار قیمتی در کوهها می‌گشت و موقعیت آنها ونیز احوال و اوضاع جاسوسان دیگر خود را که در مغاره‌ها و در لباس ملنگ بسر می‌بردند، برخود معلوم می‌کرد. و با خیال راحـت بـه روسیه راپور میداد. و در ضمن با درک و تشخیص ماهیت سرداران، میتوانست روس‌ها را در عیار سازی برنامه‌های‌شان کمک کند. گماشتگـان روسی در میان مردم شعار میدادند که او یک نفر انگلیسی است. ولی کاملا" پیدا بود و به اثبات رسید که وی‌یکی از رجال مهم سازمان اطلاعاتی روس بود. وهنوز هم مردمـی که او را می‌شناختند، در کابل زنده‌اند. این جاسوس ماهر در زمـان محمد ظاهر شاه به سفارت روس رفت و ازآنجا در روز روشن و ذریعه طیاره به مسکو فرستاده شد.

عکس‌العمل‌مردم در برابر امان الله خان

مردم افغانستان بعد از اندک مدتی نسبت به امان الله خان بد بین شدند. بخصوص بعد ازاینکه در میـان مردم شایع شد که وی در قتل پدرش دست داشتـه

است. احساس نفرت مردم فزونی گرفت و هر روزی که می‌گذشت با آگاهی از پلان‌های، و فاصله‌ها وسیع‌تر می‌شد. ولی برخوردش با مردم ونیز بعضی اقدامات او درجهت آزادی فکری و جلوگیری از بی نظمی‌ها و پراگندگی‌ها و فساد اداری که در اواخر ایام سلطنت امیر حبیب‌الله خان پدید آمده بود، این زمینه را فراهم کرده بود تا برای یکی دو سال در بین مردم شهر کابل، بخصوص جوانان و قشر تحصیل کرده از موقعیت‌خاصی برخوردار باشد. همچنان آغازتعدادی از پروژه‌های عاجل و توجه به معارف و تعلیم و تربیت، در جلب‌و رضایت مردم اثر بخصوصی داشت. ظاهرا" می‌کوشید مشکلات خود را با مردم در میان گذارد و شیوه‌های سنتی قبیلوی را درامور اداره وسیاست مملکت رایج سازد. روی همین ملاحظه جلسه بزرگی را به اشتراک بعضی سران قبایل بنام لویه‌جرگه در سال ۱۳۰۱ هجری در جلال آباد ودر سال ۱۳۰۲ در کابل دایر نمود. و اکثر مسایل را در آن جرگه‌ها مطرح کرد. و در عین‌حال میخواست اساس حزبی را نیز پایه‌گذاری کند که ذکر جزئیات و کارنامه‌های او و کذا شرح‌جریانات داخلی ما را از نوشتن مقصود اصلی که بیان سیاست‌ها و جنایات روس است باز میدارد.

درمجموع میتوان گفت: او شاهزاده‌ای بود که میخواست‌کارهائی در جهت ترقی و پیشرفت کشور و تعمیم معارف انجام دهد. و هر گاه دست اطرافیان مغرض و وسوسه‌های روس از دامان و اندیشه‌اش کوتاه می‌بود و پلان‌ها و اقداماتش بر روال عادی و طبیعی و تدریجی و مطابق به ارزش های دینی‌و ملی انجام می‌یافت شاید میتوانست کارهائی را به ثمر برساند. ولی چنانکه ذکر کردیم و تذکار خواهیم داد او را به کجی و انحراف کشانیدند و کارش را زار کردند.

مسافرت امان اللهخان به خارج و رهآورد سفرش

وی بدعوت ایتالیا با همسرش ملکه ثریا در سال ۱۹۲۷ راهی اروپا شد ودر این سفر از هند ومصر و فرانسه و سویس و بلجیم و جرمنی و بریتانیا و پولیند و ترکیه دیدن نمود. و در هر یک ازاین شهرها به نحوی‌و انگیزه‌ای از پذیرائی‌های خاصی برخوردار گردید. و این سفر از دسامبر ۱۹۲۷ تا جولای ۱۹۲۸ ـ ادامه یافت.

آخرین کشوری که امان‌الله خان از آن دیدن کرد رو سیه بود وی در روسیه مدت‌زیادی ماند و در برگشت خود از آن کشور از بسیار چیزها برگشته بود. او با انتباه‌والهام از پدیده‌های علمی و فنی و پیشرفت‌هائی که از آن‌ها دیدن کرده بود، دست به‌اقدامات عاجل و خطرناکی زد و بدون اینکه شرائط محیطی واجتماعی افغانستان را رعایت کرده باشد و اهداف خویش را در یک چوکات معقول و منطقی وزمان بندی شده و عملی طرح‌ریزی کند، دست به کارهائی زد که پذیرش آن در جامعه‌افغانستان غیر عملی بود. مثلا" گزینش روز یکشنبه را بجای روز جمعه وگشت و گذار مردم در شهر با کلاه شاپو، تبدیل سال‌هجری به سال فرنگی، بلند کردن کلاه بجای اداء سلام و رفع حجاب ازجمله کارهائی بود که مردم نمیتوانستند آنرا بپذیرند. اومیخواست ره صد ساله را در یکسال طی کند و برق‌آسا خود را بجائی برساند که اروپا رسیده بود. و اینکار او نه مبنای علمی داشت‌و نه جنبهٔ عملی. ملکه‌ثریا نقاب از رخ برافکند و با چهره عریان در اجتماع ظاهر شد و امان‌اللهخان دستور داد تا همه مردم لباس‌های محلی و سنتی خود را کنار گذاشته و با دریشی وکالر و شپو خود را آراسته سازند. بدنبال این فرمان هر شخصی که عمامه بسر می‌داشت‌او را می‌گرفتند و عمامه‌اش را پاره‌میکردند. در این سلسله ریفورم‌هایک، تعدآد دختران را غرض تحصیل به‌خارج فرستاد و دستور داد تا زنها حجاب از چهره بردارند.

این اقدامات و نظایر آن خشم و نفرت مردم را برانگیخت و آنرا مغایر ارزش‌های ملی و دینی خود تلقی کردند و علیه امان‌الله خان در هر گوشه و کنار افغانستان ناآرامی‌ها و قیام‌هائی اوج گرفت که به تفصیل از آن صحبت خواهیم‌کرد. و اما

در گذشته تذکر دادیم که امان الله خان در مسئله اشغال بخارا توسط روس‌ها واکنش مخالف نشان دادودوبار تعدادی از افراد نظامیرا با سلاح و مهمات به کمک شاه‌بخارا فرستاد. ولی پس‌از آمد و شد نامه‌ها و فرستاده‌ها از مسکو و کابل، تغییر مهمی در روش سیاسی امان الله خان بعمل آمد و پس از آنکه شاه بخارا به کابل خواسته شد، امان‌الله خان اعلام داشت که وی دیگر در امور بخارا و نهضت‌هائی که درهمین‌زمینه پدید آید بیطرف خواهد بود. و پس از آن باب دوستی را چنان بررخ روس‌ها گشود که تا آنزمان سابقه نداشت. روس‌ها که چون صیاد ماهری همیشه درکمین‌اند فرصت را غنیمت شمرده و ده هامخبر و جاسوس خود راوارد صحنه عمل کردند. درجمله این شبکه اطلاعاتی شش دختر روسی بود که در سفر امان‌الله خان به‌مسکو به حضور او پیشکش کردند. یکی از کابلیانی که تا هنوز زنده است و درکارته‌پروان زندگی می‌کند واحتمالا" روزی از خراباتیان‌کابل بوده‌و اکنون حاجی شده‌است، نام دو سه تا از این دختران را که هنوز در حافظه‌اش باقیمانده بهاین شرح معرفی کرد:

۱ ـ تتهنیه. ۲ ـ شوست‌تیتن. ۳ ـ الینا.

مسلما" امان‌الله خان بعد از مدتی ایشان را به حال خودشان گذاشته بود و نمیتوانست‌آنان را در داخل ارگ و یا جای دیگری نگهدارد. و دختران روسی هم که‌عضو سازمان اطلاعاتی و جاسوسی آن کشور بودند، زیستن در خارج از محدودهٔ ارگ شاهی را ترجیح می‌دادند. و بنابراین هر یک از آنها با مهارت‌های‌عجیبی توجه‌بعضی افراد را بخود جلب کرده و ظاهرا" شوهر گرفتند. اما دیری نگذشت که از شوهران خویش جدا شده و هر یک کوشید تا به راه انداختن عشرت‌کده‌ها و فساد خانه‌ها اقدام کنند و از آن‌ها بحیث یک دام شکار برای جلب و مهار کردن عده‌ای‌ازافراد پولدارو رجال جاه‌و قدرت استفاده نمایند. و به این ترتیب وظیفه‌ای که‌دستگاه جاسوسی روس به‌آنان سپرده بود، بکمال موفقیت انجام‌می‌یافت. و روس‌ها موفق گردیدند هسته فسادو انحراف اخلاقی را که پایه‌های اساسی انحطاط و نابودی جامعه است، با سهولت و بی دردسر در افغانستان بذر نمایند.

قیام علیه امان اللهخان

در گذشته‌اشاره کردیم که از آغاز جلوس امان‌اللهخان بر تخت شاهی، بنابه رغبت‌و تمایل او با روس‌و اقدام به کارهای غیر طبیعی و منافی با سنن و ارزش‌های قبول شدهٔ اجتماعی و حرکات تقلیدی بی پایه و اساس و طرفداری از بی بند و باری‌های اخلاقی واجتماعی ـ در بعضی از نقاط کشور قیام‌هائی علیه او صورت‌گرفت. واولین‌بار در سال ۱۳۰۲ هجری= ۱۹۲۳ م مردم منگل و ځدران آشکارا در برابر او دست به شورش زدند که حدود یکسال ادامه یافت و در فرجام بنابر نداشتن سلاح کافی و ناتوانی اقتصادی سرکوب شدند و چندین نفر اعدام گردیدند. ولی در هر حال آتش خشم و عصیان مردم فرو ننشست و ناآرامی‌ها به شدت ادامه یافت. که‌در نتیجه دولت سخت ناتوان و ضعیف گردید. در زمستان ۱۹۲۸ م بار دیگر شنوارو جلال‌آباد به شورش پرداختند بحدی که سراج‌العماره را در جلال‌آباد به‌آتش کشیدند و تا سروبی پیشروی کردند. همزمان با آن جریانات بار دیگر پروان و کاپیسارستاخیز خود را از سر گرفتند و عده‌ای از دهقانان و شبگردان و عیاران و جوانمردان تحت سرپرستی حبیب‌الله خان کلکانی کابل را تسخیر کردند. و در جنوری ۱۹۲۹ وارد ارگ شاهی شدند. و به این ترتیب بساط فرمانروائی امان اللهخان درهم نوردید.

درپیشاپیش‌این قیام ملی علمای‌مجاهد ومتعهدبه‌اسلام‌در کشور قرار داشتند که در برابر برنامه‌های غیر طبیعی امان الله خان و نیز کنار رفتن او درمسئلهٔ بخارا و سازش با روس، برانگیختند و مردم را به قیام دعوت کردند. نخستین بار ملا عبدالله مشهور به ملای لنگ در جنوب و محمد افضل‌خان و علمای جید شنوار در شرق علیه حرکات و اقدامات امان‌الله رایت جهاد برافراشتند و خسارات سنگینی‌را متحمل شدند. و سپس خانوادهٔ مجددی به سرکردگی حضرت صاحب مرحوم محمد صادق خان مجددی و مرحوم محمد معصوم‌خان مجددی وارد کارزار شدند و با همراهی و همدستی عالم منور و فقیه معروف، قاضی عبدالرحمن‌خان پغمانی که ریاست‌تمیز را برعهده داشت رهبری قیام را بر ضد امان الله خان در دست گرفتند. که همه توسط نظامیان امان الله خان در سمت جنوب کشور گرفتار و بکابل آورده شدند.

و در نتیجه قاضی عبدالرحمن خان‌و دو پسر و خواهرزاده‌اش بصورت بسیار فجیع و غیر انسانی اعدام شدند. ولی هنوز محاکمه حضرت صاحبان در جریان بود که مردم کوهدامن به کابل حمله کردند و امان الله خان مجبور شد تا آنان را آزاد کند و از ایشان عذر بخواهد.

بقیه در صفحهٔ (۱۴۶)

م ـ حنیف بلخی

ای آمو!

ای‌آمو ! توچکیدهٔشراین‌آن کوهساری که پایه های بلند ، دامنه های‌فراخ و سبزستانهای دلکش آن از صدها قرن پیش خیمه گاه پدران آریا بود ، پس تو با آرین‌زاده گان‌پدر آشناستی.

ای اکسوس‌روزگاردیده ! تو از ناودان بام‌دنیا (پامیر)فرومی‌ریزی ، بخود می‌پیچی‌گردابهامیسازی ،امواج پرشکوه تو مانند پیاپهای رزم آهنگ پشت یکدگر می افتند بالاخره مست وخرامان در رگهای‌کویرهامی‌دوی، پس هستی تو به هسته آن کوهسار مرتبط است .

ای دریای خارا کن و دراز آهنگ ! توکه ازکمرگاه های‌پامیرات می لغزی وتاریختن به‌جهیلیکه‌مصب تو است چند هزار کیلومتر مسافه را پشت سر می‌گذاری و از بلندی های (پنجه وسر دریا) تا ساحل‌ریگ آلود (خم آب)امواج تو در هرتپش‌وجهش دامن خاک باستانی را لمس می‌کند که تاریخ از روزگاران دور آزادی‌را حق مشروع او میخواند ، وتو نیز از آن انکار نداری .

ای جیحون غریونده ! هرصبح که مهرخاوری چندنیزه ازافق گردن برمی افرازد ، سایه تیغه های‌طلائی وگردون‌گذر آن‌کهسار در سینه صاف تومی لولدودرشکن کوهه‌وموجهای زنجیردارتوتن‌خویشتن‌راشستشومینماید آنگاه است که از داماان تو دامن دامن غزل بیرون میریزد و پیوندترا با آن کهستان محکمتر میسازد.

ای اشک قرن ها و فشردهٔ زمانه ها ! آنگاه که سال شمسی می آغازد و از هوا لطف و گوارائی می ریزد ، علی الرغم ضربه های کلنگ لیل نهار، کلنگان زرین بال مناطق جنوبی افغانستان عزیز بیاد تو وبیاد امواج مست و خروشنده تو بویژه در شبهای مهتابی‌سوی توقافله می‌بندند و در پای پرواز های شبانه روی سواحل سبزگون تو ، در کنارآبگیر های تند تو و در سراشیبی تپه های آواز رس تو فرود می آیند ، هفته ها و ماه ها در آبهای صاف و سرد تو سینه میزنند با شوخی امواج وغریو گردابهای تو انس می گیرندو گویا روز های عسل خود را در کنار تو سپری می‌کنند که این خود مثبت علاقه تو است بااین کشور کهن سال .

ای آموی مستانه ! آنگاه که دریاچه تند خیز و خاراکن «کوکچه»با توزوج میشود و مست و بیخود در بسترتو می‌دراید، آنسان ترا جوشنده و بتیاب میسازد که همچو اژدهای پیچان‌از شکن های دامن این‌کشور آزادگان سوی مغرب می‌تازی‌و شکوهمندو پرجلال‌میشوی و معلوم می گردی که اصلا ازان همین مرزو بومی .

مگر ای‌دریای‌طوفانخیز! بااین شجره که ترابا کشور ما است و علائقیکه‌باماورای‌خود داری درشکن روزگاران گاهی در روش خود رام ، آرام و متواضع مینمائی و زمانی هم سرکش و طاغی و عصیانگر . یعنی فرصتی در برابرهمپیوندان و ساحل

نشینانت ترا نافع ، پربرکت وفیاض می یابم و وقتی دستیاز و خشمگین و تجاوز گر .

چنانچه ازنیم قرن واند ی پیشترآنگاه که تزاریان مغرور کریملین نشین در گلزمین های مشرف به ساحل شمالی تو در فکر قمرسازی برامدندووحشیانه به شهرستانهای تاجیک ، ازبک و ترکمان یورش بردند مسلمانانیکه از شراره های آن آتش بیرون ریختند و و بد ا من تو آ و یختند و بجای اینکه از دست شان بگیری و از آن ساحل برداری و باین ساحل بسپاری ، در برابر شان سدبی رخنه شدی واگرکدام نفر به سواری مشکی و تخته پارهٔ خودرا بدامن تواند اخت آنرا بی رحمانه بلعیدی ، آیا دریای نیل از تبار تونیست که صندوق (مهد) موسی علیه السلام را از دست مادرش بامانت گرفت و بخانه فرعون سلامت سپرد ، اما تو آن مهاجرین را مجال ندادی که به ساحل جنوبی بگذرند ، از جای دیگرو از پایگاه دیگرسازمان یابند وکشور شانرا از دستبرد دشمن نجات دهند . درحالیکه تواین استعداد را داشتی چنانچه بگفته پارس گوی قرن دهم (رودکی) نصرسامانی را بالشکر او از پهنای خود عبور دادی حتی درخم و پیچ امواج تو خنگ شان هم تا میان تر نشد .

ای کاش مانند دریا چه ساوه که از یک جرقهٔ طلوع دین اسلام بخود لر زید و باعماق زمین فرو رفت توهم بمنظور بقای مرزوبوم مسلمانان ،ننگ مسلما نا ن وآبروی مسلمانان آتش می گرفتی ومیسوختی . اما عصیان کردی و مانند دریای دجله که چنگیزیان بعد از غارت بغداد ، کتب کتبخانه بزرگ اسلامی را بکام او ریختند یکدم فرو کشید و تا امروز باشرمندگی نشخوار می کند .

ای کاش به همان گناه تاریخی اکتفا می کردی و تائب میشدی . اما باز بعد از شصت واند سال حرمت همجواری را از یاد بردی وهمه علایق و مناسبات را نادیده گرفتی ، کشور دیگری را که قرن ها پابوس و کرنش آن افتخا ر می کردی با عبور دادن لشکر سرخ متجا وز پامال کردی ، چرا حاضر نشدی این فرعونیان عصر را مانند دریاچه شمال شرق مصر (قلزم) بدواً کوچه میدادی وسپس درخم کوچه هایت خفه می کردی تاآن اکبرکبا ئرپیشینت جبیره میشد و از تردامنی نجات می یافتی .

ای جانی متکرر ! گذشته ازآنکه با دستیازان یار شدی و یک کشورآزاد اسلامی را در زیر سم ستوران شان لگدمال کردی ، دم نزدی ویگذاشتی در متن توپلی (پل حیرتان) بگذارند و حلقه دیگر غلامی را در گوش تو بیاویزند .

بلی ، احداث پل روی همچو دریا ها کاری است نیکو ، چنانچه یکهزار سال پیش درهمین نقطه (حیرتان) یمین الدوله سلطان بت شکن غزنه بااحداث پلی اقدام کردکه تا هنوز یک باروی آن از لب ساحل توگزیده و ایستاده است اما بین آن پل واین پل (حیرتان) فرقها است زیرا آن سلطان زابلی حینیکه زورمندان ماوراء النهر مانند(ویلک) و (چغر) در پیشگاه کشور کشائی او سپر انداختند با عمار آن پل دست زد تا وسیله آن دلهای باشندگان دو جناح ترا بهم پیوند دهد رشته برادری و برابری را ایجاد کند اما این پل (حیرتان) برای آن احداث شده که کبود چشمان خون آشام آمال شوم شانرا وسیله آن باین مرزوبوم پیاده کنندچنانچه تاحال میلونها تن اسلحه مخرب را از متن آن پل باینطرف انتقال داده اند و همه داشتنی های مادی و معنوی ما را از روی آن به یغما برده اند

بناء ای آمو ! عصیان تولا یغفر است و تو در پیشگاه ملت آزاد افغان و تاریخ افغانستان عزیز قابل باز پرس ومحاکمه میباشی —

بقلم سید رسول

ستالین در یالتا

جنگ جهانی دوم در نتیجهٔ رقابت های استعماری اروپادر۱۹۳۹ مشتعل گشت و دنیا رابار دیگر در خون غرق ساخت. این جنگ با کشتارپنجاه وپنج ملیون نفردراپریل ۱۹٤٥ به پایان رسید و دنیا بدست سه قدرت بزرگ روی زمین (روسیه، ایالات متحده آمریکا وانگلستان) افتید، امّا بازیگران اصلی دیپلوماسی بین المللی، روسیه وایالات متحده بودند. روزولت رئیس جمهورایالات متحده باساده لوحی کامل چنین استنباط می نمود که همکاری وحسن نظر با روس ها تمام عوامل تراژیدی های بین المللی را از بین می برد، وچرچیل بازیرکی تمام بااین نظر موافق نبود اماتاب مقاومت دربرابراراده روزولت رانداشت زیرا در امور جنگ محتاجش بود وبه پشتیبانی سیاسی اش در دیپلوماسی آینده به اوضرورت داشت.

اما قبل از آنکه جنگ به‌پا یان رسند فعا لیت های سیاسی ومذاکرات قدرتها جهت ایجاد تفاهمات بیشترو اساسی تر درجریان بود. روس هااز نظریات لبرالی روزولت بخوبی آگاهی داشتند و در پی آن بودند به نحو مؤثر از اوضاع بهره برداری نمایند. روسها بانهایت زیرکی دریافتند که موقعیت ایجاب می نماید که اندک اعتماد غربی ها رابخود جاب کنند لذا در ۲۲ ماه می ۱۹٤۳ اعلام نمودند که کمیتهٔ اجرائی بین الملل سوم یا کمینترن ازاین به‌بعد منسوخ است. بنظر می رسید که روزولت اهمیت زیاده از حد به این مانور روس ها قائل شد. مقارن همین احوال کرملین، نوای خوش دیگری به سمع عالمیان رساند. در دسمبر ۱۹٤۳، ستالین و مولوتوف در ضمن ملاقاتی بارئیس جامعه مذهبی روس‌ها اعلام نمودند که از این پس می‌توانندمتروپولیتین ها دورهم جمع شوند، قائد و زعیم خودرا به طیب خاطر برگزینند. حتی لطف رابه جائی کشاندند که‌شورائی مخصوص کلیسای ارتودوکس ایجاد شد

همچنین به مسلمانان اجازه داده شددرتاشکندامام‌خودرا برگزینند

متعاقب‌این احوال در ماه می ۱۹٤٤ کارآشتی کنان‌رابجائی رساندند که روس ها علاقه ومحبت خود را نسبت‌به سرزمین‌های مقدس‌درفلسطین اعلام کردند. درمرگ قائد مذهبی سرژالکسی، آزادانه انتخاب‌شد. این شخص سابق متروپولیت شهر لیننگراد بود. آمریکائی ها تقاضا نمودند که که مجله (منکران الوهیت) دیگر در روسیه منتشر نشود و موافقت‌شد.

این مانور ها بخاطر جاب توجه افکار عامهٔ آمریکائی‌ها واعتماد شخص روز ولت بود تا آنها را قانع سازند که نوای آزادی مذهب در روسیه نوید مسلمی به اصول آزادی

است و باید نسبت به روس به دیده اعتماد نگریست . درعین حال این تلاش بخاطری بود که روز ولت را از جبهه چرچل که سیاست بازکهنه کار بود و با روس ها دشمنی قلبی داشت ، دور ساخته،خواسته های روس ها را درکنفرانس ها برروزولت بقبولاند .

قبل از پایان جنگ کنفرانس تهران تشکیل گردید . از ۲۱ تا ۲٤ دسمبر ۱۹٤۳ روزولت برای اولین بار ستالین را درتهران ملاقات نمود واین واقعه به منزلهٔ یکی از حوادث مهم سالیان اخیر ، محسوب گردید . روز ولت باخاطره های خوش و مستغرق در اعتماد کامل ،با ستالین روبرو شد و مفتون روش دوستانهٔ وی گردیده اورا(عموژوزوف) خطاب کرد . در تهران جزئیات نقشهٔ جنگی حل و فصل شد . چرچل در برابر دوشخصیت مذکور که بکلی بهم نزدیک و از یک سیاست پیروی میکردند چارهٔ جزتسلیم نداشت .

در کنفرانس تهران شالودهٔ اروپای نوین پس از پایان جنگ نیز مورد بحث قرارگرفت.روزولت طرحی تهیه نموده بود مبنی بر اینکه آلمان به پنج ناحیه بااستقلال داخلی تجزیه شود . علاوه براین بندر گاههامبورگ باکانال کیل وهمچنین ناحیه (روهر) و(سار) در تحت قیمومیت ممالک متحد قرار خواهند گرفت . ستالین اظهار داشت که اصولا با این طرح موافق است ولی چرچیل طرح مقابل تهیه وپیشنهاد نمود . چرچیل معتقد بود چون خطر آلمان پیوسته از ناحیهٔ پروس سرچشمه میگیرد،لذاباید پروس از آلمان مجزاشده بقیه ایالات بااطریش بصورت (فدراسیون دانوبی) درآید روز ولت وستالین اظهار داشتندنمی توان بین آلمان ها تمیزی قائل شد لذا باطرح چرچیل که مترصد بود پروس راباسخت گیری ، محدود و متنبه نموده باآلمان جنوبی باملایمت رفتار شود ، مخالفت نمودند.

چرچیل باطرح خود میخواست یک بار دیگر در برابر نفوذ دائم التزاید روس ها دراروپا سد مقاومی بوجود آورد در صورتیکه روزولت وستالین درصدد بودند آلمان رایک کشوربا کانی نمایند.همانطوریکه بموجب پیمان ورسای دولت اطریش(هنگری سابق)بصورت یک قدرت محدودومحلی حوزهٔ بالکان در آمد . البته در این صورت راه نفوذ روسیه در اروپای شرقی باز وبلامانع ورادع بود . در صورتیکه فدراسیون دانوبی که اساس طرح چرچیل بود ، قسمت اعظم آلمان رابه نحوی تقویت میکرد که جلو بسط نفوذ روسها مهار شود .

چرچیل که از امید طرحش ناامید شد مسئلهٔ لهستان (پولیند)را مطرح نموده پیشنهاد نمود که سرحدات شرقی اش خط (کورزن) و از طرف مغرب به رود(اودر) محدود شود . ستالین که دولت (ماسکوی) کمونستی مستقر در روسیه رابرسمیت شناخته و ازآن جانب داری میکرد بااین پیشنهاد موافقت نمود مشروط براینکه (کونیکسبرگ) به روسیه واگذار شود تا از آنجا به دریا ، بوسیلهٔ بندرگاهی به دریای آزاددست یابد .

در هرحال دردوم دسمبر اعلامیهٔ مشترک (سه نفر بزرگان دنیا) منتشرگردیده معلوم شد،متفقین نسبت به انهدام قطعی قدرت نظامی آلمان نقشهٔ واحدی داشته و هرسه قدرت معتقدائد که دنیای پس ازجنگ باید براساس (تمایلات أکثریت ملل)پی ریزی شده وکلیه اقوام و ملل در مقدرات خویش سهیم باشند ؛ خوابی وتعهدی که ابداً عملی نشد .

ستالین سخت میکوشید روزولت را تحمیق نموده اهداف استعماریش رابا منزوی ساختن رقیب سرسخت (چرچیل) عملی سازد .

متعاقب اعلامیهٔ تهران،ستالین جام خودرا به سلامتی روزولت باادای این جملات اغواگرانه نوشید «خداوند اورا درتکلیف بزرگی که برعهده دارد پیروز وموفق بدارد » روز ولت نیز باخاطرجمعی کامل که روابطش با روسیه برپایه های متین وتزلزل ناپذیر برقرار وآتیه و مقدرات دنیای فردا

روشن ویکطرفه شده است ، تهران‌را ترک گفت . ستالین کمی بعددولتی‌را که چکوسلواکیائی ها به ریاست (بنش) در آمریکا تشکیل داده بودند برسمیت شناخته وحتی‌قراردادودوستی با وی منعقد کرد که قطعاً موجب حصول اطمنان کامل روزولت در همکاری بعدی باروس هاشد .

مقارن ایامی که‌پیروزی نظامی متفقین تحصیل می شد ، مسائل و مشکلات متعددی حاکی‌از تشکیلات و تقسیم دنیای نوین قدم به عرصهٔ وجود نهاد . کنفرانس‌های متعددی باپشت کار وجدیت بی‌نظیری‌بین‌دول متحارب تشکیل می شد تاوضع عالم را از دوران جنگ به دوران صلح‌و معامله تحول دهند ، بدون اینکه ممالک غربی اعتماد واطمینان کامل داشته باشند که آیا هم آهنگی‌واقعی بین دوسیستم حکومت آزاد وتوتالیتر در دوران‌صلح عملی است یاخیر ؟

در بین مسایل دوران پس از جنگ ، در درجه اول ، سازمان‌آینده کشور آلمان وممالکی که به آزادی نائل شده بودند ، قرار داشت . از طرف دیگر شروع به اقدامات اساسی مستلزم این بود که نه تنها دولت آلمان مقهور و به غائلهٔ جنگی پایان داده شود بلکه کشور جاپان نیز باید شکست خورده ودر اسرع وقت اسلحه خویش را بز مین نهد . ولی حملهٔ قطعی درصحنهٔ اوقیانوس کبیر مستلزم ائتلاف عدهٔ بسیاری سرباز بود،لذا روزولت مصمم شد که‌پای روسیه را وارد معرکه کند .

روزولت مترصد بود مسائل مختلف مذکور را در کنفرانس با حضور ستالین وچرچیل حل کند لذا ازدو سیاستمدار مذکور دعوت کرد که در (کبک)واقع درکانادا گرد هم جمع شوند . ستالین این دعوت را ردکرد . درواقع درهمین ایام‌که ارتش روسیه وارد سرحدات آلمان شده وشبه جزیرهٔ بالکان‌درتحت سلطه ونفوذ روسیه‌درآمده بود،نمی خواست بارؤسای کشورهای انگلوساکسون روبرو شود .

روس هاسیاست امپریالستی را بصورت جدی آغاز کرده بودند و نمی خواستند غربی ها را درآن راه دهند . از سال ۱۹۴۴ در سازمان کشوری،تغییراتی داده به جمهوری تحت استعمار روسیه یکنوع آزادی عمل در امور نظامی وسیاسی دادند که مستلزم نتایج وعواقب مهمی‌شد. از یکطرف در کنفرانس (اونو) نمایندگان ایالات مختلف بعنوان جمهوری های خود مختار ولی‌تابع‌و مطیع روسیه وارد شده وازطرف‌دیگر عده‌ای ازکشور های‌اطراف راکه به امید استقلال بودند ، بهتر به حلقه استعمار خود درآورد .بازستالین‌حاضر نبود رویهٔ خود رادرقبال‌پولند روشن وصریح نماید . پس‌از پایان کنفرانس تهران ، کمیتهٔ نجات‌ملی لهستان که در مسکو ودر تحت نظر ستالین تشکیل شده بود ، به شهر لوبلن منتقل شده علی‌رغم حکومت پولند آزاد که مرکزش لندن بود وباواقع بینی بیشتری خطه(کورزن) رابعنوان سرحدقطعی‌غربی پولیندپذیرفته‌بود .

بالاخره سلطهٔ روس هاروزبروز دربالکا ن بسط وتوسعه یافته مترصد بودند در رومانی ، یوگوسلاوی ، بلغاری،جمهوری های‌کمونستی تابع سیاست روس‌را مستقرسازند .

ستالین میخواست‌سیاست‌توسعه واستقرار جمهوری های کمونستی را خا رج از هرنوع مداخله دول‌غربی ادامه دهد . بدین دلایل‌به (کبک) مسافرت ننمود و روزولت و چرچیل دونفری ملاقات‌نمودند .

کنفرانس (کبک) آن اعتماد ستالین رااز‌بین برد.روزولت وچرچیل پس از کنفرانس (کبک) بایکدیگر همکاری نزدیک داشتند . اما آنها ناچاربودند نظریه های خودرا بانظر ستالین وفق دهند وچون ستا لین به بهانهٔ اینکه نمیتواند سرزمین روسیه راترک گوید حاضر به مذاکره نشد لذا چرچیل‌وایدن به مسکو عزیمت نمودند . روز ولت که هنوز هم تصور میکرد (مسئله مشرق اروپا مستقیماً برای ممالک متحده اهمیت فراوانی ندارد) وهم وضع صحی

ومزاجی اوخوب نبود ، هریمن رابه مسکو فرستاد تادرمذاکرات مسکو شرکت نماید .

هدف اصلی کنفرانس مسکو جلب همکاری روسها در مقابله با جاپان وشکست نهائی آن بود اماچون ستالین بهاروپای‌شرقی وبالکان اهمیت بیشتر میداد بااین پیشنهاد علی‌الفور موافقت ننمود . اختلاف اصلی بین غرب وروسیه بر سرمسئلهٔ پولند نمایان شد . دو حکومت جلا وطن میخائیلوویچ درلندن وحکومت لوبلن که‌دست نشاندهٔ ستالین بود باهم به توافق نرسیدند . با لاخره ممالک حوزهٔ بالتیک همه‌به‌خاک روسیه ملحق شدند .

این الحاق زیر سرپوش درعقاید عمومی آمریکائیان اثربدی گذاردهٔ بود ولی ستالین مطلقا حاضر نمی‌شد درین باب وارد مذاکره شود.

دراین کنفرانس چرچیل یگانه نماینده (قدرت بزرگ) بود که ازنیت روس هادربسط وتوسعهٔ تسلط شان‌در اروپا آگاه بود زیرا اوخود نیز هیچو برنامه هاداشت . ازمتن اعلامیه اکتوبر ۱۹٤۱ ستالین درمسکوخوب دریافته بود که غرض روسها (ایجاد منطقه نفوذ) در اروپا است واینطور بنظرمی رسید که انگلیس ها با اصل تقسیم (منطقه نفوذ) مخالفت اصولی ندارند،ولی درصدد بود که‌پایگاه‌دریائی قاره را به حیطهٔ اختیار خود درآورد روی این اصل نمی توانست که شبه جزیرهٔ بالکان را سر بسته به چنگال روس ها بیندازد .

درکنفرانس مسکو مسئلهٔ بالکان وارد مرحله حساسی شد . ستالین به منافع دربالکان اهمیت بیش از حد می داد وحاضر نبود آنرا ازانحصار مسکو بیرون کند .اهمیت ستراتیژیکی بالکان در طول حیات امپراتوری روس جهت دست یافتن بهدنیای آزادوآبهای گرم ازاولویت قابل ملاحظه برخوردار بوده وهریک از تزارها جهت دست یافتن بهآن تلاش ها نمودند.

چرچیل که بازی راباخته می‌دید به روس‌ها درحالی پیشنهاد تقسیم بالکان رادر کنفرانس مسکو نمود که رومانی وبلغاریا تحت اشغال‌روس ها درآمده بود . او میخواست بالکان رااین خود به(مناطق نفوذ) تقسیم کنند . گرچه ستالین با چرچیل موافقت ظاهری کرد اما ازهیچگونه تلاش جهت تسلط بربالکان خودداری ننمود تااینکه بهاستثنای یونان همه به چنگ ستالین در آمد .

بدین قرار کنفرانس مسکواز همه جهت شکست غربی‌ها بود . ازاین تاریخ به بعد برای همه مسلم شده‌بود که‌هیچگونه‌همکاری درآینده با روسها جنبه عملی ندارد مگر اینکه اروپا به (منطقه‌نفوذ) تقسیم شود . چرچیل عملا نشان داد که به این استنباط موافق است. به عبارت آخری متفقین اجازه دادند که (روسیه همان سیاستی که‌هتلر درصدد تعقیب آن‌در اروپای شرقی بود را) ادامه دهد. اروپای‌شرقی‌ازچنگال فاشیزم آلمانی رها وبه دام فاشیزم اسلاو وتوتالیتریزم مسکو افتید .

«ادامه دارد»



به مناسبت سال نو هجری قمری

تحلیلی از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم



ترجمه: یفتلی

ترجمه از کتاب: دراسة فی السیرة
د.عمادالدین خلیل

پیامبر برگزیدهٔ اسلام محمد (ص) مکه را به‌قصد هجرت جانب مدینه ترک گفت و درحالیکه کو ره راه های دشوار وصعب‌العبور رامی پیمود ، دلش بازمزمهٔ این دعا می طپید که «ربی ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطانا مبینا»

او بخوبی میدانست که حرکت انسان درتاریخ زمانی،راست ومستقیم‌خواهد بود ووقتی به‌هدف‌خواهد رسید که شخصی، چشمش را ، دلش‌را ،عقل‌وگوشش‌را بالاخره همه حواسش را بسوی آسمان متوجه کند وازخدا(ج)صدق‌وپیروزی‌خواهد ، صدق‌حرکت و پیروزی ارزشهای آن . او در لحظاتیکه اینچنین به سوی آسمان توجه‌داشت وتو دل خودرا به خدااعلان میکرد بااستواری‌تام‌نیز گام‌برمیداشت زیرااومیدانست که بدون‌هماهنگی‌میان‌مشیت‌خداوآزادی‌انسان،میان نور وشفافیت آسمان وکثافت زمین وخار های مغیلان راه وبدون این گفتگو ی پایدار میان آفریده وآفریننده و میان آزادی روح وکشش جسد و بدون این پیوند همیشگی میان حاضر وغایب،میان جهان قابل دید و لمس وغیب،دورو نهان . بلی بدون اینهمه‌و آنهمه حرکت ما در سمت ازآب درنخواهد آمد ونه‌سرنوشت قابل توجهی خواهیم داشت .

پیامبر (ص) به خدا نیایش میکرد وضربان قلبش بیشتر میشد وتوأم با آن نقشه ها میکشید اسباب وامکانات واموریکه رسیدنش رابه هدف ضمانت میکرد در جهت‌آمادگی آنها میکوشید ، دعاونیایش اونه قبل ازنقشه‌گذاری بود ونه بعدازآن ، چه‌دررابطه اراده بشری بامشیت الهی‌مسئله«قبلیت وبعدیت»مطرح نیست بلکه هردو باهم دریک هماهنگی وسازگاری خیلی عالی به‌پیش‌می روند ، این هم بخاطریکه‌دومی زادهٔاولی‌است وبخاطریکه انسان درکوچکترین‌جزئیات حرکتش ودربزرگترین آن ، «قدر»خدا را در ساحهٔ آزادی ایکه به او داده شده ، تنفیذ میکند ،اما هرگاه دعا وتوجه به‌خدا قبل از پلانگذاری یاتنها بعد از تنفیذ پلان بیاید ، دوگانه اندیشی ای خواهد بود که مبادی آسمانی شدیداً آنرا رد میکند ، زیرا این عمل میان خدا وانسان جدایی می‌افگند ونصیب هردو را درحرکت تاریخ ازهم جدا می کند که‌این کار ،اساساً باسنن بزرگ آفرینش سازگار نیست. پیامبراکرم (ص) این همه اسباب‌راباارادهٔ کامل بخاطر پیروزی‌حرکت هجرت آماده کردوبخدا توجه داشت وگام‌های نخستین رادر کوره راه های‌یثرب‌گذاشت وازخدا طلب‌کمک میکرد تا اینکه این اسباب نتیجه‌داد،گامهایش اورا به هدف رساند واو بازهم دعا می‌کرد وتوجه بخدا را ازیاد نمیبرد .

پیکره وساختمان هجرت که هدف آن تأسیس دولت بود مدتی زادربرگرفت،پیامبر ویارانش‌بداشتراک هم،به‌ساختن‌بنای پر مجد دولت‌اسلامی‌دست یازیدند زیرا اسلام آمده‌بود تاازوجردش درجهان ما از خلال سه حلقه ایکه باهم متداخل اند، تعبیر وخودرا معرفی دارد ومطرح کند این حلقه ها بسوی خارج هرچه فراخترمی‌شدند ، ساحه های بیشتر را فرا میگرفتند

این حلقه ها یا دائره ها عبارت اند از :
انسان،دولت‌وتمدن .

اسلام درمکه دائرهٔ انسان راپیمود(ازجمله‌انسان ماوپیروان وهواداراتی پیداکرد) اماعوائق وموانع سیاسی ، اجتماعی، دینی، واقتصادی سد راه او در پیمودن حلقه دومی (تأسیس‌دولت)گردید ، وطوریکه میدانیم دائره انسان در صورت نبودن دولت همچو هسته‌ایست که‌دیو اری نگهداریش نکند ، از همین‌رو فشارهای خارجی باهمه نیرومندی وامکانات مادی و روحی براو گرانی خواهدکرد ، و اورا خرد و خمیر خواهدساخت ، وانسان اعم‌ازینکه فردباشد یا جامعه در صورتیکه دولتی اورا حمایه نکند ، بویژه اینکه آیدیولوژی ،جهانبینی ،اخلاقیات‌ورسالت‌او،ایدیولوژی وجهانبینی نظام‌حاکم راشدیداً ردکند ، هرگز رسالتش راراداء کرده نمی‌تواند ، بناء بایست زمینی یا جائی پیدا کند که مسلمان بدون اینکه تحت‌فشارخارجی‌قرار گیرد یاشرائط ناگوار اورابه بیراهه کشد ، به راهش ادامه بدهد واین زمین وجای همان حلقه‌دومی است واین حلقه هم‌عبارت ازدولتیکه‌انسان‌مسلمان‌خواهان برپاداری اوست که‌باید آنرا اساسگذاری کندورنه‌نابود خواهدشد ! !

هجرت پیامبر اکرم ﷺ هم اززمانی آغازمی‌یابد که درک میکند ، مکه آن زمان صلاحیت دولت شدن‌راندارد‌ووادی‌ایکه‌کوه‌هااحاطه‌اش‌کرده‌وکعبه‌اش از بتان موج می‌زند ، امکان ندارد وطن‌نخست اسلام شود ، از همینرو پیامبر بخاطر هجرت زمینه سازی میکند تا برای مسلمانان ، وطن و دولتی بدست آورد ، وجود وهستی شانرا با امکانات قوت ، تنظیم وزمین حیثیت بخشد .

وما نمی توانیم بصورت صحیح نخستین لحظاتی که پیامبر به فکر هجرت افتاد تحریر کنیم اما میدانیم که پیامبر بعد از رهائی مسلمانها ازمحاصره سخت‌وشدید (شعب‌ابوطالب) که چند سال دوام کرد ، فعالیت گستردهٔ براه انداخت وبه مسلمین فهماند که مشرکان بصورت عموم ورهبری وثنیت قریشی بصورت خاص هرگز به‌این مبدأ جدیدیکه همه آئین نامه های بت‌پرستی‌را به دیده انکار نگر یسته اهداف ومصالح آنرا شدیداً میکوبد ورد میکند ، کنار نیامده ، ومشرکان ورهبری وثنیت تاآخرین لحظه وحد وتوان ، با این همه خطرهای که دربرا بر اهداف مصالح‌عرف‌وعاداتشان‌صف‌آرائی کرده واسلام ممثل آنست، مقاومت خواهند نمود تا آنرا از راه خود دور سازند ، وبر وجودش خاتمه‌بخشند .

مطالعه سیرت پیامبر ﷺ به ما درس وا قعیت گرانی داده ونشان میدهد که، پیامبر ﷺ چقدر تلاش داشتند نیرو های شان بی‌مورد وبیهوده به مصرف نرسد ، ازهمینرو اورا می بینیم که با چه سرعتی به سوی‌منزلگه جدیدی که صلاحیت ساختن نیرو های اسلامی رادرچوکات یکدولتیکه باگام‌های استو ار بتواند رسالتش را درآن آنجام دهد رهسپار میشود اودرآنجا امکانات فراوانی می یابد که نه بدی های بت‌پرستی هرآن آنرا به یغما می بردونه عبا دات شان ازخارج بالایش فشار وارد میکند ونه نیروی سازنده اش به اثر ظلم و تعدی قریش رو به تحلیل میرود

هجرت پیامبر اکرم ﷺ ازنخستین روز سفرش به طائف که با موانع شدیدی برخورد کرد ، آغاز میابد ، اما او نومید نشد زیرا یقیناً میدانست که‌آینده ازآن اوست وسرانجام او پیروز خواهد شد ، باید او به اندازه توان بشری سعی وتلاش بخرج دهدوبسه هجرت کشد که دولت وتمدن بزرگی درقبال دارد ودولت هم پیروزی قطعی اسلام را . پیامبر ﷺ در طائف درپای دیوار باغی می نشیند وراحت خودرا می گیرد وپروردگارش رابنین ندا میدهد که:

ان‌لم یکن

بک غضب علیّ‌فلاابا لی » اگر غضب وقهرتو برمن نباشد ، دیگر من باکی ندارم . سپس اوبه رسالت خود ادامه داده وبدون احساس خستگی ، با جمع نمایندگان قبائلیکه در موسم حج هرسال به‌مکه سرازیر می شدند ، رابطه گرفته ودین جدید را برایشان تبلیغ میکرد ودرپهلوی آن خواستار حمایت شان میگردید . ممکن بود که طائف باکدام قبیله نیرومند عربی دیگر در شرق وغرب جزیرة‌العرب ، محل هجرت پیامبراکرم ﷺ گردد اما هیچ یک ازین قبائل (بنوکنده، بنوعامر،بنوحنیفه) دست مبایعت به پیامبر ﷺ دراز نکرده ونه هجرتش رابه‌سرزمین خودها پذیرفتند، زیرا بت‌پرستی وجاهلیت جاهلیت‌قلب های شان‌را کور ساخته بود وآنها اگر به پیامبر ﷺ بیعت میکردند واورا نصرت میدادند، شرف بزرگی راکه برتارک تاریخ واعصار میدرخشید کمائی میکردند .

پیامبر ﷺ درتلاش راهی‌است تابا اصحابش جهت هدف محتوم (تاسیس دولت و پایه گذاری تمدن) بدانصورب هجرت‌کند ، درهمین ایام خداوند گروهی از اهالی یثرب‌را برانگیخت وازاده شکست ناپذیری آنها را درسال دهم‌بعثت بنزدپیامبر ﷺ سوق داد ،در منطقه «عقبه»یگانهٔ گذر گاهی که مردم ازیثرب در سفرشان به‌ام‌القری ازآن میگذرند، باهم دیدار کردند پیامبر ﷺ مبادی واساسات‌اسلام‌رابصورت‌بسیار روشن‌و جنبه های عادلانه بودن ، برابری وسازگاری‌اش با آفرینش انسان را، برایشان بیان داشت ، که‌همه اسلام راپذیرفتند وباپیامبر ﷺ تعهد سپردند که‌در بازگشت به‌یثرب دعوت عدالت گستر اسلام راتبلیغ خواهندکرد و همچنان گفتند که ماقوم خویش رادر حالیکه باهم عداوت ودشمنی دارند گذاشتیم، اگرهمه تحت‌سرپرستی تو، باهم یکجا گردند، هیچ مردی عزیزتر وارجمندتر ازتو نخواهد بود »

این گروه بعد از بازگشت به یثرب مردم رابه اسلام فراخواندند، تااینکه هیچ خانه‌ای دریثرب‌نماند مگر اینکه نام پیامبر ﷺ ودعوتش درآن یاد آوری میگردید . وآنچه‌پیشگا مان دعوت رادر نشر اسلام در یثرب وپیروزی نقشه هجرت مساعدت‌کرد ، نیرومندی دو قبیله اوس وخزرج بود که یهودها موالی ایشان

طغیان درصورتی پیروز میشود که خداوندان اهداف جامعه‌ساز وسترگ درجمع آوری نیروهای شان سهل انگاری کرده ودرپلان های شان عقل رایار وهمگام آن نسازند وپیروزی راجز از خدا ازدیگری آرزو برند .

بحساب نمی‌رفتند وبعد از تعهد اوس وخزرج با پیامبر (ﷺ) وپذیرفتنشان اسلام را ، دیگر پیامبر هیچ ترس وبیمی از یهود نداشت ، واوس وخزرج میتوانستند بدون در نظر داشت اعتراض یهود هر کسی را که میخواستند درمدینه جای دهند، تااینکه در سال بعدی درعقبه وفد دومی اوس وخزرج رسید کهشمار شان به دوازده مردمی رسید کهاز جمله شش تنی که در سال گذشته اسلام آورده بود واین بار نه برای اعلان اسلامشان،بلکه برای بیعت باپیامبر وتمسک بهاهداف جامعهساز والتزام به ارزشهای والا واخلاقیات اسلام به مکه آمدند ، پیامبر ﷺ نخواست تاگامی بهسرعت برداشته وطلب گذشته اشرا بار دیگر یادآورشود بوآن اینکه برایش جای دهندوازدعوت اسلام حمایت کنند ،

او باذکاوت سر شار وشگفتش وباهدایت الهی همه چیز رادرک کرده بود ومنتظر نتیجه مساعی خستگی ناپذیر یاران جدیدش بود ، اوگویی نبض یارانش رامیبیند وامکانات وتوانمندی هایشان رلاامتحان میکند ، پیامبر (ﷺ)درمرتبه نخست، اسلام را به آن شش نفر عرض داشته وبعدازاسلام آوردنشان ازآنهابیعت نگرفت ،ودر مرتبه دوم پیامبر (ﷺ)درجانب صلح جویانه برنامه اسلام — اگر این تعبیر درست باشد — با آنها دست بیعت داد ، یعنی اینکه : به خداوند « جلت عظمته » انباز وشریک نیاورند ، دزدی نکنند، مرتکب زنا نشوند ، فرزندانشان را نکشند ، بهتان نزنند، ودر کار های پسندیده بااوعصیان نکنند . وبعد از بیعت همراه ایشان ، دعوتگرجوان مصعب بن عمیر (رضی الله عنه)رافرستاد ، پیامبر (ﷺ)درمرتبه‌اول این کاررا انجام نداد، زیرااوالله بختی وبی‌هدف کاری نمیکند وبعد ازینکه کارش نتیجه داد وملامح‌آینده برایش آشکار شد ، مصعب بن‌عمیر رضی الله عنه راهمرایشان فرستاد تامتولی امور دعوت شده وآنها را آگاهی اعتقادی دهد . ماه هاسپری میشود ومصعب این‌دعوتگر نامی باپشتکار عجیب وبدون احساس خستگی درکوی و برزن مدینه مشغول تلاش و فعالیت است باقرآن حرکت میکند ، دلهای مردمان وعقلهای شان رابا قرآن حرکت میدهد ، آیات قرآنی بانغمه های ملکوتی اش درقناعت آفرینی ، تاثیر جادوئی داشت که مصعب باتلاوتش درجمع مردم آنراسحر آفرینتر میکردومردم گرد ولواحی مدینه‌درحالیکه مصعب‌آیات قرآنی رامیخواند بااشتیاق زیادبا‌آن گوش‌فرا میدادند موسم حج سال دوازدهم بعثت نزدیک میشود ومصعب بشوق دیدار با رسول ورهبر گرامیش، یثرب‌را ترک میگوید وبسوی مکه میشتابد ، وباپیامبر ﷺ ملاقات کرده ، نتائج وثمرهٔ تلاشهای یکساله خویش

راتقدیم میکند واورا ازدیدار باوفدی ازیثرب مژده میدهد .

بازهم در عقبه پیامبر ﷺ باوفدی نسبتاً بزرگ اجتماعی دایرمیکند، این وفد از هفتادوسه مرد ودوزن تشکیل‌یافته ، وباهم به‌توافق میرسند که‌در ثلث آخر شب ، وقتیکه همه مردم بخواب رفتند ، یکی یکی و دو دو نفر به‌نزد اوآیند ، وبه این ترتیب بیعت دوم باپیمان بزرگ انجام پذیرفت ، دربن بار بیعت صریح واضح ومکمل بود وهمه جوانب اسلام را اعم ازصلح وجنگ —بعد ازاذن خدا به‌پیامبرش درامر قتال- دربر میگرفت ، مردان یثربی همه دستان خودرا به‌او دراز

کردند وبه خدای یگانه اینکه به‌او ایمان آورده اند سوگند یاد کردند که پیامبر ﷺ راحمایت میکنند ،او رانصرت میدهند وبخاطر دفاع ازاو دربرابر هر نیروی زمینی که دربرابر پیامبر ﷺ صف آرائی کند وبه پیروانش ظلم‌روادارد قیام خواهند کرد وبه شمشیر خواهند کشید ، سپس یکی ازآنها پرسید که‌ای فرستاده خدا،میان‌ماویهود پیمان‌هایست که‌ماآن‌راقطع‌خواهیم کرد پس اگرما چنین کردیم وخداوند (ج)تورا پیروز کرد، آیاتوبه‌نزد قومت میروی وماراترک میکنی؟ پیامبر ﷺ تبسم کرد وگفت : بل الدم الدم والهدم الهدم ،انا منکم وانتم منی، احارب من‌حاربتم واسالم من‌سالمتم» بلکه خون من‌خون شما است وحرم من حرم شمااست «حرمت‌من‌حرمت‌شمااست»ومن‌ازشماام وشماازمنید ، با آنکه جنگ کنید من نیز جنگ کنم وباآن کس‌که صلح کنید من‌نیز صلح کنم.

قبل‌ازینکه وفد به‌یثرب برگردد. پیامبر ﷺ از میاز شان‌دوازده«نقیب»اختیار کرد که نه نفرآن ازخزرج وسه نفر آن‌ازقبیله اوس‌بودند، تاسرپرستی دعوت‌اسلام را در یثرب بدوش گیرند ، زیرا درخت اسلام‌دریثرب پرورشده بود،واسلام‌فهمان وا سلام شناسان‌نیزفزونی یافته بودند،وپیامبر ﷺ ،بادرک‌عالی‌اش ازاسالیب‌دعوت خواست آنها رابفهماند که دیگر اوشان در دعوت اسلامی بیگانه نیستند که کسی‌راهمرایشان گسیل‌دارد، که به آنرا تعلیم دین کند ، بلکه همه جزء خانواده اسلام ، حامیان وانصار اوشدند. سپس برایشان گفت: آماده رفتن شوید ، یکتن از آنها بعد ازینکه احساس کردند خبر دیدارشان باپیامبر ﷺ به قریش رسیده ، روبه پیامبر ﷺ کرد وگفت : سوگند بخداوندیکه ترا بحق فرستاد اگر میخواهی فردا به ساکنان « منی» با شمشیر های‌خودفرود آئیم. پیامبر ﷺ فرمود: مابه‌چنین کاری تاکنون امرنشدیم، بناً به قافله‌های‌خود برگردید.

این است گامهای استوار وشمرده ، ورفتار دور اندیشانه وروشن بینانه پیامبر ﷺ ودرک امکانیات وبینش عمیق اودر آنچه انجام میدهد، وتوأم باآنها هدایت آسمانی هم لحظهٔ از یاری نقشه های‌او دور نیست هدایتی که این‌وفد هارا به‌نزد اوگسیل میدارد، تاآنچه اومیخواهد وبخاطر تحققش تلاش دارد ، بااو پیمان بندند واورا یاری رسانند .

یکتن‌ازهمین بیعت کنندگان میگوید : مابخوابگاه های خودبرگشتیم وبخواب‌رفتیم، تاآنکه سپیده صبح، چادر سیاه وقیرگون شب رادرید ، گروهی ازقریشیان را ناگاه بالای سرخود یافتم که‌برای مامیگفتند : ای خزرجیان! ما خبرشدیم که شما به‌نزد محمد ﷺ آمده اید ومی خواهید اورا ازمیان مابیرید وجهت نبرد وجنگ باما ، بااو پیمان بسته اید ، سوگند بخدا ما جنگ باشما رانسبت به‌همه قبائل عربی بدمی انگاریم دربن وقت گروهی از مشرکین قوم ما (یثربیان) پیا خاستند وسوگند یاد کردند، آنچه که‌قریشیان میگویند چنین چیز پیش نشده ومانمیدانیم — وماکسانیکه در بیعت باپیامبر ﷺ اشتراک ورزیده بودیم بین هم‌نظراتی ردوبدل می کردیم — ومشرکان یثرب راست هم میگفتند زیرا آنها ازماجرا خبری نداشتند . (پیمان عقبه آنقدر هوشیارانه طرح شده بود که‌حتی همسفران یثربی ها هم ازگرد همآئی پیامبر ﷺ باآنها اطلاعی‌نیافتند)گروهی از ساکنان «منی» از صحت خبر متأکد شده ودنبال یثربیان راه افتادند وآنهارا نیافتند، چه همه رفته بودند جزدوکس : سعد بن‌عباده‌ومنذر بن‌عمرو که هردونقیب بودند . . منذر، قریشیان مشرک را از پا درآورد ، اما سعد بن‌عباده راگرفتند واورا محکم ببستند ، تااینکه او را به‌مکه آورده وموردلت وکوب قراردادند، وازموی انبوهش کش میکردند. دربن‌وقت سعد دوتن‌ازبازرگانان قریش رابخاطر آورد که‌منزلگاه آندودرمرورشان به‌یثرب خانه اوبود ، وهرکسیکه آندو رامورد ظلم وآزار قرار میداد ، سعدازآنها دفاع می کرد ، بناءً از آندو پناه خواست،وآندو نیز باشتاب به‌نزداو شتافتند واورا از اسارت قریشیان‌رهائی‌میبخشیدند، سعد بسوی یثرب‌روان شد وبه‌همفکرانش که‌قبلاً حرکت کرده بودند، پیوست. قریش درداخل‌مکه بعداز کنار آمدن ویاوری اهل‌یثرب بامسلمانان بمظالم ونارواهائی هایش برمسلمین افزود ومسلمانها بامشکلات ورنجهای بیکرانی دست وگریبان شدند ومشرکین این‌کار رابه دنبال هجرت مسلمین‌به حبشه،فتنه‌دیگری‌دانستند ، زیرا(بزعم شرکین) درفتنه اول گروهی به‌حبشه هجرت کردند ودربن فتنه وقتیکه

برگشتند دیدند گروهی ازمدینه آمده ومیخواهدمسلمین رایاری رساند .

* * *

پیامبر ﷺ اوامرش رامبنی به‌آغاز هجرت بمدینه صادر کرد ، وپیوسته توصیه فرمود که‌به قدر امکان بصورت پراگنده وبه بسیارآرامی هجرت راآغاز نمایند، کوی وبرزن مکه همه روزه شاهدغیاب مستمر اصحاب گرامی پیامبر ﷺ بود، وخودبا آنانیکه همسفری‌شان رامیخواست ، تاهنگام نزول وحی انتظار می‌کشید :

قریشیان مشرک روزی چشما نشان راباز کردند دیدند که‌وادی مکه ازوجود مسلمانها خالی شده‌و همه مکه‌را به‌قصد رسالتی که در آرزوی پیروزی آن بودند ترک کرده ،ثروت، خانه، زن ، اطفال وپدران پیروتهیدست شانرا باهرچه داشتند درمکه گذاشتند ، زیرا هدفیکه بخاطرش حرکت کرده بودند گرامیتر وبا ارزشتر ازهمه دارائی ها،خانه‌ها ومتاعهای مادی، ودر رسیدن به آن بیشتر ازآرزوهای جسمی ،حیاتی و اجتماعی دیگر الحاح داشتند، آنها آماده بودند درراه این‌هدفیکه‌درنهایت هجرت منتظر آنها است، روح‌وخون خود را سخاوتمندانه فدا وپیشکش کنند، پس چطور از ثروت،زن، ومتاعهای مادی دیگر نگذرند ؟ !

سران قریش قبل‌ازینکه کار ازکار گذرد و راه ها مسدودشود در«دارالندوة» گردهم‌آمدندونظریات وآرائی مبنی برباز داشت کردن پیامبر وبزنجیر وبندافکندن او یاتبعیدش به صحرا های دوردست مطرح‌شد ، اما درهر صورتی، صداوندایش به مردم‌رسید وهمه‌موانع‌وعوائق رادرهم‌می‌نوردید ، ازهمینرو نظریکه خواهان قتل و و برافگندن‌خونش بین‌همه‌قبائل‌بود توافق‌همه‌راتوام‌با آفرین ها برندمشد ، اگر آنهابتوانند پیامبررابقتل‌رسانند درین‌صورت توانسته‌اند دعوت‌اسلام رانابود سازنـد ، واگربنی‌هاشم به‌خونخواهی اوبرخاست وخونش‌رامطالبه کردبه‌همه عشائر وبه شمشیرهای جوانا نشان که‌خون پیامبر از آنها می‌چکد اشاره خواهند کرد .

دراین‌وقت امرخدا کـه حامل آن وحی الـهی است‌میرسد وفرمان حرکت به‌محمد ﷺ ——— میدهد ، فرمانیکه پیامبر ، بی صبرانه انتظارش‌را میکشید ، او باوجود شوقش بههجرت و رسیدن روزیکه گامهایش را در سر زمین موعود میگذارد و یاران یارو جدید هم با ناشکیبائی منتظر او اند ، و علی الرغم یقین کاملش به رعایت الهی و حفظ و یاوری او ، در حرکتش عجله‌نمی‌کند ، گامهایش‌را ارتجالی بر نمیدارد ، بلکه پلان هجرت را طرح میکند و از تمام امکانات فکری بصیرت و اراده استفاده بعمل می آورد ، زیرا میداند که تنها با این روش مستحق نصرت خداوند میگردد ، و اگر چنین نمی بود ، خداوند برای چه برایما چشم ، عقل،آزادی ، نیروی‌تحرک و پلانگذاری را بخشیده ؟ و بر نامه ایکه پیامبر ﷺ برای رسیدن به هدف عالی اش بصورت بیمه شده طرح میکند ،چقدر هوشیارانه است ؟ !

آری ! او دو نفر از نخستین کسانی را که به دعوت او ایمان آورده اند یعنی ابوبکروعلی رضی الله عنهما را اختیار میکند و آندو را بخاطر اداء کردن نقشیکه در حرکت هجرت برایشان تعین کرده در مکه امر نشستن میدهد علی بایددر حرکت هجرت دو نقش‌ایفا کند سردرگم کردن قریش وردامانت هایی به صاحبانش از همینرو پیامبر ﷺ برایش میگوید ؛

نم علی فراشی ، و تسج ببردی هذا الحضرمی الاخضر ، لنم فیه فانه لن یخلص الیک شیٔ تکرهه منهم ، ای علی ! تو امشب در بستر من بخسب و این‌بردیمنی سبز من در سرکش و از کافران هیچ اندیشه مکن‌که ایشان با تو نتوانند آسیبی‌رسانند شاید کسی بگوید در ورای .هجرت هدفیست بزرگتر از تمسک از این جزئیات اخلاقی که شرایط خطرناک اجازه ترکش‌را میدهد (پیامبر چرا اینقدر اصرار داشت تا وجیبه اخلاقی رد امانت ها را از یاد نبرد ؟!)

اما باید بدانیم که منطق پیام‌بر چیز دیگری است ، هر گاه او در لحظات محنت و خطر ازین اخلاقیات دست بر دارد بنأ فرق اسلام و مبادی‌دیگر در چه خواهد بود و اگر محمد «امین » بدون رد امانت ها مکه را ترک‌گوید ، مشرکین چه خواهند گفت ؟ و شاید چقدر به سرعت به او تهمت های‌ناروا ببندند و با غیظ و غضب‌گویند : امین به سارق تغییرصورت داده و در امانت ، خیانت روا داشته است‌که پیامبر ازین همه‌دور ، و کلاوحاشا که او مرتکب چنین کار شود .

پیامبر ﷺ ابوبکر رضی الله عنه را یار هجرتش انتخاب کرد بروزی در چاشتگاه بر خلاف عادتش که بامداد یاشبانگاه می رفت ، بخانه ابوبکر داخل میشود ، این هم گامی از گامهای سر درگم کردن و تدبیر در برابر آنان است که می‌خواهند به‌او مکرروادارند ، خانواده ابوبکر هم بادیدن پیامبر ﷺ درین‌وقت نابه هنگام در شگفت‌میشوند ،پیامبر توجهی به دهشت وشگفت آنها نکرده‌و به رفیقش ابوبکر می کند وازآومی‌خواهد هردو دخترش (عائشه‌و اسماء) را از اطاق بیرون کند ،ابوبکر به پیامبر اطمینان میدهد که هیچ چیزی‌قابل تشویش نیست ،پیامبر میگوید : خداوند برای‌من اجازت‌هجرت داده‌است ابوبکر رضی الله عنه باخوشحالی:آرزومندم که یار و همسفرشان درهجرت باشم ،پیامبر میگوید.همسفرهستی عائشه که‌شاهدصحنه‌است‌میگوید بخداسوگند:قبل ازآنروز من هیچ احساس‌نمی کردم که کسی از خوشحالی می گرید تا اینکه پدرم را آنروز دیدم که از خوشی همسفری با پیامبر گریان می کند .

پیامبر و ابوبکر هر دو نقشه‌را تکمیل و وسایل را آماده ساختند ، سپس سرنوشت خود و دعوت‌اسلام را به خداوند سرنوشت ساز سپردند و هجرت رااینطور آغاز کردند :

حرکت از پشت سر خانه در حال غفلت و بی خبری قریش ، توجه به سمت جنوب یعنی راه یمن و پناه بردن‌به‌یکی از مغاره های « جبل ثور » سه روز توقف تا تلاش های متهورانه قریش کاهش‌یابد ،سپس حرکت جانب یثرب در راه های سنگلاخ وناهموار که‌اوشان را « رهنمائی »از مشرکین رهنمونی میکند آنهم بخاطر کفائت عالی اش‌در بلد بودن راه ها و امانت او که پیامبر ﷺ بعد از زیر و رو کردن کنجکاوی و آزمایش او را اختیار کرده است ، اما اطلاعات مربوط به حرکت‌های قریش و تعقیبشان بدوش عبدالله پسر ابوبکر بود تا پیامبر و ابوبکر را در جریان امور قرار دهد،تهیه طعامشان بدوش چوپان ابوبکر (عامر بن فهیرة) که هر شبانگاه گوسفندان را به نزد یک غار می آورد و هر دو مهاجر (پیامبر و ابوبکر) گوسفندان را دوشیده و از شیر آن می نوشیدند،طوریکه اسماً دخترابوبکر رضی الله عنها موظف شده بود در مرحله بعدی برایشان توشه راه را تهیه بدارد ، آثار قدمهای ، عبدالله پسر ابوبکر را که هر روز به‌غار می‌رفت وپلانهای مشرکان‌راباز‌گومی کرد وظیفه چوپان ابوبکر بودکه‌شامگاهان گوسفندان را به‌آنجا برد تانقش قدمهای عبدالله را محو کند .

آری ! نقشه و پلانیست منطقی و عالی که‌تنها نصرت خداوندی باقی‌می‌ماندکه فرود آید و کسانی‌را که همه نیازمندی‌های مادی راتکمیل کردند، پیروز شان سازد ، این‌است هماهنگی دلپسند و شگفت‌انگیز در رابطه با مشیت خدا و اراده انسان ، و پیوند هدایت الله با گامهای استوار ، بندگان پارسای‌خداوند که راجع به آن حرف زدیم .

درتجربه هجرت .ه بار نصرت خداوند بصورت‌مستقیم و مرئی فرود می آید ، البته بر علاوه خط هجرت‌همه چیز به‌اساس اراده برنگشت ناپذیر خدا انجام‌می‌پذیرد اما اینجا می خواهیم به آن نصرت‌مستقیم و قابل لمس و رؤیت خدا در هجرت‌پیامبر ﷺ اشاره کنیم

یکبار دنبال‌همان شب‌هولناک وسرنوشت‌سازیکه پیامبرخانه را ترک میکوید و همه‌جوانان برومندقبایل قریش،مسلح ساعتها را در عقب دروازه فرستاده خدا ﷺ به انتظار سپری می کنند ، و انتظار لحظه‌ای را می کشند که اوبرون شود و سرش‌را ازتن جداکنند و خونش در میان همه‌قبایل پراگنده شود . . . امااین لحظه لنگین و سیاه پیش نشد وهرگز پیش نمی‌شود : پیامبرهردولنگه‌دروازه‌رامی گشایدو آیاتی از سوره‌یاسین را می خواند :

یس ، والقرآن الحکیم انک لمن‌المر سلین علی صراط مستقیم ، تنزیل العز یز الرحیم •

لتنذر قوما ماانذر اباءهم فهم غافلون لقد حق القول علی اکثرهم فهم‌لا یؤمنون اناجعلنا فی‌اعناقهم اغلال فهی الی‌الاذقان فهم مقمحون، وجعلنا من بین ایدیهم سدآومن خلفهم سداً فاغشیناهم، وهم لایبصرون

یس ، قسم به‌قرآن حکمت بیان ، که تـوای محمد البته أزپیغامبران خدائی(که ازجانب حق) به راه راست فرستاده شدی (این‌قرآن توکتابی‌است که) از جانب خدای مقتدرمهربان نازل شده‌است ، تاتومی که پدرانشان به‌کتب آسمانی‌پیشین وعظوانذارشدند ، تو هم آنها را به این قرآن پنددهی‌و(ازقهرحق) بترسانی که‌ایشان سخت‌غافلند ، البته وعده‌عذاب مابه اکثر آنان چون‌ایمان نمی‌آورند حتمی‌ولازم گردید ، ما هم (چون‌کافر شدند)برگردن‌آنها تازنخ‌زنجیر(های‌عذاب) نهادیم ، درحالی که (ازجهل وعنادمالند شتر) سر بلندکرده وچشم‌بربسته اند تا(راه خیر را) از پیش و پس برآنها ردکردیم‌وبرچشم (هوش) شان هم پرده افکندیم که هیچ نبینند .

وباخواندن این‌آیات‌مبارکه ، خداوند برچشمان مشرکین پرده افکند وپیامبر این‌مانع را بی‌خطر پیمود وبا رفیقش به «راه راست »سوی‌هدف‌رهسپارشد .

ویاردیگر درنزدیک‌غار ... آه ! چقدرهمه‌لحظات غـار ، شـب وروزش خطـرناک ودلهره آفرین است ابوبکر به چشم سرنعلین‌های مشرکین راکه بدنبال‌او وپیامبر ﷺ برامده‌اند در دهانه غار مشاهده‌میکند ، و لرزه براندامش مستولی‌میشوذ ، نه بخاطرخودش .. جان‌چیست که آنرا فدای پیامبر نکند ، بلکه بخاطر یارش ، پیامبر ورهبرش وبه دعوتیکه پیامبر بخاطرش مبعوت شده . او آهسته در گوش پیامبر میگوید : اگر مشرکان به زیرپای خود نظرافگنند مارا خواهند دید ، پیامبر درجواب‌میکوید جواب در همچو لحظات عالی ایکه خدا پهلوی بندگانش می‌ایستد واز آنها دفاع میکند :

یااباکر ! ماظنک باثنین‌الله ثالثهما ؟

ابوبکر ! گمان تودرمورد دونفریکه‌سومین شان خداست ، چیست ؟ مشرکین به دروازه غار می رسند اما آنهابیهوده برخود ستم‌روا میدارند ، زیرا پیامبر ورفیقش هردودرحمایت خداست وهمین درنجات آنها کافی‌است و دست‌یافتن برآنها مستحیل ونام‌مکن است واگرانسان های روی‌زمین باهم جمع شولدوخواستارسر پیامبر باشند نمی‌توانند به‌او آسیبی برسانند ؟

به کلمات خداوند گوش‌فرا دهید که بـه چه زیبائی حمایتش راازپیامبر برگزیده‌اش ابراز میدارد،

الاتنصروه‌فقدنصره‌الله،اذااخرجه‌الذین کفرو اثانی‌اثنین اذهمافی‌الغار،اذیقول‌لصاحبه‌لاتحزن‌ان‌الله‌معنافانزل‌الله سکینته‌علیه وایده بجنود لم تروها وجعل کلمةالذین کفرواالسفلی‌وکلمةالله هی‌العلیا والله عزیز حکیم

اگرشمااورا یاری‌نکنید البته خداوند ازاو یاری خواهدکرد، آنگاه که‌یکی ازآندو تن که‌درغار بودند (رسول) ﷺ به‌رفیق وهمسفر خود (ابوبکرکه‌پریشان ومضطرب‌بود) گفت‌مترس که‌خدا باماست، آنزمان‌خدا وقار وآرامش خاطر براو فرستاد واورا به سپاه ولشکر های‌غیبی‌ خود که شما آنراندیده‌اید‌مدد فرمود وندای کافران‌راپست گردانید وندای خدا (دعوت‌اسلام) را مقام بلندداد که‌خدارابر هرچیز کمال‌قدرت‌ودانائیست

و با رسوم دروقتیکه بطرف یثرب رو ان بو دند بعد از سه روز درنگ در غار ثور ، که در این وقت « سراقه‌بن‌مالک » که جائزهٔ قریش مبنی بر احضار مرده یا زنده رسول‌الله ، فکرش را ربوده و حواسش را پرت کرده بود ، ازخستگی زبانش برآمده ، با اسپ چابک



و نیزهٔ آمادماش ، جهت دستگیری پیامبر که هدف او را تشکیل میدهد روان است .

سراقه انسانی است مانند هزارها اعرابی‌بادیه نشین وهزار ها انسانی که :

ما درهر وقت و هر جائی با آنها روبرو هستیم ، او از تبار آنانی است که بریق پول ، روشنائی چشمانشان را می‌رباید‌وبه‌مجردیکه جرنگ نقره‌و طلا (شیطان زرد) بگوششان رسید ، حاضراند ، مبادی ، ضمیر،شرف حتی ناموسشان را بفروشند ، این تبار و نژاد در هر وقت و هر جای پیدامیشود و تکرار . . . بناء بهترین وسیله برای احضار رهبر دعوت جدید که زیربار ظلم و طغیان نمی‌رفت اعلان و تعیین جائزه است‌برای هر کسیکه زنده و یا مرده پیامبر را آورد ، اما بی‌خبر ازینکه اراده‌خدا نمیگذارد آرزوهای پست بر اهداف عالی و بزرگ چیره شود .

طغیان در صورتی پیروز میشود که خداوندان اهداف جامعه ساز وسترگ در جمع آوری نیروهایشان سهل انگاری کرده و در پلانهای شان عقل را یار و همگام آن نسازند و پیروزی را جز از خدا از دیگری آرزو ببرند که در این صورت همه آرزوها و تمنیاتشان حبابهای خواهد بود که به‌مردم‌سودی نخواهد رساند (و آنچه به مردم سودی نرساند پایدار نمی ماند ، زیرا واما ماینفع‌الناس فیمکث‌فی‌الارض » اماپیامبرهمه‌وسائل را قبلاً سنجیده ، کمک خدا فرامی رسد . . . سراقه را سخت فشارشان داده و سفر دراز و آوارگی ماندهٔ شان ساخته تعقیب نمی‌کند ، بلکه او حالا روبروی ارتش خدا که دیده نمی‌شود قرار دارد .

نمیداند که چه میکند ، بعد از چند دقیقه اسپش‌را برمیگرداندوروبطرف مکه‌میکند و هرگاه کسانی را ازجمله آن سکان حصار وزبان برآمده که به جستجوی رسول ﷺ برآمده‌اند ، می‌بیند ، نیز مانع میشود .

گروهی از انصار ، از روزهای اضطراب آفرینی که وصول پیامبر را بی صبرانه انتظار می کشیدند چنین یاد آوری میکنند : وقتیکه از برآمدن پیامبر از مکهٔ مکرمه اطلاع‌حاصل کردیم ، بعد از نماز بامداد بیرون می‌شدیم ومنتظر پیامبر می‌بودیم ،سو گند بخدا بخانه برنمی گشتیم ، تااینکه آفتاب بر ماغلبه‌می‌کرد و سایهٔ نمی‌یافتیم .

شب‌و روز آمدآمد پیامبر خیلی گرم و سوزان بود تااینکه روز موعود فرارسید ، ما در آنروز مانند گزشته در انتظار پیامبر بودیم ، تا اینکه سایهٔ نماند ، مجبور به خانه های خود رفتیم ، و پیامبر در این ، حال تشریف آوردند ، اولین کسی که او را دید یکنفر یهودی‌بود که‌اوقبلاً‌ازانتظار ماآگاهی‌داشت‌ومیدانست که مامنتظرقدوم‌پیامبر ﷺ هستیم ، اوبه‌صدای بلند فریاد بر آورد که‌ای مسلمانها ،بشارت باد شماراکه پیامبر ﷺ رسید . بیرون شدیم وپیامبر ﷺ رابا «ابوبکر (رض)» کههمسال اومعلوم میشد درزیر سایهٔ درخت خرمائی

مدینه خوشحال بودند که‌من قبلاً چنین خوشی ای در آنها مشاهده نکرده بودم ، حتی از زنان ، کودکان و کنیزان شنیدم که میگفتند : رسول‌الله ﷺ آمدند . . . رسول‌الله ﷺ آمدند . . . ودر دوازدهم ربیع‌الاول (۶ ۲سپتمبر سال ۶۲۲م) سال سیزدهم بعثت،پیامبر ﷺ ودوستش وارد یثرب شدند و مورد استقبال شایانی از طرف مسلمانها که مدتها انتظارش را می کشیدند ، قرار گرفتند ، نداهای پرخروش « الله‌اکبر » در فضای یثرب می پیچد ، همه خوشحال اند ، زیرا مسلمانها یکجا بااو ، بوسیله اووبخاطر دعوتش‌زندگی‌شرافتمندانه خویش را آغاز میکنند. و آنها در تأسیس بنای پر مجد اسلام ، دومین حلقه دعوت که عبارت از«دولت»است وهمه مسلمانها را حمایت می کند ، نقش بارزشان را ایفاکرده وشرف بزرگی رانصیب میشوند .

زیرآنها میدانند که‌تأسیس دولت‌اسلام‌جه‌شیست که‌کمک فراوانی در جهت‌پیروزی دعوت تقدیم‌خواهد کرد . بناء‌جای‌شگفت نیست که‌انصارهمه‌بااسلحه‌جاتشان پیامبر رااستقبال کنند ، انصار ارتش جدیداسلام است که بابرادران مهاجر خود پیوسته ویکجا باهم به‌نیروی عقیده وسلاح ، دولت تمدنساز اسلام را اعمار می‌کنند دولتیکه به انسان شرافت وبرتری بخشیده واورادرهمان مقامیکه خداوند آنرا برایش خواستار است جای داده وسیادت وآقائی جهان‌رابه‌همین خاطربرایش‌خواهدسپرد.

روز دوازدهم ربیع‌الاول سال سیزدهم بعثت، انجام بکجنبش حماسه‌آفرین ، مصمم وقاطع بخاطر برپا

> سراقه انسانی است مانند هزارها اعرابی بادیه نشین و هزار ها انسانی که ما در هر وقت و هر جائی با آنها روبرو هستیم او از تبار آنانی است که بریق پول روشنائی چشمانشان را می رباید و به مجردیکه ، جرنگ نقره و طلا (شیطان زرد) بگوششان رسید حاضراند ، مبادی ضمیر شرف حتی ناموسشان را بفروشند ، این تبار و نژاد در هر وقت و هر جای پیدا می شود و تکرار . . . . .

اسپش می لغزاند و او را بخاک می مالد ، هر قدر که به هدف نزدیکتر می‌گردد ، تکلیفش بیشتر میشود یکبار ودو بار . . .به همین حالت دچار میشود تا این که ازپیامبر امان می‌طلبد .

سراقه حالا دو مرد خسته‌ای را که گرسنگی

دیدم ، وماکثراً پیامبر ﷺ راقبلاً ندیده بودیم، مردم بالایش ریختند واورا ازابوبکر (رض) نمی شناختند، تااینکه سایه ازپیامبر ﷺ دورشد ، ابوبکر (رض) برخاست وبا چادرش اورا سایه‌کرد وماورا شناختیم.

براء (رض) میگوید که:ازهجرت پیامبر ﷺ همه مردم

داری دولت اسلام است ودرعین حال ، آغاز حرکت جنبشزای دیگریست بخاطرپایداری ونیرومندی دولت و برپاداری تمدن انسانی ، طوریکه بعثت پیامبر ﷺ خود درآغاز، حرکت بخاطر ساختن انسان‌بود ، انسان دولت‌ساز وتمدن آفرین .

نویسنده : پوهاند نعمت الله شهرانی

عوامل پیروزی در جهاد

خداوند می فرماید :

یاایهاالذین آمنوا اذالقیتم فئة فاثبتوا واذکروا الله کثیرالعلکم تفلحون ـ واطیعواالله ورسوله ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم واصبروا انالله مع الصابرین ـ ولاتکونوا کالذین خرجوا من دیارهم بطرا ورئاءالناس ویصدون عن سبیل‌الله ، والله بما یعملون محیط .

این سه آیت از جملهٔ آیات سوره انفال‌است که در غزوهٔ بدر نازل شده وعوامل پیروزی وفتح را در جهاد تذکر میدهد که باید مسلمان مجاهد عوامل مذکور را در حالت جهاد طور خاص در نظر بگیرد وپیش از پیش برایش مشخص باشد که این عمل سبب پیروزی بوده وآن دیگر علت شکست وهزیمت است .

طور خلاصه‌ومجمل می توان گفت که این آیات عوامل پیروزی‌وفتح را در امور ذیل میداند :

١ — ثبات وپایداری در وقت روبرشدن بادشمن (.. **اذا لقیتم فئتافا ثبتوا .**)

٢ — خدا را بسیار یاد کردن وهمیشه در ذکر او بودن واو را از یاد نبردن ..(**واذکرواالله‌کثیرا**).

٣ — اطاعت وفرمان برداری از خدا ورسول او (**و اطیعوا الله و رسوله**) .

٤ — اجتناب از اختلاف ونزاع وشقاق . . . (**ولاتنازعوافتفشلوا**) .

٥ — صبرو تحمل در برابر تکالیف وزحمات وشداید معر که . .(**واصبروا**)

٦ — عدم تکبر ، ریاکاری ومنع کردن مردم از راه خدا **ولا تکونوا کالذین خرجوا من دیارهم بطراو رئاءالناس . . .**

اکنون آیات کریمه فوق الذکر را جدا جدا شرح و تفسیر می کنیم :

خداوند درآیت اولی می فرماید :«ای مسلمانان وقتیکه باگروهی از کفار درجنگ روبروشدیدپس ثابت قدم واستوار باشید وخدارا بسیار یادکنید تاکه شما رستگار وپیروز شوید .

به آیت کریمه خوب متوجهٔ شوید که خداوند آیت رابه لفظ «**یاایهاالذین آمنوا**» یعنی‌ای مسلمانان و ای ایماندارا ن ، افتتاح میکند وایشان رابه صفت ایمانداری مخاطب قرار میدهد تااین وصف شان‌سبب تعمیل اوامر واحکام مابعد آن گردد و یابه عبارت دیگر تعبیر به این اسلوب (**یا ایها الذین آمنوا**) بخاطر تنبیه است به اینکه اگرشما حقیقتاً ایمان داشته باشید این ایمان شما سبب میشود که اوامر بعدی رابا کمال اخلاص ، صداقت ، رضائیت قلبی واطمینان خاطر بجای آورید وبه عین سبب است که بعد از **یاا یهاالذین‌آمنوا** ... طور همیشه یااغلبیت امرونهی (حکم) ذکر میشود ودرعین وقت اشاره است باین که سزاوار شان مسلمان وصاحب ایمان این است که‌از احکام پرورد گارش متابعت وفرمان برداری کند واین وصف ومقامی راکه خداوند برایش مناسب دیده‌اورا به این نام سرفراز کرده افتخار ومباهات نماید وبا کمال اخلاص وصداقت حکم اورا بجای آورد واز هدایت او سرپیچی نکند .

طور خلاصه می توان گفت که این خطاب‌دو چیز راافاده میکند :

یکی عزت وسرفرازی‌بخشیدن آنها باین مقام‌، مرتبه ونام نیک ودیگری تشویق و تحریک کردن صاحب این مقام به تطبیق اوامر مابعد آن .

خداوند بعد از آنکه ایشان را بوصف‌ایمانداری متصف می سازد وچنین ارشاد میکند : **اذالقیتم فئة فاثبتوا واذکروا الله کثیرا** .. یعنی چون باگروهی کفاردرجنگ روبرو شدید ثابت قدم ، استوارو پایدار باشید وخداوند را بسیار یاد کنید .

اینک این دوفعل ما مور به را جدا جدا شرح میدهیم :

اول : لفظ«فاثبتوا»راکه از ثبوت یاثبات مشتق بوده واز حیث صیغه ،امر است یعنی‌پایداری ،مقاومت واستواری کنید وشما مجاهدین راه خدا در سنگرهای تان ثبات ومقاومت را ازدست ندهید زیرا خداوند از فراز آسمانها باشماسخن‌می‌گویدوشمارابوصف‌ایمانداری که محبوبترین الفاظ درنزداوست‌یاد میکند واین‌وصف درهرجاکه باشد هزیمت و شکست رانمی پذیرد ودر قاموس آن کلمهٔ هزیمت وشکست، فراروگریز وجود ندارد واین نداء وخطاب خداوندی‌برشما دلیل شرف ووقارو نشان حقانیت وبرحق بودن تان است .

این ثبات وپایداری طوریکه ظاهری و جسمی است بهمان طور قلبی ومعنوی وروحی نیز میباشد و این آیت هردونوع پایداری وثبات را دربردارد .

اگر مطلوب مقاومت وثبات ظاهری‌وجسمی‌باشد آیت مذکور چنین معنی میدهد که دروقت روبرو شدن درجنگ باکفار ، ثبات ومقاومت را از دست نداده وسنگرهای تان راترک نکنید بلکه ثابت قدم و استوار باشید وباآنها بجنگید و سنگرهای مستحکم و حصن حصین تان را گذاشته وفرار را برقرار ترجیح ندهید که مبادا دشمنان سنگرهای حصین را اشغال



کنند وازدا خل آ نها برضد شما بجنگند و شما بدون پناه‌گاه مانده وراه‌فرار را اختیار کنید .

واگر مرام از ان ثبات واستواری معنوی،روحی وقلبی باشد واین ثبات درسنگر جهاد مفیدتر ،مهم‌تر وباارزش‌تر است معنی آیت کریمه چنین میشود که:

ای مسلمانان وای صاحبان‌ایمان ادروقت‌روبرو شدن ومحاربه باکفار شجاعت قلبی ، اطمینان خاطر ، روحیهٔ مقاومت وجرئت معنوی و ایمانی را ازدست ندهید ویقین کامل داشته باشید که باداشتن این‌صفت پیروزی وموفقیت درنهایت ازآن شما مجاهدین رامخدا است.زیراشمادرین‌حالت‌حساس‌وخطیر که‌درازدست‌دادن جان‌شیرین‌تان‌دقیقه‌شماری‌می‌کنید هم‌امرخدارا اطاعت کرده وحکم‌وتر! تطبیق می کنید ، وداشتن‌این روحیه درسنگرجهاد اصل واساس همه‌موفقیت ها است بدلیل اینکه شکست وقتی متوجه یک لشکر می شود که لشکر مذکور از نگاه روحیات ومعنویت شکست بخورد واصل شکست هم همین شکست روحی است نه جسمی ، نه تغیر دادن سنگر ، نه خلع سلاح شدن.

واگر یک لشکر از نگاه روحیات ومعنویات شکست بخورد تمام اسلحه ولوازم جنگی دنیا را در شانهٔ او اندازند او نمی تواند که اول روانهٔ سنگر شود ودر صورت روان شدن هم نمیتواند که مقاومت کند وپایداری وثبات نشان دهد وبگفتهٔ سعدی :

درنزا گند مرد با یه بود

پرمخنث سلاح جنگ چه سود

لذا ثبات وپایداری معنوی وروحی درین آیت مهمتر وعمده تر است که باید مجاهدین به حقانیت نبرد وجهاد وموفقیت خود وشکست دشمن ایمان و عقیدهٔ کامل داشته باشند واین وصفی است که طور همیشه ومدام‌الوقت از مجاهدین راه خدا مطلوب است ومجاهدین در سنگر های جهاد نباید که یک لحظه این صفت را از دست دهند زیرا یک لحظه محرومیت ازان چون باامر خداوند مخالف است خود را در هزیمت وشکست قرار دادن است .

دوم ؛ فعل اذکروا . . . فعل مذکور مشتق از ذکر بوده بمعنی یاد کردن بدل وزبان یاد آوری نمودن وتکرار کردن چیزی را گوید چون درینجا به صیغهٔ امر است بنا بران معنایش چنین میشود که خداوند را بسیار زیاد یاد کنید ومخصوصاً دران حالت اورا گاهی از یاد نبرید وتذکر لفظ جلاله (الله) که‌دلیل جلالت، قدرت وجبروت است درین حالت بسیارمناسب وبجای استعمال شده زیرا این لفظ ، جامع تمام صفات جمالیه وکمالیهٔ او تعالی است که درین حالت در صورت یاد کردن او وطلب کردن کمک‌و نصرت ازذات اوتعالی مجاهد می تواند از چشمه فیاض وی کمک وفیض بخواهد و توسط آن‌کمک بردشمن پیروزی حاصل کند وازین سبب لفظ ، جلاله‌را(الله) رادرین جای انتخاب کرده واگربار دوم در آیت دقت کنیم می‌بینیم که‌ذکر رابه وصف کثیر موصوف ساخته می‌فرماید :

اذکروالله کثیرا . . . یعنی دران حالت حساس خداوند را بسیار یاد کنید وچون هر امرونهی خداوندی حکمتی دارد بنا بران ذکرو یاد کردن خداوند درین وقت که دشمن می خواهد تا از لحظات کم‌بر خدآنهااستفاده کند ازخود حکمت ومعنی وفلسفهٔ‌دارد زیرا درین‌وقت‌اورا یادکردن وبذات وی خود را رابطه دادن وخود را به اوسپاریدن،ازمبدا قدرت،جبروت ، جلالت او استفاده کردن و توسطآن بردشمن غلبه کردن است درین وقت‌است که کمک ونصرت خداوندی شامل حال مجاهد میشود اودر پرتواین عون‌ونصرت‌خداوندی‌بر دشمن غلبه پیدامیکند واین وضع درعالم ظاهر این مثال را دارد که یک لشکر طور استمراری بامرکز فرماندهي خود که ازهر حیث کامل بوده درتماس و اتصال است و چون‌مرکز مذکور از هرنگاه رسیده است بنابران اورا طور اطمینان بخش رهنمایی مي کند وقوا واسلحه اش را توسط اوامرش بجای استعمال می نماید و تدابیر معقول و مناسب رابرایش نشان میدهد واگر ضرورت شود بصورت فوری قوای تازه دم رابرایش می فرستد واز همه نرده مهمتر اینکه آن لشکر روحاً مطمئن است که یک مرکز بزرگ وقوی ومقتدر فرماندهی‌درکمک وعون اوست .

اگر درآیت خوب متوجه شویم می بینیم که : خداوند درین حالت حساس ازهمه چیز صرف نظر کرده وتنها وتنها به این امر میکند که خداوند را بسیار یاد کنید وازذکروی غفلت نورزید ، ونمی‌گوید که اسلحه خفیف وثقیل تان دردوش داشته باشید ، یا اینکه فلان نوع غذا را بخورید ویااینکه فلان‌نوع لباس رابپوشید ویااینکه عکس وصورت فلان کس را باخود داشته باشید ویافلان کتاب جنگ را خوب مطالعه کنید ویا ... بلکه از همه آنها می گذرد و فقط بیاد کردن خدا امرمیکند وآن هم ذکر و یاد بسیار نه کم واندک وذکر مذکور مشتمل است بر نماز،دعا ، تکبیر وتمام انواع ذکر الهی زیرا ذکر خدا دل داکر راقوت می بخشد و اطمینان میدهد و اجرای این امر در جهاد ازهمه ضروری تراست و بزرگترین اسلحه اصحاب کرام وسلف صالح امت نیز همین بود خداوند می فرماید : **الذین آمنوا تطمئن قلوبهم بذکرالله الابذکرالله تطمئن القلوب .**

« مولانا شبیر احمد عثمانی در تفسیر این آیت می گوید : این درباب کسانی است که بخدا رجوع می‌کنند یعنی‌به ایشان دولت ایمان نصیب‌میشود ،از یاد خدا راحت واطمینان مـی یابند وقرآن بزرگترین ذکر است (**انانحن نزلناالذکر وانااله لحافظون**) که

از خواندن آن دردل‌های شان یقین پیدا میشودوساوس وشبهات شیطانی برطرف شده وسکون واطمینان حاصل می گردد ، از یکطرف بیان عظمت ومهابت اوتعالی دردل هاتولید خوف وخشیت میکند واز طرف دیگر ذکر رحمت ومغفرت بی انتهای وی اسباب اطمینان قلوب را فراهم می آورد .

خلاصه اینکه دل ذاکر از ماسوی الله منقطع شده وبه خدا متوجه میشود وفروغ ذکر الهی ازدل های شان هر نوع وحشت و اضطراب دنیوی را زایل می نماید ، ثروت ، حکومت ومنصب واملاک ومشاهده نشانه های مطلوبه ، انسان را به اطمینان وسکون حقیقی نمیرساند ، تنها ذکر الهی وتعلق که مع‌الله حاصل میشود موجب رفع اضطراب ووحشت قلوب است . »

هدف وغایه از ذکر ، عبادات ویاد خداوندی در همه حالات ومخصوصاً در حالت جهاد ووقت مقابله با دشمن غدار ، استحکام رابطهٔ دائمی بین خالق وبنده وحصول قوهٔ معنوی‌ازان مصدر قوهٔ مطلق است وچون انسان به حیث یک مخلوق کم قدرت ومحتاج ، در اثنای ذکر ویاد کردن خدا ، تلاوت وانجام دادن عبادات نسبت بهروقت دیگر به خدا نزدیکتراست مخصوصاً در نماز که« **ایاک نعبد وایاک نستعین**» (خاص ترامی پرستیم وخاص از تو یاری‌می جوئیم) را روزانه چندین بار تکرار میکنیم. بنا بران احساس تقرب او به خداوند واستعانت واستمداد از وی در روح ومعنویت مسلمان مجاهد نماز گزار قوه می بخشد که ما فوق همه قوا است زیرا اوبه حیث مسلمان عقیده دارد که یکی از صفات خداوند قدرت است.قدرت مطلق بدون قیود وحدود ونیز عقیده دارد که خداوند با بند گان مخلص وپا کدل وعابدان کمک ونصرت میکند،لذا کسیکه با داشتن این عقیده وروحیه وارد صحنهٔ جهاد وسنگر نبرد میشود روحیه ومعنویت اوچنان قوی است که هیچ گونه شکست وهزیمت را نمی شناسد وچون بقدرت ونصرت خدا تکیه دارد به فتح وپیروزی خود مطمئن است .

باز به تفسیر آیت بر می گردیم که درآخر آن می فرماید « **لعلکم تفلحون**» این قسمت آیت بمنزلهٔ تعلیل بسابق است ویا به عبارت دیگر این حصهٔ آیت غایت ونتیجهٔ است که بماقبل آن مرتب میشود . پس معنی آیت اینطور می گردد که :

در وقت روبروشدن باکفار باعتبارجسم وروح ویا ظاهر وباطن ،ثابت‌قدم واستوار باشید وخدا را بسیار یاد کنید تا که شما پیروز وموفق گردید .

همانطوریکه در آیت دیده میشود خداوند موفقیت وپیروزی را درجهادبه ثبات وپایداری ظاهری وباطن وذکر ویاد خداوند مربوط ساخته است : زیرا از طبیعت عبادت ، ذکر ، نماز ، تلاوت ، تحمید، تسبیح و غیره اذکار این است که نصرت ومدد خداوندی را به خود جذب وجلب میکند.مثل اینکه آهن‌ربا آهن را در همه حالات‌بطرف خود می کشد وهرجاکه ذکر ونام خدا ، توکل وتفویض ، تعمیل اوامرواجتناب‌از نواهی‌آن‌ذات ذوالجلال‌بوده باشدفتح، ظفر،پیروزی،وموفقیت،خودبه‌خودآمدنی‌است‌زیراطبیعت ومزاج آن،خوا مان‌نتیجهٔمذکوراست‌مانداینکه طبیعت **باران رویانیدن نبات وزنده گردانیدن زمین‌بعد از مردن وخشک شدن آن است وطبیعت ومزاج آن قابل تغیر وتبدیل نیست واین سنت خداوندی است وسنت وامر تکوینی خدا ، لذا تغیر وتبدیل را نمی پذیرد (ولن‌تجدلسنة الله‌تحو یلا ولن‌تجد لسنةالله تبدیلا)**

واز طبیعت عصیان ، نافرمانی ، تغافل از یاد ذکر خدا این است که همیشه انواع بدبختی ، شکست ذلت ، حقارت و . . . را طرف خود جلب میکند .

دیده باشید که جاهای ناپاک وخندق های کثیف محل پیدایش مکروب ومگس است واین محلات ناپاک است که مکروب ها دران تخم گذاری بکثر میکنند ولی در جای پاک وصاف ، مگس ومکروب اصلاً جای گرفته نمیتوانند زیرا طبیعت مکروب ومگس باناپاکی وکثافت مطابقت دارد بهمین طور طبیعت عبادات باصفائی ، قوت روحی ونصرت ومدد خداوندی موفقیت و پیروزی مجاهدین را بیاد وذکر خدا مربوط ساخته می گوید . **اذکروالله کثیرالعلکم تفلحون** . .

از تفسیر آیت اولی بقدر علم وطاقت فراغت یافتیم واینکه باز به استعانت از خدا به تفسیر آیت دومی می پردازیم :

خداوند در آیت دومی که به تعقیب آیت اولی است می فرماید : **واطیعوا الله ورسوله ولا تنازعوا فتفشلواوتذهب ریحکم واصبروا ان‌الله‌مع الصا برین**

یعنی از احکام خدا ورسول وی متابعت کنید ومخالفت‌ومنازعه ننمائید که سست وضعیف می شوید وقدرت ودولت شما از بین میرود ، وصبر وپایداری کنید زیرا خداولد با صابران است .

این آیت به آیت‌سابق‌عطف‌است‌پس معنایش چنین میشود که : وقتیکه باکفار روبرو شدید ثابت قدم واستوار باشید وخداوند را بسیار یاد کنید . . . واز خداوند ورسول وی اطاعت وفرمان برداری نمائید و باهم اختلاف ومنازعه نکنید . . این‌آیت‌اگرچه‌در مورد **خاص هم نازل شده باشد اما حکمش عام وکلی است** طوریکه قاعدهٔ اصولی می گوید :

العبرة لعموم اللفظ لالخصو ص ا لسبب.زیرا اطاعت از خدا ورسول در همه حالات فرض ومطلوب است ودر وقت جهاد ومحاربه باکفار زیادتر وبیشتر وهم چنان اختلاف وبرخلافی در بین مسلمانان درهمه حالات واوقات حرام ، بد ونا مطلوب است ولی در حالت جهاد در محاربه باکفار که وقت تعیین سر نوشت امت اسلامی است حرامتر ، بدتر ونامطلوب تر است که باید در همه حالات مخصوصاً در حالت جهاد باکفرهٔ فجره ازان اجتناب شدید لازم است خداوند می فرماید که در وقت روبرو شدن باکفار (حالت جهاد) فقط از اوامر دو ذات پیروی واطاعت کنید که خدا وپیغمبر اوست ، شخص سوم درینجا وجود ندارد که از اوامروی‌اطاعت وفرمان برداری شودزیرا همه احکام زندگی مربوط به خدا وپیغمبر اوست اگر شخصی سوم بنام آمر ، قوماندان ، رئیس ، رهبر وجود داشته باشد امر آنها وقتی قابل تعمیل وتطبیق است که با امر خدا ورسول موافق باشد واز روحیهٔ عمومی دین بیرون نباشد.ودرین وقت هم متابعت از انها بخاطری‌است که آنها می خواهند اوامر خداوندی را در روی زمین حاکم بسازند.بنا بران اطاعت از انها درین حالت در حقیقت اطاعت وفرمان برداری از خدا ورسول اوست واگر اوامر آنهاچه در سنگرهای جهاد وچه در غیر آن با امر خدا وپیغمبر وروحیهٔ عمومی دین مخالف بوده وخارج از چوکات شریعت باشد اطاعت ومتابعت از انها در هیچ وقت لازم نیست واگر کسی از انها فرمان برداری کند گنهکار بوده ودر نزد خدا مسؤلیت را خودش بعهده دارد ومامور بودنش به حیث عذر شرعی ومقبول محسوب نمیشود زیرا حدیث صریح این نوع ماموریت واطاعت را رد کرده می‌فرماید:**لاطاعة لمخلوق فی معصیة الخالق** .

اطاعت وفرمان برداری دران حالت عبارت است از تطبیق حکم خدا وترس از وی‌ومراعات احکام جهاد که باید شروط ولوازم جهاد رعایت شود مثلاً کدام کس کشته شود،کدام کس کشته نشود وتمیز اینکه کدام مال غنیمت‌است‌وکدام‌غنیمت‌نیست‌واینکه‌غنیمت چگونه تقسیم شود وبا کودکان،زنان‌وکفاریکه درجنگ اشتراک نمیکنند چگونه رفتار ومعامله شود وغیره احکام مربوط به سنگر وصحنهٔ‌جهاد .

ولا تنا زعوا . . . این صیغهٔ نهی است که دلالت‌به اتحاد و اتفاق و عدم‌ا ختلاف مسلمانا ن دارد و مفهو مش این است که باید مسلما نان در هیچ‌وقت‌باهم‌مناز عه واختلاف نداشته باشندمخصوصاً

درحالت جهاد وروبرو شدن با کفار وچون بعض‌از مردم علت نهی را فهمیده نمیتوانستند بنابر ان‌خداوند خود علت آنرا بلفظ صریح تذکر داده فرمود که :

فتفشلوا . . . یعنی باهم اختلاف وبر خلافی نکنید که به مجرد ظهور وبروز اختلاف شما سست وضعیف می شوید .

طوریکه در آیت دیده میشود پیش از لفظ **تفشلوا** حرف فاء ذکر گردیده یعنی **فتفشلوا** وحرف فاء قرار قواعد زبان عربی برای تعقیب مع‌الـوصل می آید لذا آیت چنین معنی میدهد که ای مسلمانان شما بین‌خود اختلاف نکنید کـه به مجرد پیدایش اختلاف ومتصل بآن ، شما سست وضعیف می شوید وباز خود خداوند ثمره ونتیجهٔ ضعف وسست شدن را تشریح داده مـی گوید که **وتذهب‌ریحکم** . . .

یعنی وقتیکـه سست وضعیف شدیـد ، قـدرت ، اقتدار، شوکت وهیبت شما مسلمانان از بین میرود ووقتیکه وقار ، هیبت ، قدرت وحیثیت شما از بین برود شما به فتح ، ظفر ، پیروزی وموفقیت نایل‌شده نمیتوانید

بنابران قرار بیان این آیت نتیجهٔ اختلاف سست وضعیف شدن مسلمانان است ونتیجهٔ سستی وضعف مسلمانان ، ازبین‌رفتن‌قدرت وشوکت آنها وشکست وهزیمت شان در برابر کفر وفساد است .

راجع به اضرار وخسارات اختلاف بین مسلمانان درین مقاله گنجایش نیست فقط بهمین قدر اکتفاء می کنیم که‌اگردیگر ممالک‌اسلامی از اضرار آن‌خوانده ویا شنیده باشند ملت مسلمان افغانستان آنرا بچشم سردیده وبه عین‌الیقین مشاهده نمودیم که در اثر این اختلاف چطور قوای مسلمانان بر ضد همدیگر از بین رفته ویک مرکز قوی بچندین مراکز کوچک وضعیف تقسیم شده که هیچ کدام تاب مقاومت ودفاع را از خود ندارد ودشمن ازین وضع به نفع خود استفاده‌کرده وقوای محاربوی خود را ذخیره نموده است :

چودر لشکر دشمن افتد خلاف
تو بگزار شمشیر خود در غلاف

بنابران درین باره سخن گفتن تحصیل حاصل است .

ازین آیت یک مطلب دیگری استنباط میشود وآن اینکه خداوند بعدازانکه به اطاعت خدا ورسولش امر میکند متصل آن از اختلاف ومنازعه منع می نماید این اسلوب ـ والله اعلم ـ چنین معنی میدهد کـه تا وقتیکه از خدا ورسول اطاعت وفرمان برداری شود اختلاف در بین مسلمانان پیدانمیشود زیرا حکم خدا ورسول یکی بوده ، فیصله کن ، قاطع وواضح وروشن.

اما وقتیکه از احکام خدا ورسول اطاعت وفرمان برداری نشود اختلاف خود بـه خـود ظهور میکند زیـرا ایـن وقتی است که هر کس به اساس فکر ، نظریه ، مفاد شخصی ، سیاسی قبیلوی ، گروهی و . . . خود می اندیشد ، بنابران به اساس شرایط منافع ومصالح مادی وسیاسی شان خود به خـود اختلاف پیدا میشـود لذا عامل وسبب پیدا شدن اختلاف بین مسلمانان همانا عدم اطاعت وفرمان برداری ازخدا ورسول ویابه‌عبارت دیگر ،معصیت وسرکشی از اوامر آنها است که درین وقت هر کس از آرزوهای شخصی ، مادی وسیاسی‌اش پیروی میکند (البته منظور ما اختلافات فقهی نبوده بلکه اختلافات سیاسی وحکومت داری است) .

سید قطب شهید در تفسیر فـی ظلال‌القرآن در شرح این آیت مفهوم فوق راتائید کرده می گوید :

« . . . اطاعت خدا ورسولش درین حالت بخاطری‌است که باید مسلمانان در ابتداء به خدا تسلیم شده وخود را به اوسپاریده داخل معرکه شوند وبه این قسم‌اسباب وعوامل اختلاف ومنازعه را کـه بدنبال خرد امر به اطاعت را دارد محو وباطل ساخته وآن اسباب را از بین‌ببرند ـ **ولاتنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم** ـ ومردم فقط وقتی اختلاف پیدا میکنند که جهات رهبریت،قیادت ورهنمائی متعدد ومختلف باشد وهوا وهوس وآرزوهای شان نظریات وافکار آنها را رهبری کند پس اگر مردم بـه خـدا وپیغمبر تسلیم شـده واز احکام آنها متابعت کنند ، سبب وعامل اولـی ، عُمده واساسی منازعـه واختلاف از بین میرود اگر چه که طریق ووجهه‌نظرها در مسئله زیر بحث مختلف باشد زیرا وجهه نظرباعث پیدایش‌وبرانگیختن اختلاف نیست بلکـه سبب وعامل اختلاف همان هوا وهوس وآرزوهای است که صاحب نظر را مجبور می سازد تادر آن اصرار وپافشاری کند اگر چه کـه حـق وحقیقت دران ظاهـر وآشکار گـردد واختلاف ازینجا است که خرد را در یک کفهٔ ترازو وحق را در کفهٔ دیگر آن می گذارد ولذاابتداء خود وآرزوی خـود را بـر حـق وحقیقت تـرجیح میدهـد ، ازینجاست که طاعت خدا ورسول در اثنای معرکـه ازجمله‌عملیات‌انضباطی‌وعسکری‌است که‌درمعرکه‌حتمی‌و لازمی‌شمرده‌میشودواین‌اطاعت،اطاعت‌ازرهبریت‌وقیادت علیاست (مقام الوهیت) که اطاعت امیروقوماندانیکه آن معرکه رارهبری میکند ازان سرچشمه می گیرد و آن اطاعت قلبی ، وجدانی وعمیق است وآن اطاعت محض یک اطاعت نظامی وانضباطی در لشکر نیست که برای غیر خدا می جنگد ویاآن اطاعتی نیست‌که به اساس قیادت وایمان بخدا استوار نباشد ... فاصله بین هر دو از حد اضافه است » خداوند در آخر آیت می فرماید : «**واصبروا ان‌الله‌مع‌الصابرین** یعنی‌صبر و بردباری کنید زیرا خداوند با صابران است .

چون آیت کریمه درموضوع جهاد وواقعیت آن است وجهاد مستلزم صبر ، برد باری و شکیبائی است بنابران خداوند آیت رابه صبر و بردباری خاتمه داد وفرمود که : در جهاد صبر و تحمل داشته باشید و چون بعضی هامفادونتیجه‌صبررادرک کرده نمیتوانستند خصوصا در ان حالت حساس‌وموقف نازک‌لذا خداوند فرمود که مفاد صبر این است که مدد ، عون نصرت وکمک‌خداوندی با صابران بوده و این معیت از خدا ضامن‌فتح ، کامیابی و پیروزی صابران است .باز هم به‌آیت دقیق می شویم که خداوند قسمت آخرین آنرا به لفظ ـ ان ـ که برای‌توکیدو تحقق است ذکر کرده وجمله نیز اسمیه بوده وبکلمات اسمیه تعبیرشده وکلمهٔ فعل استعمال نگردیده است.

(همه کلمات‌آن اسم است نه فعل)واین اسلوب دلیل توکید ، تحقق ، قاطعیت واستمراروادامهٔ کمک ونصرت خداوندی برصابران است زیرا قرار قواعد عربیت می گوید که جملهٔ اسمیه بر استمرار و توکید دلالت میکند ودرصورتیکه کمک ونصرت خداوندی در سنگر های جهاد طور یقین و استمرار به مجاهدین برسد مجاهدین مذکور حتمی پیروز وموفق هستند و شکست وهزیمت در ساحه آنها اصلا راه ندارد .

ازطرف‌دیگرعلمأعربیت می گویند که‌لفظ ــ إنَّ باهردو معمول خود (اسم وخبرش ــ الله و مع الصابرین) علت است برای امر سابق (اصبروا) پس بادرنظر گرفتن قاعدهٔ مذکور آیت چنین ترجمه میشود :

صبر وبرد باری کنید بسبب اینکه خداوند با صابران است یعنی کمک ، مدد ، عون و لطف و مهربانی خداوند با آنها است واین صفت طور مستمر وعلی الدوام‌ادامه دارد وذکر وتکرار لفظ‌جلاله(الله) نیز بخاطر عظمت وجلالت وقدرت مطلقیت اوست .

صبر درحالت جهاد نیز انواع و اقسام مختلف دارد که لفظ قرآن تمام آنها را دربر می گیرد صبر در برابر تکالیف وشداید وفشار های که از طرف دشمن مقابل برمجاهد وارد میشود وصبر در برابر گشنگی وتشنگی وگرمی وسردی هوا ، وصبر در مقابل معصیت ووساوس شیطان که مجاهد را وسوسه میکند تا از قدرتش سوء استفاده کند ودر مال‌غنیمت خیانت نماید وبر ناموس وعفت وآبروی مردم تجاوز کند و در قضاوتش عدالت ننماید واز حق وانصاف بگذرد وبررقیبان سیاسی خود بتازد وبناحق ایشان را از منطقه دور سازد وخلع سلاح نماید واموال و دارائی شان‌راتاراج کند وغیره ...

در مقابل تمام آنها صبر و حوصله و تحمل و بردباری لازم است ، ازین جاست که در قرآن کریم درداستان جهاد گروه قلیل (فئة قلیلة) بنی اسرائیل

در مقابل جالوت ذکراست که ایشان بجرد روبرو شدن بجالوت می گفتند :«ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین» یعنی ای پروردگار خدایا بر ما صبر را بریزان وقدم های مارا ثابت واستوار دار ومارا بر گروه کافران پیروز گردان .

به تعبیر قرآنی متوجه شوید که می گوید: افرغ علیناصبرا .. یعنی چنان صبر و تحمل را بر سرما بریزان مثلیکه کسی کوزهٔ آب رابر سر دیگری می ریزاند واین کنایه از کثرت وبسیاری صبر است که در همه حالت ضروری است مخصوصا در وقت جهاد ومقابله بادشمن غدار . از مفهوم کلی وعمومی این دوآیت بصراحت فهمیده میشود که کامیابی و موفقیت باکثرت ثروت ، سپاه ، اسلحه و دیگرلوازم حربی نبود «بلکه عامل پیروزی وفتح در نزد خدا عبارت است از : ثبات قدم ، استواری قلب ، صبر، قوت روحی ، اطمینان قلبی ، یاد وذکر الهی ، اطاعت وفرمان برداری از احکام خدا ورسول .وعامل شکست وهزیمت نیز برقلت سپاه ، اسلحه وفقرو کم ثروتی نبوده «بلکه عامل اساسی و اصلی آن عدم اطاعت از خدا ورسول، عصیان وسرکشی، کبروغروروا ختلاف بین مسلمانان است وطوریکه دانستید این اختلاف هم زادمونتیجهٔ معصیت وسرکشی ازاوامرخداوپیغمبراوست که بجای احکام ودساتیر مقدس خدا و رسول را ، آرزو های شخصی مادی ، سیاسی غیر شرعی ، حس خودخواهی ورقابت های ناجائز . . . می گیرد بنابران قسمیکه گفته آمدیم ملت های اسلامی ازین اختلافات وکشت وخون های بین هم وقتی نجات می یابند که احکام شریعت را متابعت نمایند واز معصیت ونافرمانی خدا ورسولش اجتناب نمایند ورنه هر نوع کوشش درایجاد صف واحد وحدت واتفاق بین مسلمانان هدروبیهوده است .

ازین پاک کردن اشکم چه حاصل
علاجی کن که خون از دل نیاید

واصل خدا ترسی وتقوی مربوط قلب است در صورتیکه همه دل ها از ترس خدا وتقوی مملو باشدبه اساس هم جنسی آن دل ها بهمدیگر یکی میشود ،درین وقت یکدام عامل خارجی دیگر ضرورت نمی افتد که جسم ها را باهمدیگر نزدیک سازد وبه عوامل ظاهری ومادی ایشان را باهم یکی کند واصل اتحاد ، اتحاد قلوب است نه اتحاد اجسام ، منافع مادی وسیاسی و در صورتیکه دل ها یکی باشد وهمه از یک جنس، اتحاد خود به خود بوجود می آید وجنس به هم جنس خود تمایل پیدا میکند .

ذره ذره کاندرین ارض وسماء است
جنس خود را همچو که وکهربا است

مسلمانان پیشین وسلف صالح این امت از اوامر شریعت اطاعت می کردند ودل های شان ازحب خدا ورسول مملو بوده بنا بران دربین شان کدام اختلافی وجود نداشت وتاریخ اسلام گواهی میدهد که وقتی در بین امت اسلامی اختلاف پیداشد که احکام شریعت قربانی آرزوهای تسلط جوئی، حکمروائی ومنفعت طلبی اشخاص شد وجای احکام شریعت را آرزوهای شخصی مادی وامتیاز طلبی ومنفعت جوئی وخود خواهی گرفت وطور خلاصه اینکه معصیت ونافرمانی جای اطاعت وفرمانبرداری از احکام شریعت را گرفت وسخن زمامدار خود شریعت شد وعوض نام خدا نام او ذکر می شد وبجای حمد وثنای او تعالی ، زبان ها در توصیف ومداحی او مصروف
گشت ودر مداحی مسابقها شد ، باطل او را بصورت حق جلوه داده آیات واحادیث را بر فعل شخص توجیه وتاویل کردند تا که فعل اورا شکل شرعی بدهند ودر نتیجه از جملهٔ مقربین بشمار آیند .

نتیجه این شد که معصیت وعصیان همه محیط های اسلامی را فرا گرفت از زمامدار وحاکم شروع شد تا به افراد فرد رعیت رسید . وملت اسلامی سرنوشتی دچارشد که امروز ما به چشم سرمی بینم ولی با تمام تأسف که هنوز هم پند نمی گیریم وچنان غرق معصیت هستیم که معصیت ارزش خود را از دست داده است وکس نمیداند که معصیت چیست ؟ ونتیجه آن چه خواهد بود ؟ در حالیکه نتیجهٔ آن روز بروز ظاهر تر وروشن تر شده میرود وملت های اسلامی سال بسال بخاک ذلت وحقارت می نشینند وابر قدرت های جناور مشرب واستعمار گر ایشان را در تحت استعمار وبردگی خود می آورند .

بنابران آن مسلمانان مخلص ومتعهد یکه برای وحدت صفوف مسلمانان کمر بسته اند ودرین راه تکالیف وزحمات را متحمل می شوند ، باید اساس وتهداب اختلاف را از بین بردارند که آن معصیت وسرکشی از اوامر شریعت است ووقتیکه این معصیت محو شد وجای آنرا تقوی واطاعت گرفت صفوف خود به خود یکجا می شوند وهمان سخن قرآن کریم متحقق میشود که (کأنهم بنیان مرصوص . . .)

واین برادران مصلح ماباید پیش از پیش به این نقیصه متوجه شوند ودر پی ازاله ومحوآن برایندوگرنه تمام کوشش ها درین صدد نقش برآب است مثلیکه تا امروز همه تلاش ها ومساعی جمیله درین صدد بی اثر ماند . وصفوف مسلمانان نسبت بسابق از هم زیاد تر فاصله گرفت ، یکمرکز بچندین مرکز تبدیل شدو یک فرماندهی بچندین فرماندهی تقسیم شده که بازهم تکرار می کنم که معصیت مذکور ثمره ونتیجهٔ معصیت وعصیان وسرکشی از اوامر شریعت است وبس .

به تفسیر آیت سومی می پردازیم :

ولاتکونوا کالذین خرجوا من دیارهم بطرا ورئاء الناس ویصدون عن سبیل الله والله بما یعملون محیط :

ای مسلمانان ـ ای مسلمانان مجاهد ـ مباشید مانند کسانیکه از وطن شان به تکبر وریاکاری برآمدند ومردم را از راه خدا باز میداشتند وخداوند احاطه کننده است آنچه را که میکنند .

به آیت دقیق شوید که مجاهدین صدر اول را که نمونهٔ کامل اسلام وتربیت یافتگان دست مبارک پیغمبر بودند واز ریاکاری وتکبر فرسنگ ها فاصله داشتند وبواسطهٔ جهاد وتعمیل امر خداوندی بدیگران ناز نمی فروختند ونه خواهش داشتند که توسط آن نزد مردم امتیاز کسب کنند . . باز هم خداوند ایشان را از تکبر وریاکاری وتظاهر منع میکند تا که پند وعبرت برای مسلمانان دیگر باشد که ازین افعال ذمیمه وقبیح در همه حالات وبالخصوص در حالت جهاد ودر سنگرهای قداست مرتبهٔ آن شدیدا اجتناب نمایند ، زیرا لعنت خدا بر متکبران نازل میشود ومعنی لعنت دوری از رحمت ولطف خداوندی است در صورتیکه مجاهد باداشتن این وصف تکبر مستحق لعنت شود اوخود به خود از رحمت او تعالی محروم وبی بهره می گردد زیرا که لعنت ورحمت دوقطب متضادی هستند که گاهی باهم یکجا نمیشود ودر صورتیکه از رحمت خداوندی محروم شد ازمدد وکمک خدا محروم است لذا پیروزی وموفقیت را نصیب نمیشود وهم چنان در حدیث است که **الریاء تاکل العبادة کماتأکل النار الحطب** : یعنی ریاکاری عبادت را چنان می خورد که آتش هیزم را ، وجهاد خودش عبادت است مانند سایر عبادات که اگر دران اندک ترین تکبر وریاکاری وجود داشته باشد عبادت مذکور درنزد خدا قبول نمی گردد وجهاد به حیث عبادت خاص از برای خدا (نه برای شخص ونه برای دربار ونه برای سیاست های گروهی وگرفتن امتیازات مادی) بدرگاه خدا قبول شود و مجاهدین ارجمند ثمره و نتیجهٔ آنرا در دنیا و آخرت مشاهده کنند ، چنانچه کافران بسرکردگی طاغوت آن زمان یعنی ابوجهل به تکبر وغرور که از خواص کفر است طرف مسلمانان حرکت کردند و دیری نگذشت که جزای آنرا دیدند که ماواقعه را ازروی تفسیر مولانا شبیر احمد صاحب عثمانی نقل می کنیم



«ابوجهل سپاه خود را باطنطنه زیاد و نواختن سازوسرود سوق داده بود تامسلمانان مرعوب شوند وبرسایر قبایل عرب هیبت مشرکان استوار شود ، در راه پیام ابوسفیان باورسید که قافله از خطرشدید نجات یافت باید که بمکه برگردی — ابوجهل به نهایت کبر وغرور ونخوتی که داشت گفت :

وقتی باز خواهیم گشت که پیرامون چشمهٔ بدر انجمن نشاط منعقد کنیم ، زنان نواگرماازسرورکامیابی نغمه‌سرکنند ، شراب بنو شیم و حظ ببریم و تاسه روز شتر ها ذبح و قبایل راضیافت نمائیم تادرمیان عرب این روز برای همیش یاد گار ماباشد ورعب (هیبت وترس) مادردل مسلمانان که عدهٔ قلیل اند جاگزین گردد تادر آینده به مقابلهٔ ما جرئت نکنند ، مگر غافل ازینکه تدابیروتجاویزیکه کفار می سنجند وقوع و عدم وقوعش در اختیار خداست که آنها را روی کار بیاورد یانه ، بلکه اگر اوتعالی بخواهد برعکس اثر تدبیر ونیات بد شان رابه خودشان برمی گرداند وچنین شد که دربدل آب بدر وساغر شراب بنرشیدن جام مرگ مجبور شدند ، وبجای محفل سرور ونشاط ، از بدر تامکه گلیم ماتم هموار گردید — مالی راکه می خواستند به تفاخر ونمایش خرج کنند به غنیمت مسلمانان رفت واساس غلبهٔ ایمان وتوحید در میدان بدر نهاده شد .

گویا خدای تعالی درین زمین کوچک قسمت های ملل واقوام جهان را به یک طریق فیصله‌فرمود بهرحال درین آیت مسلمانان را آگاهیست که جهاد تنها کشتن وخون ریختن نیست بلکه عباد تیست عظیم الشان ، عبادتیکه که به غرض افتخار وریاکاری باشد پذیرفته نمیشود ، لهذا از فخر وغرور ، از نمایش و ریاپرهیز نمائید وشیوهٔ کافران را اختیار منمائید »

این آیت عطف است به آیت سابق که می گوید : دروقت روبرو شدن باکفار در حالت جهاد ثبات وپایداری داشته باشید و خداوند را زیاد یاد کنید — اختلاف نکنید — صبور باشید وآز تکبر و ریاکاری اجتناب نمائید .

تکبر و ریا کاری از جملهٔ گناهان کبیره است که در همه حالات حرام و ممنوع است و در سنگر گدا ست مرتبت جهاد نسبت به همه حالات دیگر ممنوع تر وحرام تر است زیرا سنگر جهاد بمانند مسجد محل تطبیق امر خداوند است که تحمل کوچکترین نافرمانی خدا را ندارد وجزئیترین معصیت ونافرمانی از امر خدا دران وقت سبب بزرگترین ضرر وشکست برلشکرمیشود به همین اساس است که خداوند پیش از پیش مجاهدین سنگر را از معصیت و عصیان و نافرمانی از اوامر شرعیت نهی میکند .

و این تکبر و ریا کاریست که دیگران را از جهاد و عبادت منع میکند زیرا اشخاص متکبر، خود کام و ریا کار نمی خواهند که غیر از خود شان وگروه تابع خود شان که در اوصاف مانند خود شان است دیگران دران سنگرباشند که بدون تکبروریاکاری و با تواضع و اخلاص جهاد کنند بنابران دیگران را منع میکنند بهمین سبب است که در آیت یصد ون عن سبیل الله را که به معنی بازداشتن از راه خدااست بعد از بطرا ورئاء الناس، یعنی تکبر و ریا کاری ذکر می کنند تا فهمیده شود که تکبر و ریا کاری سبب میشود دیگران از راه خدا بازدارد . . وذکر سبیل الله برای زیاد تری تقبیح و شناعت متکبران و ریا کاران، است که حتی این تکبر و ریا کاری شان سبب میشود تا مردم را از راه خدا با ز دارند - ازین کرده گناه کبیره چیست ؟

و یصدون فعل مضارع است که بر استمرار تجددی دلالت دارد یعنی این فعل باز داشتن از راه از طرف متکبران خود خواه ، طاغوت منش و ریا کاران طور مستمر تجدید میشود و در آینده و مستقبل این کار را می کنند و ازان باز نمی ایستند .

خداوند در آخر آیت می فرماید : والله محیط با لکافرین : این قسمت آیت تهدید و توبیخ و وعید شدید است برای متکبرین و ریا کاران که هرچند تکبر و فرعونی کنند و به مردم بیچاره و مستضعف ناز و نخوت بفروشند بازهم داخل دائرهٔ قدرت خداوندی هستند که قدرت او تعالی ایشانرا مانند دائره احاطه کرده است و ازان بیرون شده نمیتوانند ونتیجه سخن مذکور این است که ایشان به جزای اعمال شان میرسند و ازعذاب خداوندی نجات یافته نمیتوانند .

سید قطب مرحوم در تفسیر فی ظلال القرآن، آیت کریمه مذکور را چنین تفسیر می کند که :

«این آیت تعلیم و پند است برای مسلمانان مجاهد که باید در جهاد به تکبر، نخوت و ریا کاری بیرون نیایند و باز به این تکبر، قدرت ، قوت ننازند و افتخار نکنند ، و به این صورت آن قوتی را که خداوند به حیث نعمت برای شان ارزانی داشته است در غیر محل آن استخدام نکنند ، بلکه باید بدانند که لشکر مسلمان برای جهاد فی سبیل الله بیرون میشود تا الوهیت و حکومت خداوندی در زندگی بشر حاکم شود (نه تکبر و ناز و قدرت شخص وبشری) وبندگی بندگان خاص ازبرای خدا گردد نه برای بندگی دیگری ، و این لشکر جهاد میکند تا گردن طاغوتان را بشکند که حق خداوندی را در بندگی بندگان برای خدا — برای خودشان غضب کرده اند ، آن طاغوتان و گردن کشان که تلاش دارند حاکمیت و قانونگزاری در روی زمین - بدون اجازهٔ خدا و شریعت برحق وی ازان خود شان باشد . این لشکر — لشکر اسلام — به جهاد می براید که انسانرا در روی زمین ازبندگی غیر خدا آزاد سازد ، ازین بندگی ننگین که انسانیت و کرامت انسانی او را از بین برده است . این لشکر جهاد میکند تا ناموس ، کرامت و آزادی مردم را

حفاظت کند نه اینکه خودش تکبر و طاغوتی کند و ایشان را بندهٔ خود سازد (مثلیکه طاغوتان بنده ساخته بودند) . و باز به این استعمال نا جائز قدرت فخر و مباهات نماید .

این لشکر وقتی در معرکه داخل میشود که خودش را ازهمه حظوظ و تلذذ وتمتع مادی و جسی مجرد و خالی ساخته است و مقصودش از فتح وغلبه غیر از اطاعت خدا در جهاد و تطبیق برنامه وی در زندگی . تشکیل حکومت وی در روی زمین ، اعلاء کلمة الله و بالاخره طلب فضل و احسان خداوندی چیزی دیگری نیست و حتی غنائمی را که بعد ازان بدست می آورد آنرا فضل و احسان خداوندی میداند (نه اینکه نتیجه قدرت و مهارت و زور و با زویش.)

مثال کامل تکبر وریاکاری وبازداشتن از راه خدا را مسلمانان درحین خروج کفار قریش برضد اسلام ، بچشم سر دیدند وعاقبت ونتیجهٔ این ریاکاری وتکبررا نیز مشاهده کردند که قریشی‌ها باناز وتکبر ونخوت در اول روز برآمدند و در آخرروز باهمه ذلت ، خواری ورسوائی‌وشکست برگشتند خداوند لشکرمسلمانان را بچیزی پند میدهد که آنرا به چشم‌سردیدند تا ازان‌پند و انتباه بگیرند .

تکبروریاکاری‌وبازداشتن از راه خدا در سخنان ابو جهل کاملاً ظاهروآشکاربود که پیام آورابوسفیان نزدش‌آمد وازنجات قافله برایش خبرداد وازوی‌خواهش کرد که بمکه بر گردد وگفت که دراین وقت بجنگ کدام ضرورتی احساس نمیشود ، ابوجهل در جواب رسول ابوسفیان گفت،نه قسم بخدا که مابرنمی‌گردیم تاآنکه به منطقهٔ‌بدر برویم و سه روز درآن اقامت کنیم اشترهارا ذبح‌نمائیم طعام‌های لذید بخوریم ، شراب بنوشیم ، کنیزان برای ماسازو سرود کنند وبرقصند تاکه دیگر قبایل عرب تا ابد ازمابترسند .

وقتیکه پیام‌آور ابوسفیان پس‌گشت‌سخنان‌ابوجهل را باورسانید ، ابوسفیان گفت : افسوس بقوم من، این است کار عمرو ابن هشام (ابوجهل) که ازراه باز نمی گردد، زیرا اورئیس‌وسرمدار قوم‌است وطغیان وبغاوت میکند وطغیان وبغاوت سبب شکست وذلت می‌گردد واگرآنها بامحمد ﷺ مقابل شوند محمد ﷺ آنهاراخواروذلیل می‌سازد وشکست میدهد . وهمین فراست و پیش بینی ابوسفیان درست‌شد و محمد ﷺ کافران را شکست داد و مشرکان با همه تکبر و نخوت ، ریا کاری و باز داری شان از راه خدا هزیمت و شکست خوردند و غزوه بدر کمرشان را دولیم ساخت ... »

مجاهدین ارجمند و رهروان راه خدا ! ! از تکبر وریاکاری بپرهیزید واین قصهٔ قرآنی را در سنگر های جهاد به حیث سرمشق و چراغ هدایت قراردهید و با داشتن تکبر و ریاکاری‌خود و دیگران را در هلاکت نه اندازید . و با اوصاف مجاهد که تواضع اخلاص صداقت و فی سبیل الله بودن است . را آراسته سازید و بااخلاق‌مجاهدجهاد کنیدتا لطف خداوندی شامل حال تان گردد .

وهیچ وقت این سخن را نگوئید که اگر بااین اسلحه‌زیادومدرن‌وبااین تعدادزیادمجاهدین بمنطقه‌برسیم، فلانی‌هاویارقیبان سیاسی‌را ازمنطقه‌بیرون میرانیم وچنان ضربه میزنم که برای شان تا ابد پند باشد تا دوباره بگروه ما تجاوز نکنند، زیرابسیار دید وشنیده شده است که مجاهدینی به این نیت اسلحه برداشتند و به این نیت تعداد زیادی‌راجمع کردند و حتی که مرمی را دراینجا به غرض کشتن این شخص و آن شخص جدا نمودند ولی متأسفانه که گاهی بمنطقه نارسیده خلع سلاح شدند وگاهی هم مرمی های مذکور سبب قتل خود شان شد .

قصه‌های قرآنی همه پند وعبرت ودرس سازنده است ، مجاهدباتدبیر و برای خدا آن است که ازین داستانها پند میگیرد و آنرا در ساحه جهاد که ساحه تطبیق است عملی میکند و خود را با اخلاق واوصاف مجاهد چنان آراسته می سازد که در روز قیامت در نزد خدا سرفراز و کامیاب باشد نه اینکه خجالت وسرافگنده ، زیرا دران روز این کبر و غرور و این رقابت های سیاسی و ریا کاری ذره ذره محاسبه میشود وکس مدد گار کسی‌دیگری نیست هیچ چیز بدرد نمی خورد غیر از عمل صالح و اطاعت خدا و پیغمبر .

یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم .



پیوسته بگذشته

عبدالحق امیری

حقیقت جهاد در اسلام

فرق بین قتل با لحق و قتل بغیر حق :

شریعت الهی درمورد قتل ناحق قیود شد ید ی راو ضع نموده ، که مرتکبین آنرابه بدترین عقوبت وسخت ترین تعذیب گرفتار خواهد کرد در حالیکه باتاکید قتل بالحق ، بشریت را در مسیر عدل و انصاف، میان دو راه افراط وتفریط ، هدایت مینماید .

اجتماعی که هتک حرمت به نفوس رواداشته ، و اشباع خواهشات نفسانی شان رابسته باین اصل، میدانند همواره در هلاکت خواهند بود از جانبی هم هستند گروهی غلط فهم و غلط اندیش که به تقدس حرمت خون قایل بوده ، در هیچگاه ودر هیچ صورتی ، ریختاندن آنرا جایزنمی شمارند. شریعت اسلامی این هر دو گروه را ردواکیداً توصیه مینماید که تقدس حرمت خون ازفرایض اسلامی بوده ، وعملی که مخالف آن صورت گیرد شایستهٔ مجازات خواهد بود .

اما تقدس از حرمت خون ، باخونیکه درخانهٔ خدا(جل جلاله) (کعبه) ریخته شود وهمچنان فرزندی که مادرش را بقتل برساند مساوی نبوده بعد از این دو ، درردیف بعدی قرارمیگیرد ونه آنچنان بی ارزش بوده که طغیان شور واحساسی، باعث قتل نفس شود.

ریختن خون از دیدگاه اسلام از یک جهت حرام بوده که آن اسرار

رموزی در خود نهفته دارد بخاطر اینکه پیچیدن بسمل وار او بروی زمین ویا سوزاندن آن در شعله های آتش باعث ارضای خاطر قاتل گردیده واز تماشای چنین صحنه‌ای، احساس لذت مینماید . در حالیکه نعش مقتول درخاک ذلت ، بچه در د هولناکی مبتلاست در راه چنین اغراض ناپاک وکثیف حقیقتاً ارتکاب اینگونه عمل (ریزاندن خون) حرام ومعصیتی بس عظیمی بشمار میرود .

واز طرف دیگر در صورتی به ریختن خون نفسی جواز داده که در آن صلح و سلامتی اجتماع تضمین شده بتوا ند ، واگر برخلاف عمل صورت گیرد که باتضمین حیات فردی که جرمی را مرتکب شده ، و این جرم میرود تا شالوده مصفای هستی بشریت را از ریشه در اندازد . این عدم تعمیل ، گناهی است بس عظیم .

ناگزیر خون ریخت :

اگرچه ریختن خونیکه خداوند (ج) آنرا مباح دانسته ، ظاهراً یک سلسله اشکالاتی را، در بعضی اذهان خلق می کنند ، اما در واقع این خونریزی جان تازه ای به ملتی ویا جامعه ای بخشیده وجهانی را از شر فساد وفتنه ، درامان نگهمیدارد که بدون شک چنین جامعه و ملتی ،در چنان صورتی برمرزهایش امن وامان و درمتنش صلح وصفا ، وحدت و یکرنگی ، مسلط خواهد بود .

اگر اسلام باینگونه خونریزی متهم است ، ازین اتهام هرگز عاری ندارد . سوالی پیدا خواهد شد که پس چه کسی را میتوان سراغ گرفت که دامنش به سرخی خون آلوده نباشد؟ گر چه بود ائیت این راحرام دانسته

اما در تطبیقش توفیق نیافته است ، زیرا بیشتر تاکید این آئین بر رجز خوانی وو صایاست و بعد بشریت را آزاد و خودکامه‌می‌گذارد ، که این آزادی ، عواطف انسانی رادر رابطه با بر خورد اشیاء و پدیده‌های‌طبیعی به غلیان آورده وبسا اوقات آتش جنگ پا بر افروخته که در نتیجه ، قتل و قتال را باعث میشود .

همینطور مسیحیت که جنگ را تحریم نمود ، بالاخره خوددست به اسلحه‌برد تا بجنگد ، وچنان جنگ هائیرا در طول تاریخ براه انداخته‌و درین نبرد ها خونهایی ریختانده شده که‌از حساب بیرون است . فلاسفهٔ متأخرین‌هندوئیزم‌نیز عقیدهٔ(انهساء مودهرا) راتجویز نموده‌وقتل ذیروح راحرام‌قراردادند ،باآنهم‌متقنین عصر از (منو) فتوای خواستند ، که‌اگر کسی به عیال ،جان ومال‌ما تجا وز و مذهب مارا به هتک حرمت گیرد در مقابلش چه باید کرد ؟ او گفت چنین انسانی تبهه‌کاربوده و جزایش فقط کشتن اوست،چه جوان باشدچه پیر ، چه عالم باشد وچه‌امی‌وچه ... لزومی دیده نمیشود که حقانیت خونریزی را ازدیدگاههای مکاتب ناقص فکری ، به‌تحلیل‌و تجزیه‌گرفته ومعیار های معینه درین‌باب را،ازین دریچه‌ها بنگریم . بحث‌ادیان‌پیرامون این مسئله جزء علیحده ایست که تشریح مفصلی دارد.

هستند بعضی از فلاسفه ایکه بلندپرـ وازانه ، جهت اخلاقی زندگی را بیشتر تاکید نموده وبر آن ارج می نهند ، اما همینکه این‌ادعاها به‌عمل تصادم کرده وتجربتاً ، در ماشین آزمون انداخته شود ، حقیقتی از آن بمشاهده نمیرسد .

واما احترام به‌حرمت نفس، که‌قرآن ازآن به تواتر سخن گفته ، یقیناً کلام معجزانه ایست ، که هرچه را قول‌داده ، آنرا درمحک‌تجربه‌گذاشته ونتایج ارزشمندی را که خیرو فلاح دوجهانی بشر درآن تضمین گردیده عملاً نشان داده است . لذا وقتی‌که دیده میشود که‌با استثنای(الابالحق) حکم عام (لا تقتلوا النفس)مقیدنیست این از ذات مبراء وبی عیب اوبعید نبود که بزبان‌ندای (الذهساء پرمود هرا)سردهد، وبدست خود شمشیرزنی کند . پس‌این‌حکمت‌بالغهٔ ایزدی بود که همراه باتعلیم حرمت‌نفس ،قانون قصاص را مقرر نمود ،و همینطور استعمال این نیرو را ،ضرورتی قرار داد،چه اینکه‌استعمال آن‌برای‌حرمت نفس ناگزیر بود .

فتنه ا جتماعی:

قانون قصاص‌تنهامنحصربه فرد نبوده بلکه اجتماع رانیز دربرمیگیرد همانطوریکه افراد دست به طغیان‌و معصیت میزنند ، اجتماع نیز طغیانی دارد وضرر می بیند، وهمانطور که افراد و نیروی آنها ، در برابر طمع حرص وآز، تاب مقاومت نیاورده و به شکست مواجه میشود . در جامعه نیز این مر ض ساری بروز کرده و بالاخره‌بهسقوط‌وقهقراءرهنمونش‌میسازد خلاصه اینکه‌ازتاثیر آن هیچکدام و در هیچ صورتی بر کناربوده‌نمیتوانند الا از لحاظ کیفیت .

حدود فتنه افراد منحصربیک دایرهٔ کوچک بوده که زیان ناشی از آن ، بیک جمعیت قلیل میرسد . اما فتنهٔاجتماعی،مصایب نامحدودی را بدنبال داشته که‌نتیجه اش همانا انحطاط و نابودی جامعه‌خواهدبود. قرآنکریم آنرا بابیان کوتاه‌ولی‌جامع وپر معنی به امتحان (فی‌الارض) تعبیر نموده وهرگز تغییر پذیر شده نمیتواند . حینیکه اجتماع دست به طغیان میزند ازآن نوعی‌ازمرض‌خاص پیدا نشده،بلکه‌دران انواع بدبختی‌ها ومصایب ظهور کرده ،نیروهاوقوت های مختلف شیطانی ، درآن‌به‌غلیان می آید که انجامش زوال وانقراض اجتماع خواهد بود .

بعضی ازآنهائیکه ثروت های بزرگ دراختیار شان بوده وبااستفاده ازینطریق ، نفوذ اعتباری ! در قوم‌و و جامعه دارند ، آرزویشان اینست که‌به‌ازدیاداموال‌و دارائی‌های خویش بیفزایند . بنا ءگا هی دست به اسلحهٔ خدعه ونیرنگ های گوناگونی زده ،

تجارت آنرا دردست ، و اختیار پول شانرا در انحصا ر خود می گیر ند، که درینصورت ذخیره ی هنگفتی از ثروت ، درچند نقطه محدود، سرازیر میشود ، وکسیکه درآتش بیدادسوخته ورنج میبرد همانا طبقات استثمار شدهٔ مظلوم اند وبس.

تعداد دیگری هم هستند که عبودیت هوا وهوس وخود ستایی را پذیرفته ، ودرین امیال نامشروع شان اصر ار و رز ید ه و ازین دایره ، پا فرا می گذا رند .

حقوق حقهٔ توده‌های محروم ،صرف خواهشات نفسانی ایشان گردیده، که درینصورت پرچم عدل وانصاف واژگون وعلم ظلم واستبداد بر فراز باره‌های کرامت انسانی به اهتزاز در می‌آید وسر انجام سریر عدالت و امانت که مسند داد گستری مصلحین و نیکو- کاران بود ، محل حکمروایی طاغیان جبار و مفسدین فتنه برانگیز ، قرار خواهد گرفت .

اینجاست که اثرات ناپاک این اقدام شوم ، چشمهٔ زلال ومصفای فضایل وشرافت را ،خشکانیده، وبجای آن آب غلیظ گل آلود جریان پیدا می کند .

عده ای د یگر ی نیز هستند ، که سوار به غرایز بی روح جهانگیری وکشور کشایی بوده واهدافی جزء سلب آزادی توده‌ها وتحقیر حرمت ولاموس مردم ندارند، این گروه بخاطر دست یافتن به امال نامقدس شان،هر قدر بتوانند خون میریزند ، وهرچه برسر راهشان قرار گیرد ،به تاراج ویغما می برند ، وطوق غلامی را که ریشه همه مفاسد اخلاقی است ، بگردن انسان های آز ده می اندازند این دسته نه مذهبی را می شناسندو نه به آئینی معتقدند ،بلکه مذهب شان همانا وحشت و بربریت ، وآئین آنها جز ظلم و ستم نیست .

جنگ یک فریضه اخلاقی است

جهادنه تنها جایز ، بلکه فرض شمرده میشود . حکام و فرمانروایان مستبد ،هدفی جزء فتنه وفساد بروی زمین نداشته ،و بدینوسیله درصددآنند تا امنیت وآرامش رااز اجتماع سلب وبجای آن ،خوف ،ترس ووحشت و ظلم وستم را بوجودآرند .

اینجاست که بر فردفردمسلمان جهاد فرض گردیده، تاعلیه طواغیت زمان بجنگند چه ایشان ازاستان شیطان بوده ، بایست از خون آنها زمین رنگین شود ، تا مردم مظلوم و محکوم از شر این مفسدین درامان باشند .ازین قبیل انسانها ،نه تنهاشایسته همدردی و معاونت نیستند بلکه سزاوارنیستی خواهند بود ،چه حقوق مردم راغصب ومصالح اجتماعی را، فدای مصلحت های شخصی نموده اند . درینصورت کسانیکه ازین گروه اظهار حمایت و پشتیبانی مینمایند ، در حقیقت همردیف آنها محسوب شده،وعین عمل علیه ایشان نیز فرض است .

هر گاه اگر عضوی از اعضای انسان ،مبتلاء به بدترین نوع مرض شده که امکان سرایت آن به سائر اعضاء ، قابل پیش بینی است در صورتیکه اطباء نتوانند علاج آنرا ممکن سازند ، فوراً دستور قطع همان حصه مبتلاء باین مرض راصادر می نمایند تاگزند آن به سائر اعضای بدن نرسد.

بهمین منوال مربی وآموزگاریکه بداشتن اخلاق پسندیده مشهور بوده اما روح ترس وبز دلی دروی دمیده باشد واز ریختن خون ظالمی که هر گامی را بخاطر ایجاد فساد وفتنه بر میدارد ،در صورتیکه شریعت آسمانی قتل او را روا دانسته ،وفتوی بچنین حکم میدهد، ولی از انجام اینگونه عمل روحش نا آرام وقلبش بیمناک گردیده وآنرا جایز نمیشمارد.پیداست که هرگزاصلاحی راکه صلح وسلامتی اجتماع وجوامع بسته بدان است ، به حقیقت نخواهد پیوست . این معلم رحمدل ! به کوها وجنگل ها پناه برده وبا قبول شب زنده‌داریها ور یا ضت کشی ها ،روح افسرده اش را تسکین میدهد . اما تعلیم او هیچگا هی، اثر مطلوبیکه بتواند زشتی ها وبدیها را نفی ، وریشه طغیا ن وسرکشی ها را بر کند ، بخشیده نمیتواند . اگرچه ممکن است اجتماع افسرده ایکه درصبر

وتحمل آتش ظلم و بیداد، بسوزد، و وبسازد ، ایجاد کند ، اما وجود چنین اجتماعی ، چه تأثیری خواهد داشت ! هیچ . این اخلاق کامل و عملی نیست .

اخلاق عملی که مقصد از آن بنیاد گذاشتن نظام سالم تمدن بوده، ودر اصل فلسفهٔ دیگریست ، که در آن وسایل لذات خیالی ،کاملاً عاطل و باطل بوده ، طوریکه‌مقصد علم طب کام دهی‌نه ،بلکه تضمین تندرستی و صحت یابی بشر را ، وعده میدهد . چه دوای سفارش داده‌ی اوتلخ‌باشد یاشیرین ،درهر صورت چون مرض تشخیص درست شده ،حتمی سودمند خواهد بود. همینطور غایه و هدف اخلاق عملی ،لذت‌ذوق‌و نظر نبوده بلکه اصلاح جهان بشریت وسلامتی اجتماعات بشری را ضمانت می‌نماید خواه با سختی وتشدد همراه باشدو بانرمی ، هیچ معلم اخلاق نمیتواند این اصل مهم را نادیده‌گرفته‌وآنرا به قضاوت مصالح شخصی وا گذارد او برای اتمام کارش بهردو نیازدارد یعنی وقتی که تبلیغ و تلقینش اثر پذیر بوده و بتوانند جامعه‌رادرحدود اخلا ق عملی مقید سازد ، علیه آن استعمال زور وشمشیر نه تنها جایز نبوده بلکه حرام است ،اما آنگاه‌که که شرارت و قساوت اجتماعی‌بحدی رسیدکه‌وعظ و تبلیغ را درآن اثری نباشد و به مرحله‌ی صعود نمایدکه شرایط زندگی را نهایت دشوارساخته مال وجان ، شرافت وناموس حیثیت ووقارو ... را مورد حمله قرار دهید راهی جزء جنگ‌وجود نخواهدداشت واین اولین فرض انسانیست که‌سلاح بر داشته وبخاطر اعادهٔحقوق‌غصب شده ، با غاصب تا آخرین لحظات زندگی به پیکارش ادامه دهد .

مصلحت جنگ

مصلحت وضرورت جنگ را خدای متعال درارشادحکیمانهٔخویش فرموده است:

«و لو لا دفع‌الله الناس‌بعضهم ببعض‌لهدمت‌صوامع‌و بیع‌و مساجد یذکرفیهااسم‌الله کثیراً (الحج- ٤)

(اگر خداوند(ج)مردم را توسط یکدیگر شان دفع‌نمیساخت،نه‌صومعه ای ، نه کلیسایی ونه معبدومسجدی که‌درآن ذکرخدابعمل آید وجود میداشت .) درین آیهٔمتبرکه، صرف ذکرمسجد مسلمین بیان نشده،بلکه ازصوامع ، بیع وصلواة، نام‌برده شده است .

مراد از صوامع ، عبادتگاه رهبانان‌مسیحی، معابد مجوسیان و عبادتگاههای صابئون‌بوده، ودر لفظ بیع ، کلیسای‌عیسویان وکنیسه‌های یهودیان شامل میباشد . بعد از آن کلمهٔ صلواة را استعمال نمود که اطلاق آن درهر موضع ، به‌عبادت الهی شده وسپس از مسجد نام برده ومراد از آن اینست که‌اگر خداوند (ج) توسط انسان های عادل و منصف، ظالمان‌وشیادان را از صفحهٔ هستی نابود نکند ، فساد چنان اوج میگیرد که‌در حیطهٔ تصور نخواهد گنجید ، وتوام باآن نیز بیان داشته که افزایش مکرو فساد در صورتی قوس صعودی اش را پیموده میرود که قومی در مسیر عداوت ودشمنی باقوم دیگر ، معابد را تباه وبر باد کنند . بعدبابلاغت فصیح و شیوا اظهار میدارد که وقتی گروهی در صدد ایجادفسادوگسترش‌آن، مصالح اجتماعی را به تهدید بگیرند، ما،در مقابل‌دسته ای راازخود آنها علیه ایشان برمی انگیزیم تا جلواینگونه رذایل وبدبختی هارا بگیرند . جای دیگری پیرامون‌طغیان‌جالوت ومرگ آن توسط داود(ع) بحث دانشینی دارد :

«ولولادفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض و لکن الله‌ذو فضل‌علی العالمین (البقره - ٢٥١»

(اگر خداوند «ج» مردم را علیه یکدیگر شان دفع نمیساخت، زمین‌از فساد لبریز می شد ، مگربه‌جهانیان این رحمت خداوندیست که‌او این نظام را برای رد فساد مقرر داشته است .)در جای دیگر عداوت و دشمنی اقوام راذکرنموده،میفرماید:

کلما او قد وا نا را للحرب اطفاهاالله‌ویسعون‌فی‌الارض‌فساداً‌الله

لا یحب المفسد ین ٥ (مائده٤ ٦)

(هرگاهیکه آتش جنگ و خونریزی توسط این مردم افروخته میشود ، خداوند (ج) آنراخاموش واز آنانیکه بروی زمین فسا د می کنند بیزار بوده ، هر آینه او تعالی مفسدین را نمی پسندد .)

جهادفی سبیل الله:

وقتی که فساد وفتنه ،دشمنی وعداوت ، استبداد وحق تلفی شیوع پیدا کند ، خداوند جهت فرو کش کردن این آتش هستی سوز ، بندگان نیک خودرادعوت می کند تا شمشیر بدست گرفته،وعلیه آن بمقابله بپردازند، چنانچه فرموده :

أذن الذین یقا تلون بانهم ظلموا ان الله علی نصر هم لقد یر، الذ ین اخر جوا من دیارهم بغیر حق الاان یقو لوا ربناالله(الحج- ٩ ٣ -٤٠)

(آنهائیکه بجنگ بر خاسته اند، اجازه داده شده اند ،چه اینکه مظلوم بوده ویقیناً که به مددویاری ایزدی قادراند اینها کسانی هستند که از خانه هایشان بدون جرم وگناهی رانده شده اند وقصور ایشان صرف این بود که خدا را رب خویش میدانستند.) و این نخستین آیهٔ قرآنکریم است که پیرامون مسئلهٔ جهاد نازل گردیده است .درین قصور آنهائیرا که علیه ایشان به جنگ امر نموده چنین بیان شده است که دارا ی ا ملا ک زر خر ید ویا مندوی های بزرگ تجارتی بوده ویا پیرو مذاهب دیگر اند ، بلکه جرم آنهارا ترضیح نموده که صرف ظلم و استبداد است. خداوند (ج) علیه چنان گروه ، قومی را بر گزید تا بخاطرصلاح وفلاح اجتماع ودلجویی از مستضعفین ، بپا خواسته و تاکید نمود که مظلومان را ازچنگال خونین ظالمان نجات بخشند. چنانچه فرموده است«وما لکم لاتقا تلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والو- لدان الذین یقولون ربنا اخر جنا من هذه القر یة الظا لم اهلها وا جعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنامن لدنک نصیرا (النساء-٧٥)

چه شده است شماراکه بپانمی خیزید ودر راه خد ا و نجا ت مستضعفین از مردان وزنان وا طفا ل که میگویند خد ایا ! ما را از ین قر یه که اهل آن ظالم و مستبداند بیرون برا ربرای ما یار و یاوری از جانب خود بفرست، نمی جنگید .

جنگ که در دفاع از خود و اعانت مظلوم و مستضعف بر ضد مفسد و مستکبر ، صورت گیرد را،خداوند، خاص فی سبیل الله قرار داده و آنرا فرض خوانده است.این جنگ بخاطر خشنودی.کسب رضای خدای قهار بوده و استمرار آن تا وقتی جریان خواهد داشت که سلسلهٔ اختناق وستمی که بر مبنای اغراض نفسانی، ایجاد شده ، کاملاً قطع و بندگان بیگناه خداوند (ج)احسا س آرامش نمایند الله مهربان میفرماید : «قاتلو هم حتی لا تکون فتنة» تا وقتی باایشان درستیز باشید که فسا د و فتنه باقی نما ند. «وحتی تضع ا لحرب اوزا رها» و حتی تا سرحدیکه جنگ اسلحه خود را بزمین گذارد .) ونام ونشان چنان لغو شود که در مقابله با آن ضرورتی بجنگ احسا س نشود بقیه در صفحهٔ (١٤٥)



ترجمه : ناصر الدین «جمال»

خالد رضی الله عنه در صحنه جهاد

فتنه ارتداد

درماه ربیع الاول سال یازدهم هجری آفتاب رسالت غروب کرد ازین حادثه ماتم عظیمی برسر مسلمانان نازل گردید حتی حالت جنون بر عدهٔ از اصحاب جلیل القدر نیز طاری شد. حضرت عمر رضی الله عنه شمشیر بدست تکرار مینمود که : هرکس اگر بگفت که پیامبر وفات کرده سرش را قطع خواهم کرد ! ! و آنقدر از شدت غم واندوه حواسش را باخته بودکه حتی با سوگند وقسم از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم انکار می کرد و باصدای رسای خود اعلان مینمود که : رسول خدا صلی الله علیه وسلم صرف بیهوش شده ، وفات نکرده است از جمله تنها ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود ازین حالت حواس باختگی خود را کنترول نموده بود او به حضرت عمر رضی الله عنه گفت که: ای سوگند خور ! اندکی عمل کن واز شتاب زدگی بپرهیز ! سپس رو بمردم نمود بالهجه تهدید آمیزی فرمود :

آیا خداوند بر رسولش وحی نفرستاده بود که : تو نیز می میری و همهٔ مردم نیز شربت مرگ راچشید نیست ، ؟! وآیه کریم را که بعداز غزوه احد نازل شده بود بر ایشان قرائت کرد که:

و مامحمد الارسول قدخلت من قبله الرسل افان مات اوقتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضرالله شیأ و سیجزی الله الشاکرین .

ترجمه: ومحمد نیست مگر پیغامبری ازطرف خدا که پیش از او پیغمبرانی بودند و این جهان را گذاشتند اگر او نیز بمرگ یا باشهادت در گذشت بازشما بدین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد پس هر که مرتد شود بخدا ضرری نخواهد رسانید بلکه خود را بزیان انداخته و هر کس شکر نعمت دین گذارد و در اسلام پایدار بماند خداوند سزای نیک اعمال به شکر گذاران اعطا خواهد کرد بعداز تلاوت آن آیت لحظهٔ درنگ نمودتا کلمات قرآنی دردلها جانشین و کارگر گردد ، سپس فرمود .

« هر که محمد را می پرستید یقین داند که محمد انتقال نموده است اما آنکه خدا را معبود می پندارد باید بداند که خداوند همیشه زنده است وهر گز نمی میرد . . .

این تقریر وبیان ابوبکر رضی الله عنه سحر گونه کارگر شد . هر طرف مردم باد هشت گوش میداد، آنهمه مرد وزنی که به این سخنان گوش فرا میدادند از گریه وفریاد دست بردار شده باخاموشی هرطرف پراگنده شدند حضرت ابوبکر رضی الله عنه در یک چنین موقع حساس تحمل وبرد باری اش را اثبات نموده توانست براین مصیبت بزرگ فائق آید .

همانگونه که رحلت داعی بزرگ

اسلام فاجعهٔ بزرگی بود ممکن نبود تانتائج سنگینی را از خود بجا نگذارد لذا تا آنجا که این مسئله به اهل مدینه تعلق می گیرد حال این بود که ایشان باچشم پیامبر خدا ﷺ را دیده و بگوش خود بلا واسطه دعوت اسلام را شنیده بودند علاوه ازآن ازاخلاق حمیدهٔ سرور کائنات متأثر شده سخت مطیع اسلام وفدائیان راستین اسلام گردیده بودند اما بر عکس سایر قبایل عربی بالعموم اسلام را بالواسطه قبول نموده و عدهٔ آنها از آن جهت مسلمان شده بودند که رئیس قبیلهٔ آنها مسلمان شده بود. و برخی هم بخاطر اینکه افراد ممتاز قریش مغلوب اسلام ومسلمین شده بود سر اطاعت را خم کرده بودند وعدهٔ هم بپاس آنکه رسول خدا ﷺ درصحنه سیاست پیروزی وفوقیت تام حاصل نموده بود به آنحضرت ایمان آورده بودند وازینکه ایمان چنین افراد پخته وکامل نبود امکان داشت با تغییر شرایط تغییر مسلک نمایند.

توأم با اینهمه ناپختگی های ایمانی آنها مسئله مهم دیگری این بود که ایشان نسبت محرومیت شان از فیض صحبت فرستاده خدا ﷺ دردلهایشان ضمناً وروشنی و در طینت و طبیعت شان هیچگونه دگرگونی و انقلابی ایجاد نشده بود، آنها تا هنوز هم از اسلام طور کامل اطلاع و آگاهی نداشتند و محبت اسلام در قلوبشان جاگزین نگردیده بودچنانچه بعضی دساتیر و فرامین اسلامی ای که عمل به آن مشکل و سنگین به نظر می رسد از ایشان ترک گردیده تقاضای طبع شان خلاف نظم وپابندی به ضوابط بود، وقتی در برابر خون بهای مقتول اگربه عوض انتقام خشم و غضب برقاتل مسئله قصاص عرضه میشد چیزعجیب و غیر اطمینان بخش به نظر شان جلوه می کرد، احترام و رعایت از قوانین از همه عجیبتر به آنها نمایان می شد. هنوز هم از برکت زکوة و از اهداف عالی آن آگاه نبودند لذا ادای آن بیش ازهمه بر آنها دشوار و ناگوار بود.

خبر رحلت رسول خدا ﷺ تابناگوش این ها نیز رسید لذا این موقع را فرصتی مناسبی جهت رهائی ازپابندی هائیکه از طرف اسلام عاید شده بود دانستند، در زمان حیات آنحضرت ﷺ چند تن ازمفسدینی که بدروغ ادعای نبوت می کردند حالا بعداز رحلت سرور کاینات حالت موجوده کاملاً با خواسته های دیرینه آنها ساز گاری مینمود، افراد قبایل یاد شده به جای آنکه از قریش اطاعت نمایند به اطاعت افرادی که ازقبیله و قوم خودشان ادعای رسالت نموده بودپرداخته تسلیم آنها شدند بالاخره فتنه ارتداد چنان اوج گرفت که سراسرسرزمین عرب از اثر آن مصیبت زده شد حضرت عبدالله بن مسعود ؓ وضع را چنین تصویر نموده می فرماید که: مسلمانان رمهٔ را مانا بودند که در کرانهٔ ناپیدای صحرا در شب تاریک، وزمستانی بدون چوپان روان باشند، واقعیت هم این بود که جزیره عرب ازشدت فتنه ارتداد و انحراف شکل کوه آتش فشانی را بخود گرفته بود که جز از اهل مکه و مدینه و چندقبایل محدودبدوی و صحرانشین باقی همه از اهل آن سرزمین طعمه این طوفان شده بود

ثبات و استقامت ابوبکر ؓ

حضرت پیامبر اکرم ﷺ در زمانی که حیات داشت سپاهی را بقیادت اسامه جهت مقابله و پیکار با رومی ها ترتیب و تنظیم نموده میخواست تا بطرف شام اعزام بدارد، امابدبختانه قبل از اعزام وحرکت این لشکر سرور کاینات ﷺ ازجهان درگذشت اصحاب کرام ؓ اکثراً بدین نظر بودند که از این لشکر بایست دست بردار شد. اما حضرت ابوبکر ؓ بااین گفته اش نظر آنها را مسترد نمود که:«اگربه‌بینم آید که درنده های جنگل می خروشند ومرا پارچه پارچه میسازدبازهم من طبق دستورآنحضرت ﷺ اسامه را با سپاهش اعزام خواهم کرد» همین بود که اردوی اسلام جانب شام رهسپار گردید وبا اعزام او مدینه از وجود افراد جرار ومسلح

پیغام

تگرگ مرگ

به عالم شورو واویلا ست امروز
تو گویی محشر فرداست امروز
ز ظلم و جور استکبا ر دو ران
جهان درشورش وغوغاست امروز
فضا وبحرو بر آتش گرفته
شر رانـدر شرر پیداست امروز
فساد و غارت و قتل و شرارت
بساط فتنه ها بر پاست امروز
تگرگ مرگ میبارد پیاپی
فغان و ناله و نجواست امروز
عروسان چمن قامت شکسته
عزای بلبل شیداست امروز
طراوت رخت بست از باغ وبستان
پریشان نرگس شهلاست امروز
زهرسوکوس وحشت در طنین است
گداز و درد جان فرساست امروز
ز بی ربطی مسلمانان عالم
یهودی حاکم دنیاست امروز
همه درد و مصیبت های انسان
ز دست روس و امریکاست امروز
نمی بینی که لبنان و فلسطین
شکار ناتو و و رساست امروز
برادر با برادر عقده در دل
به نفع دشمنان کوشاست امروز
هزاران سامری و پور ابلیس
نفاق افگن میان ماست امروز
بهر جا اهل دانش گشته معزول
پریشان مردم داناست امروز

شبگیر

جنم وبال هما هیچ مگو

خون بزن و چون وچرا هیچ مگو

لبل خون گشته نواهیچ مگو

یم و دل ازرده بیا هیچ مگو

حرف کج بی‌سروپا هیچ‌مگو

رنگ وسپه با فقرا هیچ مگو

ردن دارو و دوا هیچ مگو

کی دستار و قبا هیچ مگو
ب شنیدن شبگیر
بخدا هیچ مگو

اتحاد

غمگین

چې په خپل لاس ضربه ورنکړه روس ته
سیاسي حل کې درون دی ساري
لار دحل ټینګ اتحاد دی مجاهد ته
چې دښمن ته سوک په خوله ورکړي کاري
دغم تک تور غوړېدلی ګلم ګوري
په هر کنج کې یې خوار د مرداري
دا فریب او ښکاره چل نه دی نوڅه دی
چې یو لاس کې حل په بل لاس بمباري
یا په دروغو دحل لافې او ګزافې
یا له بل غواړي دخپل ذمه واري
داسې خوله جهان ته ورته دما ښیدو ده
لکه روس چې کړي بد دوله ناتاري
یا به مرګئ نماښه مرګ د شهادت وي
یا به ځي روس لکه سپي په بېناري
چې وطن مې په سرو سینه پرې ښر دي
ترڅو به وي حالات اضطراري
بې له وچ زور به راتول نه شي «غمګینه»!
په خبر وغېږ ګلم د بیماري

ای مجاهد

(ج.ف)

ای از تو بلند رایت سبز، مدام
وی از تو شده عدوی کافر ناکام
ای دیده مسلمین عالم را نور
از ما بتو افتخار بسیار و سلام

خالی گردید ، اینجا (درسرزمین عرب) مرتدین سخت سرگرم کار بودند و خطر آن بود که ایشان بمدینه حمله خواهند کرد درحالیکه ازلشکر کشی مجاهدین طرف شام از نیروو قدرت دفاعی مسلمین کاسته شده بود . اما بازهم فایده‌ای که درین لشکر کشی به‌نظر میخورد این بود که مخالفین انگاشتند که هنوز نیروی بیشتری در مدینه دراختیار مسلمین قراردارد ورنه آنها در چنین حالت حساس سپاه خویش‌را خارج از مدینه اعزام نمی کردند ، ازینروآنها تا مدت‌ها جرأت حمله برمدینه را بخودندیدند.

مدعیان دروغین نبرت وقتی نیروی کافی حاصل نموده پیروان بیشتری بخود جلب کردندآنگاه ایجاد رخنه برشأن وشوکت مسلمین راامر ضروری دانستند. لذاایشان درشصت میلی شمال‌شرق مدینه‌درمنطقه«ابرق» ونیز درفاصلهٔ بیست وچهارمیلی شرق مدینه در منطقه «ذوالقصه» به قصد حمله پیش آمدند مرتدین مقیم «ذوالقصه» گروپی راطور سفیر به‌نزد ابوبکر رضی‌الله‌عنه اعزام‌ومطالبه کردندکه مابه‌مسلمانی خویش پابند خواهیم‌بود بشرط آنکه قانون زکوة ملغی دانسته شود، حضرت خلیفهٔ اول در جواب آنها پاسخ داد که: «زکوة همانند سایر فرایض دینی برمسلمان فرض بوده بنأ سوال پابندی یا عدم پابندی برآن ایجاد نمیشود، ومن به عوض درخواست شمابه شمادستور می دهم که‌ازبابت زکوة چیزی برذمه شما واجب‌الاداء وقابل تأدیه باشد بایست فوراً به‌مستحقین آن بپردا زید واگر لحظهٔ هم دراجرای این فریضه تأخیر نمودید آنگاه علیه شما اعلام جهاد خواهیم کرد، ومن بخاطر ادای‌زکوات صرف یکروز برایتان مهلت داده ام . . .»

سرداران گروپ مرتدین ازین عزم آهنین صدیق‌اکبر رضی‌الله‌عنه خاموش ماندند امادرپهلوی آن درخلال چند روز اقامت شان در مدینه کمزوری اردوی مسلمانان رانیز کاملاً احساس نموده واپس برگشتند ورؤسای خود راازجواب ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه ونیز ازوضع دفاعی مسلمانان مطلع سا ختند درهمین اثناء «جبال» برادر «طلیحه پیغمبر دروغین» بالشکر انبوهی به کمک آنها بدانجا رسید. مرتدین با استناده ازضعف اردوی مسلمین وازبه کمک رسی «جبال» فوراًبطرف مدینه پیشروی نمودند. وقتی امیرالمؤمنین رضی‌الله‌عنه ازحرکت آنها اطلاع یافت فوراً بخاطر مقابله باآنها لشکری رابقیادت مردان جنگی ای چون حضرت علی حضرت‌زبیر وحضرت‌طلحه رضی‌الله‌عنهم ترتیب نمود .

دشمن تابه‌نزدیکی مدینه آمده مدت دو روز مصروف طرح پلان‌حمله برمدینه بود، روزسوم مجاهدین با سرعت ازمدینه بیرون رفته چنان حملهٔ شدیدی بردشمن نمودند که حتی دشمن فرصت نیافت تاخودرا ازصحنه برکشد. لذا مجبورشد تادر منطقهٔ «ذوحسین» عقب نشینی نموده رفع خستگی کند فردای آنروز سرداران جهاد فیصله نمود تابه تعقیب دشمن حرکت نمایند وضرورت اشتربار بر شدیداً درین سفر احساس می‌شد، اما



اشتر های بار بر همه با لشکر اسامه رضی الله عنه به شام اعزام شده بود . . .
«جبال» یکمرد جنگجو وهوشیاری بود او با در نظرداشت پیشروی احتمالی مسلمانان سپاهش را در دامنهٔ کوهی سنگر داده بود ، وقتی مسلمانان به کوه نزدیک شدند سپاه دشمن مشک ها ی پر ازآب را از بالای کوهجانب آنها لولا نیده شور و غوغای عجیبی را نیز از بالا برپا کردند ، شترهای تربیت ندیدهٔ مسلمانان ازاین شور و غوغا بدحواس‌شده شروع بفرار کردند مجاهدین بخاطر جلوگیری ازین بد حواسی و رمیدن اشترها هرچند کوشیدند کاری ساخته نشد تا آنکه با همین فرار بخانه‌های شان‌رسیدند .

«جبال» بااین تاکتیک‌مسلمانان رامجبور به‌عقب نشینی نمودسپاهش رادستور پیشروی داد . مرتدین تا نواحی نزدیک مدینه پیشقدمی نموده منطقه را به تصرف خویش آوردند که قبلاً در آنجا از مسلمین شکست خورده بودند .

وقتی حضرت ابوبکر رضی الله عنه ازین‌واقعه اطلاع یافت دیگر به‌دشمن موقع‌حمله نداده فوراً تصمیم گرفت تا بر دشمن یورش برد . او بدون ضیاع وقت سپاهی را مرتب نموده و سر پرستی جناح چپ و راست‌لشکر را به‌پسران «مقرن» هر یک «نعمان» «عبدالله» و «نوید» تفویض کرد . خودش قیادت قلب لشکر را عهده دار شد لشکر مسلمین قبل از صبح صادق بر قرارگاه دشمن به هنگامی رسید که آنها غرق خواب خرگوش بودند مسلمین چون روز گذشته از نالایقی اشترهایشان سخت متاثر شده بودند برق آسابر مرتدین حمله ور شدند دشمن سراسیمه از خواب برخاست اما قبل از آنکه آمادهٔ جنگ شود تعداد زیاد شان به گودال نیستی رهسپار شد ولی بازهم افراد بیشتری موفق به فرار شده از صحنه کنار رفته در ذوالقصه‌عقب نشینی‌نمودند
فرداش مجاهدین بخاطر تعقیب دشمن جانب ذوالقصه‌بحرکت‌افتادند که در آنجا هر دو گروپ با هم برخوردند ، ازینکه‌مورال دشمن‌خیلی ضعیف شده بود بعد ازاندک مقاومت مواجه شکست شده عقب رفتند و این بار در ابرق پائین آمدند

حضرت‌ابوبکر رضی الله عنه بعداز فرونشانی این فتنه بخاطر آمنیت «ذوالقصه» نعمان ابن‌مقرن رادرآنجا موظف نمود وخود بطرف‌مدینه‌بازگشت درآن وقت «اسامه رضی الله عنه »نیز باسپاهش از شام‌بمدینه مراجعت کرده و مرکز حکومت‌اسلامی باآمدن‌وی تاحدی‌از خطرات احتمالی محفوظ شده بود .
حضرت«اسامه رضی الله عنه»بعد ازچهل روز بمدینه‌مراجعت کرده بود ، او درخلال‌اینمدت باقبایل‌نواحی«تبوک» داخل‌پیکارشده آنهارا سرکوب ساخته بود که بدین‌ترتیب قبایل متعددی دوباره به‌اسلام سرتسلیم خم کردند.
اسامه بعدازان بطرف «موته » روانهاده‌باقبایل‌عیسوی(کلب‌وغسان) پنجه نرم‌نموده انتقام‌پدرش «زید» را بگرفت واموال زیاد غنیمتی نیزازآنجا بدست آورده‌بود ، علاوه برآن اسامه «رضی الله عنه»ازقبایلی که دوباره‌مسلمان‌شدند مبالغ واجب‌الاداء زکوة را نیز حصول بنمود .

در اینجا همزمان‌باغلبهٔ حضرت ابوبکر رضی الله عنه برمرتدین منطقه قبایل گردونواحی نزدیک مدینه که دل‌به ارتدادداشتند تائب گردیده واجبات خویش را ادانمودند .

حالاامیرالمؤمنین متوجه آنعده مرتدینی که در«ابرق»جمع‌آمده‌بودند گردید واسامه راباسپاهش که ضرورت به استراحت داشت در مدینه موظف نموده خودش بالشکری‌جانب «ابرق» حرکت‌کرد وبه‌مجرد رسیدن با دشمن داخل پیکارشد ، گرچه تعداد دشمن نهایت زیاد بود اما از شنیدن خبر شکست همسنگران شان در«ذوالقصه» مورال‌خودرا ازدست‌دادندولی‌باوجود آنهم در برابر حملات سپاه مسلمین مقاومت نموده بعدازوقت‌کم صحنه‌را ترک گفته پابفرار نهادند.

ادامه دارد

په ژوندانه کی دایمان نقش

دخدای پاک وجود (ج)

زیات دلیلونه ، اوډیر داسی براهین شته چی ددی کائناتو ترشاد یوی لویی قوی په وجود دلالت کوی، اوداقوه په ټول جهان تسلط اوحاکمیت لری ، اواداره کوی یی ، اودهغی ترڅارنی لاندی ټول کارونه ترسره کیږی په ځینی داقوه ، د «لومړی علت» اوځینی نو ری یی د «لو مړنی عقل ، ودریمه ډله یی د «لومړنی محرک » په نومونو یادوی ، په داسی حال کی چی قرآن کریم ، اونوراسمانی کتابونه یی په هغه نامه چی په هغه کی ټول جلالی اوجمالی صفتونه جمع دی یعنی «الله» بولی .

دبشر عقل ددی لویی قوی یاپه بل عبارت دلوی خدای په کنهی نشی پوهیدلی اونه دحقیقت درک کولی شی ، څرنګه به ددی لویی قوی حقیقت درک کړای شی ؟ په داسی حال کی چی عقل دخپل حقیقت ، دنفس اوروح حقیقت دژوندله اسرارو ، اوخپله دژوند دحقیقت له پوهیدلو څخه عاجزدی ، اوهمدارنګه ډیری ګونی اودمادی جهان حقایق لکه برق بریښنا ، مقناطیس ، اوداسی نور ، لاتراوسه په هغه پټ پاتی دی

اوله دغه له نښانو اواثاروڅخه پرته په اصل حقیقت باندی یی کومه پوهه نلری ، کله چی داسی ده څنګه دوی دخدای په حقیقت دپوهیدو هیله کوی «**ذلکم الله ربکم لا اله الاهو خالق کل شئی فاعبده وهوعلی کل شیء وکیل . لاتدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهواللطیف الخبیر** »

دغه دی خدای دستا پالونکی پروردګار شته هیڅ معبود ، مګر یوازی دی دعبادت مستحق دی ، او دهرڅیزپیدا کونکی دی ، « یوازی » دهغه عبادت وکړی ، اوهغه دهرشی کارساز دی سترګی یی نشی لیدلی اودرک کوی یی ، اوهغه زیات مهربانه او پوه دی» دا خدای دکومی ځانګړی طائفی ، خدای نه دی اونه دکوم مشخص ولس خدای دی اونه دکومی معلومی منطقی خدای دی بلکه هغه « رب العالمین » دجهانیانو پروردګار او «رب السموات والارض » داسمانونو اوځمکی خدای دی ، « رب المشرق والمغرب »

دختیځ اولویدیځ پروردګاردی، نو ایا «قل اغیرالله ابغی رباً وهورب کل شی ء »

ورته ووایه چی زه له خدای پاک پرته بل پرور دګار ولټوم په داسی حال کی چی هغه دهرڅیز پروردګاردی ؟»

موسی (ع) او فرعون محاوری او مناقشی ته چی قرآن کریم یی موږ ته کیسه کوی غوږ ونیسو څوپوری له هغی څخه موږ ته دخدای دربوبیت شمول او عمومیت راته روښانه شی :

قال فرعون ومارب العالمین؟ قال رب السموات والارض وما بینهما ان کنتم موقنین قال لمن حوله ألاتسمعون قال ربکم ورب آبائکم الاولین قال : ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون قال رب المشرق والمغرب ومابینهما ان کنتم تعقلون

فرعون وویل دعالمیانو خدای اوپروردګارڅه شی دی؟موسی علیه السلام وویل(دعالمیانو پروردګار)د اسمانونو اوځمکی او دهغه څه چی ددی دواړو په منځ کی دی پر و رد ګا ر د ی که چیرته باورکونکی یاستی ، «یقین وکړی » فرعون هغو کسانو ته چه دده ګرد چارپیر ناست ؤ وویل چی تاسی نه اوری ؟ موسی علیه السلام وویل: هغه ستاسو پروردګار اوستاسو دپخوانیو بلرونو اونیکونو پروردګار دی ، فرعون وویل : هرومرو ، دستاسو دارسول

چي‌ستاسي تەراستولي شوي ليوني‌دي موسى عليه السلام وويل : دختيځ او لويديځ او دهغه څەچي ددي دواړو په منځ کي د ی پرور دګار همدغه دی ، کەچيرته عقل اوپوهه لری «پەدي خبري باور وکړی »

قران کريم دخدي‌پاک‌پەوجود باندی لەڅولارودلائل اقامه کړی اوپه دی هکله يي ډول ډول برهانونه تير کړی دی :

(۱) دخلکوذهنونه اوعقول يي هغو دلائلو اونښانو تەور متوجه او ملتفت‌کړی چي‌په کا ئناتو کی ، ديو حکيم صانع پەموجوديت دلالت کوی اودايو رو ښا نه قانون دی چی په هغەباندی‌عقل«سببيت»داصل اوقاعدی لەلاری ذاتی اوطبيعی ايمان لری ، اوپەدی باب کی کوم دليل اوبرهان تەاړه نشته ،

ان فی‌خلق السموات و الارض واختلاف الليل والنهار والفلک‌التی تجری فی‌ا لبحر بما ينفع الناس و ما انزل‌الله من السما ء من‌ما ء فاحيا به الارض بعد موتها وبث فيها من‌کل دابة وتصريف الرياح و السحاب المسخر بين السماء والارض لايات لقوم يعقلون

په تحقيق سره په پيدا ئښت دآسمانونو اوځمکی کی اوپه اختلاف دشپواوعادی‌ورځوکی ،اوپه هغويړيو کی‌چی په سمندرکی روانی‌وی اوخلکو تە ګټه رسوی ، اوپه هغه څه‌کی‌چی خدای پاک لەاسمان څخه راښکته کړی ، لەاوبوڅخه اودهغو پەوسيلە يي ځمکه ورسته تردی چی مړەوه راژوندی کړه ، «دابو په وسيله ، يي‌وچه ځمکه راشنه کړی » او په ځمکه کی‌يي هرډول‌ښووريدونکی ساکښ خپاره واره کړل او دشمال اوباد پەخوزونه کی او په هغو وريځو او وروکی چی داسمان او ځمکی تر منځه مسخر کړای شوی ، « پەدی تولوکی » دهغه قوم لپاره چی‌پوهيږی اوعقل لر ی ، دخدای دقدرت‌دلائل موجود دی».

دامخلوقات هرومرو بايد خالق ولری ، اودکائناتو داسپيچلی ، نظام بايد ترخپلی شا هغی‌خوا تنظيمونکی اوتر تيبونکی ولری ،

خلقوا من غير شئی ا مهم الخالقون .ام‌خلقواالسموات‌والارض بل‌لايو قنون

ايابی لەکوم پيدا کونکی څخه « خود پەخوده پيداشوی دی ؟ او داچی‌دوی خپله پيدا کونکی دی ؟ ايادوی اسمانونه اوځمکه‌پيدا کړی؟ « نەخيرڅګاسی نه ده بلکه دوی باور نه کوی »

(قال‌فمن ربکما ياموسی ؟ قال ربناالذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی)

فرعون‌وويل : ستاسو پروردګار څوک دی ای موسی ؟ موسی عليه السلام وويل :زموږ خدای هغه دی چی هرڅيز تەئی د خلقت جامه ورپه تن کړه، اوبيايی لارښونه ‌رتەوکړه»

(۲)قرآن کريم انسانی سوچه اوسالمه فطرت راوبښه وی ، هغه فطرت چی انسان‌دهغه‌پەسرسته بی له کومی بلی **واسطی** پوهيږی چی دی داسی‌باقدرت لوی خدای لری چی ددەکارونه سموی اولەناوړەپيښوڅخه يی‌په خپل امان کی‌ساتی :

«فأقم‌وجهک‌للدين‌حنيفا، فطرة الله التی فطر الناس عليها لاتبديل لخلق‌الله ، ذلک الدين القيم ولکن اکثرالناس‌لايعلمون »

مخ‌دی دخدای دين سيدەاوسم ورواړوه ! په داسی‌حال کی چی«له انحراف څخه » پەڅنګ يی دخدای پاک په هغه دين باندی کلک اوسه ! چی وګړی يی په هغه پيداکړ ی دخدای‌په دين کی هيڅ بدلون نەراځی دغه دی سيد ه اوسم دين خوزيات خلک نه پوهيږی کەڅه هم دافطرت دعيا شی آودلاری دوسعت آوپرا خی پەو خت کی‌ځان په څنګ کوی او پټوی‌يی خو پەډيره بيړه دربړونو او شکلاتو ، اوسختيو پەوخت کی‌ځان راښکاره کوی ، او په ډيرلږ وخت کی لاچلەطلا،اوبه کېږی، اودانسانانو دفطرت‌اونفس‌اصيل‌معدن‌راپسيره‌کيږی، اوښکاريږی،پەهمد ې وخت کی بيا خپل‌خدای ته پەډيری‌زاری اوتضر ع رجوع کوی ،اودخپل‌مشکل حل‌تری غواړی ،

صفحاتی از جهاد خواهران مسلمان

نوشته زینب الغزالی
ترجمه : عبدالاحد تارشی

روزهای از زندگانی من

مطالعه و بحث را در شکل نشرات کوتاهی که بر جوانان توزیع می‌شود تا مطالعه نمایند وبعد در حلقه‌های چند به صورت گسترده‌تری مورد تدریس قرار می گرفت ، ازسر گرفتیم . . افکار ما یکسان بود و اهداف مان با هم فرق نداشت ، بنابرین پلان درسی باوصایاوصفحاتی که از امام‌شهید سید قطب رحمة‌الله از داخل زندان برای ما می رسید ، هماهنگی داشت . . شب‌های خوبی بود وایام جاویدانی ولحظات مبارکی باخدا ، طوریکه ده یا پنج تن از جوانان جمع‌می شدند و ده آیت را قرائت می‌نمودند . ، ده آیتی که احکامش و اوامرسلوک در آن و همه اهداف و مقاصدش در زندگی بندهٔ مسلمان تطبیق می شود . وبعد از فهمیدن وفراگیری آن به‌ده‌آیت‌دیگر منتقل می شدیم تا بدینگونه اقتدا به‌یاران پیغمبرصلی الله علیه وآله‌وسلم کرده باشیم .

روزهای شیرین ونیکوئی و نعمتی از جانب خداکه‌مارا فراگرفته بود، در حالی گذشت که درس می خواندیم ودرس میدادیم ونفس‌ها ی خود را تربیه می کردیم‌وبرای‌دعوت مردان آنرا ازجوانانی آماده میکردیم که به‌لزوم‌آمادگی جهت قیام‌دعوت ، حق و عدالت ، قناعت شان فرا هم گردیده بود . . و وجوب حتمی‌بودن ماده سازی نسلهای را در شخصیت های این جوانانی که امیدمی‌کردیم در توجیه و آماده سازی نسلهای آینده حیثیت استادانی‌را داشته باشند فیصله نموده بودند(۱)

در جملهٔ آنچه به دستورات امام سید قطب و اجازهٔ هضیبی فیصله نمودیم یکی هم این بود که مدت تربیه وباز سازی وآماده‌نمودن وغرس عقیدهٔ توحیددرنفوس ورسیدن باین قناعت که‌جز باعودت‌شریعت اسلامی وحکم به کتاب الله وسنت رسولش تاآنکه شریعت قرآن برزندگی‌مسلمانان تسلط داشته‌باشداسلام وجود نخواهد داشت ، آری فیصله نمودیم که‌این پروگرام تربیوی مامدت سیزده سال رادربرگیرد که همان عمر دعوت پیغمبر ﷺ درمکه است ، وباین

(۱) این جمله ممکنست کمی مغلق بنظرآیدولی بخاطر رعایت‌امانت در ترجمه‌عین متن کتاب ترجمه شده است که‌مطلب آن به‌عبارت ساده‌چنین است : وباین فیصله رسیده بودندباید این جوانان که‌آرزو داشتیم درامور توجیه‌وتربیت استادان نسلهای آینده باشد ، چنان پرورش یابندکه گویا نسلهای تربیه شده مکملی اند .

نتیجه هم رسیدیم که درحال حاضر برادران پابندبه شریعت‌خدا واحکامش قاعده (اساس) است اسلامی هستند بنابرین ما مکلف به اقامۀ همۀ اوامر ونواهی موجود درکتاب الله وسنت رسول‌الله درداخل دائرۀ اسلامی خود می‌باشیم . . و فرمانبر داری‌ازامامی که بوی‌بیعت کرده ایم ، برماواجب است ، اما تطبیق حدود شرعی تا قیام دولت اسلامی معطل خواهدبود و ما به آن عقیده خواهیم داشته واز آن دفاع خواهیم کرد . . وباین قناعت نیز رسیده بودیم که‌زمین‌امروز ازقاعده یی که‌دارای صفات امت اسلامی کاملا متعهد بوده باشد ، آنسانکه درعهد نبوت‌وخلفای راشدین بود ، خالی ست ، وبهمین جهت‌برگروه مسلمانانی که خواستار حکم خداو حاکمیت دینش برزمین است ، جهاد فرض است تاهمۀ مسلمانان به اسلام باز گردند ودین ارزشمند الهی قایم گردد ، نه‌بشکل شعارها بلکه‌بشکل حقیقتی عملی و تحقق یافته .

وهمین وضع همۀ دنیای اسلام رامورد مطالعه وبررسی قرار دادیم تاباشد نمونه هائی ازآنچه درعهد خلفای راشدین وجود داشت وآنچه ما در حال حاضر خواستاروجود آن در جماعت الهی هستیم ، پیدا کنیم ولی بعد از بررسی‌گسترده از شرایط دردناک موجود ، باین نتیجه رسیدیم که هیچ دولتی دارای این صفات نیست ، ولی عربستان سعودی‌محطاطانه وباابراز ملاحظاتی که می‌سزد حکام‌آن کشور درصدد اصلا حش بر آیند ،مستثنی قرار دادیم .

همه بررسی‌های ما براین نکته تاکید داشته که علی الرغم ادعای دولت مبنی براقامۀ شریعت الهی ، امت اسلامی وجود ندارد .

وآنچه بعد ازین بررسی گسترده فیصله نمودیم این بود که پس از گزشتن سیزده سال ازتربیۀ اسلامی جوانان وپیروان وزنان ودوشیزگان ، به بررسی همه جانبه‌یی در دولت بپردازیم ، واگر دریافتیم که حاصل دعوت یعنی پیروان دعوت اسلامی باآنهای که عقیده دارند اسلام دین ودولت است وبه‌قیام حکومت‌اسلامی قناعت شان فراهم گردیده هفتادوپنج درصد مردان وزنان است راتشکیل می دهند ، آنوقت دولت اسلامی را اعلان می کنیم واز دولت می‌خواهیم حکومت اسلامی راقایم کند ، امااگر پی ببردیم که حاصل دعوت بیست پنج درصد است ، تربیه وتدریس را برای سیزده سال دیگر ازسر می‌گیریم واین عمل راتاوقتی‌ادامه می دهیم که دریابیم‌امت‌به مرحله‌نضج‌وپختگی رسیده است وآمادۀ قبول حکومت اسلامی است .

باکی ندارد که نسلهای فانی شوند ونسلهای دیگری آیند ، مهم اینست که تربیه وآماده‌سازی ادامه پیداکند ، ومهم اینست که تافرا رسیدن اجلهای مان کارکنیم وآنکه بیرق «لااله الاالله محمد رسول الله » را درحالیکه سربلندوبرآفراشته است به‌فرزندان عزیزی که‌بعداز مامی‌آیند بسپاریم .

با جازه مرشد عام استاذ هضیبی با استاذ محمد قطب در ارتباط بردیم ؛ وی بملاقات ما در خانه‌ام واقع در مصرجدیدمی‌آمدتابرای‌جوانان‌آنچه‌را فهمش دشوار است ، توضیح کند و جوانان از وی توضیح می‌خواستند و پرسش‌های زیادی مطرح می کردند و اوپاسخ می گفت .

تذکر:

نشر بخش های بعدی این سلسه نظر بخواهش برخی از برادران وخواهران به جریدۀ « المومنات » که از طرف انجمن خواهران مسلمان، مربوط جمعیت اسلامی افغانستان بچاپ می رسد . موکول شد، باید عرض داشت که باچاپ این مضمون بخش اول کتاب«روزهای از زندگانی من» خاتمه می پذیرد ، و انشاالله باب دوم آنرا عنقریب در جریدۀ « المومنات»مطالعه خواهید فرمود .

(اداره)

ترجمه از رسائل امام حسن البناء

ترجمهٔ : ع «همتی»

پیوسته به گذشته

دعوت اسلامی

د ــ اسلام وصحت عامه

وقتیکه ملل رو به انکشاف به نیرومند ترین قدرت‌عسکری ضرورت دارند .

برای این سپاهیان‌راه خدا(ج)تندرستی بدن وقوت جسم نیز ضرورت است .

قرآنکریم این را درقصه است مجاهد که‌بخاطر حریت واستقلال شان مشکلات‌مبارزه رابدوش می کشندبیان می‌نماید . خداوند(ج)ازین آن قوم زعیم قوی الفکر وقوی الخلق را اختیارنموده واز ارکان این نهضت قوهٔ بدنی رانیز شرط‌گردانیده است .

این حکم را قرا نکریم از بنی اسر ائیل درتزکیه زعامت طا لوت حکایت میکند .

ان الله اصطفاه علیکم وزاده بسطة فی‌العلم والجسم

براستی خداوند(ج)اورابرگزیده برشما وافزوده است‌اورادرعلم وجسم.

رسول کریم ﷺ این‌معنی را دراکثر احادیث خود شرح نموده‌اند ومومنین را چنانچه به تقویه روحی امر فرموده به حفاظت قوهٔ بدنی نیز تشویق کرده‌اند چنانچه در حدیث صحیح می فرمایند ،

«المومن القوی خیرمن‌المؤمن الضعیف» مومن قوی از مومن‌ضعیف بهتراست .

درجای دیگرمیگویند :

« ان لبدنک علیک حقاً »

بدنت بالایت حق دارد .

رسول اکرم ﷺ برای است تمام قواعد صحت عامه را بالخصوص طب وقایوی که آن جزء بزرگ علم طب به‌شمار می رود ، بیان داشته‌اند.

چه‌قول رسول کریم ﷺ که می فرماید :

نحن قوم لاناکل الاجعنا واذا اکلنالانشبع »

ماقومی هستیم تا گرسنه نشویم غذانمی‌خوریم وقتیکه غذا خوردیم زیاد خود راسیرنمی سازیم .

وتحری واحتیاط رسول‌الله ﷺ درنوشیدن آب درحدیث آمده است

« کان صلی الله علیه وسلم یستعذب الماء »

یعنی آنحضرت ﷺ آب صاف وشیرین طلب‌می‌کردندونهی‌آنحضرت ﷺ از بول و غائط در آب ایستاده و فرمودهٔ آنحضرت که در جائیکه مرض طاعون آمده‌باشد کسی در آنجا دا خل‌نشود و هم کسی ازآن‌منطقه به منطقهٔ دیگری نرود .. و هشدارشان از امراض ساری وامر به گریز کسیکه مبتلا به مرض جزام است

وبالاخره‌توجه‌نبی اکرم ﷺ به‌بسیاری از فروع تدریبات بدنی ازقبیل تیر اندازی ،آب با زی، اسب دوانی ، دویدن وغیره واینکه امت خود را به آن تشویق کرده اند . چنانچه درحدیث‌شریف‌آمده‌است که‌می‌فرماید:

«من علم الرمی ثم نسیه فلیس منی»
کسیکه تیراندازی آموخت بعداً فراموش کرد ازجمله مانیست .. هم چنان لهی شدید رسول‌الله ﷺ از ترک کردن ازدواج ، و اختیار گوشه نشینی ، عذاب کردن جسم و ضعیف ساختن بدن بخاطر تقرب بخداوند، ارشاد حضرتش امت خودرا به طرف اعتدال .

تمام اینها بیانگر عنایتی است ازجانب اسلام که امتش را به صحت عمومی دعوت کرده وسخت به حفاظت آن (صحت) دستور داده وآغوش خود را برای قبول هرآن خیری که ازین پهلوی مهم عاید امت مسلمه می‌شود کشوده است .

۵- اسلام و فراگیری دانش

ملل رو به انکشاف به همان اندازه که به قوه نیاز دارند به علم و دانش هم محتاج هستند ، تا اینکه از قوهٔ حاصله به قسم درست آن استفاده کرده وذریعه علم اختراعات و اکتشافات بنمایند .

اسلام از علوم روگردان نیست بلکه فراگرفتن علم را فرض ذمهٔ هر فرد مسلمان قرارداده است . چنانچه در اول آیهٔ منزله از قرآنکریم این اهمیت را ذکر می نماید :

اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق اقرأ و ربک الاکرم الذی علم با لقلم ، علم الا نسان مالم یعلم .

بخوان بنام رب خویش ، آنکه خالق همه چیز است ، آفرید انسانرا از خون بسته . بخوان و رب تو بسیارکریم است ، آنکه علم آموخت انسان را بواسطهٔ قلم ، آموخت انسان را آنچه نمی دانست .



امام شهید حسن البنا

و نیز رسول کریم ﷺ جهت محو بیسوادی ازاست اسرا ایکه در جنگ بدر بدست مسلمین افتیده بودند در برابر فدیه شان هر واحد آنها را مکلف گردانیده تا ده فرد از بچه‌های مسلمین را عملاً خواندن و نوشتن را تعلیم دهد .

خداوند «ج» علماء وجهلاء را در یک ردیف قرار نداده بلکه راجع به آنها می فرماید :

«هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون انمایتذکر اولوالالباب»

آیا برابر می شوند آنانیکه می دانند و آنانیکه نمی دانند . جز این نیست که پند می گیرند صاحبان عقول .

هم چنان اسلام رنگ قلم علمارا با خون شهداءهم وزن دانسته است قرآنکریم ملازمت علم و قوه را در دو آیهٔ مبارکه ذکر نموده است » .

فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون .

یاایها الذین آمنو اقاتلوا الذین یلونکم من الکفار و لیجدوا فیکم غلظة، واعلموا ان الله مع المتقین .

نفیرو برآمدن از خانه بر دو گونه است یکی نفیر برای جهاد است دیگری نفیر برای آموختن علم دین است . و این دومی را از آن جهت نفیر، گویند که خود همراه با سفری است ونوع دیگری ازجهاد است که برای زند گی اجتماع اسلامی ضرورت دارد .

ما حال به ارزش این قسم نفیر محتاج تریم و به این بیشتر نیازمندیم که گروهی به کار آموزش دین برخیزند و به سفر روند . و چون باز گردند قوم خود را بیم دهند . و به ایشان بیاموزند که چگونه به واجبات خوبش بر خیزند و چگونه از خشم خداوند دوری جویند .

بسیج و نفیر مؤقتی برای آموختن دین مانع آن نیست که زمان دیگر همگان با سازوبرگ تمام به مبارزهٔ درراه‌خدا برخیزند . بلکه آن نفیر دینی نه تنها مانع نفیر نظامی

نیست بلکه خود محرک برآن است .

بسیج همگانی با نیاز مندیهای اجتماع اسلامی و اینکه کدام یکی از آنها برای پیروزی مقدمتر است . اندازه گیری می شود . ازین راه آشکار می شود که آیا بهتر آنست که همگان در میدان جنگ باشند . یا آنکه تنها گروهی چنین باشند و دیگران به کارهای برخیزند که بوسیلهٔ آنها پیروزی در میدان نبرد کامل‌مشود. مخصوصاً اینکه جنگهای جدید نیازمند دانشمندان در فنـون مختلف و فقیهان در دین است که بایـد زمام امـور در دست ایشان باشـد .

متصل آیهٔ اهمیت فراگیری علوم آیهٔ نقشهٔ نبرد که بـه تعبیر جدید «استراتژی حملهٔ اسلامی» که حضرت‌رسول ﷺ و پس‌ازوی‌جانیشانش چنـان می کردند بیان می شود :

و می فرماید : ای کسانیکه ایمان آورده اید ، بـا آن کافرانیکه نزدیک شمایند کارزار کنید ، وباید چنان باشید که برشما در شتی بینند و بدانید که خداوند با پرهیز گاران است »

قـرآن عظیم الشأن بین علـوم دنیائی وعلوم دینی فرق قائل نشده بلکه به فرا گرفتن هردوتوصیه کرده است . علوم کائنات را در یک آیـهٔ مبارکه تذکر داده و به یـاد گرفتن آن تشویق نموده وآنرا سبب معرفت خودش قرارداده است .

چنانچه خداوند(ج)می‌فرماید :

الم تر أن الله انزل من السماء ماء .

یعنی درین آیـه مبارکه اشارهٔ به علوم فلکی وارتباط آسمان بازمین میباشد بعداً می فرماید :

« فا خر جنا به ثمرات مختلفاً الوانها »

یعنی درین آیـه مبارکه اشاره به علوم نباتات و دیگر خصوصیات آن است .

و من الجبال جدد بیض وحمر مختلف الوانها وغرابیب سود »

ودر کوهها پشته ها ست سفیـد و سرخ مختلف است رنگ های آنهـا و بعضی کوهها خالص سیـاه و بعض کوه ها دارای راه های سفیـد و سرخ اند .

این‌آیه مبارکه به علم‌جیولوجی و طبقات الارض، ادوار و اطوار آن اشاره دارد .

«ومن‌الناس والدواب والانعام مختلف الوانه کذالک»

، این آیه مبارکه‌اشاره به علوم بیولوجی وعلوم حیوانی ازانسان‌گرفته تا حشرات و غیره میباشد .

پس‌واضح‌شد که هیچ نوع علم ازقرآنکریم‌باقی‌نمانده که‌خداوند(ج) به‌آن‌اشاره‌نکرده باشد . همین طور در ردیف آیات‌قرآنکریم ، خدا وند (ج) به مقام‌علماً اشاره کرده می‌فرماید .

انما یخشی الله من عباده العلماء

علماً زیادترازخداند (ج) می‌ترسند.

امام‌شهید در اخیر این مبحث می گوید : آیاشما این‌ترکیب عجیب رانمی‌بینید که چطور مردم را به فرا گرفتن‌علوم‌کائنات امرنموده وایشان‌را به آن تحریک‌میدارد . ومیگوید که اسرار ودقائق کائنات‌راعلماً وعارفین می‌فهمند ؟ ای‌بارخدایامسلمانان‌را در دین‌شان عالم بگردان .

و- اخلاق از دیدگاه اسلام

ملت‌های مترقی وروبه‌انکشاف فوق‌العاده به اخلاق نیکو وپسندیده ضرورت دارند . زیرا ایشان درعصر جدید دربرابر مطالبی مواجه‌می‌شوند که رسیدن‌به‌آن‌بدون داشتن اخلاق قوی‌وصادق که از ایمان عمیق ، با ثبات‌وبا استقامت سرچشمه گرفته شده باشد ، میسرنیست .این گونه شخصیت کامل‌وشامل را بجز نظام اسلام‌دیگر هیچ‌نظامی بوجودآورده نمی‌تواند .

اسلام‌است که صلاح نفس و تزکیه‌آنرا اساس کامیابی بشریت قرار داده است چنانچه خداوند « ج » میفرماید :

« قد افلح من زکاها و قد خاب من دساها »

یعنی طریق پاک ساختن نفس و اصلاحش آنست کـه قوهٔ شهوت و غضب را تابع عقل وعقل را تابع شریعت الهی گرداند تا روح و قلب هر دو به فروغ تـجلی الهی « ج » منور شود .

و مراد درخاک آمیخته گذاشتن

آنست که عنان اختیار او را بدست شهوت و غضب دهد و به عقل و شرع سرو کاری نداشته باشد گویا بندۀ هوا و هوس گردد و چنین کس از چهارپای هم بدتر وزبونتر است .

خداوند «ج» تفسیر سرنوشت یک ملت را موقوف به تغییر اخلاق و صلاح نفوس آنها گردانیده است . چنانچه ارشاد می فرماید :

« ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم »

یعنی خداوند حالت قومی را دگرگون نمی‌سازد تاوقتیکه خودقوم حالت خودرا تغییرندهد.وهم بدینگونه شماآیات زیادی رامی‌شنوید که در قسمت مفردات‌اخلاق نیکو پافشاری کرده وآنراانیرویی‌داند که درقسمت اصلاح نفوس‌آمادەسازی‌وتزکیه‌وتصفیه اش مغلوب‌نمی‌گرددمانندقول‌خداوند درحصه وفا به‌عهد :

« من‌المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و من هم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا لیجزی‌الله الصادقین بصدقهم»

از جملۀ مومنین هستند کسانی راسخ‌العقیده که صداقت خودرا ثابت کردنددروقت‌شدائدومصائب‌بزرگ از حمایت دین مبین اسلام و از رفاقت رسول کریم ﷺ یک قدم عقب نماندند . بر عهد و پیمانی که با خدا «ج» و رسول وی بسته بودند

چون کوه استوار ماندند ، بعضی از آنها ذمۀ خود را به پایان رسانیده در جهاد جان دادند چون شهدأ بدر واحد .

وبسیاری مسلمانان آنانند که به کمال‌اشتیاق‌انتظارموت‌فی‌سبیل‌الله رامی‌کشند که کی‌معرکۀ کاروزار گرم خواهدشدتاایشان‌هم به درجۀشهادت برسند . بهرحال این هردوگروه مسلمان که د ر راه خدا(ج)جان خودرا فدا کردند وآنانی که مشتاق شهادت‌اند) عهد وپیمان خویش را کاملا نگهداشته ذرۀ از قول‌خود نگشتند .

در حدیث شریف آمده که رسول کریم‌صلی‌الله علیه‌وسلم در بارۀ حضرت‌طلحة (رض)فرمود:

هذا ممن‌قضی نحبه

این مرد ازآن کسالیست که قرارخودراتکمیل‌کرده اند گویا اورا درحال‌حیات شهیدقراردادند . این‌آن مردبزرگی‌است که درجنگ احدبرای حفاظت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه و سلم دست‌های خودرا در مقابل تیر دشمن سپرساخته بود تاآنکه هر دو دست‌او شل گردید .

این‌واقعه برای آن شد تا جزا دهد خداوند(ج)صادقین‌رابصدق‌شان.

در بارۀ صبرواستقامت ، بذل وقربانی وتحمل مشکلات می فرماید که :

ذالک‌بانهم لایصیبهم ظمأولا نصب ولا مخمصة فی سبیل‌الله ولا یطئون موطئاًیغیظ‌الکفار ولا ینالون من‌عدو‌نیلاً الا کتب‌لهم به‌عمل‌صالح ان‌الله لایضیع اجرالمحسنین . ولا ینفقون نفقة صغیرة ولا کبیرة ولا یقطعون وادیا الاکتب‌لهم لیجزیهم الله‌احسن‌ما کانوایعملون .

و این(منع ازپس ماندن) بدان سبب‌است که به مجاهدین‌هیچ‌تشنگی وماندگی وگرسنگی در راه خدا (ج) نرسد .وبه‌هیچ‌جا قدم نگذارند که کافران را بخشم آرد . واز دشمن بهچیزی نرسند ، جزاینکه برآن کار نیکوبرای‌ایشان‌نویسند، که‌خداوندمزد نیکوکار انرا تباه‌نمی‌کند . و هیچ خرج نکنند ، خواه کوچک خواه بزرگ ، وهیچ‌وادی را نسپرند .مگر آنرا برای ایشان نویسند ، تاخداوند آنان را به بهترین کارشان پاداش دهد .

اسلام‌بزرگترین عامل برای‌بیدار کردن ضمیروزنده ساختن شعور بوده وبزرگترین برپاکنندۀ مراقب‌بالای‌نفس می‌باشد و بدون آن هیچ قانونی به اسرار و خفیات امور باطن رسیدگی کرده نمی‌تواند .

ادامه دارد

عبدالقدیر «فطرت»

اسلام

دین اجتماعیست

آنانیکه معتقداند ، اسلام برنامه سیاسی وصورتبندی اجتماعی دردست ندارد وفقط آمده‌است که بر ل ضمیر افراد بخزدوکاری به اجتماع ، وحق خروج ازمحوطهٔ قلوب‌واذهان ایشان ندارد وفقط مامور است که داغهای قیرگونه دلهاراصیقل کند وسالها در اعماق‌این‌حفره‌ها محصوربماند ؛ باید بدانند که آنهایا کوردلان‌بی‌مایهٔ اند که‌اصولاشمه از اسلام آگاهی ندارند وقبل ازآنکه‌جوهراسلام رادریابند در قشر رسو ب کرده اند ویا مغر ضین واستفاده جویان ر کیک انـد کـه میخواهند باابرازاینگونه نظرات میان اسلام و توده‌ها حائل گردند وملتها را از راه رسیدن‌به‌درک عمیق واصولی اسلام‌بازدادند ودرنتیجه به‌منظورنیل بمطامع شیطانی وهوسهای نابکارشان ازعملی‌شدن برنامه‌های انقلابی‌اسلام جلوگیری نمایند . درحالیکه قرآن باصیغهٔ اسروبا اسلوب تاکید اعلان میدارد که : **ولتکن منکم‌امة یدعون الی‌الخیریأ مرون با لمعروف‌وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحو ن**

باید ازشماامتی تشکیل گرد د که دعوت بخیر کنند ، به‌معروف امر نماید وازمنکرمنع نماید ، واین‌گروه ایشان نجات یابندگان اند. صاحب نظران حرفه‌ایکه اینگونه میاندیشند ویاعمداً اسلام را بدینسان تحلیل مینمایند ـلازم‌نیست‌دوربروندوخود را رنج تحقیق دهند ، بلکه‌باید به آیه فوق نظر با فگنند ومنصفانه در آن غورکنند ، آنگاه برای ایشان کافی خواهدبود که بحق برگردند ، واز برنامه‌های طویل وعریضی که‌ترشح افکار پوچ آنهاو پیشینیان است منصر ف گردند .

اما باتاسف بایدبیان‌داشت که این آقایان بیشترکسانی‌اند که‌شعاع افکار گندیدهٔ ایشان ازدایرهٔ حدبندی های‌جغرافیائی ومرزهای‌قومی‌ولسانی بافراتر نمیگذارد و اگر روزی بزعم خو د شا ن حکو مت عا لمی ، بخو ا هند آ نر ا هم به منظو ر استثما رو بهره کشی ملتهای دگربکار می‌بندندونمیدانند که اسلام‌بافراغت ازهرقید ومحدوده ملتهارا بسوی‌یک وحدت جهانی و حکومت عالمی فرا میخواندوندادرمیدهد که ای‌مؤ منین ای‌رشید مردان وارسته ایکه اکنون خود را ازندا ن اسارت طو اغیت رهانیده‌اید ،بپاخیزیدوامت‌واحدی را اساس گذا رید که برای نجات و وارستگی‌ملتهای دربندد گردعوت‌بخیر (اسلام‌وتوحید) نماید به معروف (اقامه‌اصول‌بنیادی‌اسلام) امرکنند وبه منکرات (شرک ، ظلم، جنا یت استبداد ، تعدی و در مجموع بتمام سیستم‌ها وهیا کل‌ناروائیکه فقط‌مقابل دعوت‌رهائی‌بخش اسلا م قراردارند) پایان دهید.

هان ـ ا ی برادر ! ای جوان رو شنکفر مآ بیکه بامغزنا رس وخام واطلاع محدود ونا کافی ات معتقد شده ای اسلام قادر به اداره‌ورهبری اجتماع نیست واساساً معیاری برای اجتماعی بودن و جامعه ساختن و تشکیلاتی را برای سازمان بخشیدن



و نظم دادن به نهضت سراغ ندارد ولذا باید بسراغ «چگوارا» « کاسترو» و«رجوی» رفت تا تیوری سازمانی آنانرا اقتباس کردوبا شرایط جامعه انطباق داد ؛ بخودبیاولمحهٔ بیندیش که تاچه حد در زنجیر التقاط اسیر ما نده ای بترس از عاقبت شوم این اقدام متهورانه‌ات«**ومن یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه**» کسی جز اسلام منهج وشیوهٔ دگری را جستجو کند هرگز ازو پذیرفته نخواهد شد » و لو هرقدرهم کوچک و یا جزیک مادهٔ قانون باشد ، زیرا این عمل منافی کمال اسلام وجامعیت آنست .

بنظر هر صاحب عقلی کلام قوی‌تر ازین سخن نبی کریم ﷺ وجود ندارد که فر مود« : **علیکم بالجماعة فا ن الجما عة ر حمة والفر قةعذاب** » شما لازم ا ست که جماعت باشید زیرا که جماعت رحمت وتفرق عذاب است چنانکه سلسلهٔ تاکید تاآن حد ادامه میابد که عزلت گزینی و بی تفاوتی وخروج ازجماعت و کناره گیری از قطار امت داعی و گسستن سلسله اطاعت بدهانه کفر و بمدخل هلاکت ابدی قرین می گردد ؛ **یدالله مع الجماعة وانما یأ کل الذ ئب من ا لغنم القاصیة** دست مدد خدا باجماعت ا ست وجزاین نیست که گرگ گوسفندی را میخورد که ازرمه دور افتاده باشد .

کجاست مرگ ننگین تراز انانیکه جماعت را کنارمی گذارندوروی د لائیلی بگوشهٔ میخزند ـ مرگ جاهلی مرگیکه هرگز حیلتی راسراغ ندارد «**من مات وهو مفارق الجماعة فانه یموت میتة جاهلیة**» کسی بمیرد واوجماعت را ترک گفته باشد پس او بمرگ جاهلیت مرده است .

آنانیکه بنوعی نهضت های اسلامی رارها میکنند ویادر جستجوی طریق دگری میگردند ویادربرابرحق و باطل موقف مساوی اتخاذ مینمایند وبه اصطلاح در در گیری دوامت، امت مسلمان وملت کفر و استکبار شریک نمیگردند انتظار چنین مرگی را داشته باشند ، مرگ ذلت آورهلاکت پایدار و برگشت ناپذیر ، داستمان تلخ و ناهنجار اطاعت هوا و نفس ، مرگ جاهلانه .

ازنظر اسلامی نقش نظم وردیف بندی های اجتماعی وتقسیم وظایف ومسئولیتها و ارتباط آنها با یکد یگر تنها محدود بزمانه صلح وامنیت نبوده بلکه اهمیت ویژهٔ آن در جریان حالات هنگامی واضطراروبهتر ازهمه دردوران جنگها بیشتر آشکار می گردد . ملتها وقشونهائیکه از تشکیلات بهتر واز ضوابط و انسجام بیشتر برخور دار بوده اند غالباً گوی پیروزی را ربوده و عروس فتح را بـه آ غوش کشیده اند .

قرآن کریم این منبع فیوض وبرکات و این سر چشمه بهترین رهنمود ها و ار شا دات الهی با درک کنه موجودیت انسان وخواستها ونیازمندی های مادی و معنوی آن و بادرنظر داشت روابط و پیوند ها ی اجتماعی آن این حقیقت را با اسلوب شیوا وکلمات رسا ، مخصوصاً برای کسانیکه ایمان آورده اند وسپاهی فرمان خداوند شده اند چنین بازگو میکنند « **ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کأنهم بنیان مرصوص**»

بیشک خداوند کسانیرادوست دارد که درراه او با صفوف متحد با دشمن مقاتله میکنند . گواینکه‌دیوار آهنین وبنای نشکن اند .

آری ، این مطلب برای‌بندگان خداوندبیشتر مطرح است ، برای آنانیکه منکر عبودیت طواغیت شدند وحق حاکمیت برزمین‌رااز آن‌ها نفی کردند ، وبرای گسستن‌زنجیرهای ستم وسیستم بردەسالاری‌آنان‌حرکتی‌راجهت بخشیدند و بی باکانه بخاطر تحقیق قوانین وضوابط مجوزۀ الهی برزمین وسپردن تقدیرآدمیان‌بدست مقدر اصلی و حقیقی آن ؛ ذات بی چو نیکه سر نوشت از او رو گرفته است ، قد علم کرده اند .

خداوند درین آیت بچند پهلوی عمدۀ قضیه تلویحاً اشاراتی‌دارد که خودبیانگرانتهای‌مقبولیت‌واوج فصاحت قرآنست

اولاً : خداوند کسانیکه‌دریک صف واحد بمقصد تنفیذ قوانین اودر زمین پیکار مینمایند رادرجمع دوستان خود خطاب مینماید .

ثانیاً : توجه آنهارا به انتهای اهمیت‌نظم‌وضبطورعایت‌وقوانین واطاعت ازیکدیگرمبذول‌میداردوبایک‌تعبیررسا وفوق العاده رشته‌همه‌بندهاوحصارهمه محدوده ها رامی شکند که دگر در کیفیت این فشردەگی‌وانسجام واتحاد صفوف حد و حصری باقی نمیماند «کأ نهم بنیا ن مرصوص » «بنای‌نەشکن » هرقدرکه بشر درجهت نظم یافتن تلاش بخرج دهد بازهم ازرسیدن‌به نقطه عروج عاجز میماند واین ازبهترین‌فن‌تأکید ووضوح بیان قرآنست .

ثالثاً : رمزبقاء وادامه حیات باسعادت و آبرومند آنها در پیوند گسست‌ناپذیر وپابندی بی‌چون‌وچرای آنهابه احکامات‌خداندی‌واطاعت کامل ازمقامات‌صا حب‌امر مضمر خواهدبود، وبدون شک پیروزی‌بسراغ‌آنهاخواهد شتافت و شکست وفشل‌مفهوم خودرا از دست خواهد داد .

لحظه ای بتاریخ‌طلائی‌اسلام‌نظری بافگنیم‌و اوراق‌زرین آنرا پهلودهیم، حادثه عبرتناک سه‌تن از اصحاب‌نبی کریم علیه‌افضل التحیات والتسلیمات (مراده بن ربیع ، کعب بن‌مالک وبلال بن امیه بن واقف) رامییابیم که در معرض مقاطعه چهل روزه حضرت پیامبر ﷺ واصحاب‌ارجمندش قرار گرفتند ، وعلت مقاطعهٔ آن بود که آنها بدلائلی از اشتراک درغزوه تبوک که پیامبر درآن حکم نفیر عام داده بو د ، بازمانده بودند . فشار روحی وتأثیرات روانی مقاطعه عرصه را چنان برایشان تنگ‌ساختدبود که آنها ناگزیر به مسجد پناه بردند ومشتاقانه به پوزش ونیاز خداوند متوصل شدنـد ، تاآنکه خداوند(ج) به پیامبرش امرفرمود که مقاطعه را برایشان پایان دهد .

له زندانی چنین‌تأثیر عظیمی‌را میتوانست دربرداشته باشد ونەچو به داری توانائی جلوگیری وانسداد از چنین‌تخطی‌های اجتماعی‌ونظامی‌رادارا بود که بتواند واقعه عبرتناک وپند آزمای تاریخ گردد .

آنهاخود اعتراف میکردند که هنگامیکه مابه پیامبر واصحاب گرامی اش سلام میدادیم ولی ایشان سلام مارا باصدای بلند«وعلیک»نمیگیرفتند و جواب حرفهای ما را نمیدادند ، هر لحظه آرزوی مرگ میکردیم و جهان باهمه بزرگی برما تنگ شده بو د .

اینگونه وقایع وصدهانظایرآن بیانگر حداعلای توجه اسلام برعایت نظم‌اجتماعی ، اطاعت‌ازموازین ومعیار های مسلمه مجتمع اسلامی است . در حالیکه این‌سه‌تن‌ازجمله اصحاب مقرب رسول‌الله ﷺ بودندودرطول مجاهدتها ، غزوات وسرایا دوشادوش سایر اصحاب حرکت میکردند و درتحمل انواع مشکلات همانند دیگران سهیم بودند ، درهیچ میدانی‌ازهمرزما نشان عقب‌نبودند،امابا‌ارتکاب‌فقط یک جرم، حکم‌خداو پیامبرش‌بالای‌ایشان تطبیق گردید آیت مبارکه در بارۀ شان نازل شد و مورد مقاطعه همگانی‌قرار گرفتند ـ اما اکنون بیشمارند افرادیکه

دست جنایتشان بخون هزاران افراد بی گناه تا آرنج آلوده شده است و در هر قدمیکه برمیدارند مرتکب بزرگترین وسنگین ترین جنایات میگردند، نه تنها قربانی نمیدهند بلکه همه افراد قربانی امیال شوم آنها میگردند ، ونه تنها ایثار وفداکاری درحق مظلومان ومستمندان نه مینمایند بلکه ازخون آنها تغذیه میکنند و پروندهٔ جنایات ، اختلاس ها ، خیانت وچپاولگری های آنها چه در اموال و دارائی های دولتی وچه در املاک فردی ؛ از دوران افتاده وصفحهٔ برای ثبت انبار وقایع وارتکابات آنها ندارد. اما بدلیل آنکه آنها اعضای عالیرتبه دولتهای مدرن امروزی اند، نه صرف اعمال زشت وکریه آنها پوشانیده میشود بلکه صفحات اخبار وجراید ومجلات مملو از تعریف و تمجید آنهاست .پس باید پرسید که نظم چه مفهومی دارد ؟ و اطاعت از قانون چه اصطلاحی است که کراراً از ورای امواج رادیوها وازستونهای اخبار وجرایدوارد صحنه افکار میگردد؟ و اجتماعیت چه واژه ایست که حقیقتی در پهنای اجتماع نداردوتنها طبقات پائین جامعه مامور پابندی بدانند ؟

آیا نظم وقانون آمده است تا تنها وتنها جمجمه فقرا ودهاقین ومحرومین ومنحیث کل مستضعفین را خرد کند وقامتشان را خمیده سازد ویأرسایت

نظم وقانون لازمه همه افراد اجتماع است ؟

این حقیقت تلخی است که چهرهٔ عبوس و سیمای دیومابانه آن بیشتر در اجتماعات پیشرفته کنونی ومهمتر از همه در حکومت ها ی به چشم میخورد که رهبری دنیای امروز را بدوش دارند وبه اصطلاح قافله سالار تمدن، و سمبول نظم و الگوی عدالت اجتماعی اند .

اکنون برای نمونه بچند شبکه و دستگاه های اجرائی صدراسلام اشاره میکنیم تا برآنانیکه چشم های ایشان حقایق روشنتر از آفتاب را نمیبینندویکسره انکار میکنند که گویا در اسلام سیستم وتشکیلات اداری اجتماعی وجود ندارد ، گواه باشد .

شورای مرکزی دولت اسلامی درعهد پیامبر :

باآنکه حضرت،دراوقات حساس ومسائل مهم ، اجتماع تمام اصحاب (مهاجرین وانصار) رامطالبه مینمود ودر حل آن آراء آنهارا اجرا میشد و اکثراً باتائید اکثریت معقول(نه اکثریت بی ما هیت وفاقد رأی) مسئله را فیصله مینمود ، شورای خصوصی نیز داشت که متشکل ازین افراد بود :

ابوبکر صدیق رض، فاروق رض، عثمان بن عفان رضی الله عنه ، علی بن ابی طالب رضی الله عنه ، حمزه رض، ابوعبیده رض، عثمان بن مظعون رضی الله عنه ، عبدالرحمن بن عوف رض ، سعدبن ابی وقاص رضی الله عنه ، طلحه رضی الله عنه ، زبیر بن عوام رض و جعفر رضی الله عنه .

پیامبر گرامی اسلام دراوقا تیکه بمشاوره عمومی نیاز احساس نمی شد ، بااین دوازده نفرمشوره های خصوصی انجام میداد . وبحق اینها حیثیت وزراء ومستشاران مخصوص و یا شورای عالی عصر پیغمبر را داشتند .

حضرت پیغمبر علاوه از تعلیم وتفهیم قرآن وحلقات درس ، تمام امور دولت اسلامی رانیز تحت نظر داشت و برای اولین بار در تاریخ بشر امور دولت را برمبنای یک تشکیلات منظم شورائی اساس گذاشت و برای اداره هربخشی افراد را مطابق صلاحیت واستعداد ایشان میگمارید . درحالیکه رژیم منحط قبیله ای عرب جزوحشت و جنایت چیزیرا نمیشناخت ، وافتخار در دست قبیلهٔ بود که بیشتر ظلم کرده بود و اضافه تر خون ریخته بود ، و سردمدار قبیله هم سر وسیر سیاست و هم سمبول تعلقات با خارج قبیله و هم سر پرست و بالاخره مالک بالاستحقاق خزانه و دارائی قبیله و غیره . . . بود .

وافراد قبیله هم هر عمل اورا مشیت الله میدانستندوبی اندک تأمل سر اطاعت خم میکردند و او را برگزیدهٔ ارباب

الانواع و خدایان تصور می نمودند و ریاست و قلدری‌را حق مسلم او میدا نستند چنا نچه که چندی قبل بسیاری از ملت ما هم چنین تصور می‌کردند و پادشاهی را تنها و تنها مختص بذات معظم‌همایونی و خانوادهٔ نجیب او میدانستند و کوچکترین اعتراضی را بغاوت و توهین به شخصیت عالی قلداد می کردند و همه خطاها و سیه کاریهای خاندان را حق تسلیم شدهٔ آنها می پنداشتند .

درچنین محیط آ گنده‌از فسادو وحشت، ناآ شنا به قا نون و نظم اجتماعی (سرزمین‌حجاز)،اسلا م‌دست به تقسیم وظائف و مسؤلیت ها و جدا سازی بخش‌های مختلف جامعه میزند که قا نونها ی تازه ومدرن امروزی اصولا اقتباس ناقص‌آن بشمار میرود .

چنانچه‌تشکیل عمله برای انفاذ قوانین جزائی و اجرای احکام شرعی ، عملهٔ ناظر بربازارهاواسواق‌گسیل،سفرا ءبه ممالک همجوار ، طرح نشان رسمی دولت اسلامی (خاتم وسهرآنحضرت) تربیهٔ ترجمانان به منظور تماس با جهان خارج و استخدام عمله جهت مبارزه با بیسوادی و غیره که ذیلاً باکمی تفصیل بحث میشوند نمونهٔ بارز ازاقدامات‌قائد بزر گو ارو رهبر گرامی القدربشریت محمدمصطفی(ﷺ) جهت بسیج و تنظیم نیروها و رشد وا رتقا ی سر یع جامعهٔ اسلامی میبا شد .

عمله منفذین جز اها :

اگرچند در ابتدا برای اجرا تعمیل جزا ها در او قات ضرورت ، افرادی بدون تعیین‌سمت رسمی آنها فرا خوانده میشدند اما بعد ها،برای اینکار این افراد متعین شدند :

علی بن ابی طالب رضی الله عنه، زبیر بن عوام (رض)، مقداد بن عمر رضی الله عنه عاصم بن ثابت رضی الله عنه، محمدبن مسلمه‌وضحاک بن‌سفیان کلابی. وقرارروایت زادالمعاد **و کان‌قیس‌بن سعدالانصاری‌منه‌بمنزلة صاحب الشر طةمن‌الامیر:**

قیس بن‌سعد انصاری در دربار رسول ﷺ بمنزله‌افسرپولیس بود »

این افراد در واقع کار وزارت عدلیه یا داد گستری کنونی را انجام میدادند .

عمله‌نگرانی‌ونظا رت‌برشهر ها درعصر پیامبر:

تا مین امنیت‌شهرها و محافظت اموال‌مردم ازعمده‌ترین وظایف‌دولت اسلامی است . حکومت نوپای اسلام بمنظورتعیین‌ارزش‌واقعی‌اجناس‌وکالاها و برای جلوگیری‌ازاحتکار ، بالابردن نرخها ، معاملات غیرشرعی سود ، ربا ، غش،خدعه وغیره ، افرادی را مؤظف ساخته‌بود که‌ازجمله سعد بن عاص رضی الله عنه میباشد که بعداز فتح‌مکه محتسب بازارمکه‌مقررگردید ودربازار مدینه برای مدتی این وظیفه را حضرت عمر فاروق بدوش داشت وه‌مزمان‌باگسترش ساحه‌دولت‌اسلامی وفتح شهری ، محتسب آنجا تعین می گردید .اصطلاح محتسب‌را ازین جهت‌ذکر کردیم که‌درآنوقت‌این کاررا بنام الحسبه و مسئولین اجرای آنرا المحتسب یادمی کردند .

سفرای دولت‌اسلام درعهد طلائی پیغمبر:

اسلام حکومتی مبتنی براصول ونظریات عالمگیر و جهانشمول . و لذا ضرورت‌آن‌برگسترش‌روابط خارجی و بین‌المللی نسبت به حکومات‌یکه دارندهٔ اغراض مادی‌اندبمراتب‌بیشتر است .

وازطرفی‌نبی کریم(ص) فرستادهٔ خداوحامل پیام توحید بود ولازمهٔ ابلاغ آن تنها برتوده های سرزمین حجازمحدود نمیشد وبا یستی پر ده کان گوش های‌سردمداران دوابرقدرت وقت ، یعنی کسری وقیصر اقمارآنها را در د نیا نیز به ار تعاش د ر میآورد .

بناء پیامبربزر گوا ر اسلام به برقراری تعلقات وروابط سیاسی بادنیای بیرون‌و مخصوصاً با دوقدرت سیاسی‌بزرگ‌دنیا ، اهمیت خاصی‌قائل بود. ودرین سلسله‌سفرای متعددی را بگوشه های مختلف دنیاگسیل‌داشت تاپیام اسلام را نه تنها برتوده های عوام آنجا بلکه بگوش حکام وامرای آنها نیز برسانند وبدینو سیله اتمام حجت نمایند .

ابن حزم تعداد این خطوط و

اصحاب حامل آنهارا ده ، وابن هشام عددآنرا « نه » ذکرکرده است اما بن سعد در زمینه تفصیل بیشتر داده و رقم آنرا (۱۰) خطوط خورد و بزرگ ذکر میکند که عنوان پادشاهان ورؤسا قبائل مختلف دنیا فرستاده شده بود ، که محتویات بعضی دعوت و تبلیغ ، و بعضی مشتمل بر معاهدات وتفصیل احکام شرعی بوده است. ازجمله این تعداد، تنها اسمای پانزده تن ازسفرا وخطوط محوله آنها ذکرگردیده و بقیه از اوراق تاریخ بیرون مانده ودرپی گذشت وتوالی اعصار در ریگزار فراموشی رسوب کرده اند . وما بخاطر رعایت اختصار بذکرچند تن آنها اکتفا میکنیم :

۱ - عمر بن امیه ضمری (رض) (نجاشی شاه حبشه).

۲ - وحید بن خلیفه (کلبی رض) (قیصرروم).

۳ عبدالله بن حذافه سهمی (رض) (کسری ایران).

٤ - حاطب بن ابی بلتعه لخمی (رض) (مقوقس مصر).

٥ - شجاع بن وهب اسدی (رض) (حارث غسانی شام).

٦ - معاذ بن جبل (رض) یمن .

۷- مالک بن مراده (رض) یمن.

۸ - ابوموسی اشعری یمن.

نشان دولت اسلامی (خاتم) :

چنانکه میدانیم برای حکومتها داشتن نشانهای رسمی از اهمیت بنیادی بر خوردار است و ضمناً برای رهبران دول داشتن مهر ازنشانه‌های امتیازی آنهاست ، در دوران پیغمبر گرانقدر مانیز مهر (الخاتم) که آنرا از نقره ساخته بودند و برآن اسم زیبای محمد رسول الله ﷺ را نقش بسته بودند ، از اهمیت قانونی بر خوردار بود. ابن عمر (رض) میفرماید: که این مهر بعد از وفات پیغمبر ﷺ نزد حضرت ابوبکر (رض) وسپس نزد حضرت عمرفاروق (رض) بود ، اما در زمانهٔ حضرت عثمان (رض) درچاهی بنام «اریس» افتاد و ناپدید گشت . قرار روایت ابن عمر (رض) حضرت پیامبر فرموده بودند که کسی نباید مهری بسازد که نقش آن مشابه نقش انگشتانه من باشد . حضرت معیقب بن ابی فاطمه دوسی محافظ این مهر بود که آنرا « امین الخاتم » میگفتند .

ترجمانها ویا متخصصین زبانهای خارجی در دوران پیامبر :

ازآنجائیکه حضرت نبی کریم (ص) رئیس دولت اسلامی و داعی الی الله بود و پیوسته به ارسال خطوط بماورای مرزهای کشور اسلامی نیازاحساس میکرد و در ضمن خطوطی نیز وصول میداشت : برعلاوه بگسترش روابط خارجی تأکید زیاد مینمود و لذابرای پیشبرد این برنامه ها به تربیهٔ ماهرین و متخصصین زبانهای خارجی توجه مبذول میداشت ، چنانکه زید بن ثابت روایت میکند :

عن زید بن ثابت أن النبی ص امرہ أن یتعلم کتاب الیهود حتی کتبت للنبی کتبه أقرأته کتبهم اذا کتبو الیه

از زید بن ثابت مرویست که پیشوای بشریت (ص) مرا به آموختن زبان یهود (عبرانی) مامورساخته بود تا آنکه من این زبانرا آموختم و

برای پیامبر ص به آن خط مینوشتم وخطوط واصله اش را برایش قرائت میکردم . بقرار روایت ابن حجر از امام بخاری ، زید بن ثابت آنقدر دارای استعداد فوق العاده بوده که این زبانرا در مدت پانزده روز فرا گرفته است . وبرحسب روایت مسند احمد ومسند اسحق ، وی به آموختن زبان سریانی نیز مأمورشده بود ودرین سلسله زبانهای فارسی، رومی ، قبطی، وحبشی را نیز فرا گرفت .

ابن سعد می نویسد :

درسال هفتم هجری شش تن از اصحاب برای مقاصد سیاسی به بیرون از مرزهای دولت اسلامی فرستاده شدند که هر یک مسلماً بزبان قوم مزبور آشنائی داشتند .

و برعلاوه ، کار نظام دفتری وکتابت ، مبارزهٔ علیه بیسوادی و جهل وغیره از اقداماتیست که حکومت اسلامی مدینه بجدیت کارآنرا آغاز کرد - تاآنکه در نتیجهٔ این حرکت علمی ، دولت پهناور اسلامی مرکز

علوم وفنون دنیا بحساب میآمد و تمدنهای امروزی غرب اکثراً ازین سرچشمه سیراب شدند .

اسرای صدقات یا دستگا جمع آوری مالیات در عهد پیامبر :

درکتب احادیث عاملین زکات را مصدقین مینامند وقرار روایات مشابه ابن‌هشام(رح)- ابن‌حزم(رح) ابن جریر ابن کثیر(رح)وابن اثیر(رح) درعهدباسعادت آنحضرت(ص) تقریباً در تمام قراء وقصبات عاملین زکوة و و وصول کننده گان صدقات مؤظف شده بودند که به این‌مقصدکار نمایند واینک اسمای چندتن‌ازافرد عمدهٔ‌آن ذیلاًتحریرمی گردد .

۱-مهاجربن ابی امیه‌رض(صنعایمن)

۲ - زیاد بن لبید انصاری(رض) (حضرموت) .

۳ - عدی بن حاتم(رض) (بنوطی و بنواسد).

۴ - مالک بن نویره (بنو حنظله)

۵ - علاء بن الحضرمی رض (بحرین)

۶-علی بن ابی طالب رض (نجران).

نائبین حکومت در عهد رسول‌الله ﷺ :

قراریکه قبلاً نیز تذکار رفته است ، حکومت اسلامی بدون امارت واطاعت ناقص وغیر قابل بقاست و امامت وامارت ونظم واطاعت‌روح‌آن بحساب میرود. ولذاهنگامیکه حضرت پیغمبر ازمدینه‌بیرون تشریف میبردند نائبینی رادرمرکز میگماریدند تاامامت مسجد نبوی وسرپرستی وقیمومت امور دگر مجتمع را به عهده‌گیرد .

آری ، ازین همه‌جدیت‌وتأکید برمیآیدکه قائد بزرگ انسانیت لحظهٔ راهم نمیتوانست‌تحمل کندکه اجتماع مسلمانان بدون امیروتیم سپری نماید و مراتب نظم و اطاعت از جابر افتد کتب‌تاریخ فهرست‌بزرگی ازین‌افراد رانقل کرده که مجال اقتباس آن درین‌مقاله وجودندارد و لذا بذکر چندتن آنهااکتفا میکنیم :

۱ - سعد بن عباده‌انصاری(رض) غزوه دوان سنه دوم هجری .

۲-سعدبن‌معاذانصاری(رض) غزوه بواط‌سنه دوم هجری

۳ - زید بن حارثه (رض) غزوه سفوان سنه‌دوم‌هجری

۴ - ابولبابه(رض) امیرمسلمانان وعمربن‌ام مکتوم(رض) امام‌نماز درغزوه بدر کبری .

۵ - عبدالله‌بن‌ام‌مکتوم(رض)غزوهٔ قرقرةالکدر سنه سوم هجری

۶ - عثمان‌بن‌عفان(رض) غزوهٔ غطفان‌سنه سوم هجری .

از جملهٔ‌عبدالله‌بن‌ام مکتوم در بیشتراز هشت غزوهٔ‌نیابت رسول‌الله ﷺ رادرمدینه‌بعهده‌داشتند .

اینها دلائل و اسناد تاریخی اند که بطور مختصر ارائه گردید تا در پرتو مطالعه آن افکار پوچ حامیان عقاید وارداتی و کفرآلود شرقی و غربی تنبیه گردد . اینها همه شواهدی اند که به ثبوت‌میرسانندکه‌تصورحکومت واجتماع در اسلام برعلاوه‌ایکه زادهٔ تجارب عصر حاضر نیست و از هیچ مکتب‌فلسفی و سیاسی دگر متأثرنشده است . بلکه ایجاد و تأسیس دستگاه ها وشبکه‌های پیچیدهٔ‌اجتماعی ازابتکارات اسلام بوده است که سنگ بنیاد آن در عهد پرافتخار زعیم و پیشوای عالم بشریت نهاده شده است .

البته شکی نیست که یکچیز دراسلام وجود نداشته است واسلام عزیز همیشه بیزاری خود را از آن اعلام داشته است و آن تشریفات و رسوم خرافی در حکومتهای امروزیست . چون حکام امروزی بخواهند بامردم دیداری‌داشته باشند ، مقادیر هنگفت پول لازمه مصارف تزئین تنها راه‌رفت آنها تا محل و بنای تخت ویا لوژ سخنرانی آنهاخواهد برد ، دستگاه‌های تلویزیون ، رادیو و وسائل ارتباط جمعی هم روانه محل‌می‌گردند تاچند کلمه پوچ و بی اساس آنها را ضبط کنند ، وبعداً باآب و رنگ تملق خاصی آنرا به اصطلاح«انلارج»نمایند وبخورد مردم بدهند . دنده و پولیس و موترهای زیاد امنیتی نیزملزوم این گرد هم آئی هاست‌تا به ذات والا! کدام آسیبی نرسد .

اما در اسلام به ساختن تخت و مقام

بقیه در صفحهٔ (۱۴۴)

از عبدالاحد تارشی

افغانستان

آیینه دار کربلا

باز می آید محرم محشر غم در بغل
خود یکی ماه است وصدها قرن ماتم در بغل

کوره های آتشین از آه طفلانش بکف
وز سرشک بی پناهانش دوصد یم در بغل

جسم آن منزلگهٔ روح قیامت زای خون
روح آن پیغام طوفانهای پیهم در بغل

پاره های قلب مجروح پیمبر در کفش
لیک بهر زخم دینش طرفه مرهم در بغل

چیله با دست شهادت نخبه گلهای رسول
باشدش زان عطر صدها باغ خرم در بغل

تا ابد از قطره قطره خون اولاد نبی
بهر گلزار شهادت سرخ شبنم در بغل

جان براه عشق بسپردن بود اصل کرم
ریگ ریگ کربلا دارد صد حاتم در بغل

کربلا دشتی است کوچک لیکن ازاعجاز خون
میتوان گفتن که دارد هردو عالم در بغل

عشق را سیراب کرد از آب حیوان کربلا
تا ابد شد بهر او سرمایهٔ جان کربلا

منجمد هرگز نخواهد گشت از برف قرون
چشمهٔ خونی که بنمود مست جوشان کربلا

در رگ هر انقلاب سبز ایمان تا به حشر
خون داغی گشته می افتد به جریان کربلا

د ر دل هـر قطرهٔ هـر جنبش خو نین حـق
جای می گیرد چو یک توفنده طوفان کـربلا
کشتی نور است وجاری گشته د ر بحر ز ما ن
می برد سو ی اید کـا لا ی ایما ن کر بلا
آتش خو ر شید را اشک فلک سا ز د خمو ش
لب کشاید گر به شرح درد پنها ن کـر بلا
لیک خو ر شید د گر بر پا کند سو ز ند ه تر
گر کشد از سینه آ هی شعله افشا ن کـر بلا
کشو ر خو نین ما آ ئینه د ا ر کـر بلا ست
زانکه دارد صبح و شا مش صد محرم د ر بغل
شب درین کشور لباس سرخ خون دارد به بر
شسته روی قیر گو نش را به خو نا ب جگـر
روز تا ر یک است از آه بخـو ن غلتید گا ن
جا مهٔ نو را نی آن د ر خم شـب گشته تر
شاهد پر وا ز آتشها ی سو ز ا ن لبت افـق
جـای پـر وا ز نسیم صبگا هـی هـر سحـر
سینهٔ نمناک گو ر ستان شود صد با ر چـا ک
هر نفس ، تا سینه چا کا نر ا بپوشد پا و سر
می تپد در خون هزا ر ا ن ما د ر گیسو سفید
برسر قبـر هـزا ر ا ن د ختـر رشک قمـر
قلب پا ک و کو چک هر طفلک گهوا ر ه را
می درد صد مرمـی اعـدای خونخـوار بشر
ای بسا طفل رضیع کز شد ت جو ع می مکد
خون قلب مادرش را کو بخون شد غو طه ور
مرگ باصد چهره در این کـربلا گر د د عیان
باری آتش در کف وبـا ر د گر سم د ر بغل
ریـزش بمهـای وحشتزا چـو انگیزد غبـا ر
مو جها ی دود چون خیزد زهـر شهر و دیار
ذره ها ی جسم انسا نی بو د اجـز ا ی آ ن
کز زمین بالا شود بادود و امـو اج شر ا ر

ریزه های گوش و چشم و بینی وقلب و جگر
پاره های دست وپای وسینه هسای پسار ه پار

قطعه قطعه گردد آنسان جسم مظلو ما ن زیم
کز فزونی همچو ریگ دشستهنااید د ر شما ر

تا نکها آنسا ن یتیمان‌راد ر آتش مسی کشد
کاش دهایی می کند گنجشک خوردی را شکار

می رو د از نرد با ن د و د بالا بحر خسو ن
تاکند از صد شعق قلب فلک را داغسد ا ر

صد فرات خون برد در کر بلا ی ما روا ن
و اندران بس کشتی اجساد ، مرمی گشته با ر

مرگ می گیرد به بر فر ز نسد را جای پد ر
چون پسر گیر د پدر را گور پر نسم د ر بغل

در میا ن کشتگا ن شو ر جنو ن برپا شسو د
خشت وسنگ وچوب درفریاد و وا ویلا شود

در پی بمباردمان چون اقسر بسا ی کشتگا ن
از عزیزی هر یکی د ر بحر خو ن جو یا شود

پار ه یی از یک دل صد پاره را گیرد به دست
مسادری ، وانگه فغسان درد ازو بسالا شو د

که بروی خسود بما لد که بقلب خسو د نهد
آنقدر خون ریز د از چشمش که نابینا شسود

کودکی خود را د ر آغوش زن جانانا د ه یی
افگند ، وانگه سرشکش مو جز ن در یا شو د

دختری گیرد سسر از تن جدا یی را به کسف
وای مسادر گوید ویا مرد گسان یکجا شو د

پیر مردی دست وپایی کسو چک بیر ید ه را
در بغل بگرفته مجنون وار د ر صحرا شسو د

زین قیامت صحنه ها آ غو ش هر شهر است پر
باشد هر و یرانه منزل را دو صسد بم در بغل

لیکن اینجا پا یگاه قهسر ما نسان نیسز هست
درمیان موج خو نش فسو ج شیران نیز هست

گرچه از ماتم سیه پوشیده شهر و دشت کوه
بالباس سبز بیرق‌های ایمان نیز هست
برق شمشیر ارچه از مرگ عدو دارد خبر
قاصد این مژده‌ها تکبیرهای ران نیز هست
می شگوفد از لب هر کس گل یاد خدا
بین این ویرانه‌ها صدها گلستان نیز هست
قطره‌های اشک اگر از دیده‌ها ریزد فرو
کاخ کفر سرخ را کوبنده طوفان نیز هست
می برد چنگال آهن در دل دشمن فرو
حامی این صعوه‌ها خیل عقابان نیز هست
زیستن جز بین آتش را شمارند عار خود
اینچنین مرگ آشنا آتش نگاهان نیز هست
دارد هر سنگ بخون تر گشته سنگر در عقب
دارد هر کوه به غم آغشته ضیغم در بغل
مردمی رویاند از این خاک هر باران بم
نوشد آب زندگی اینجا جهاد از بحر سم
از میان کوره‌های آتش و امواج خون
آتشین خو قهرمانان می‌نمایند قد علم
می جهد ازهر ستم ویرانه سربازی دلیر
تا بر اندازد زغیرت بیخ الحاد و ستم
می شود از صفحهٔ سنگر اگر یک نام پاک
همزمان صد نام دیگر می شود آنجا رقم
بهر سربازان حق مرگ است شهدی خوشگوار
زندگانی گشته زیتر و بهر دشمن زهر غم
جوی خونی گرروان سازد زمظلومان عدو
خون وی را می‌کند جاری سپاه حق چو یم (۱)
از جنون خویش دشمن پا به کهساری نهاد
کاندران مرگ است دامنگیر او در هر قدم
صعوهٔ این کوه سیمرغ است در روز مصاف
زال (۲) اینجا پروردپیوسته‌نیرم(۳)در بغل

(۱) دریا (۲) زال :پدر رستم قهرمان شاهنامهٔ فردوسی و درینجا پیرمزن (۳) نیرم نریمان پدر سام جد رستم

ترجمه از منابع خارجی

شمال شـــرق کابـــل

درحدود شش سال قبل ببرک کارمل رهبر مارکیست که قوای شوروی را به افغانستان دعوت نمود ، مبارزین مسلمان سخت ترین جنگهای شان را در کوه ها وقلعه های هندوکش ادامه میدهند « بازی بزرگ » یعنی منازعه ایکه در قرن(۱۹) بین تزار روس وبریطانیا بر سر افغانستان آغاز گردید وتا امروز ادامه دارد، لاکن شیوه آن منازعه شکل جدید تری را بخود گرفته است ـ دریکطرف قوای شوروی وعساکر دولت ببرک کارمل قرار دارند که از حمایت کابل هم پیمانان مسکو برخوردار اند ـ وطرف دیگر این جنگ همانا مجاهدین افغان اند.

آیا اینکه روسها همان سیاست توسعه طلبی اواخر قرن(۱۹) که منجر به وسعت بنادر شوروی تا به دریای آمو گردید تعقیب مینماید یاخیر ؟ اکنون این سوال نزد افغان ها جنبه علمی دارد ـ مجاهدین اکنون دریک جنگ فرسایشی بارژیمی در گیرند که طرف لعن وطعن ونفرت شان قراردارد. قدرت طرفینی درگیر از هیچ نگاه باهم قابل مقایسه نیست

در شمال شرق افغانستان در وادی پنجشیر در فاصلهٔ یکصد کیلو متری کابل درهٔ استثنائی وجوددارد که مجاهدین آن بدون کدام موجودیت مشخصات خاص تحت قومانده احمد شاه معود جوان(۳۲)ساله که خود یک محصل پوهنځی انجینری بود جمع شده وتحت رهبری تنظیم جمعیت اسلامی افغانستان که در خارج از کشور و در پشاور پاکستان مرکزیت دارد عملیات خود را انجام میدهند .

پنجشیر دارای اهمیت سوق ـ الجیشی زیادی بوده که مرکزفرماندهی آن به تونل سالنگ که راه اکما ـ لاتی دشمن ازشوروی تاکابل وميدان هوائی بگرام امتداد دارد کنترول کامل دارد سالنگ یک راه اکمالاتی مجاهدین از پاکستان به قواء مقاوت نیز به حساب میرود بعد از ۱۲ روز سفردر اکتوبر ۱۹۸٤ همراه با کاروان مجاهدین از چترال که در شمال پاکستان موقعیت دارد واز آنجا به کوه های همسایهٔ آن نورستان به پنجشیر رسیدم ، برای رسیدن به پنجشیر از کوه های مر تفع ۵۲۰۰ متری چمن که یکی از بلند ترین قله های بلند به حساب میرود باید عبور نمود خوشبختانه که قله مذکور آخرین قله بود وبه منطقهٔ پریان که در حصه بالای پنجشیر واقع است منتهی میشود ودریایی آن از برف کوچهای اطراف هندوکش سیراب میشود ـ درنورستان بعضی از قراء کوچک آنقدر ازشدت جنگ متأ ثر و تخر یب نشده اند گاهگاهی قوای کوماندوئی دشمن برای

تعقیب مجاهدین به این منطقه قواء فرود آورده و زمین های قابل چرا ـ گاه در کوه‌های مذکور بامین های ضدپرسونل آلوده سازند ـ لیکن اکثراً خانه ها ثابت و زن و اطفال در قریه و خانه هایشان دیده میشوند رمه های بز وگوسفند ان دنبه دار تربیه و بمصرف میرسند .

ادامهٔ سفر ۱۰ الی ۱۲ ساعت بطرف جنوب اصلاً اوضاع راتغیر داده زیرا موقعیکه چشم به وادی پائین یعنی دشت «ریوت» که‌یک شهر کوچک و بزرگتر ازیک قریه‌بوده ودر آن سرک به نظر میرسد که‌به‌کابل منتهی میشود در فکر موجودیت دریای پنجشیر و قطار درختان مشهور که‌برگ های خزانی شان در حالت ریختن بود توجه بیننده را بیک منظره‌آفتابی بعدازظهر جلب مینمود ، اما دشت «ریوه» چنین نبود .

آلچه به نظر رسید بدتر ازیک شهر ارواح بود که‌به شکل یک‌قشر خالی در آمده بود وبصورت‌عموم‌تمام خانه هاوقلعه ها مورد اصابت بم‌قرار گرفته بودند، لاشه موتر های منهدم شده و مرزیس هائیکه دران علامت اصابت مرمی بنظرمیرسید طدمه‌دیده شده بودند جعبه مرمی های کوچک در هر طرف کرچه و بازار پراگنده بمشاهده میرسید ـ قطی های خالی روغن که درآن به‌لسان‌انگلسی تحریر



فرمانده قهرمان انجنیر احمد شاه مسعود

شده بود (روغن‌مصرفی‌ساخت‌شوروی برای صادرات) نشانه از موجودیت قواء اشغالگر در گذشته بود.

غند محلی قسماً ویران اماقسمتی ازدیوار اطاق های‌آن که‌درآن‌سلاح مجاهدین از قبیل کلشینکوف‌ویکتعداد راکت‌اندازهای‌نوع‌آر.پی.شش‌وماشین دارهای‌خفیف روسی آر . پی . کا و ماین های ضد تا نگ و حتی دو میل تفنگ های ۳۰۳ بور موسوم‌به «لی انفیلم» که با دست گیت آن پس وپیش میشود به نظررسید.

درحالیکه نفس‌خودرا بانوشیدن چای سبز ویک لقمه نان فطیر که یک غذای عادی ومروج مجاهدین است تازه میکردم دریک کنارهٔ ما مجاهدی‌خوابیده بود که مریضی وتب داشت ! آنها فکر میکردند که‌مریض ملاریا داشته باشد ، اما هیچ کس متقین نبود ، چون درآنجا داکتری وجود نداشت وفقط یک پرستار نیم تجربه درآنجاموجود بود که‌نماینده‌گی از موجودیت تیم طبی در پنجشیر مینمود ، کسانی که به‌مریضی سخت تر وشدید تر مبتلا میشوند باید به پاکستان منتقل کرده شوند ـ من به سخنان عتیق‌الله‌قوماندان ۳۵ ساله محلی گوش دادم که میگفت ازجمله (۱۰۰۰)فامیل‌دردشت‌ریوت‌اکنون ۱۶ آن‌باقی‌مانده‌است، ازوی‌پرسیدم که‌تمام آن‌فامیل مجاهدین اند،موصوف‌بجواب گفت: که همه فامیل های‌مجاهدین در

حدود(۶۰۰)فامیل در وادی های اطراف دره جاگزین شده اند ،باقی ازپنجشیر خارج وبه جاهای محفوظ تری منتقل شده اندد لیل بیرون کشیدن فامیل های مجاهدین بمباردمان دوام دارروسها بەشهر وقصبات است ،فقط سه روزقبل (٤) فروندطیارەجیت نوع ٢٤ - ١۶٤٧ بمب راکه ازنوع آتش سوز بودندومعمولاً دربین مجاهدین بنام بمب ناپالم یاد میشود پرتاب نمودند ، میان چنین حملات معمولاً تمام انواع مواد منفلقەرادربرمیگیرد اماخودم علامات سوختگی را دیدم که در اثر تماس جرقه تولید مینماید .

روز بعد ازینکه ازسفردر داخل دره باز گشت کردم مواد منفجرەمذکور هنوز شعله ور بود حتی قوماندان مذکور قصەنمود که دو فروند طیاره جت نوع ٢٤ - ٤٧ ازبالای مواد منفجره مذکور بر ارتفاع نزدیک پرواز نموده و مارا تهدید میکردند بعضاً بمجرد شنیدن آواز شان طیارات مذکور از بالای سر ، ناپدید میشدند

تصادفاًدر اثنای بمباردمان روس ها چند روزقبل مسعود در دشت ریوه بود قوماندان مذکور نزدیک بوددر اثر انفجار یک بمب کەدر خانهٔ پهلوی محل اقامت وی منفجر شد از بین برود بمن گفته شد کەقوماندان مسعود فعلاً جائی رفته اما دور نرفته ـ

سوال کردم کجا رفته میخواهم این قوماندان راکەشخص افسانوی زمان خود میباشد ملاقات نمایم بمن گفته شد که موصوف در شهر همجوار یعنی سفید چر تشریف برده است.

تصمیم گرفته شدکه سفر درشب آغاز شود لاکن فقط دو ساعت را در بر گرفت وآن هم از پهلوی خرابه های تانگهای نفر برروس ازمنطقه مذکور که بخاطر داشتن درخت های توت شهرت زیاد دارد و اکنون بدون سکنه است عبور نمودیم در نزد یکی شهر بکلی تخلیه شده من به سه نفر پاسبانان شب روبرو شدم .

عادتاً مجاهدین در وقت شب مصروف غسل نمودن دردریای پنجشیر بودند که چند لحظه بعدنمازصبح شان آغاز میشد و من با بیرون شدن از بسترهٔ سفری خود به عجله به طرف کوه های پرنشیب بخاطر پیدا کردن محل اقامت درمغاره های ساخته دست انسان که بخاطر محافظت از حملات هوائی ساخته شده بود رفتم وقراریکه گفته میشد امکان دارد قوماندان مسعوددر حوالی شام آنجا برسد وبعد از صرف صبحانه افغانها که معمولاً چای و نان خشک بود فرصت آن بدست آمد تا بعد از حرکات هیجان آور در مقابل کمره اکثرآمجاهدین بەشکل گروپهای کوچک تجمع نموده وسخن را آغاز نمودند ، بعضی اسلحهٔ شان را از غلاف کشیده وبه پاک کاری آن آغاز نمودند،

ویا بصورت یکجائی بخواندن قرآن شروع کردند ، دراین اثناءسه نفرکه بامرکب هایشان از راه عبورمیکردند وتلخان بر سر آنها حمل مینمودند درزیر درختان توقف کردند و مقدار تلخان را ازبارهای (۷۰) کیلوئی شان کشیده و به مجاهدین توزیع نمودند (این غذای مجاهد است) یکی از آنها صدا کرد ، به اندازهٔ یک لقمه بمن نگهدار ، د رموقعی که نان و دیگر موادغذائی برای خوردن نباشد یگانه وسیلهٔ زنده ماندن دراین جاهمین تلخان است ، درحدود(۲) کیلوگرام تلخان برای(۵)نفردر یک شبانه روز غذائی کافی است .

بر خلاف ریش ولنگی کەاکثر مردم افغانستان به آن عادت دارند مجاهدین پنجشیر اکثرآیونیفورم کلاه پکول پشمی است ، برخلاف عساکر افغانی که هفت نفر شان چندروزقبل اسیر مجاهدین گردیده بودند ، بطور انگشت نشان دریشی های پشمی بەتن داشتند ،آنها سه هفته قبل در تنگی سالنگ بدست مجاهدین اسیرشده بودند آنها مانند اکثر عساکرافغانی کهانی بودند که بزور بخدمت عسکری سوق داده شده بودند ، بعضی از آنها می گفتند که اقارب شان درصف مجاهدین جهاد مینمایند ـ روحیه عساکرافغانی خیلی پائین است ـ و تعداد آن ها که

به‌صف مجاهدین می‌پیوندندخیلی زیاد است ، اکثراً عساکر قوای پیاده منتظر آن اند که مورد حمله قرار گیرند وبدین ترتیب یک‌چانس‌خوب برای فرار کردن عساکر مذکور و پیوستن شان بمجاهدین پیدا میشوداین موضوع رایک‌قوماندان مجاهدین اظهار نموده گفت - ساده است که فراریان رادر اثنای رفتن و پیوستن به فامیل های شان درطول راه ملاقات نمود اکثراً مجاهدین پول برای خرچی‌راه شان نیز میدهند - سرنوشت زندانیان مربوط به موقف سیاسی شان است کمونستان اعدام میشوند ، ودیگران معمولاً آزاد وروانه خانه هایشان می‌شوند ، چند لحظه قبل‌ازنان چاشت گلزار خان قوماندان ۲۹ساله سفیدچیر مرا صدازد وگفت که از یک جریان غیرقابل پیش بینی تماشاکن و آن لیلام زمرد بود . دریکعده وادی های اطراف پنجشیر بین دشت ژیوت وخنج که شهر در سمت جنوب واقع است ، یکعده مردم محلی‌و بعضاً - مجاهدین‌معادن‌زمرد را با دست حفر مینماید گلزارخان گفت که داوطلبی آزادانه است وحتی بمن اشاره نمود که میتوانم در[illegible]د اوطلبی شرکت کنم ، مشاهده کردم که‌یکمقدار سنگ و بندل های پول از یکدست بدست دیگری تبادله گردیدند ،

طعام چاشت‌ساده ولی‌قناعت‌بخش بود وآن عبارت از برنج بودکه در روغن پخته شده بود ، گرچه‌سفیدچیر ۸ ساعت از کابل‌فاصله‌داردااما راهی است که درآن رفت وآمد نمیشود و تمام مواد غذائی طرف ضرورت از قلمرو تحت کنترول‌مجاهدین ازبغلان که در شمال پنجشیر است ، طور - قاچاقی‌وارد این منطقه شود ، یکمقدار ازاین مواد غذائی از روسهابه‌غنیمت گرفته شده وباقی آن از بازار آزاد خریداری میگردد درساعات بعد از ظهرازمنطقه‌سفیدچیر که‌مانند‌دشت‌ژیوت به اثر بمباردمان از سکنه خالی شده دیدن نمودم ، در همان روزیکه‌دشت ژیوت مورد بمباردمان قرار گرفت این منطقه وخنج نیز مورد بمباردمان قرار گرفته بودند ، گرچه سفید چیر دوماه قبل توسط ۲۰۰ تانگ‌و قوای محافظتی مورد حمله قرار گرفته بود و نشانه‌عرادة‌تانگهابشکل‌مارپیچ‌هنوز هم نشان دهنده موجودیت‌یک ساحه بزرگ که در آن روسهاموقتاً اردوی شان راموقف‌داده‌وسنگرهای‌بازشان‌با صندوق‌های‌سرمی‌نیزبه‌نظرمیخوردوجود قطی‌های‌خالی‌جلیبی ،گوشت،ولوبیای ساخت بلغاریا،یک‌بوت‌دارای‌لکه های خون درحصهٔ بجلک«یک نشان‌سینت کرسوفر »ویک نسخه روزنامه‌پراودا

در جملهٔ آثار مخروبه‌بودکه درآنجا بنظر میرسیدند ، دریکی از باغ‌های میوه که در اثر اصابت‌بمب‌هاچقرشده ودرختان آن خشک وازبین رفته‌است در آن بمی بطول سه متر عمق بعد از ۲ هفته‌کوشش متواتر از طریق تونل زیر زمینی غیر فعال ساخته شده واکثر مواد منطقهٔ بم های منفجر نشده در حفر معادن زمرد استعما ل میشود.

درآن شام قوماندان مسعوددر منطقهٔ «کوراکر» رسید در آن وقت من بایک گروپ مجاهدین صحبت میکردم که موصوف بطرف یک اطاق روانه بود همگی دفعتاً به پا برخاستند ومن را به‌او معرفی کردند من از چهره ظاهری وجوانی‌اوتعجب شدم آن عبارت از ریش او بود که به‌تناسب مجاهدین تحت قوماندہ اش خیلی کم بود لیکن بعداً‌به‌نظرم آمد. او خیلی به آهستگی صحبت می کند موصوف دارای حرکات ساده بود و ضمناً متوسط الجثه است‌او قوماندانی است که نه تنها مورد احترام‌افغان ها در پنجشیر و[illegible] افغا - نستان است

نان شب یک مهمانی بود با نان خشک یک کاسه قورمه کچالو وبادنجان رومی ، گوشت بریان شده مصالحه‌دار ، کچالوی‌سرخ‌شده‌وچای دربر داشت ، در ضیافت دو مهمان دیگر نیز تشریف داشتند ،آنها عبارت

از دو عسکر شوروی بودند یکی آنها بخاطر نارضایتی باحضور قوای شوروی در افغانستان به مجاهدین پیوسته بود ودیگر آن بخاطر پیشامد نادرست از از طرف صاحب منصبان بلند پایه خود به صف مجاهدین پیوسته بود، گرچه هیچکدام شان حاضر به دادن اسم واخذ تصویر نبودند ، لیکن هردوی شان حاضر بودند که صحبت نمایند مخصوصاً نفر اولی که خیلی ها وطنپرست معلوم میشد ، لیکن سیاست مدارانی را که کشورش وافغانستان را اداره مینما یند مورد نکوهش قرار داد ، این عسکر جوان گفت که ببرک کارمل میگوید که افغانها دوست ما اند اگر چنین است پس چرا مارا بقتل می رسانند ـ مسعود بخاطر مسایل امنیتی بیش ازیکی دوشب در محلی اقامت نمی نماید ـ بهمین دلیل ما روزدیگر صبح وقت سفید چیررا بقصد خنج ترک کردیم ، ودر یک وادی اطراف دره دریک قریهٔ کوچک و نسبتاً محفوظ تر رسیدیم خنج بهاندازه دوراست که اگربه عین مسافه بطرف جنوب سفر شود ، به پشغورکه یکی از جملهٔ(ه) غند دائمی قوای حکومت افغانستان میباشد میتوان رسید وادی های اطراف محل پناهگاه های مجاهدین است ، بخاطریکه برای جت ها مشکل است که در آنجا پرواز نمایند اما با وجود آن هم پارچه های بم در زمین به چشم میرسید ، حفاظت گاهها از خطر بم در داخل قله های کوه به نظرمیرسد ـ موقعیکه ماازآنجا عبور میکردیم، مجاهدی به رسم وعنعنات خوش با آواز مانده نباشید ما را استقبال نمود ، و ما در جواب شان می گفتیم «زنده باشید» یکی از مجاهدین که سلاح ضد طیاره را بکار انداخته و توسط آن(۳) فروند هلیکوپتر و یک فروند جت نوع ۲۰ SV- راسقوط داده بود به قوماندان مسعود معرفی گردید ،مسعود گفت که کارخیلی برجسته و شاهکاری انجام داده است، مجاهد مذکور گفت که من آنرا سقوط ندادم بلکه خداوند آن را سقوطداده است او با ذکر چنین کلمات نشان داد که مجاهدین در عقیده مذهبی شان درجهاد چقدر پابند و ثابت اند .

پنجشیرکه حتی قبل ازاشغال افغانستان در سال ۱۹۷۹ از طرف شوروی یک مرکز داغ مبارزین بود همواره مورد هدف اقدامات خیلی خطرناک نظامی قرار گرفت وشش مرتبه مورد حملات تا ماه اپریل ۱۹۸۳ قرار گرفت . چون در این شش مرتبه روسها در از بین بردن مسعود ناکام ماندند ـ لذا پیشنهاد یک آتش بس (۶)ماهه را نمودند که در مراحل بعدی به یک سال تمدید گردید ، یکی از نفرات اعتمادی قوماندان مسعود اظهارنمود که روسها با اجرای این آتش بس میخواستند یک موفقیت سیاسی بدست آورند و بدین ترتیب جنرال های شوروی قادر خواهند شد به کارکنان کرملین بفهمانند که جنگ را در پنجشیرخاتمه داده اند : لیکن این معامله برای خود ما بسیار جدال آمیز بود و از طرف هم قطاران خودنیز مورد انتقاد قرار گرفتیم ، این مدت را مسعود به آرامی سپری نمود ، مجاهدین را تربیه کرد ، فعالیت های هماهنگ سازی جبهات درخارج پنجشیرراآغاز نمود،که هدف اصلی اش متحد کردن جنبش مقاومت افغانستان بود.بعد از ختم آتش بس روسها حملات تهاجمی هفتم خود را براه انداختند، و مطابق پلان روسها ، سه روز قبل از آنکه به اینجا قوا پیاده کنند ـ وادی را بشدت بباردمان کردند ، وقوای کوماندوئی خردرادر یک نقطهٔ حساس در جنوب پیاده نمودند ، لیکن قبل ازین اقدام مسعود از حرکات دشمن اطلاع یافت ، و اقدامات لازم را اتخاذ نمود،حملات مقدماتی را در خارج از دره توسط گروپ های منسجم آغاز کردند ـ تا حرکات روس ها را بطی سازد .

تونل سالنگ برای مدت ١٤ روز مسدود گردید ، ۳۰۰ عراده جات بشمول تانکرهای پطرول طعمهٔ حریق گردید ، در داخل دره روسها به مقاومت روبرو نشدند و بصورت

آزاد در قراء وشهر ها داخل شدند ولی به اثر اصابت با ماین های ضد پرسونل که توسط مجاهدین کارگذاشته شده بود تلفات سنگین را متحمل شدند و کاروان های روسها توسط گروپ های کوچک که در دره باقی مانده بودند مورد حملات کمین گیری واقع شدند. بمیان آمدن چنین حادثه آغاز شدت حملات کوماندویی جدید بود که از هردو طرف درمعرض اجرا قرار گرفت گرچه درگذشته عملیات روسها توسط قوای زمینی که در موضع خاصی جابجا بودند و از حمایت آتش توپ برخوردار بودند صورت گرفت ، که اکنون وادی پنجشیر در معرض سیلان یا گداختگی قراردارد ، گروپهای کوچک سیار مجاهدین در گروپهای ۳۰ نفری حملات شیوهٔ بزن و بگریز را براه انداختند، در حالیکه دشمن قطعات کمندوئی را درگرفتاری ودنبال کردن مجاهدین گماشت و این نوع حملات تهاجمی دشمن نه تنها در این مرتبه بلکه درحملات تهاجمی ۱۰ روزه ماه سپتامبر که بنام حملهٔ هشتم یاد میشود نیز موفقیتی نصیب روسها نساخت .

تلفات مجموعی روس ها و قوای دولت افغانستان را قوماندان مسعود در حدود ۵ الی ۶ هزار در داخل و خارج دره پنجشیر تخمین نمود در این عملیات ۱۰ فروند جت ۵۰۰ عراده جات از قبیل لاری و تانگ نیز از بین رفته اند، در این عملیات فقط ۱۵۰ نفر مجاهد شهید گردیده اند، درحالیکه قوماندان مسعود خود پلان سه فقرهٔ درباره انداختن حملات تهاجمی را بر علیه پشغور در پیش داشت که عبارت بودند از قطع کامل شهر از حمایت زمینی و هوائی حمله و تخریب ۱۱ پوستهٔ اطراف پشغور و به تعقیب آن یک حمله به غند ۲۰۵ در داخل شهر پشغور ـ در صورتیکه این پلان اگر عملی شود حملات دیگرخردرا درمقابل شهرهای باقیمانده که تحت اشغال اند ادامه خواهد داد .

برای اینکه به حملات آماده گی گرفته شود مابه وادی اطراف دیگر درنزدیکی خنج حرکت کردیم ونسبتاً فضای آرام تر آنجا را فرا گرفته بود در آنجا خرمن های گندم که جدیداً درو شده بود باتعدادی مواشی بنظر میرسید ، لیکن این قریه نیزاز بمباردمان های شوروی در امان نبود ، میزبان من علی اکبر برای اینکه همه توشک ها وبالشت های خودرا کدام جای محفوظ تری پنهان کرده بود ازمن معذرت خواست که اسباب آسایش مرا نه توانسته فراهم سازد.

عملیات پلان شده بالای دو پوسته که از هم ۲۰۰ متر فاصله داشتنه پیش بینی شد ـ دورادور پوسته های مذکور راه ماین ها احاطه نموده بود ویکعده ماین ها در زمین دفن شده وبعضاً باسیم باهم وصل بود ـ روسها برای دفاع ازین پوسته ها ۳۰ نفر عسکر مسلح با ٤ میل ماشیندار خفیف ویک میل هاوان را موظف کرده بودند تکتیک های قوماندان مسعود ساده ، لیکن خیلی مؤثر بود که دوگروپ کوچک کوماندوئی حملات دوجانبه رابه کمک فیرهاوان وتفنگ های عادی وماشیندار ثقیل براه انداز زند ، گروپ مرکب از یک قوماندان که توسط رادیو به پایگاه اصلی ارتباط دارد باسه نفر که آنها میله های آهن ونارنجک بدست داشتند تااز میدان های که ماین درآن کاشته شده عبور نمایند و ۳ نفردیگر اسلحه [illegible] راحمل مینمودند که توسط آن ماشیندار های دشمن رااز بین ببرند . و ۲ نفر دیکر با کلاشینکوف برای آتش کشیدن بدشمن حمله نمایند

بعد از ساعت ۱—٤٥ شب بطرف کوه درحرکت شدیم و یکروز را در آنجاسپری نمودیم وانتظار وقوع جنگ را به شکل تن به تن داشتیم،ولی حمله بخاطر برفباری که نشانه آمدن زمستان را می نمود به تعویق افتید گرچه درانطرف دره یک پوسته دیگر به تصرف قوماندان مسعود در آمده که در آن جنگ چند ساعته ۲٦ نفر صاحب منصب وعساکر جلبی تحت اسارت مجاهدین در آمدند ـ یکی از

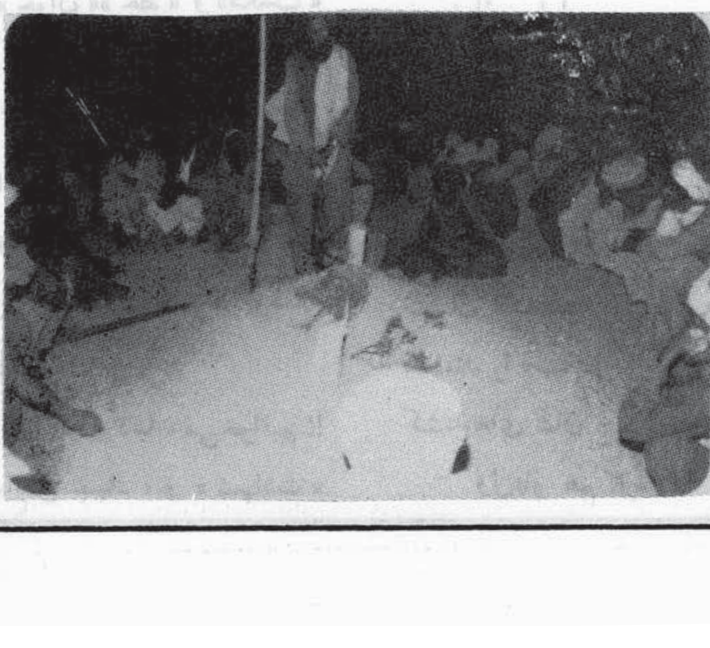
مجاهدین بنام جان محمد که قبلاً در کابل هوتلی برای سیاحان باز کرده برد اظهار نمود که قوماندان مسعود ازین موقعیت خیلی خوشحال به نظر میآید ، جت ها نقاط بالائی وپائینی دره را برای دوروز دیگر بمبارد مان نمودند که خنج نیز هدف شان قرار گرفت .

بعد ازاینکه برف آب شد ما به کوه رفتیم ، ودر مسافهٔ ۷۰۰ متری که پوسته ها رامیتوان دید توقف کردیم من نزدیک یک ماشیندار دهشکه ۱۲/۷ ملی متری جیرجیر که بصورت پنهانی جابجا شده بود موضع گرفتم در جای دیگر دو نفرآماده حمله به هدف شان بودند ، پلان طوری بود که پشغور و بهارک نیز مورد گلوله باری پراگنده قرارگیرند ، درحصه پائین دهشکه یک میل ها وان ۸۲ ملی متری ویک تفنگ فنر دار ۸۲ ملی متری قرار داشت درساعات بعدازظهر صدای گوش خراش دهشکه شروع بیک تبادله آتش دوساعته را شان میداد ، در عین زمان دو پوسته آن طرف وادی مورد حملات وضربات مجاهدین قرار گرفتند . گرچه نعره های الله اکبر همزمان با هوا شدن مخروبه ها که از اصابت مستقیم گلوله ها به هدف دلالت می کرد بلند شد ، اما — مجاهدین به مشکلاتی مواجه بودند در عین زمان ما نیز بخاطر آب شدن برف معطل بودیم تا ازتصادم ، باماین های تعبیه شده جلوگیری کرده باشیم به علت مواجه شدن به مشکلات و موانع مجاهدین نتوانستند آنقدرنزدیک شوند که به پوسته های مذکور حمله ور شوند ، خودنزدیک بودسوردا صابت گلوله . دشمن قرار گیرم ، بافرارسیدن آتش گلوله ها به شکل اشعهٔ دنبال کننده لیزردیده میشوند که ازدیوار های کوهها پدیدار میشوند که نشان دهنده فیر های توپ درپشغور وبهارک بود .

در حالیکه با مسعود در یک خانه خالی از یک سکنه نشسته بودم بعد ازینکه حملات ختم شد ، روحیه او بر خلاف روز قبلی که شادمانی بود دیده میشد مجاهدین که ازجنگ بازگشت نموده بودند قصه کشته شدن دو مجاهد را از دشت ریوت وسفید چیر به مسعود گفتند و مسعود ازین خبر خیلی متأثر شد ، بزمین نگاه کرد و طوریکه معلوم میشد گریه کرد درست نبود که موفقیت مجاهدین را در از بین بردن آن دو پسته نادیده گرفت ولی یکی از دوپسته دیگر توسط مجاهدین تخریب گردید .

روز دیگر دو فروند طیارات جت علامت« x »رابه شکل دو ددر قریه ایکه ما سکونت داشتیم فرو ریخت وما مجبور شدیم که در زیر درختان چهار مغز خودراپنهان کنیم بعد ازینکه بم طیارات بهدف نخورد لحظهٔ راحت به ما پیش آمد - درآن وقت یکی از مجاهدین صدا کرد، ببین که جت آمد مجاهددیگری صدا کرد کجاست طیاره ! در جواب گفت آنجا بالای کوه . مجاهد دومی درجواب گفت همهٔ پنجشیر از کوه ها متشکل است .

موقعیکه من پنجشیر را ترک میکردم ، ساعات(۴)بعد از ظهر بود وآفتاب سایهٔ کمرنگش را در سطح خاکهای سرخ رنگ وادی پنجشیر گسترده بود ، و قرار بود خاموشی که در ظرف کمتر از یک هفته آنجا را فراگرفته بود تا حملات تهاجمی تهم ازبین برود -





تذکر

نوشتاری که ذیلاً به مطالعه خوانندگان می‌رسد، بدنبال شهادت عده‌ای از سلاح بردوشان هدفمند و متعهد در هرات حماسه آفرین بقلم برادر شریف‌الله «فقیری» تحریر و در شماره پنجم جریده وزین «مجاهد» بچاپ رسیده بود، اداره مجله باردیگر این حرفهای پاک و بی آلایش راکه از دل دردمندی بر خاسته، تقدیم خوانندگان مجله «میثاق خون» می کند.

آنها که رفتند...

بمناسبت شهادت قهرمانانه فرماندهان اندیشمند وسنگر داران هدفمند اسلام در هرات مرد خیز وقهرمان. «بخصوص قاضی عبدالرحیم شهید»

ما همه از یک نسل هستیم . . .
نسل روشنفکران «متعهد» و «مسوول»
مدعیان «جوان» «خط» و «مکتب»
ناراضیان «معترض» «وپرخاشگر»
ولی ما ؟ !

ما در حاشیهٔ «راه» دراینسوی میادین ومعارک، فقط به کاروان های مجاهدین وسلحشوران دلیر «الوداع» میگوئیم ! !

ـ برای آنها «دعا» می‌خوانیم !!
ـ فضایل جهاد، و «شهادت» را بر ایشان بیان میداریم
ـ و «جنات» الهی را «وصف» می نمائیم ! !
ولی ؟ !
ولی ما از «رفتن» به بهشت هراس داریم ! !
ما رشادت ها وقهرمانی های سنگر نشینان اندیشمند وحماسه آفرینان هدفمند را «ستایش» می کنیم وبر کشته های شان «مرثیه» می‌خوانیم ولی‌باز هم کارما ! ! بابدرقه‌ها ...دح ها ومرثیه‌ها پایان نمی یابد .

* * *

ما «جدا» «مصروف» می باشیم
ذهن ما در سطور موازی کتاب ها به دنبال دریافت «گمشده» سرگشته ودرمانده شده است . . .
چشمان ما کلمات وجملات کتاب ها را با عجله و شتابزدگی تمام مرور مینماید . . .
ـ سعی می کنیم فهرست کتاب های ما طولانی تر گردد، بر میزان

کتب مطالعه شده و بر حجم ذخایر الماری های ما افزایش بعمل آید ! !

- فکر می کنیم، هر چند اندوخته های علمی وسیاسی ما بیشتر گردد ، بهمان اندازه به « آرامش روحی » نزدیکتر می شویم ! !

***

ما از نابسامانی‌ها ، بیراهه‌روی ها و «مرگ تدریجی ارزش‌ها» رنج می بریم . . .

ولی با این هم از درک عمیق حقایق و واقعیت‌ها عاجز مانده ایم. ..

اندیشهٔ ما به متن «گره کورها» راه نیافته است . . .

ماعادت کرده ایم که فقط در « رنگ آمیزی » الفاظ وکلمات،شعارها و ادعاها ، « انقلابیگری » و « روشنفکری » خویش را به نمایش بگذاریم ! !

ما با کلمات «خط» « مکتب » «جهاد »«مبارزه»«انقلاب» « اصالت » «نهضت» «تعهد» « اخلاص » انعطاف ناپذیری » و « سوابق مبارزاتی ! ! » و . . . عشق می ورزیم وآنرا تکرار مینمائیم . . .

ما همواره این کلمات را جهت آرایش وپیرایش گفته‌ها ، نوشته ها خطابه‌ها ومکاتبه‌های خویش ، وسیله قرار میدهیم . . .

این ها همه تکرار مکررات است

***

ما اعتراف می کنیم . . .

گذشت زمان وناتوانی پاسخگوئی در برابر سوال های جداً مطرح شده در شرایط دشوار جهاد ، ما مدعیان جوان خط و مکتب را به تریبون اعتراف کشانیده است . . .

ره آورد تلاش‌های اصلاحی ویا خیزش‌های پرخاشگرانه وانتقادی ما ونتایج مواقف اصولی ما در برابر انحرافات ونابسامانیها در توالی ماه ها وسال‌ها فقط وفقط خستگی وکسالت ملال‌آور وروز افزون می باشد .

***

ما از انتقاد لذت نمی بریم ، تخریب نمیکنیم ودرپی ایجادتشویش هادر ذهنیت ها نیز نمیباشیم ، بلکه ازملاحظهٔ انحرافات ،کجروی‌ها ،«بی ارزشی ارزش‌ها » وحکومت « روابط » بر «ضوابط» رنج می بریم . . .

ما چاره جزاین نداریم وانتقاد؟ !

بخار متراکم اندوه وآلام متکاثف شده و درفضای دلهای ماست که بی اختیار بصورت قطرات اشک از مژگان قلم ها می چکد . . .

ولی اکنون بجای دیگران بیشتر از خود انتقاد می کنیم :

از طبقهٔ خویش . . .

از مدعیان جوان خط ومکتب . . .

دشمنان به اصطلاح آشتی ناپذیر سازش وکرنش ! !

نقاد انقلابیون تندرو و افراطی وچند آتشه ! !

***

ما درسنگر مکتب قرارمی گیریم ..

ولی برداشت‌های ما از مکتب سطحی وناچیز است . . .

ما از وضع اندوهبار کنونی بستوه آمدیم ولی راه « اصلاح »آنرا نمیدانیم . . .

ما نیز دریافت « راه‌حل‌ها » بیچاره شده ایم . . .

***

ما اعتراف می کنیم . . .

ما بصورت شاعرانه ! «پروانه بودن » را می ستائیم ولی « سوختن » را نیاموخته ایم ماپروانه های هستیم که فقطدر نور شمع می‌توانیم حرکت کنیم ولی جرأت واستعداد «سوختن» را نداریم . . .

***

مادر«خیال وآرزو »خطمیدهیم ! جاده های فضائی ترسیم مینمائیم وباآنکه « یک سینه حرف در دل‌های ماموج میزند » ولی در « عمل » ؟ ! بلی ! د پای « رفتن » وزبان « گفتن»نداریم ! !

***

نوشته‌های ما« بوی‌خون» وچکامه های ما « شورجنون » ندارد

دود « باروت »به« دماغ » ما نرسیده است . . .

الفاظ وکلمات ما « بیروح » است وآن موثریت لازم رانداردتا از روی « کاغذها » برخاسته وبر «دل‌ها و

ذهنیت‌ها » نفوذ نماید ، ایجادگر « حرکت »وبنیادگر «روحیه» گردد ..

***

ماتماشاگران نشسته‌بر«ساحل» ها ! تران دید خیزش « امواج »ودور وپیچ شدن « گرداب » هارا داریم‌ولی از درک حالت درونی آن عاجز مانده ایم . .

وماگمشدهٔ خویش‌رادر«ساحل» جستجو می کنیم وبه « نوای نرم‌خیز زندگانی »درکنار ساحل خوگرفته‌ایم

بنابرین از لذت « درآویختن باموج ها » ودرنتیجه «حیات‌جاودان » بی نصیب مانده ایم . . .

ولی آنها ؟ !

آنها که نیز از نسل‌ما ، نژاد ماو از قبیلهٔ ما بودند . . .

آنها که نیز باما هم طبقه ، همفکر ، همدل وهم سرنوشت بودند آنها نیز مانند ماوحتی بیشتر ازماذوق مطالعه‌واستعدادفراگیری‌علوم‌راداشتند

آنها نیز علاقمند به تحلیل‌ها تبصره‌ها ،بحث‌ها ، تفسیرها ، مناقشه ها برای حل مشکلات ونا بسامانی ها بودند . . .

آنها نیز از اختلاف‌وچنددستگی تبعیضات وامتیازات و انحرافات رنج می کشیدند . . .

آنها ننشستند تا نظاره گر سرنوشت‌کاروان‌انقلاب‌وجهاد گردند !

آنها مردان سنگرها بودند وبه سنگرگاهها شتافتند .

***

آنها رفتند . . .

وخزیدن در خانه هاوکتابخانه ها و پوسیدن در دفتر ها و لنگر ها را برای ما گذاشتند . .

مادرانبارکتاب‌هاوکاغذپاره‌هاجا گرفتیم و آنهادرآغوش‌پرمحبت‌مردم و قلب‌گرم و طپندهٔ سنگر ها . .

ما حقانیت جهاد و زشتی استبداد و جهانخوارگی تجاوز گران سفاک را با قلم نارسا بر دیوان ها نوشتیم تا عدهٔ معدود و انگشت شمای آنرا ورق بزنند و بعد در آرشیف های‌دفاتر وطاق‌های اطاق ها «خاک» بخورد . . .

ولی آنها داعیه بر حق جهاد را با خون پاک خویش بر « جبین تاریخ » نوشتند تا « جاودان » بماند و فریاد حق طلبانهٔ مجاهدین و مردم زجر کشیده و بلا دیده مادر دهلیز زمان باگذشت سال‌ها و صده‌ها هم چنان با آهنگ رسا در گوش جهانیان سرود مقاومت مردمان تهیدست و « شکست » ابرقدرت »اهریمنی سرخ را زمزمه نمایند . . .

آنها رفتند و به سنگرها شتافتند . . .

آنهانیزمی‌توانستند در«دفترها» برای برخورداری از نعمات و رفاه مادی زندگی ، « سنگر » بگیرند . .

آنها استعداد و شایستگی کامل و لازم کار در دفترها را نیز دارابودند

***

آنها رفتند . . .

وادامهٔ تحصیلات عالی و آموزش علوم شرعی در کشورهای پردرآمد عربی و بدست‌آوردن « شهادتنامه‌های معتبر » از « پوهنتون‌های مشهور » رابه فرزندان و برادران وبستگان «مقربین‌دستگاهها» گذاشتند . . .

***

آنها زنده نگهداران میراث کهن علم و عرفان در هرات قهرمان مهد دانش و فرهنگ بودند . . .

آنها از فرهیختگان دردمند و روشنفکران هدفمند کاروان جهاد و انقلاب بودند . .

در گردنه‌های دشوار مبارزات سیاسی و در راه پرخم و پیچ جهاد در تعهد و اخلاص شان هرگز خللی پدیدار نگردید و به‌سنگر ایمان و ارادهٔ شان هرگز لغزشی راه نیافت. . .

آنها پاکترین مجاهدان و صدیق‌ترین فرزندان ایثارگر این آب و خاک بودند ، آنها کشنده‌ترین ضربات پیگیر را بر پیکر کثیف تجاوزگران و چاکران فرومایهٔ داخلی شان وارد نمودند آنها در کنار سایر فرماندهان دلیر هرات سرخیز و قهرمان ، از حرف حرف « مکتب » و از سنگ سنگ « میهن » با نثار خون‌های پاک خویش پاسداری نمودند . . .

آنها رفتند و حماسه‌ها آفریدند . . .

آنها رفتند و «گمشدهٔ» خویش را در آغوش شهادت یافتند . . .

و ما به جستجوی « آرامش روحی » و « طمانینت قلبی » سر گردان می باشیم . . .
آنها رفتند . . .

و لحظهٔ شهادت ، نقطهٔ پایان رنجها ، محرومیت‌ها و آلام روحی و اجتماعی شان بود و سرآغاز حیات ابدی و جاویدانی .



م.حنیف

گیسو

گفت روزی نوجوان پاکنژاد
رهبر ما داد اعلان جهاد
غازیان مست از کنج و کنار
سوی دشمن هر یکی شد رهسپار
من سوار اسپ با تیغ و سپر
از خم یک کوچه میکردم گذر
از دری پیرزنی رفت قماش
گفت بر من لحظه استاده باش

با محبت اندران صبح جهاد
مشت موئی برکف دستم نهاد
گفتمش ای مادر فرخنده خوی
معنی این موی را بر من بگوی
گفت : چون پیر ضعیفم ای جوان
در غزا رفتن نمی بینم توان
زان سبب گیسوی خود ببریده ام
تحفه از بهر تو بگزیده ام
که گهی در رزمگه ای ارجمند
پای اسپ خود باین گیسو به بند
تا بروز حشر و میدان حساب
قدر موئی ازجهاد آرم ثواب



اشکی بر تربت پدر

پدر زعطر نماز ودعای نیم شبت
هنوز خانهٔ ماگلشنی زتوحید است
صدای گرم ودل‌انگیز ختم قرآنت
زلابلای سحرها بگوش می آید
وقلب خستهٔ من
زغصه می لرزد
وچشم خونبارم
زموج موج سر شکم به جوش می آید

❊❊❊

پدر هنوز زسجادهٔ تو دردل شب
فروغ سجدهٔ پی در پیت فروزانست
درآسمان دعایت ستاره‌های سرشک
هنوز در نظرم آفتاب تابان است

❊❊❊

پدر هنوز عصایت به دست می بینم
که باتنی لاغر
وجسم خسته زبار گران بیماری
ولی دوچشم منور زپرتو قرآن
به جستجوی خدا می روی به سوی نماز
ودر صف توحید
به گوشهٔ مسجد
به پیشگاه خدا می شوی به عجزونیاز

❊❊❊

پدر به دیدهٔ من
هنوز چهرهٔ نورانی توجلوه‌گر است
که روبه قبله نشستی ودرکفت قرآن
زآیه آیهٔ آن نور دوست می جویی
به پای دل رهٔخیرونجات می پویی
زنغمه‌های درودت
که بعد ختم تلاوت نثار می کردی
به روح پاک نبی
به شوره زاردل من هنوز می شگفد
گل محبت هو
وزان روان خزان دیده ام شود خوشبو

❊❊❊

پدر هنوز سخنهای دلنشین ترا
پس از هجوم غم ودرد می کنم تکرار
که از جهاد همی گفتی وزشوق دلت
برای رفتن وجنگیدنت به سنگر حق

اگر چه پیربدی ولزار وزاروضعیف
اگر چه بود دلت خسته وتنت بیمار

❊❊❊

پدر هنوز ترا از شنیدن اخبار
گهی میان بهار وگهی خزان بینم
که از شنیدن اخبار فتح شیردلان
وضربه‌های عظیم
به پیکر دشمن
بهار می دمد از روی زردولاغرتو
وخویش راکه بهاری ندیده‌ام گاهی
به باغ خندهٔ گرمت به گشت می بینم
ولی زظلم عدو
به طفلکان یتیم
به بیوه‌ها که شده قلب شان زغصه دونیم

به مردمی که اسیرند بین وحشت وبیم
چو می رسید خبر
واینکه سیل فلان قریه را خراب نمود
نه سیل آب که سیلاب خون وآتش ودود
واینکه خانهٔ مردم خراب گشت زبم
واینکه سوخت وطن را شرارههای ستم
چو می رسید خبر
ترا شراره به دل می فتاد وخون به جگر
هنوز می نگرم
که زان خبر به دلت صدبهاری می روید
وزین خبر به خزان می شوی زغصه اسیر

مگر نه ، من بخطایم
تو رفته یی زبرم
دگر چراغ تهجد بکف زکشور شب
به جستجوی خدا تابه مرزهای سحر
نمی روی
که تو با آفتاب پیوستی
به شهر رحمتی واز جهان ما،رستی

دگر زقامت رنجور تو به باغ « قیام »
« نمازسبز » خشوع آفرین نمی روید
دگر زگوهر اشکت نگین نمی سازی
برای زینت انگشتر دعای شبت
که رفته یی زجهان
بنزد خالق تن آفریدگار روان

دگر زدیدن تو دل نمیشود خرسند
دگر به دیدهٔ من توتیا نمی گردد
غبار خاک رهت
که رفته یی زجهان
وگشته قامت خم گشته ات بخاک نهان

پدر عصای ترا باسرشک خواهم شست
که بوسه داده به دست تو سالیان دراز
برای آنکه شوم مست عطر سجدهٔ تو
به جانماز تودایم نماز خواهم خواند

وتاشوم چوتو آگاه از حلاوت اشک
دیار نیم شبان را پیاده خواهم رفت
ولی بپای سرشک
ودر دیار سحر روح پر گنا هم را
بوقت بارش نور
به بحر نقره یی هر سپیده خواهم شست

پدر به گلشن آن مصحف گرامی تو
همیشه دیدهٔ من همچو مرغ عاشق گل
به سیر خواهد بود
که تا مگر بچشم آن حلاوتی که ترا
زآیه آیهٔ قرآن نصیب می گردید

پدر خدای بیامرزدت به رحمت خویش
وباد قبر تو روشن زنور پاک اله
ودر بهشت برین
جایگاه توباد
وعشق زندگی من همیشه راه توباد

عبدالاحد تارشی



در رثای برادر قهرمان، امیر جبهات دشت ارچی و امام صاحب ولایت کندز شهید فیض الرحمن (رحیمی)

امی فاتح

زد بسکه بجان درد و الم نشتر، ای وای
خون میچکد هر لحظه ازین چشم تر، ای وای

آزرده ز بی مهری ایام چنانم:
کس نیست چو من خسته وخونین جگر، ای وای

یاران! زره لطف، دل ما بنوازید
کافگنده ز پا درد و غم بی ثمر، ای وای

پرپر گل نو رسته ای از باغ امل شد
زین درد کنون هست همه نوحه گر، ای وای

آن یار جوانمرد که بد سرور احرار
از پای بشد سرخ تنش تا بسر، ای وای

افگنده چنان ماتم او داغ به دل ها
ناید برون از سینهٔ ما جز شرر، ای وای

سرحلقهٔ دلیران سرافراز (رحیمی):
بسمل صفت افتاد بخون گشته تر، ای وای

یاریکه سفر کرد، عزیزان چه گزیر است؟:
جز ناله، که ناید دگر از این سفر، ای وای

مو میکند و مویه کند مادر و گوید:
من رفتمی ایکاش بجای پسر! ای وای

شاهین رشادت بفتاد ز اوجگه رزم
بشکست ورا تیر جفا، بال و پر، ای وای

استادی همی لرزه زنامش به تن خصم
کو آنکه همی کرد جدا تن زسر، ای وای

خون ریز کنون، ای دل رنجور! ز دیده
بگرفت مغاک سیه یارت به بر، ای وای

هر لحظه بسر کوبد و می نالد و گوید:
"فرقانیه" (۱) زین ضایعه شام وسحر، ای وای

در زهد و نکو خصلتی اش بود، نمونه
صد پاره شد آخر تن آن راهبر، ای وای

باور نتوانم که بدنیا، دگر آید
امی (۲) ای چنین فاتح و اندیشه ور، ای وای

۱۷ / ۶ / ۱۳۶۵ هـ ـ ش (ملکزاد)

۱ـ فرقانیه: نام جبههٔ قهرمان شهید

۲ـ اشاره است باینکه برادر فیض الرحمن (رحیمی) با وصف بی سواد وامی بودنش، از درایت وفراست ویژه ای برخوردار بوده که ازیمن این مرحمت ایزدی در مصاف رزم، همیش به فتوحات چشمگیری نائل میگردید

این داستان را از زبان مرحوم میرزا عظیم الدین خان شنیده ام که از شخصیت های محترم کابل و خود در مقابر سپاه دشمن در جهاد شامل بود. خلیلی



مادر از خون فرزند می گذرد

امشب کابل در اضطرابست .
دروازه های شهر را می بندند و تیر کشها را می کشایند .

از تخت جان نثار خان برفراز تر بت بابر تا آرامگاه شاه شهید از گردنهٔ پای‌منار تا مزارستان شهدای صالحین برج و باره در و دیوار سنگر گاه گردیده .

تنها دروازه خونی در آفتاب رویهٔ کرهٔ شیر دروازهٔ دروازهٔ پل مستان باز گذاشته شده .

تارزمجویان ازشهر ببالاحصار راه داشته باشند .

و دروازهٔ خونی بروی جنازهٔ شهدای شهر باز باشد مجاهدان از فراز پشتهٔ شیرپور و قلعه محمودخان راه سر بازان شمال را دیده بانی می کنند و از دماغهٔ عقابین و گردنهٔ بینی حصار آمدنگاه دلاوران جنوب را.

بسنت رفتگان بمناسبت جشن نوروزی هر جاآرامگاه شهیدی است آزین بسته اند .
با گلهای نوروزی :

گل یتیمک و کاسه شکن نرگس،لاله (لاله دلسوز،لالهخونین لاله سرنگون لالهٔ گلبوی ، لالهٔسیاه لالهٔ سینه چاک) و با شاخه های مشک بید ، و با شگو فهٔ با دام تر بتشهیدانراپوشیده اند .
پارچه درفش آنها را نو کرده اند.

رایت تر بت تمیم انصار شاه دوشمشیره لعل جبههٔبلند کمان شاه شهید از دیگران بلند تر است که آ ن دو او لینه ، یا ر نخستین علم افراز آزادی بخش بیچارگان و و پیشتاز زنجیر شکنان جهان پیغمبر اسلام است .
آن سومی قهرمانی از صدها قهرمان سر زمین ماست که با قبای گلگون و کمان بلندش در برابر صف دشمن بخاک و خون غلطیده

و چارم مظلومی است همانند صدها مظلوم دیگر که پیش از پنج قرن بدست زمامداری ظالم در دفاع از حق کشته شده وی نور دیده دود مان پیغمبر ، شاه ابو اسحق ختلا نیست

امشب کلنگان از شبهای‌دیگر آواره ترند ستیغ آسمان بوس سالنگ را ابر های دیوانه و سیاه فراگرفته و راه پرواز مرغان مهاجر را بسته است . صدای ضربهٔ کلنگ سنگر گزینان شهر ، با غریو کلنگان سر گشته درهم آمیخته است . امشب

مردم شهر ، خشمگین و مضطربند

خبر رسیده که نیزه گذاران و تفنگداران سپاه‌دشمن بسوی کابل بشتاب روانند

در نگاه آنها انتقام ، برنگ خون خوانده می شود دیگر جنگ استعمار نیست پیکار انتقام است.

انتقام از مردمی که سپاه‌قاهر فیروزمند آنهارا درین سر زمین بزانو در آورده اند ، گشایندهٔ دریاها و خشکه های بی پایان را بشکست مواجه کرده اند .

پرچم کبریا و نخوتش راپایان نموده اند ـ سپاه قهار وی اینک با عقبده های زهر آگین از قندهار، از پایگاهٔ عظمت و جلال شهسوار اسلام احمدشاه درانی ، بابای‌ملت بسلامت گذشته و از شهرستان تسخیر آفرین خداوندگار سه‌هزارفیل جنگی‌شکنندهٔ معبود نیم‌قارهٔ سومنات که‌ازخوارزم تا اقصای هندوستان یمین لدولـه و و امین‌الملة سلطان گیتی ستانش می خواندند عبور نموده فردا درنخستین خندهٔ خورشید سواران کبود چشم دریا نورد قاره پیمادر برابر دروازهٔ دهمزنگ و از انجا در سایهٔ پاسگاهٔ ناموس رزمندگان افغانستان در بالا حصار صف خواهد کشید .

مردم شب در اضطراب بسر برده‌اند پیران به نیایش پروردگار مشغول‌اند جوانان سرگرم بر افراشتن سنگرند

کودکان دامن دامن سنگ فراهم آورده اند تا سربازان بیگانه را از فراز بام‌ها سنگباران کنند .

هر جا مادری‌است ، دلش بدرد وطن می تپد .

مگر دو مادر که سوز دیگر دارند آن یکی چند روز است فرزند جوانش را بیگناه‌در بستر گرمش کشته‌اند .

آن دوم پسرش قاتل است محکمه بر بنای شرع مبارک اسلام حکم صادر نموده که بدست مادر مقتول سپرده شود تا در انظار مردم بخون فرزندش قصاص گردد.

دو دل در آتش‌عشق می‌سوزد عشقی که در قلب دومادر بدورنگ ظهور نموده .

در قلب یکی به سیمای التقام تا خون فرزند جوانش را بستاند .

در قلب دیگری، به سیمای عجز و نیاز تا زندگی فرزندش راحمایه‌نماید

آن جا مادریست غضبناک ـ عقده‌دار کینرستان با دستاویز داوری‌شریعت آسمانی ـ این‌جا مادریست هراس‌زده لرزان ، مضطرب زیرافرداپسر جوان و محبوبش را در پیش چشمش سرمی برند آنجا قدرتست و تلوار .

این جا بیچارگی است و سر بخاک تسلیم نهادن.یکی برانست که فردا پیش از انکه هنگامهٔ جهادگرم شود ومردم باسپاه دشمن درآویزند انتقام پسرمظلوم نوداماد جوانش را از قاتل بستاند ؛

باشمشیر تشنه بخونی که از نیاکانش بازمانده در روبروی مردم در دامنهٔ کوهٔ آسمائی سر آن قاتل مغرور را از تن جدانماید.

شایدآتش‌استخوان سوزداغ فرزند یگانه اش، لخت جگر شرپارهٔ دلش اندکسرد شرد.

این دیگر برانست که آفتاب برنتابد وروز ازپردهٔ شب بدر نیاید شاید دل مادری که بانتقام فرزند ش کمربسته به نرمش گراید . شایدنیایش وی وشفاعت دیگران راپیذ یرد. شاید زمین وباغ وسرای وهمه دارایی‌و ی رابخو نبها قبول کند وشمشیر زنگ آلودش رابر گلو گاهی کمسالها بوسه های گرمش بران نثار شده، نیازماید. نظم هستی تغییر پذیر نیست. طلیعهٔ فجر دمید بامداد، بکردار روز های دیگر بر روی جهانیان لب به خنده بازکرد گلبانگ اذان ازگلدسته های مساجد درفضای شهر طنین افکند. صدای ضربت کلنگ سنگر گزین در پیرامون شهر وغریو کلنگان آواره در گنبد بلورین آسمان باگلبانگ تکبیر در آمیخت . خورشید بوسهٔ خودرا نثار گیسوان سیمین‌هندوکش نمود.

تماشا گران در دامنه شرقی کوه آسمایی دسته دسته حلقه می زدند جارچی باشی شهر دو روز اعلان کرده‌بود روزجمعه مادرفرهادبدستاویز حکم‌شرع، کشندهٔ فرزند ش راقصاص می کند.

چه‌صباح خونین‌ودلخراشی؟
چه جمعه‌ئی اندوهبارو دهشت آفرین ؟

ازیکسو سپاه کینه جوی‌بیگانه

درقلب کشور رسیده‌واینک بکابل نزدیک می‌شود از سوی‌دیگر مادری مصمم است بانتقام فرزندش سرجوانی راباشمشیر جدا نماید.

چنگ ذوملت است وپیکار دو دل، سپاه خشمگین بزرگترین نیروی گیتی دریاها ووادیهارا زیرپا گذاشته وازقارهٔ اروپابقلب آسیاخودرارسانده تاانتقام کشتگان‌پارینه اش رابازستاند مردمی که‌آزادگی رابرتر از زندگی‌می شمارندآماده‌اندکه‌سرافرازی‌رابه‌بهای جان نگهدارند.

درپیکار دو دل، ستیز دوکبوتر مجروحست ، تلاش امید وانتقام است. رزم احساسات دومادر است

آفتاب نیزه واربلند شد تماشا چیان بیقرارند تاصحنه، هرچه زودتر بپایان رسد وبکار سنگر بازگردند.

پیران وکودکان برای شفاعت در صف اول جاگرفتند ، چشم ها در انتظار است . روز روشن و هوای بهاری گواراست دریای‌کابل گل آلود مسیرخودرااز کنارباغ جهان آرابسوی شرق می پیماید .

چمن های نرگس دره باغ علم گنج دیده کشوده ، عطرها ، رنگهاو روشناییها باهم درآمیخته مردم که هرسال درین فصل باقفسهای بلبل وکبک باتارو تنبور دوران می‌نشستند امروز همه سر گرم ساختن سنگراند وبرخی به تماشای قصاص ایستاده‌اند.

چنار کهن سال باغ جهان آرادر پهناوری وسرسبزی گویا ازگنبدآرامگاه تیمورشاه پادشاه ادب پرور سدوزیی سبقت می نماید .

دامنهٔ آسمایی برتماشا چیان تنگی می‌کند برخی بکوه جاگرفته اند تاازفراز سنگها آن منظر خونین‌را نظاره کنند فریاد منتظران لحظه‌به لحظه بلندمیشود . ناگهان‌صف هابهم خوردوراه بازگردید اینکه‌مادر فرهاد باچادرسیاه سراپایش راپوشیده چون ماده شیری که بچه‌اش‌راکشته باشند آتش خشم‌وکین‌درنگاهش‌شعله می زد .

شمشیرش را برگردن آویخته بود باگامهای استوار در برابرصفهای مردم ازین سربآن سرمی رفت در زمین وفضا درفرد فرد باخشم وانتقام می نگریست .

دستمال ابریشمین سبز پیچیده بر کف‌دست‌راستش‌یادگار شب‌نامزادی فرهاد بود .

صف تماشاچیان ازسوی غرب گشاده شد ، زنی سالمندباقامتی منحنی بنیهٔ لاغر دهشت خورده ولرزان در حالیکه چادر کرباسی سفید شرادور سرش بسته بود دریک گوشه ایستاد .

صدای مردم برخاست که :

مادر قاتل . . .

تانگاهش بمادر فرهاد افتاد خم شد ودر کمال خاکساری ونیاز تعظیم نمود ، پاسخی نشنید .

پس از لمحاتی چند پاسبانان آمدند تفنگهای دهن پربلند صفکار جعبه های سیاه باروت ، بروت های تابیده‌دستار های خاکستری ، چشم های شتاب زده که آمادگی شانرا برای جهادوخستگی‌شانرادرخدمت‌تهیه سنگرها ثابت می کرد درسطح مرتفع قصاص‌گاه‌صف‌بستندبازهم انتظار . .

مردم ازیک گوشه راه دادند.

نخست نگاه محبت وانتقام در مادر ونگاه چشم همگان بیک جهت متوجه گردید .

قاتل رابمیدان آوردند ، دست وپایش‌پابند گران‌بسته زنجیربرگردنش آویخته سرو پایش برهنه ، کاکل سیاهش پریشان ، رنگ از رخسارش پریده ، در هر چه می‌دید جز سیمای خون آلود فرهاد بنظرش نمی آمد . در آسمان، درآوازها،در بوها،دررنگ ها،در خود ودر مردم ،در بال‌کلنگان ودر همه جا ودر هر چیز فرهاد را میدید . نگاهش را برزمین دوخته بود درخاک نیز غیراز نقش فرهاد وقطرات خونش بنظرنمی آمد .

می کوشید تانگاه‌خجالت زده‌اش بچشم مادر مقتول نیفتدصدای‌صاف کردن گلوی مادر فرهاداو را بسوی‌خود جلب کرد دیگر چاره نداشت جزآنکه دیدگان خود را بندد چشمانش رابست اما گوش ـ دلش ناله مادری رامی‌شنیدکه‌بناحق فرزند جوانش را کشته ودرمیان سینهٔ خود صورت خون آلود فرهاد

رامی دید .

مادرش دوید تابروی فرزندش آخرین بوسهٔ خود رانثار کند پاسبانان نگذاشتند .

مردم همه تن ، چشم بودند صدایی ازجایی برنمی خاست .

پیرمردان ، کود کا ن رابا سرهای برهنه بشفاعت نزد مادر فرهاد بردند ، گریه وزاری کردند .

مادر انتقام جو ، نه پذیرفت .

مادر قاتل لرزان وگریان قبالهٔ سرای ، باغ وزمین های مزروعی خود وبرادرانش را درخونبهای پسرش به مادر فرهاد عرضه داشته ؛ اماقبول نیفتاد وگیسوان سپیدش راپپاهای وی مالید ومکرر زمین رابوسید ، بازهم اجابت نشد .

صدای نفرت ونفرین تماشاچیان بلند شد .

مادر فرهاد بقاتل نزدیک شد تلوارش را ازغلاف کهنه ،بسختی بدر آورد قبضهٔ آن رابوسیدو دستمال راز دستش با ز کر ده برا ن پیچید و فریادبرآورد:

زود شوید اورابخوابانید کهسر این گهنکار سنگدل را ، از پیکرش جدا کنم تاجوانان بسنگر بروندومن به آرامگاه فرهاد بشارت برسانم قاتل خود بزمین دراز افتاد .

مادر انتقام جو شمشیرش رادر روشنایی آفتاب سه‌بار بردور سر خود گردانید وپایش رابشدت بسینهٔ محکوم نهاد .

نوک شمشیررا برپیشانیش خلانید :

چشمت راباز کن ! تلوار بمادر چقدر آبدار است انتظار تماشا چیان از ساعت بدقیقه واز دقیقه بثانیه کشید های آخر ین است .

اینک دم شمشیر برگلوی قاتل.

مادرش آن سوبیهوش افتاده است .

اینک بایک حرکت زندگانی پسرش بپایان میرسد .

الله اکبر الله اکبر الله اکبر

ناگهان غریو تکبیر ازسوی قبله برخاست ، صف‌هابهم خورد پاسبانان ازهمه اولتر دویدندمادرفرهاد حرکت دردستش وخون درشریانش مرده د ر رقص آمد وچا لاک شد .

چرایکبارهفضامشک اگین شد ؟

مگراین سرودآسمانی گلبانگ قرآنست که صدای قدم غازیان ازان بدرقه می کنند ؟

این عماری گلپوش چیست ؟

علم هاراچراواژونه گرفته‌اند ؟

چراجنازه‌هارا بر سریری نهاده اند که از شاخه‌ها ی ارغوان‌بافته شده ؟

مگرجنازه شهیدانست بازفرشتگا ن آسمان‌خلعت گلگو ن شها د ت رابر برودوش کی‌موافق‌یافته‌اند؟بازجگرگاه کدام جوانمرد ! آماج ناوک نازصمد بی همتا قرار یافته .

اینک جنازهٔ اول

جنازهٔ دوم

جنازهٔ سوم

هرسه جوانند، آن موهائی که با خون درآمیخته مشکین است نگاه کنید طره سیاه نشان جوا نیست

فریاد مردم برخاست : بگذارید تابار دیگر برآنها نمازجنازه بخوانیم باصرار تماشاچیان برجنازه سه جوان گلگون قبای ارغوان سریر چار تکبیر جنازه بپایان رسید .

جنازه هارا ازراه عاشقا ن و عارفان به شهدای صالحین بردند.

برخی از تماشا گران باز گشتند تا مادر سنگین دل‌را نفرین گویند و بمادر قاتل تسلیت‌دهند و کشتهٔ پسرش رابخاک سپارند .

شگفت کاری ؟؟

ما در فرهاد به‌تعظیم جنازه سه شهید ، را یگان ازخون فرزند جوانش گذ شته بود و شمشیری راکه باید برگلوی قاتل می‌راند بدستش نهاده وازوی‌پیمان گرفته بودکه دربرابر سپاه‌دشمن ، آیین‌جوانمردان‌رابجاآردو خونی که درراه‌انتقام ، بخاک‌می‌ریزد درراه آزادی ریخته گردد . دو مادر کنار هم بشهر بازگشتند.

پس ازیک ماه درشهرآوازه در افتاد که قاتل فرهاد ، در معرکه جهاد سرآمد غازیان بشمار آمده ودر پای دیوار بالاحصار بشهادت رسیده کسی که نخستین باربر تربت پا کش تحیت واخلاص خود راعرضه داشت مادر فرهاد بود .



«عصمت قانع»

تحـــــریـکی!!

دهـغه اصلي نوم حـاجی گل محمد
دی.

خوسونږلي حاجی گلواکا بولو-
خـورا«یارباش» اوخـنـده رویـه سپین
زیری دی ترش‌تندی- اوکیچه څیره
لي بدهایسي.

دی هـمیش راته‌وائی چې انـسان
بایدپه ډیر لوغړن حالت کښې هم‌خپل
حـواس ونه بایلـی زمااوحـاجی گلواکا
راشه درشه دری ځلور کالمسابقه‌لري
حاجی اکاچې‌نوم‌اوتازه‌خبره‌واوري ترما
پـوري ضـروررارسـوي دا ځـل‌چې‌ئې
لـوي اوتازه پېښه لیدلې‌وه مـاته‌یې
دهغې‌جریان دخـنداله پـډرکې سـره‌یو
ځای وراندې کړ.هغه‌بله ورځ ئې چې
زه‌دلا صرباغ دویالې پـه‌غـاړه ولیـدم
شین‌شووئی خنـدل په‌چینگه خـولـه
کـښې ئې لـسوارې دارې‌لـه ورایـه
معلومې شوې.

خـنـدایـې پـسې اوږده سـوه،
غـبرگ لاسونه‌یې سره وتـکول سـرئی
وخوځاوه اوبیائی په‌هټ،هټ وخندل.

زه‌حیـران دریان ورته ودریـدم
شااوخـوامې وکتل‌ماویـل چې‌گنې
حاجی اکاماپوري خاندې خوپه‌خپل
چاپیریال کښې‌مې داسې شی‌ونه‌لیده
چې دگلواکا داوږدې خنداموجب دې
گرځیدلی‌وې.

زه سروهلې‌بروهلې حیران دریان
ورته ولاړوم. گلواکا بیاپه خنداشوله
دواړو سترگوئی دډیرې خندا په‌وجه
مړې مړې اوښکې راوبهیدې.اوس
نـود گلواکا دخـنـداوږدوالی او اوزمـا
دحیـرت اوتعجب‌زیاتوب! په‌وارخطا
لهجه ورته مخاطب‌شوم- آخرحاجی‌اکا
دومره خنـداهم‌وې څـه‌پېښه‌ده؟ څـه
چل‌دی؟

دهغه‌خندا لاپسې اوږده شوه‌زه
لاپسې‌حیرانشوم.

ماوی‌یه خـدایه په‌دې حـاجی
چاکوډې کړی‌دې پیریانو‌نیولی‌دی
نشه‌ئې کړیده دڅـه‌بلاورتـه‌مخـه‌ده؟

گلواکا‌داځل لږ پـه‌خودشو- په
سترگویې لاس‌ونیمو اوبیایې دخپل
پټکي دشملې پیڅکه پـرې ومـوږله.

اوراته شروع سو-په‌لږ څه قهر
آمیزه لهجه‌ئې په خبرو پیل وکړ چل به‌لا
څـه‌وی- پـیښـه بـه‌تردې بـلـه‌څـه
پیښه‌وې.

غرق‌شي تاسی‌تحریکیان او انقلابیان
ستـه مو خدای(ج) وباسه‌ییخ مووڅه
تمامه ورځ مودانـقلابی توب په‌چیغو
ستونی څیری‌شې خوچې دعـمل‌میدان
راشې نو بیا خو.....

ماڅر تو‌ې پوښتنه‌وکړه نـوبیا
خوڅه؟

گلواکا بیاوخندل- زه‌په‌زړه‌کښې
غل شوم .

زمااوس پوخ یقین‌شوچې گلواکا
زماپه‌گـفتار اوکردار‌کـښې څـه‌غـټ
خـندنی تناقـض لـیدلی‌دی ځـکه‌چې
دتحریک اوانقلاب دواړه‌کلیمې خوزه
زیاتې‌استعمالوم.

هغه بیا و خـنـدل -

مابیا ورپوښتلو-حاجی اکاڅه‌چل
دی‌وایـه؟ آخرتروهلودې په‌ځـغلولو
سترې کړم- داڅه‌پیښه‌ده چې‌ستادخند
نوشادریې دومره تاوده کړی‌دې.

هغه‌بیا په‌خیرو راغی، چې‌دچل
تپوس کوې نوواوره. ته‌وایه‌نبه. ماڅر
ورته وویل‌ښه.

چې اتحاد رنگ‌شو مونږ‌هـم
پردوه ډلووویشـل‌شـو. دآمرصاحـب
ډله‌یوې خواته سوه‌اودمعاون صاحب
ډله‌بلې خواته دلتـه یوشمیر دبلدی

ګوروانانو غوښتل چې له دوړو خوا و څخه خپله ونډه یوسي.

هغه د ملا متاخان اکازوی سیدو خان پیژنې.

ماژر ورته وویل:

هو ولې نه ناسته پاسته ورسره لرم، هغه هم تحریکي دی کلواکا په قهر سو.

پیغ سوووځه په دې تحریکي توب.

د مغتي سنګر د ملا متاخان زوی سید و پرد و اړو د ستر خوا نو شخو لدو نه و هل.

آمر صاحب ته به لی هم دوفاداری کانې په سینه تکول او معاون صاحب ته هم د هر مشر په سخکې نه لې د تحریک بکتی غړوله.

حتی تر دې اندازې پورې چې د تحریکي کلمه ئی تکیه کلام ګرځیدلې وه.

د غوښتل چې په دوړو خواو کښې قدرولرې. او دواړو دربار و ته مقرب وې.

سهار به دلته ؤ. ماښام به هلته د غرمې کچالان به ئې مونږ سره خوړل او د ماښام پلاو به ئې له دوې سره

د سید وخان له دومخې اودوه رنګې څخه آمر صاحب هم ناخبره ؤ او معاون صاحب هم.

څو موده مخکې معاون صاحب حج ته روان ؤ.

زه یې ورو غوښتم راته یې وویل ورسره د ملا کازوی سیدو راوله زما مخلص دی او ډیر تحریکي او انقلابی هم دی.

زه هم ورغلم. راسې ووست د موټر د مخ په سیټ کښې راسره کښیناست چې له حاجې کیمپ څخه ورتیر شو.

د تحریک بکتی ئی راته سره کړه له هرې خبری سره ئې تحریک او انقلاب تړلی ؤ.

د حسن ابدال سره د موټر مخ ته یوه هندوستانی وزه ناڅاپه واټ کښې رابنکاره سوه. ماژر ږیک ووا هه سیدو پورته وغورځیده په قهر شو ستر ګې ئې ردې ردی راو کښلی.

راته ئې وویل. یو تحریکي دریور داسې نه وي، ته باید د تحریک اصول او قواعد رعایت کړی.

ته په یوه تحریک کښې دریور ئی نه په یوه ظاهرشاهي رژیم کښې ماورته وویل. خیر دی وزه ناڅاپه راغله کهمې وزه هلې وای پیا به دې هم راته...

کلواکا پیاو خندل او یوه لحظه چوپ شو.

ماژر ورته وویل لوییا؟ هغه جواب راکړ.

لوییا مړی چې خدای (ج) شرموې پرپتاری به ئې باد....

چې اسلام آباد ته ورسیدو یوساعت په نه ؤ کښیناستلی چې د آمر صاحب موټر هم راغی د آمر صاحب راتګ ؤ او د سیدو وارخطائی نه ئې شاته کتل نه ئې مخ ته مخامخ ئې منډه کړ په تشناب ننوت.

ماوی چې هسې ناببره پیچ کومه دسته پسی ولښته خو هسې نه ؤ لس دولس دقیقې په تشناب کښې ؤ.

پاو وخت په نیم ساعت او نیم ساعت په یوساعت یوساعت په یو نیم ساعت بدل شو له یونیم ساعت ورو سته سیدو دوه غوږونه د تشناب له دروازې څخه څک ونیول او ماته ئې اشاره وکړه

ماوی چې مانه به د پیچ کوم تابلیت غواړې خو هغه په وارخطا لهجه راته وویل:

آمر صاحب شته که ولاړ؟

ماورته وویل چې شته راځه خوړې خو به دې نه.

هغه ژر پر خوله لاس راته ونیو.

زه وپوهیدم چې د سړې ښکر په دواړو ترنګړو کښې بند دی او د بلدی ګوروان غواړی چې دواړه خیراتونه وخوري.

څه سردې ګرځوم د آمر صاحب او معاون صاحب مجلس دوه درې ساعته اوږد شو په ما کښې لورتوان نه شو پاته.

ورغلم آمر صاحب ته مې وویل چې هغه سیدو بیچاره ستاد لاسه په تشناب کښې بندې دی.

د آمر صاحب خواشنه شوه یو بنه ساعت چوپ ؤ، وروسته ئې راته وویل، ورشه راوئې با سه زه خو انسان خور نه یم.

خوداالهرچونیست تاسي ته هم
وفاداره نشيپاتي كيدلای تاسي خبر
یاست چې دي سرې ماته هم دخلوص
دېري په سینه وهلي دي آمرصاحب په
خپله مخه ولاړ، معاون صاحب دحج په
خوارهي شو سیدو له ساسره په الوتې
ځیره په بنور ته راروان شو.
ما پیاور ته وویل —نو بیا؟
نو بیا چې حسن ابدال ته راورسید
ودماخستن دلمانځه دپاره مو موټر
ودراوه موټر مې هماغلته ودراوه په
کوم ځای چې وزه مخ ته راغلی وم.
لمونځ مو وکړ او دی مې هماغلته
پریښود ما دموټر اکسیلتر ته لغته تخته
کړه ماویل بچو دادې سزا ده تحریکې
دو مخه نه لرې. ته باید د تحریک
اصول رعایت کړې .

د مجاهد آواز

داسی مه وایه بیدمی په غفلت کی
لن چی هر خواته جنگیږی هغه زه یم
خالی لاس په لویو لارو سر کولو
د ټانګ مخ ته چی دریږی هغه زه یم
بم او توپ هوایی جاز ته په شپو ورځو
چی په رد میدان ټم کیږی هغه زه یم
په خدمت ته داسلام او پاکی خاوری
په هرخوا چی لیدل کیږی هغه زه یم
زمری توب زړ ورتوب او ښه میړانه
په مورچلو چی پاس خیږی هغه زه یم
حق جهاد ته پل په پل په هره سیمه
لکه ستوری چی ځلیږی هغه زه یم
په وچ زور چی ماتوی دروس فرعونه
خلاص تټر چی هوسیږی هغه زه یم
دجهان چی خلاصوی کانه غوږونه
دروند آواز چی تل خپریږی هغه زه یم
دا به وی دتاآرام قرار غمګینه
په زخمی زړه چی کړیږی هغه زه یم

در گلزمین شعر و ادب

بمناسبت دیدار استاد برهان الدین «ربانی» رهبر جمعیت اسلامی افغانستان از چترال ، سروده شده است .

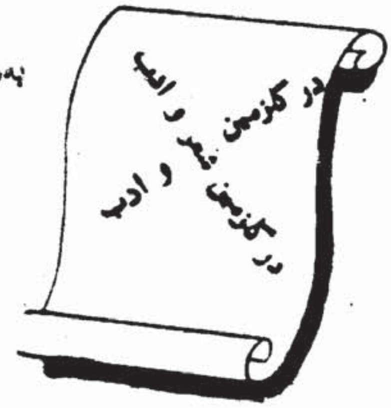
ذیغم

صف مرصوص وحدت

بگوش از ذوق مستیهای دل آواز می‌آید
پریشان خاطران را مونس و دمساز می‌آید
بدیدار مجاهد رهبر او باز می‌آید
بفخند لیث یعنی حضرت استاذ می‌آید
به آب دیده تر باید نمودن خاک پایش را
میان پردهٔ دلها بیارائید جایش را
جهادی را که دستور خداوند است قانونش
ظفر باید به شمشیر عدو فوارهٔ خونش
به آب زر نویسد صفحهٔ تاریخ مضمونش
همه آزادگان در هر کجا باشند مرهونش
دیگر بازیچهٔ اعمال نامحرم نخواهد شد
فروزان شعلهٔ او سرکشیده کم نخواهد شد
اسیر پنجهٔ بیداد روس افتاده ای رهبر
شرار موج خون بالا گذشته ازسر کشور
سمنگان ، هلمند و قندهار و پکتیا ، لوگر
نمی یابی بدخشان را بجز از مشت خاکستر
بخون ترگشته بینی کابل و هرات ننگرهار
فراه و بادغیس و بامیان و کندز و تخار
زبیداد که بینا ید چگویم بر سر بغلان
نمانده زنده ذیروحی به کاپیسا و هم پروان
کلات و زابل و غزنی و غور و وردک و میدان
زپکتیکا چه بنویسیم زشرح حال بمباران
به لغمان در بهاران لاله از خون‌جگر بینی
به ترکستان، زمین‌را جای سبزه پاوسر بینی

وطن بهر نجاتش مرد سنگر دار میخواهد
طبیب حاذقی بر پیکر بیمار میخواهد
هماهنگی به محو لشکر کفار میخواهد
رها از گردن خود یوغ استعمار میخواهد
نمی‌خواهد ولی آن صلح ننگین جینوا را
بروی کاغذ باطل کشد نقش چلیپا را
بعمر انقلاب خویشتن خون جگر خوردیم
بحق باشد اگر گویم که خون یکدگر خوردیم
بوحدت هر چه کوشیدیم رنج بیشتر خوردیم
نخوردیم آنچه‌را ازپیش وکز پشت‌سر خوردیم
بکوشید ای بزرگان بعد ازین در اتفاق ما
که آخر خانه میسوزد شرار این نفاق ما
برای مردم مستضعف خود دست و پا باید
زچنگال ابر و حشی خرس دون رها باید
سر وجان در رهٔ اعلای حق نذر خدا باید
نه فکر جیفه نی شخصیت قدرت نما باید
که وضع ما درمیهن پریش و خسته وزار است
به کو تاکون مصیبت‌ها اسیر است وگرفتار است
بگوئید اینقدر از ما به آن نابخرد خود سر
چرا ؟ بیهوده دارکه اینقدر غوغاو شو روشر
جهاد ما بماند تا یکی در بسته در کشور
سفر باید نمودن در جهان صبح و مسا رهبر
بلند آوازه گردد شهرت هر شیخ و شاب ما
شناسائی شود رزمندگان انقلاب ما
به اشک و چهرهٔ زرد یتیم طفلک افغان
به احوال پریشان و تباه قوم سرگردان
بپاس احترام خاطر ملیون ها انسان
بحق و عظمت آیات فرموده در قرآن
الها ! بهر مسؤولین ما توفیق اعطا کن
صف مرصوص وحدت را نصیب مردم ما کن

۳-۱۲-۱۴۰۶-چترال



به‌مناسبت قیام کربلا

محمدنسیم « فقیری»

رمز قــــرآن (۱)

آنگاه که آزادمردان وارسته باهو الموجود « پیمان » می بندند . . .

آنگاه که عشق بامومن ومومن با عشق پیو ند ناگسستنی رااستوار میسازد . . .

آنگاه است که زمینه‌های رهائی فرد مومن از بند هر معبود دیگر ممکن و میسر میگردد .

همان جاست که نیروی عشق وارد میدان گردیده و آنچه را که در نظر ما نا ممکن جلوه می کند ممکن میسازد .

عشق و عقل از زمانه های بسیار دور ، در کلام عرفا ازسنائی تا مولانا در برابر هم قرار گرفته و بالاخره در قرن‌حاضر ،عصاره وفشرده خواست‌ها و تقاضاهای آنان درکلام شاعرمشر ق چنین خلاصه می‌گردد :

عقل است که به شاد بودن و آبادشدن دستور میدهد و عشق به بنده‌گی و آزاد شدن .

و اما درین میان «حریت»است که بمثابهٔ«آرام‌جان عشق » درقاموس زندگی‌معنی می‌گیرد و بحیث ساربان ناقهٔ عشق در جادهٔ پرفراز و نشیب حیات ، اظهار وجود مینماید . .

رویهمرفته شاعر شرق ، حکیم امت ، رابطهٔ عقل و عشق را تفسیر حقیقی قیام کربلا میداند . .

حیات دوبارهٔ حق از قوت شبیری آغاز می یابد و فرجام باطل جزمردن با داغ حسرت چیز دیگری نمی تواند باشد

آنگاه که خلافت رشتهٔ خویش را از قرآن میگسلد . . .

پس‌آنگاه است که‌در کام‌حریت زهر ریختانده می شود و آزادی خواهان مسموم میگردند ، تعذیب‌ها و شکنجه‌های جان فرسابه سراغ‌شان می آید « و قیام‌ها » به‌خاک وخون کشانیده میشود . . .

بنا٭خلافت را ، امت‌را وحریت را باید نجات داد ، هر چند با نثار خون فرزندان پیامبر . امام حسین آن سر جلوه خیرالامم،باموج‌خون خویش چمن ایجاد کرد و در دل ویرانه ها لاله ها کارید .

اوست که بخاطر حق ، دفاع از حق ، و در راه حق و در برابر باطل بخاک و خون غلطیده و«بنای لااله»گردیده .

این قربانی بزرگ در درازای تاریخ سوابق طولانی دارد و در ادامهٔ راه پیامبران الهی قرار گرفته زیراقربانی امام‌حسین ، تفصیل‌کامل را زمجمل ابراهیم و اسمعیل‌است .

اوست که تیغ‌را بخاطراهداف بزرگ و آرمانهای متعالی ازنیام می کشد : عزت دین و حفظ آئین .

خون امام‌حسین اسرار بزرگی را تفسیر کرده است :

ماسوی الله را مسلمان بنده نیست
پیش فرعونی سرش افگنده نیست

در نتیجه خون امام حسین بیدار گر ملت بخواب رفتهٔ اسلام و بیانگرحقانیت‌راه او و قیام اوگردید .

نقش«الاالله» که با خون امام بر دشت کربلا نقش گردید ، سر لوحهٔ نجات و رهائی ما می باشد .

قیام و خون امام حسین«رمز قرآن » رابه جوامع اسلامی آموختاند وتکبیر اوبه ایمان تازگی‌ها بخشید .

و بالاخره از قیام و خون امام حسین چگونه می توان تجلیل بعمل آورد ؟

باید چون او عمل نمود وقیام و مرامش را زنده نگهداشت

(۱) ماخوذ از اشعار علامه‌اقبال .

عاشورا

عبدالطیف « رهایی »

دا شپږ کاله عاشورا په اریا تا ده

څه‌حاجت وبیا تجلیل د عاشورا ؟

د حسین یادونه دلته تازه کیږی

خراسان ده نن میدان د کر بلا

هم فریاد د مظلومانو واوری دلته

له کیږ دیو نه غږونه د ژړا

چی ترڅو به‌دهجران په‌لمبوسوځو؟

هم‌تر څو به‌مو وطن‌وی د بل‌چا ؟

په هیواد کی‌دظلمت تیاره خپره ده !

صرف ښکاری د مرمیو بر یښنا !!!

ټول افسوس کوی‌په‌حال‌دافغانانو

ځمکه ژاړی ، اسمان ژاړی‌هم‌فضا

هره خواکی گونگسی دانقلاب دی

په مزار د شهید انو کی رڼا

پاک ربه‌ته کامیاب مجاهدین کړی

څوک‌چی‌غواړی‌په‌سنگر کښی‌ستارضا

له یوه لاسه اواز نه پورته کیږی

اورید لی مې لویانو له وینا

د «لطیف» ارمان به هلته پوره کیږی

چی وحدت شی مومنانو کی پیدا

جلال فرهیخته

خواهی ظفر قرآن را بگزین رهبر

ای آیهٔ ایثار وستواری‌وایمان

ای مظهر جان برکفی در رزمگاهان

ای‌پیشگام نهضت یکتا پرستی

وی بسته با آئین خودمیثاق وپیمان

کاخ‌ستم باحربهٔ ایمان شکستی

مشت توشدبر پیکر الحاد سندان

برخیزوزودای‌پورابراهیم‌بشکن

همچون پدر باتیشه ا ت‌بتهای‌دوران

ای‌قایم‌اندر مرصد پیکار برحق

« با قامتی ستوارتر از کوهساران »

حبل المتین‌داری‌توای‌مرد‌مجاهد

تنها به آن پیوسته‌زن‌چنگ‌ای‌مسلمان

چون عروهٔ وثقی‌ی‌تودنیاندارد

قانون و راه زندگی داری چو قرآن

چون‌سرورعالم‌توداری‌پیشوایی

از چیست باکت ای‌مظفرمرد‌میدان؟

خواهی ظفر قرآن‌را بگزین‌رهبر

بی این رهبر هم ندارد فتح امکان

ای‌مظهرستواری‌وعزم‌وصلابت

ای افتخا ر جملهٔ یکتا پرستان

چونان بزن‌بر پیکرالحادمحکم

کش‌د ربدن‌سالم نماند هیچ ستخوان

تایاد او باشد دگر هرگزنیاید

جرأت ، که گیردنام این مرزدلیران

گزارش مختصری از سفر رهبر جمعیت اسلامی افغانستان به چترال

چترال: ۲۰ اسد ۱۳۶۵

استاد برهان الدین ربانی امیر جمعیت اسلامی افغانستان از کمپ های مهاجرین و مجاهدین در چترال بازدید بعمل آوردند.

از رهبر گرانقدر جمعیت اسلامی افغانستان هزاران نفر از مجاهدین، مهاجرین برادران انصار با گرمجوشی زاید الوصفی استقبال نموده با دادن شعارهای کفرستیز خواندن مقالات و اشعار انقلابی ابراز احساسات نمودند.

امیر جمعیت اسلامی افغانستان هنگام بازدید از غندلیث پس از آنکه بروح پرفتوح شهدای گلگون قبای سنگر های داغ انقلاب اتحاف دعا نمودند طی سخنرانی مفصلی در رابطه با قضایای مختلف روشنی انداخته فرمودند.

فعالیت های ما چنانچه در بعد نظامی به قوت خود پیش می رود در ابعاد دیگر نیز بایست با متانت و هوشیاری پیش برود.

این درسی است که از پیامبر جلیل القدر خود گرفته ایم. و در همه حال باید نقش قدم او را تعقیب کنیم.

پیامبر ما چنانکه در سنگر قرار داشت پیام اسلام را بگوش جباران و مشرکان در سراسر جهان می رسانید.

از طریق سفرا و قاصدان نامه های با موضع گیری روشن اسلامی بهرجا می فرستاد.

بلی! یک مسلمان باید با رویا رویی با دشمن موضع گیری اسلامی خود را شرح کند.

رهبر محبوب جمعیت اسلامی افغانستان فرمودند: ما میدانیم، آن چنانکه روسها دشمن آشتی ناپذیر ما هستند. امریکائی ها و چینائی ها با ما دوست نیستند آنها هم دشمنان ما هستند.

اما حالت زار و زبون کشور ما حکم می کند که ما با همه بجنگیم ما وقتی به امریکا می رویم راه ما از راه امریکا جدا است.

چنان نیست که ما سیاست استعماری امریکا را تائید کنیم.

در همه احوال سیاست استعماری امریکا و فرانسه و سایر استعمارگران در غرب را ردمی کنیم.

کسانیکه از خدا می ترسند باید در برابر ملت مسلمان ما حرف های هرزه رانگویند که دشمن خوش شود.

ما از موضع گیری های خود تا زمانیکه به شریعت موافق نباشد دفاع نمی کنیم.

تا گامهای ما مطابق به شریعت نباشد بر امیداریم.

کسانیکه انقلاب را می فروشند و ثیقه ها را در خانه های تاریک هم نشسته امضا میکنند.

امیر جمعیت اسلامی افغانستان گفتند:

دشمن ما با چهره های گوناگون دسیسه میسازد میخواهد با آوردن سرور کثیف مردم مسلمان و قهرمان نورستان را در برابر برادران مجاهد قرار بدهد.

توسط هلی کوپتر ها به سرور سلاح می رساند اما هیچ وقت مردم مسلمان نورستان ایمانشانرا به سلاح نمی فروشند نورستان به نور اسلام منور خواهد بود و دشمنان را رسوا خواهد کرد.

من یقین دارم برادران ما بسرور اجازه نمی دهند که این ننگ تاریخ در چهرهٔ این مردم پنهان شود.

در زمستان مردم یکجا شدند و خانه های کسانی را که از سرور سلاح گرفته بودند آتش زدند.

علمای متدین نورستان فتوای کفر سرور را صادر کردند.

برادران عزیز! –

همه جای افغانستان در خطر است، اما مناطق شمال کشور در خطر جدی است لذا برادران ما در نورستان پکتیا و بامیان باید بدانند که اگر این سنگر های اولی شکست خورد، دیگر به مشکلات درد ناکی روبرو خواهیم بود.

مرمی که از مجاهدین مناطق شمال در عرض راه به ظلم گرفته میشود آتش دوزخ است که بروی خود باز می کنند.

باید در مسیر راه به عنوان برادران عزیز خود از مجاهدین ولایات هم مرز روسیه استقبال کنند.

بعضی کسانی هستند که حلقه های نامقدسی تشکیل



خبرنگار این مجله می نویسد.
رهبر گرامی جمعیت اسلامی افغانستان در روز های اقامت شان در اجتماعات مهاجرین و مجاهدین در نمایندگی پنجشیر ، کمپ خیرآباد، کمپ دم شغور، کمپ شغور، کمپ دروش شرکت ورزیده ضمن سخنرانی های جداگانه اهداف سفر سران اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان را شرح دادند که بالمقابل عدهٔ از علما و منورین طی بیاناتی گفتند :

سفر سران تنظیم های شامل اتحاد اسلامی خواست مشترک مجاهدین و مهاجرین افغانستان بوده آنانکه به این سفر بنابر عقده های شخصی تفاوت منفی میکنند ، نظر شخصی ایشان بوده به ملت مجاهد افغانستان ارتباط ندارند.

سخنرانان محلی گفتند : پس است که انقلاب بزرگ اسلامی ماطی هشت سالی پشت پرده های ضخیم سکوت و تنگ نظری های ناشناخته شده باقی ماند و شعله های فروزان آن چنانکه لازم بود بر رویه های جهان نتابید.
آنها گفتند : سفر شما به کشورهای جهان یک گام مهم و مفید از جمله گام های است که تاهنوز برداشته نشده بود.
خبرنگار ما می افزاید که درنمایندگی پنجشیر در پاسخ رهنمائی های خرد مندانه رهبر جمعیت اسلامی برادر یعقوبی چنین گفت :

هرمرمی که شما مجاهدین بدست می آرید قیمت خون شهدای شماست نباید اجازه بدهید که نابود شود .
زیرا شما توسط این مرمی ها ناموس اسلام را حمایت می کنید .
نور انقلاب اسلامی که از مشرقستان افغانستان فروزان شده بایدفروزانترشود. وشما مشعل داران این راه بایدبا کمال صداقت وامانت داری رسالت خویش را انجام دهید .
در اجتماع غندلیث سید محمد اکبر آمر نمایندگی چترال ، سیداعظیم یزدانیار مولوی محمد متین، مولوی عبدالصمد و آقای شکوه مطالبی بیان نمودند .
رهبر جمعیت اسلامی افغانستان متعاقباً از خیمه های مجاهدین وتربیه گاه ها بازدید به عمل آورده باهریک ازمجاهدین صحبت های بعمل آوردند .

از ... وند بزرگ مراسمی نداریم رهبر جمعیت اسلامی افغانستان دراخیربیانات شان ضمن اشاره به اهمیت نظم واطاعت درجهاد گفتند .
یکی ازپیروزی های برادر قهرمان ما احمدشاه مسعود همین است که برادران همسنگر او تشکیل اسلامی شانرا بحیث یک نظم اسلامی پیش می برند .
نظمی که در صفحات شمال کشور به میان می آید به اساس یک وحدت اسلامی این همه گروپ ها است .
شکست دشمن در بغلان لمک آب ، خوست ، شیره نتیجهٔ نظم برادران است .
این نظم به همکاری برادران عبدالحی حقجو غلام محمد آرین پور وعبد البصیر خالد خوبتر میشود .
امیر جمعیت اسلامی افغانستان ضمن توصیه به مجاهدین گفت :

دادند تا موانع در راه مجاهدین ایجاد کنند. اما متیقین هستیم که برادران نورستانی به این حلقه ها اجازه نمیدهند تا سد راه مجاهدین گردند .
رهبر جمعیت اسلامی افغانستان در قسمتی از بیانیهٔ شان گفتند : .
احتیاج آینه را محتاج خاکستر کند : -
متاسفانه بخاطر ملت مظلوم خود دست های ما به هرسو دراز است .
لذا اگر آمریکائی ها مارا ترور سیاسی کنند .
اگر ما ترور جسمی شویم اینها ارزشی ندارد
ما نباشیم ، انقلاب ما زنده باشد .
ما نباشیم و اسلام با شد .
ما نبا شیم اما جهاد ما زنده وتابنده باشد .
یگانه تکیه گاه ما نصرت الهی است از هیچ کس جز

بسمه تعالی

بنام خداوند یکتا و یک
حکمران ملک سما تا سمک
توانا دهٔ پشه نیمه جان
خداوند ساز ندهٔ دو جهان
بخود واحد و مالک این و آن
فنا بخش نمرود و نمرود بیان
نگهبان موسی و نار و خلیل
عدم ساز فرعون باورود نیل
شه ملک کفر و مسلمان همه
درین ملک جان مالک جان همه

بعد از حمد و ستایش بخداوند قدیر جل وعلی شانه ودرود بیشمار بحضرت خاتم النبین صلی الله علیه وسلم حضور مجاهد بزرگ ورهبر گرانقدر مان: حضرت استاذ گرامی رابارجال معیتی شان بدفتر نمایندگی پنجشیر مقیم چترال ؛ از سوی خود وجامعهٔ مجاهدین مهاجر پنجشیر ساکن این قلمرو خیرمقدم گفته خوش آمدید میگوییم .

خدای راشکوریم که: درین پر طلاطم ترین قرن و عصر روز گار ؛ باوصف طوفان تگرگ آتش و خون در کشور ما ن ؛ برعلاوه آوارگی و هجرت ازدیاری به دیاری : بازهم بی‌نظم و تنظیم ؛ بی‌یار و مربی وبی‌سرو سرپرست نبوده ودر سایه عطوفت برادرانه و رشادت مدبرانه وسرهانهٔ رجالی چون حضرت استاذ ، قرارداریم که با یکدست مارا شمشیر غزا برکف داده وبادست دیگر کلاه نوازش برسر می نهد ؛ بقای حیات ودوام خدمات شان پراجر و سعادت باد: حضرت استادگرامی ؛ اگر چه شصت و یکهزار هالی پیروجوان پنجشیر انقلابی ودر سنگر ؛ از بدو آغاز جهاد در آن سر زمین : ازمساعدة های فوق العادهٔ مادی ومعنوی شما بدآن سنگر واقف بوده واز نیت نیک شما ستایش میکنند : امابامساعدی جامعه شصت و یکهزاری ماهم بعداز ارادهٔ جهاد فی سبیل‌الله . از همرکابی شما در خدمت پس نمانده اند تقدیم بیش از دو هزار وپنجصد شهید ؛ وبر الی نود و شش‌فیصد املاک وعمارات و هستی‌های انفرادی واجتماعی وهم چنان یک جمیعتی بودن کلیه هالی قلمرو ما برعلاوه تلاشهای قبلی وفعلی نهضت های اسلامی در آن

سرزمین هرکدام شواهد و گواه این حقیقت مهیا شد ؛ تشکیل نمایندگی پنجشیر درچترال که اساساً عدهٔ از برادران پنجشیر را دوشا دوش برادران بدخشان متفقاً در خدمت مجاهدومهاجر شان قرار خواهد داد. نیز زادهٔ ابتکار خردمندانه و ارادهٔ نیک آنجناب میباشد.

ما برعلاوهٔ سپاسگذاری . از شخص رهبر گرامی مان میخواهیم تا باآن چشمی که بسوی جهاد ومجاهدین دارند بسوی نمایندگی و مهاجرین ما که هرکدام فامیل ویا وارثین آن سنگر داران خواهد بود نیز داشته باشند:

امید است دفتر پنجشیررا به اعتبار چهاردیوار وچند میزو چوکی وافراد مانند بنده خشک وبی ثمر نگذاشته بارهنمائی‌های مدبرانه ومساعدات عملی وعندالموقع شان مارا در رسیدن بخدمت جامعه و جهادمان چنان داوری و یاوری فرمایند که فاروقیان صدر اسلام میفرمودند.

وسلام علیکم ورحمت‌الله .

هان ای وطن جهاد شما برگز بده باد
فیض ثمر بنخل مرادت رسیده باد
ناکه بر حریم تو آید به کید و قصد
آن از میان ساله و زانو بریده باد
دستی که تر بخون رجال تو میشود
هان ای عدو زساعدو بازو چکیده باد
هر قامتی که با تو زند بانگ همسری
همچون کمان به قوس خجالت خمیده باد
قلبی که در خیال شکست تو می طپد
با نوک تیغ همت مردان دریده باد
هر سر که پاسدار تو باشد خجسته به
هر جان که با تو زنده شود آفریده باد
یعقوبی آ به بزم دلیران راه حق
هرکس زصدق یار توشد نوردیده باد

بدانا لذت آلام دادند
بنادان عشرت ایام دادند

نهادند صد خطر در راه مردان
به نامردان چه بد فرجام دادند

«پیام»

ع ـ واقف

ره‌آورد سنگر

درآمد آمد تعطیلات تابستانی مدارس و کانونهای آموزشی محیط هجرت ، عدهٔ از برادران دانشجو برآن شدند تا ایام تعطیلی را در داخل کشور درمیان سنگرنشینان فخر آفرین سپری نمایند .

همینکه امتحانات مدارس و کانون های آموزشی بپایان رسید و تعطیلات تابستانی فرا آمد مجموعاتی از برادران آمادهٔ رفتن به سنگرهای جهاد عظیم و آزادی بخش میهن شدند و هر مجموعه ولایتی از کشور را انتخاب نمودند ، مجموعهٔ ما که متشکل از برادران ولایات مختلف بودند تصمیم گرفتند که این مدت را در سنگرهای غرورآفرین کوه پایه های بدخشان بگذرانند.

بناء همزمان با پایان سال تعلیمی در تلاش رفتن بسوی بدخشان شدیم و باید برای رسیدن به بدخشان طریق چترال نورستان را که کوتاه تر از راه باجور ـ کنرهاست انتخاب می کردیم ولی به نسبت مسدود و مستور بودن قله های سربفلک کشیده اش با برف مجبور شدیم که راه باجور ـ کنرها را برگزینیم .

آغاز سفر :

روز دوازدهم جوزا محیط هجرت را بقصد بدخشان ترک نمودیم و از باجور بسوی کنرها حرکت کردیم . سفر با دعای مأثور پیامبر در سفر آغاز شد و همه افراد این مجموعه که به چهل و پنج تن می رسیدند این دعای مبارک را می خواندند :

«اللهم انا نسألك فى سفرنا هذا البر والتقوى ومن العمل ما ترتضى ، اللهم هون علينا سفرنا هذا وأطوعنا بعده اللهم أنت الصاحب فى السفر والخليفة فى الاهل» .

اللهم انا نعوذبك من وعثاء السفر وكآبة المنظر وسوء المنقلب فى المال والاهل .

مشکلات راه :

سفرمان درچند روز اول خیلی با مشقت وسختی‌های فراوان توأم بود کوتل های بلندی را طی نمودیم و دریای خروشان کنر را در ظلمت و تاریکی شب ذریعه گهواره و کابل عبور کردیم چون یکروز قبل از رسیدن ما ، پل توسط طیارات دشمن تخریب شده بود و در روز از خوف بمباردمان امکان گذشتن نبود . نان و مواد غذائی بقلت یافت می شد و کمتر کسی را در دهکده ها می یافتیم چون اکثریت مردم این منطقه خانه و کاشانه خود را بعضاً در بمبارد روسیه جنایتکار و بعضاً بعلت نزدیک بودن بپاکستان بدون تحمل هیچ نوع خسارهٔ ترک گفته اند . مناظر آشفته و درهم ریخته منازل این دهکده ها و بدون کشت و زراعت گذاشتن زمین های زراعتی که در اثر هجرت اهالی رخداده است از اموری بود که هر انسان علاقه مند به آزادی و آبادی میهن را می آزارد .

بعد از چند روز که کوتل سوکی را طی نمودیم و درهٔ زیبا شیگل را گذشتیم با طی نمودن کوتل (لندی خول) به دهکدهٔ گمبیر رسیدیم و چند روز بود که چندان نان کافی بدست نیاورده بودیم از قضا درین قریه شخصی وفات کرده بود و اقاربش بمناسبت وفات وی خیراتی ترتیب داده بودند که ما هم درآن شرکت نمودیم و از نان و گوشت سیر خوردیم و توشهٔ هم از آن با خود برداشتیم ضمن عبور از جوار قریه (ورته پور) که تانک های مستقر در سنگر دشمن را از نزدیک می دیدیم به درهٔ سرسبز «پیچ» رسیدیم . دره زیبا و دیدنی که آب سرد و صاف از میانش میگذشت و دو طرف آنرا زمین های زراعتی و حاصل خیزی تشکیل میداد که برزیبائی آن افزوده بود ولی غالباً دهکده هایش خالی از مکان و اهالی بود بعضی از دهکده ها ذریعهٔ بمبارد دشمن بدنام استکبار ستمگر شرق بخاک یکسان شده بود و اثری از زندگی و حیات در آن سراغ نبود بطور مثال در تنگلام دهکدهٔ بزرگ و معروف و مرکز درهٔ پیچ

خانهٔ را از صدها خانهٔ آن سالم و آباد نمی دیدید . اما برخی از خانه ها بعلت ترک و واگذاری بدون حفاظت و نگهداری مانده خراب و ویران شدندکه می توان آنرا ناشی ازعدم رهبری درست جهاد و توجه بانقلاب درین ساحه دانست ورنه امروز مردم و اهالی آن می توانستند حامی و پشتیبان قوی ئی برای جهاد در منطقه باشند . چون تهجیر و خارج سازی مردم از منطقه از تاکتیک ها و پلان های شوم روسیه جنایت پیشه در مبارزه علیه انقلاب اسلامی است و میداندکه اگر مردم از منطقه خارج شدند دیگر مجاهد و سنگری نخواهد بود .

در قسمتی ازین دره با یک تن از قوماندانان بدخشان برخوردیم که به نسبت عواملی ، نارضایتی ئی از برادران در منطقه داشت و مدتی بود باین منطقه آمده بود ، با او تماس گرفتیم و مسائل را در حد توان خویش با وی درمیان گذاشتیم به گله ها و شکایت هایش گوش فرا دادیم تا بتوانیم گله مندیهایش را به صاحبان امر انتقال دهیم و برایش خاطر نشان نمودیم که باید قضیه را از راه تفاهم و نشست حل کرد والا نمی شود از طریق تفنگ و زور حل نمود وتجربه هم ثابت کرده که بکار بردن زور و سلاح در حل قضایای داخلی و اجتماعی کار را مشکلتر ساخته است، خداوند خواسته بوده با طرح این مسئله به برادران در منطقه توانستیم شکر رنجی های فی ما بین این برادران را تاجائی رفع نمائیم و گامی در راه وحدت و اخوت برداریم ، چون یکی از موارد اهداف رفتن ما هم همین ایجاد هماهنگی هرچه بیشتر میان صفوف مجاهدین بوده است تا باشد اتحاد و ایجاد وحدت در بین مجاهدان از شعار گذشته در عمل تحقق یابد .

در پوشال :

در انتهای این دره (درهٔ پیچ) دهکده کانتیوا قراردارد که بعد از آن باز کوتل های دور درازی آغاز شد اولین کوتلی را بعد از کانتیوا پیمودیم کوتل مرتفع و سربفلک کشیده و پر از برف پوشال بودکه این کوتل منطقه پوشال را که در آن پایگاه باصطلاح دولت انقلابی «سرور خائن» قراردارد از سائر نقاط نورستان جدا می سازد . در آن روز ها کشمکش میان مجاهدین نورستان و سرور مزدور و وابسته بدولت مزدور کابل شدت گرفته و مجاهدین بخلع سلاح او اقدام نموده بودند و برخی از مزدوران آن مزدور را که با سلاح های جدید روسی از سوی روسها مسلح شده بودند خلع سلاح کردند . درمیان این کوه های بآسمان پیوسته نورستان هزاران مسئله قابل گفتن و نوشتن و شنیدن وجود دارد از مسائل سیاسی نظامی انقلابی تا امور اجتماعی و نحوهٔ زندگی مردم و نقش زن و مرد آن در حیات و زندگی اجتماعی ، راستی که نورستان شگفتی های عجیب و غریبی را در دل خود جای داده است ولی گزارش مختصر ما گنجایش این استعاب وگستردگی را ندارد تا بتوان بهمهٔ آن اشارهٔ کرد .

مردم پوشال همچون مردم سائر نقاط نورستان مردمان متدین و خوش باور و اکثراً بی سواد و بی بهره از خواندن و نوشتن اند ، علماء درمیان شان از احترام ویژهٔ برخوردارند و این سادگی و بی سوادی باعث شده است تا زیر بار ترفند های سرور ، مزدور دولت کابل بروند ، حتی برخی از رابطه سرور با روسیه حمایت و پشتیبانی می کنند ، والا مردم مجاهد و بپا خاسته نورستان و خاصتاً مردم پوشال در یکروز سرنوشت صد خائن همچون سرور را تعین می نمایند .

عبور از ستیغ کوه های برف گیر :

پوشال را با آنچه داشت پشت سرگذارده خواستیم از کوتل بآن پیوستهٔ «قلاتک» که دائماً از برف پوشیده می باشد بگذریم . این کوتل بلند و مرتفع بین پوشال و انجمن بدخشان واقع است و برف باندازهٔ از ستیغ کوه بلند بودکه پائین آمدن از آن بآسانی میسر نبود ، برادران برای پائین شدن از ستیغ کوه از دو ریسمان کمک جستند بطوریکه آنها را باهم وصل نمودیم که چند تن از برادران از یکطرف آن گرفته برادری از طرف دیگر آن پائین می شد . با پائین آمدن ازین کوتل وارد انجمن گردیم . انجمن منطقه ایست که بدخشان را به نورستان و پنجشیر وصل می نماید و جوار آن« کران و منجان و توپخانه» که بدخشان را به پاکستان بهم پیوست میکند قرار دارد که این قسمت استراتیژیک پس از اشغال توسط قشون خون آشام سرخ به پایگاه های مهم روسها تبدیل شدکه اکنون توپخانه یکی از پایگاه های ستمگر بحساب می آید . این منطقه بدخشان را در پهلوی پاکستان قرارداده و نزدیک ترین راه بدخشان به پاکستان هم از همین طریق می باشد که می توان ظرف یک شب خود را از بدخشان به پاکستان رسانید .

دیدار با سید محمد امین «طارق» :

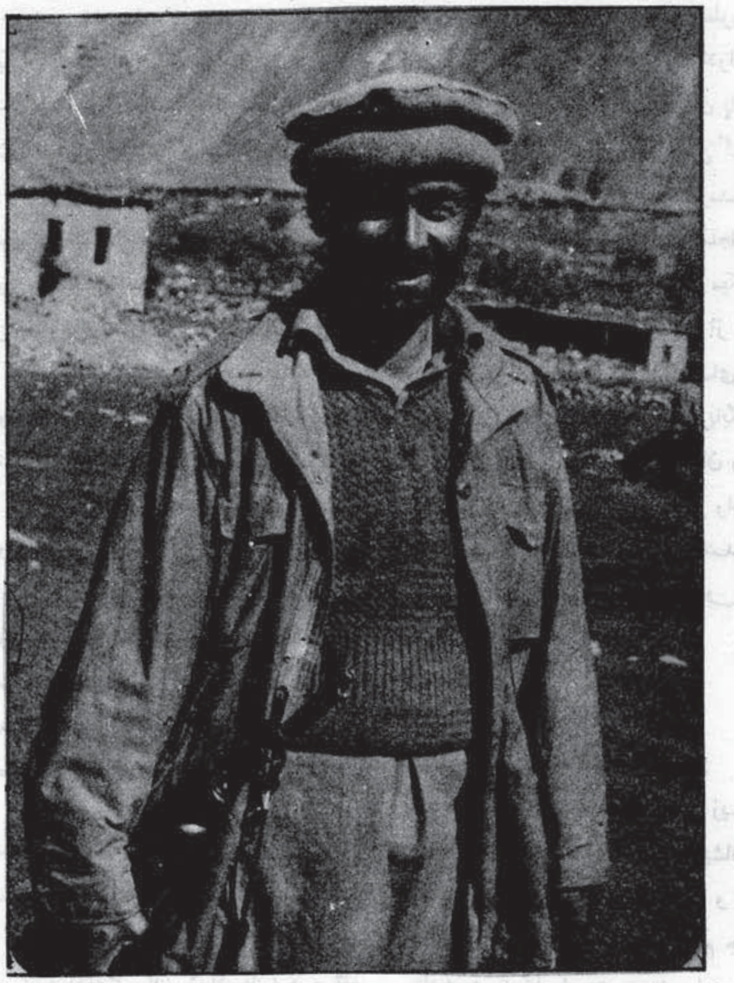
در انجمن با آمر غند اسامه بن زید استاد سید محمد امین «طارق» دیدار نمودیم ایشان ضمن تأکید اهمیت منطقه از لحاظ استراتیژیک و توجه دشمن بدان یاد آور شدندکه ما برای انجام جنگ های مؤثر علیه روسیه تمام نیروی خویش را در ایجاد هماهنگی و وحدت نیروهای جهادی بکار بندیم .

حرکت به فرخار حماسه آفرین :

دو سه روز را در انجمن سپری نموده قصد «ورخ



استاد آرینپور دوست دارد که همیشه بامجاهدین همسان بوده باهمراهان مجاهدش پیاده سفر نماید.



استاد سید محمد امین «طارق» مسئول غند اسامه بن زید ضمن تأئید اهمیت استراتیژیکی منطقه انجمن یاد آور شدند که : برای انجام جنگهای موثرعلیه روسیه تمام نیروی خویش را باید درایجاد همآهنگی و وحدت نیروهای جهادی بکار بندیم .

و فرخار» را کردیم تا از طریق آن به ولسوالی کشم بدخشان برسیم ولسوالی فرخار که یکی از ولسوالیهای ولایت تخار است ظرف چند سال اخیرشاهد بزرگترین درگیری ها ، بی نظمی ها و عدم یک فرماندهی فعال و نظم انقلابی بود که می توان قربانیان این آشفتگی را ده ها فرزند بدرد بخور این میهن مظلوم دانست ولی ما وقتی باین درهٔ زیبا و دیدنی پا گذاشتیم که به نصرت و توفیق الهی و مجاهدت و دلسوزی برادر انجنیر مسعود در سراسر این درهٔ پرکشمکش آثارنظم انقلابی و شیوهٔ اسلامی دیده می شد و بوئی از آن تعفن اختلاف و چند پارچگی بدماغ نمی رسید و کاملاً جایش را به نظم و وحدت عملی داده بود و راستی دانستیم که توحید صفوف مجاهدان و نیروهای رزمی جهادی فقط از طریق همین تلاش های دلسوزانه و واقع بینانهٔ مجاهدان و مبارزان سرباخته میسر است که خود را پیوسته درمیان مرگ و زندگی می یابند و قضایای جهاد را از نزدیک شاهدند و درمتن دردها و رنج ها و آلام این جفا دیده دست و پا می زنند نه راه های فشار غیر واقع گرایانه خارجی و داخلی و بهم آوردن کراسی وتشکیل میزگردهای مشورتی و نشست های کاذب و یکی نمودن بعضی کمیته های بی ارزش و ... که این راه چندین بار رفته شد و تجربه گردید اما ثمری نبخشید .

ولسوالی کشم بدخشان :

بعد از طی ولسوالی فرخار به ولسوالی کشم بدخشان رسیدیم کشم اولین ولسوالی بدخشان بود که بدان وارد شدیم قبلاً از کشم و نظم اسلامی انقلابی و رهبری آگاه جهاد آن چیزهائی دیده و شنیده بودیم ولی دلها یمان برای آنچه مجدداً از خوبی ها میشنیدیم بی قرار بود .

آرین پور کیست ؟ :

جهاد اسلامی درکشم درپهلوی سائرنقاط بدخشان در اوائل سال ۱۳۵۸ آغاز شد وطی مقاومت های جانانه مردم مجاهد و قهرمان این خطه غنایم و سلاحهای فراوانی بدست آمد .

اما در آن زمان همچون اکثر جاها از یک فرماندهی واحد و آگاه و با تدبیر محروم بود و امور آن بدست های اهل و نا اهلی تقسیم شده بود چون در آنوقت **استاد بزرگ غلام محمد آرین پور مسئول انقلاب اسلامی** درین ساحه در زندان جهنمی پل چرخی بسر میبرد همینکه ۶ جدی ۱۳۵۸ فرا رسید اربابان کرملین برای جلوگیری از سیل بنیان بر انداز انقلاب اسلامی دست به تبدیل و تجدید مهره پوسیده و مداخله علنی و تجاوز رسوای نظامی زدند و درپی آن بخاطر اغوای مردم آگاه ما با تصویب باصطلاح عفو عمومی رهائی تعدادی از برادران زندانی و امانده از کشتارهای امین جلاد را اعلان کردندکه در آن جمع ، خداوند خواسته بوده استاد آرینپورکه خود یکی از پیشتازان طراز اول پیش آهنگان نهضت بخون آغشته کشور الد همینکه ابراهیم وار از آتش برافروخته نمرودی روسیه و مزدروانش رهائی می یابند بلا درنگ خود را به سرزمین کشم می رساند سرزمینی که خاطره های قیام حسینی برادر و رفیق همیشگیش داکتر محمد عمر شهید را در برابر طاغوت داؤد شاه خائن در خود نقش بسته است . ایشان در زمانی وارد منطقه کشم می شوند که مردم مجاهد و قهرمان این دیار آشنا بانقلاب ، درمیان چند قوماندانی ها و چند دستگی های مجاهدین از سوئی و فشار طاقت فرسای جنگ های ظالمانه روسیه اشغالگر از سوی دیگر رنج می برند . استاد آرینپور با پیوستن به صف مبارزان و مجاهدان باب



استاد آرین پور همانطوریکه بـه سرنـوشت جنگ و آزادی استقرار حکومت اسلامی می اندیشد و فکر می کند ، همچون دولت مردان سلف اسلام درفقرزدائی و بهبود وضع نابسامان مردم وحالت اخلاقی جامعه توجه دارد .

جدیدی را در نحوهٔ جهاد و رونـد پیشروندهٔ انقلاب اسلامی درین منطقه میکشایند . مجاهدین وقوماندانان متعدد را از تفرقه و چند دستگی برحذر داشته تأ کید می‌نمایند که با قدرت طاغوتی و شیطانی روسیه استعمارگر نمی شود با شیـوه هـای قـرون و سطـائی و سیستم حکـومت داری ملوک الطوائفی مبارزه کـرد . دشمن غارتگریکه تجربه قرنها مبارزه علیه ملت های مظلوم و محکوم را داشتـه و در جنگ هـای اشغالگرانه و استعـاریش درس هـا و شیـوه هـای اشغالگری بهـتر آموخته است بویـژه از عملکرد های غاصبانه اش در آسیای مرکزی مسلمان دانسته که با ملت های مسلمان چگونـه معامله نمایـد . با یک چنین دشمن مسلح با تاکتیک و تکنالوژی عصر و آگاه به شیوه های‌گونه گونهٔ استعماری باید با آگاهی عمیق اسلامی وتشکیلات نظامی انقلابی متکامل برخورد نمـود و با استفـاده از تجربه های تاریخ جنگ های معاصر،باید جبهات جهاد را طوری سازماندهی کرد که وحدت ملت در جنگ‌علیه دشمن و در نتیجه جنگ هـای هماهنگ و فیصله کن را بـار آورد و تمامی ملت را در صف واحـــد مبارزه علیه دشمن قرار دهد .

این حرف ها که بدماغ اکثر قوماندانان کور چشم قدرت خواه دنیا طلب سازگار واقع نمی شد و آنـرا بیاد بی اعتنائی و مسخرگی «وقت این حرف ها نیست» «جنگ چیـزی و حرف چیـز دیگریست» می‌گرفتند . ولی استاد آرینپور با ایمان عمیق بآنچه می‌گفت دنبال کار را می‌گیرد و مشکلات وعقبات بزرگی را در مسیر کارش طی می کنـد . گاهـی از طرف قوماندانان مورد بی اعتنائی قرار می‌گیرد و زمانی هم تحقیر و توهـین می شود حتی اذیت و آزار می بینـد ولی با حمـایت پشتیبانی همگانی مردم مسلمان و مجاهـد منطقه ، صدر وسیع و حوصله بزرگش رنج همه شدائد و نابرابری ها را تحمل می‌نمایـد و لحظه‌یی از کار خسته نمی‌گردد و خداونـد قـدم بقدم باب هـای پیروزی و نصـرت را برویش می‌گشاید وصفوف مجاهدین را یکی بعد دیگری فشـرده و متحد می‌نمایـد و خلاصه می‌توان گفت امروز جبهـــه استاد آرینپـور یکی از مستحکم ترین پایگاه های انقلاب اسلامی در افغانستان بشمار میآید و از ویژگی های خاصی برخـوردار است که آنـرا از بسیاری از جبهات دیگر جدا می سازد .

ویژه‌گیهای جبهه کشم :

اگرچـه مسئله جهاد و بلند بردن سطح کیفیت جنگهای مجاهدین درین جبهه از اولویت های انقلاب بحساب می آید اما هیچگاهی در امر تربیت و تعلیم نسل هـای جوان و آموزش هـای اسلامی ، سیاسی غفلت نشده است : زیـرا رهبری جهاد درین قسمت هرگـز اهمیت قلم و کتـاب را کمتر از نقش سلاح و تفنک در امر بـه پیروزی رسانـدن انقلاب نمیداند بلکه سلاح و جنگ را حامی و حافظ فرهنگ وکتاب می شـمارد لهذا امروز درین جبهه در عقب سنگرها بیشتر از چهل باب مدرسه و مکتب باز شده که نسل نوین انقلاب اسلامی در آن از فرهنـگ و ارزشهای اصیـل اسلامیش آگاهی می یابـد و امروز که شاگردان آن در دوران تربیت قراردارنـد نویـد ده آیندهٔ درخشانی اند چون شاگردان امروز مجاهدان فـردا خواهند بود . و دیگر آنچـه درین جبهه جلب توجه می‌نمود زنـدگی نمونـــه و الگوی شخص استاد آرینپـور بود او با آنکه آمر جبهـه است اسپ سوار نمی شود ، لباس بهتر از مجاهدین نمی پوشـد و دایماً غذایش از غذا مجاهـدین فرق نـدارد ، روز هـای دو شنبه و پنجشنبه هفته را روزه می‌گیرد و شب هنگام استراحت رخت خواب خوب را نمیپسندد و بر اساس فرموده پیامبر ﷺ «الناس علی دین ملوکهم» مردم در دین و شیـوهٔ پیر و پیشوایانند . همین خصلت خجسته استاد از اخلاق همگانی کارمندان جبهه‌گردیده ونـــه تنها آرینپور که آرینپورهـائی بـــه جهاد تقدیم نموده است .





حکومت اسلامی :

راستی وقتیکه این صحنه‌های ملکوتی را مشاهده نمودیم تا امیدیهایمان بامید و قلب‌های پراز امیدمان امیدوارتر گردید چون تصویریرا که از حکومت اسلامی داشتیم در سرزمین کوچکی در واقعیت امر دیدیم که درست به مراحل اولی بنیالگذاری حکومت اسلامی بادستان پیامبر ﷺ در چار چوبهٔ مدینه می ماند . مگر حکومت اسلامی برای اولین بار درمیان تهدید های مشرکین قدرتمند و قدرت های مشرک و کافر در محدودهٔ کوچک مدینه در حین قلت افراد و عدم امکانیات پی ریزی نشد ؟ و آثار و مظاهر آن حکومت وسیع و بزرگ اسلامی آینده در روابط و زندگی افراد آن سرزمین کوچک تجلی نمی کرد ؟ آری ! میان نظم و نظام استاد آرینپور و نظام مدینه اولی پیامبر توان شباهتی یافت و هر انسان‌عدالتخواه آزادی طلب می تواند آثار و تجلیات حکومت‌اسلامی را درین سرزمین کوچک در یابد . آیا کسی که در متن انقلاب و جهاد ، سنگر خون و شهادت ، در حال تنگدستی و ناتوانی به تربیت اولاد مسلمین باندیشد ، در سنگر جهاد حاضر شود و برسینه‌دشمنان اسلام مرمی شلیک نماید . برسر یتیمان دست شفقت و ترحم بکشد و با پایان یافتن بمباردمان های‌وحشت زای دشمن در فکر اسکان دادن مهاجران خانه ویران شود از خانوادهٔ شهداء انقلاب بعنوان اولین

رهبری جهاد در کشم اهمیت قلم و کتاب را کمتر از نقش سلاح و تفنگ در امر به پیروزی رساندن انقلاب نمیداند ، بلکه سلاح و جنگ را حامی و حافظ فرهنگ و کتاب می‌شمارد .

مستحقین جامعه حمایت و پشتیبانی کند نمی توان او را در مکتب محمد ﷺ و در طریقه علی و عمر" دانست ؟ با آنکه دوست نداریم وی را عمر ثالث و علی ثانی بخوانیم ولی از انصاف نیست که او را از تبلر ایشان ندانیم . چون استاد آرینپور همانطوریکه به سرنوشت جنگ و آزادی و استقرار حکومت اسلامی می اندیشد و فکر می کند همچون دولت مردان سلف اسلام در فقر زدائی و بهبود وضع نابسامان مردم و حالت اخلاق جامعه توجه دارد استعمال نصوار و سگریت را ممنوع قرار میدهد و از کشت تریاک و تنباکو جلوگیری می کند . چون مردم امیرش می خوانند و اطاعت از اوامرش را واجب میدانند به مجرد شنیدن منع استعمال نصوار و کشت تریاک و تنباکو، زکشت تریاک و تنباکو درواز استعمال نصوار دست بر میدارند . حتی موی سفیدانیکه عمرشان به هفتاد و هشتاد سالگی رسید و با نصوار انس و عادت گرفته بودند بعلاقه مندی و به عنوان اینکه اطاعت امیرٌرا باید کنند نصوار را ترک نمودند .

پی آورد های فتح ولسوالی فرخار

فرخار یکی از ولسوالی های ولایت تخار است که دربارهٔ آن در آغاز سخن گفتیم بدنبال ایجاد وحدت و هماهنگی میان صفوت مجاهدان .

برادر مجاهد انجنیر مسعود برای گسترش‌جنگ‌های انقلابی دست بیک سلسله سازماندهی نظامی درین دره زد که این نظم آوری فتح مبین ولسوالی فرخار (کرانی) را بار آورد . که فتح در ۲۹ اسد صورت گرفته بود ما در ولسوالی کشم ولایت بدخشان بودیم و بعد از دو سه روز همراه با استاد آرینپور که با برادر انجنیر مسعود برنامهٔ ملاقات داشتندبه‌فرخار آمدیم . همینکه وارد فرخار شدیم از نتایج و کیفیت جنگ و تسخیر ولسوالی بهتر آگاهی یافتیم همه مردم را می دیدیم که با چهره های کشاده و خندان مهین فتح مبارک را جشن می‌گرفتند این فتح‌بافتوحات دیگر در طول عمر انقلاب فرق فاحشی داشت و از ویژگی های برخوردار بود :

۱- تبلور وحدت در میان مجاهدین :

درین جنگ مجاهدین از ولایت مختلفی مثل‌بدخشان

قفار ، کندز ، بغلان و پروان کاپیسا اشتراک ورزیده بودند و این برای اولین بار وحدت عملی مجاهدین و تبلور از اخوت اسلامی را درمیان مجاهدین مناطق مختلف و نژاد های گوناگون کشور به نمایش می گذارد که دیگر اکنون مجاهدین از سطح بینش های محلی و محیطی بیرون آمده و تنها بجنگ علیه دشمن در هر نقطۀ باشد می اندیشند و در آن فقط رضای خدا را می طلبند و این گامیست بزرگ در جهت توحید ملت هزار پارچه و ستمدیدۀ افغانستان .

دلسرد به نظر می آمدند اما فتح فرخار این حالت را در مجاهدین و مردم منطقه بلکه در تمام ولایات دور و نزدیک منقلب ساخت بطوریکه مجاهدین خود را در روح قدرت و توانائی احساس می‌کنند و مردم امید واریشان به پیروزی و آزادی یقینی و ضروری شده است .

٤- نظم یک ضرورت انقلابی :

شکی نیست ، با آنکه مردم مجاهد ما پیوسته در همه صحنه های مبارزۀ اسلامی مان علیه استعمار

معرفی نمود و همه آنانی را که در جریان نظم آوری مخالفت می کردند و سرو صد براه می انداختند که «پنجشیری ها میخواهند حاکم ما باشند» و «مسعود توسعه طلب است» و ... را به عنوان استعمار روسی و دشمنان اسلام و آزادی شنا ساند و اکنون همه مردم فریاد می زنند که ما «نظم میخواهیم و با بی نظمی و عدم سازماندهی جنگ نمی شود با روسها جنگید» و همه منتظر نظم و نظم آورانند که فریادها و نیازمندی های مردم مرا بیاد حرف های سال ها

مردم فریاد می زنندکه ما : نظم می‌خواهیم و با بی‌نظمی و عدم سازماندهی جنگ ، نمی‌شود با روسها جنگید ، وهمه منتظر نظم و نظم آورانند

۲- سازماندهی عالی جنگ :

حمله به نصرت خداوند تبارک و پلان نظم و سازماندهی فرمانده جنگ برادر مسعود طوری بود که دشمن را هیچ موقع نداده و تمامی سنگرها در ظرف (۲۰) دقیقه فتح شد . غنایم فراوانی از قبیل اسلحه و مهمات نظامی ، مواد غذائی وسائل نقلیه و پول نقد .... بدست مجاهدین افتاد و همه مزدوران روسهای اشغالگر باصطلاح پرسونل دولت ازقوماندان گارنیزیون، آمر خاد ، ولسوال، منشی حزب و عسکر و صاحب منصب در حدود (۲۱۰) نفر اسیر گردید و همه اسناد خاد بدست آمد این فتح بزرگ که دشمن هرگز انتظارش را نداشت دشمن را سخت سرگیچ و هراسان نموده بود و تنها سه تن قادربفرار ازین عملیات شدند که داستان عملیات‌را با خودشان به تالقان بردند بمجرد شنیدن کیفیت عملیات دولت در انتظار حمله مجاهدین به تالقان می شود . همه پوسته‌های اطراف شهر را در مراکز بزرگ و عمده جمع می نماید و افراد دولتی در خانه های خود برای خویش پناهگاه های زیر زمینی می سازند .

۳- بلند رفتن سطح روحیه در مجاهدین و مردم :

قبل از فتح بعلت عدم یک فرماندهی‌واحدتشکیلات درست انقلابی ، مجاهدین تقریباً توان رزمی خود را آنطور که باید باشد از دست داده بودند و روحیه ایشان انهزامی و شکسته بود و مردم هم خسته

حضور داشته اند و درین راه از هیچنوع ایثاروقربانی دریغ ننموده اند از بی نظمی و عدم سازماندهی‌معقول جنگ ناراض و خسته اند و از سیستم چند حزبی در سطح کشور و از سیستم چند قوماندانی بی انضباطدر محیط شان رنج می برند .

فتح فرخار که در پی نظم آوری انجام یافته بود ایمان مردم را در نظم خواهی افزایش داد مخالفت با نظم را در اذهان ، مخالفت با جهاد و آزادی

قبل برادر مسعود می اندازد که ایشان در سال ۱۳۶۲ در پنجشیر برایمان گفته بودند :

«این انقلاب مراحل مختلفی را خواهد پیمودروزی بود که مردم فقط به کارت گرفتن از یکی ازین سازمان ها می اندیشیدند و او را تنها سند انقلابی بودنشان میدانستند و این روزهاکارت آن ارزشش راکم کم دارد از دست میدهد و جایش را به سلاح و پول خالی می کند اکنون هر سازمانیکه بیشتر



سلاح در اختیار مردم دهد بآن بیشتر توجه خواهد شد ولی روزی خواهد آمد که این هم چندان ارزشی نخواهد داشت آنروز مردم فقط نظم می خواهند و از کثرت سلاح بی زار می شوند و فریاد می زنند که سلاح هایمان را جمع کنید و ما را سازماندهی و نظم بخشید . آنروزیرا که برادر مسعود گفته بود اکنون فرارسیده است مردم در هر گوشه و کنار منتظر نظم جنگ های هماهنگ و سازمان یافته اند از کثرت سلاح و تعداد قوماندان ها در آزار و تکلیف . در هر جائی از خداوند میخواهند که یکبار مسعود ، آرینپور و .... را ببینند ما شاهد بودیم که ده ها تن از کسانیکه خانه و فرزند زندگیشان را از دست داده بودند می گفتند : خداوندا ! یکبار مسعود را ببینم . همه عشق برای چه و چرا ؟



انجنیر مسعود و استاد آرینپور امید مردم وانقلابیون درمنطقه.

امروز مردم خدمتگاران و مجاهدان راستین خویش را از مدعیان بی برنامه و جاه طلبان بی هدف شناخته اند و قادر بـه شناخت این مجاهدان تنها کسانی نیستند ، که میخواهند خفاش گونه تمامی حقائق را انکار کنند .

انجنیر مسعود بعنوان یک مربی :

و دیگر آنچه را از چشم دیدهایم ازین هیجان‌انگیز و امید آفرین‌وقابل تذکر میدانم و آن صحنه ایست که در جانم سخت‌اثر گذاشته است و آن اینکه : برادر مسعود حسب معمول بعد از عملیات عملکرد های همه مجاهدین را بررسی می کند . برادر مسعود مجاهدین شرکت داشته درین عملیات را جمع‌کرده‌بود فروخته بود تا پول آن را تحویل نماید برادر مسعو ضمن بررسی برایش گفت آیا جهاد می کنی تا مردم‌را از تخدیر نجات بخشی و یا او را بیشتر تخدر و بی‌خود نمائی ؟ تو یک مجاهد و انقلابی هستی در عین حالیکه در متن جهاد و عمق معرکه پیش میروی در فکر اصلاح اجتماعی و سازندگی مردم و جامعه هم باشی . آن برادر مجاهد بسیار متأثر شد و ازکرده‌اش نادم و صحنه طوری بود که هر بینندهٔ با احساسی را به گریه وا می داشت و واقعاً چه بسا از مجاهدین که سخت گریستند .

حدیث شریف پیامبر ﷺ می افتد که در توصیهٔیکی یارانشان فرمودند : «علیك بالجهاد فانه رهبانیة الاسلام» مواظب جهاد باش چون جهاد رهبانیت اسلام است . در اسلام جهاد و صحنه های خونین نبرد آن تجلیگاه عرفان و رهبانیت است جائی که سرنوشت مردم و عزت و آزادی تعین می شود و دشمن خدا و خلق از پادر می آید نه گوشه های جنگل و زوایای تاریک خانقاه ها و مغاره ها . زیرا که چنین عرفان بودائی در اسلام وجود نداشته و پیامبر در موردش‌گفته اند : «لا رهبانیة فی الاسلام» در اسلام رهبانیتی نیست .

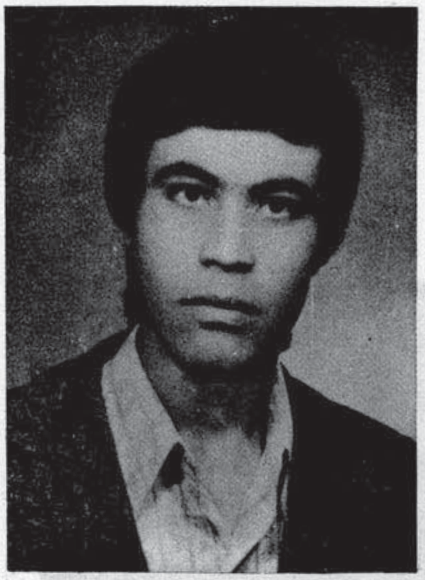
بـه اثر تلاشها ، مجاهدت و دلسوزی برادر انجنیر احمد شاه مسعود در سراسر دره فرخار ، آثار نظم انقلابی و شیوه اسلامی دیده می شـد و بوئی از آن تعفن اختلاف و چند پارچگی بدماغ نمی رسید .

تا قضایای عملیات را بررسی نماید از جمله مسائل مقداری پول نقد بود که از ولسوالی بدست آمده بود و تمام آن پول را مجاهدین بدون کم و کاست تسلیم فرماندهی نمودند از میان کسی دوبسته سگریت بدست آمده از پوسته‌ها را بـه قیمت دو هزار افغانی

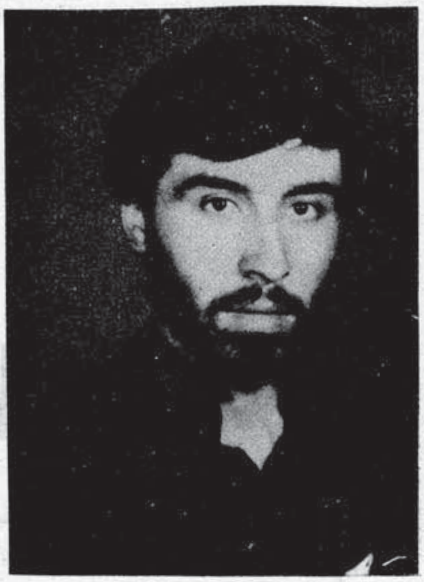
چه صحنه های عرفانی و اخلاق و انسان پا بپای جهاد و معرکه، آتش و خون مشاهده‌می کند از یکسو برقلب وحشی ترین دشمن انسانیت با تیروتفنگ می تازند و از سوی دیگر در اندیشه اصلاح اخلاق و تهذیب روحی و تربیه نفسی اند و انسان بیاد

یفتل ها و راغ :

در دیدارمان از بدخشان چند روزی هم درجبهات رزمندهٔ یفتل ها و ولسوالی راغ بسر بردیم . یفتل ها منطقه ایست که در جنب شمالی دریای خروشان کوکچه واقع شده و شهر فیض‌آباد مرکز ولایت بدخشان را



شهید داکتر صفی الله



شهید نجیب الله

از یکطرف کاملاً در احاطه دارد . درین منطقه مجاهدین پایگاه ها و سنگرهای مستحکمی اند که بخاطر هم جواریش با مرکز ولایت که در آن مراکز بزرگ نظامی دشمن قرار دارد همیشه مورد توجه دشمن بوده و بار ها مورد تهاجم شدید و جنگ های دوام دار روسهای سفاک قرار گرفته است .

یفتل ها بدوبخش علیا و سفلی تقسیم شده و بنام یفتل علیا و یفتل سفلی شهرت دارند که در یفتل علیا فرماندهی مجاهدین را برادر معلم عبدالبصیر «خالد» و در یفتل سفلی برادر معلم جانعلی «ایمان» بعهده دارد .

مزدوران بی مزد : درین اواخر یفتل سفلی و ولسوالی راغ شاهد یک سلسله درگیری هاوتاخت و تاز های عدهٔ اوباش بنام مجاهد بود که در نقش نیروهای مقدمة الجیش روسها عمل نموده سنگر های مجاهدین را بعد از تسخیر و درهم کوبی یکی بعد دیگر تحویل روسهای جنایتکار می نمایند که عملکرد های مزدورانه ایشان در ولسوالی چاه آب و رستاق ولایت تخار شاهد برمدعای ماست . هر بار که سنگری از مجاهدان را به قلدری و طغیان در هم شکستند چند روز پس آنرا با دو دست تحویل دشمن دادند در سال‌های گذشته به مجرد به شهادت‌رساندن حاجی محمد مراد شهید و داکتر صفی الله شهید و نجیب الله شهید و ... و اشغال سنگر هایشان توسط این مزدوران بی مزد، و عبدالصمد مزدور سنگر ها را با اندکترین فشار از آنها می گیرند و آنها را از منطقه متواری می سازند وآنها بجای‌آنکه بخاطر انتقام گیری با روسها و عبدالصمد مزدور بجنگند به شهر بزرگ بدخشان لشکر می کشند تا این سنگر پایدار را نیز در اختیار بادار بزرگشان بگذارند و این مرتبه می خواستند این نقشهٔ شوم خویش را در خدمتگذاری به روسها در یفتل سفلی و ولسوالی راغ انجام دهند که خداوند چنین نخواسته بود و بقصد شان نائل نیامدند . چند روزی در مرز های یفتل و شهر بزرگ و راغ آشوب و فتنه برپا داشتند ، مردم بیچاره و مظلوم این دیار را اذیت و آزار رساندند در طی جنگ هائی چند زن و طفل را براکت بستند و شهید کردند و ثابت نمودند که روسها را در کشتار مردم ستمدیده مان تنها نگذاشتند . پس از آنکه مسئولین مجاهدین فتوای علمای جید منطقه را مبنی بر دفع شر آنها و جنگ علیه ایشان دریافت نمودند به مجاهدین دستور دادند، جلو فتنه گری های این سرکشان سروپا نشناس را بگیرند و مجاهدین که بفکر ممانعت شرعی در جنگ علیه آنها چندان جدیت نمی نمودند چنان جواب دندان شکنی بر ایشان دادند که تا زنده اند شاید دیگر این بد را نکنند .

ولی جای بس تأسف و افسوس اینجاست که چنین افرادی بی مسئولیت شرجوی فتنه‌گر که‌اتهام روسها و مزدورانشان را در «اشرار»گفتن‌به مجاهدین باثبات می رسانند متقی و پرهیزگار ، متعهد و مکتبی لقب می یابند و این کلمات مقدس و پاک را با جنایات چنین افرادی می آلایند و آنها را چنین زشت و متفورمی سازند که هر گاه کلمهٔ متقی‌ومکتبی شنید، می شود تصویری از جنایت و رذالت فرا روی آدمی ترسیم می گردد .

آخرین برداشت :

رویهم رفته بدخشان را درحالی ترک گفتیم که‌عقیده مان در گسترش و همه گیرشدن حتمی نظم راسختر و قویتر شده بود . چون نظم یکی از اساسی ترین نوامیس و قانونمندیهای اجتناب ناپذیر هستی بوده که طبعاً جامعه بعنوان بخشی از هستی بدون آن نمی تواند بقاء خویش را حفظ نماید . بی نظمی و تک روی حا کم در بخش های از انقلاب یک پدیدهٔ عارضی و غیر طبیعی بوده در رویا رویی با روند منظم و سازمان یافتهٔ جهاد صحنه را ترک خواهد گفت . زیرا که از خصوصیات پدیده‌های عارضی‌وغیر طبیعی ناپایداری و عدم ثبات است و هیچ ممکن نیست که همیشه جریانات در سیر غیر طبیعی‌واصلی اش ادامه یابد و براصالت خود باز نگردد .



برادر معلم عبدالبصیر «خالد»



برادر معلم جانعلی « ایمان »

مصاحبه

درین شماره مصاحبه‌ای داریم با برادر مجاهد و قوماندان ورزیده جمعه‌گل که تفصیلات آن را ذیلاً به ملاحظه خواننده‌تان عزیز میرسانیم.



س : برادر محترم لطفاً خود را معرفی نمائید ؟

ج : بسم‌الله الرحمن الرحیم—اسم من جمعه گل ولد عبدالمحمد مسکونه جغتوی ولایت وردک آمر جبهۀ سعادت خیل میباشم .

س : شما چه وقت به جهاد مسلحانه آغاز نمودید؟

ع : برادر محترم جهاد مسلحانه ما در سال ۱۳۵۸ شروع شده .

س : وضع جهاد در منطقۀ شما چگونه است ودشمن در چه وضع قرار دارد ؟

ج : وضع جهاد در منطقۀ ما به فضل خداوند(ج) متعال فوق العاده خوب و قابل اطمینان است . روحیات مجاهدین بسیار قوی بوده و به هیچنوع مشکلات اهمیت نمی دهند . وضع دشمن در منطقه ما طوریکه میبینیم روز بروز ضعیف گردیده و در حال شکست و از هم پاشیدن می باشد .

س : در سال گذشته شما چند بار بر دشمن هجوم برده و چند بار حملات تعرضی دشمن را خنثی و بی اثر ساختید ؟

ج : برادر محترم به همۀ شما معلوم خواهد بود که منطقه ولایت وردک بکلی آزاد هست بالخصوص ولسوالی جگه تو که در آن پوسته و یا آثار دیگر روسی قطعاً دیده نمی شود گروپ های چریکی ما همیشه در ولایت غزنی عملیات چریکی خود را اجراء میکنند من در سال گذشته در ولایت غزنی سه بار عملیات اجراء نمودم .

س : برادر محترم شما گفتید سه مرتبه بالای دشمن عملیات کرده اید گفته می توانید بر دشمن ملحد چقدر تلفات وارد آوردید ؟

ج : در عملیات که سه بار بالای ملحدین اجراء شده جمله پنج نفر از ملحدین به قتل رسیده ، هفت نفر آن شدیداً زخمی شدند و ذخیره مهمات زیاد آن در اثر فیر راکت از بین رفته و در عملیات اخیر که در مکتب یک پوسته بنا کرده بودند به اثر فیر راکت های زیاد دو تانک آن تخریب و یک نفر آن بقتل رسیده و دو نفر آن زخمی شده اند سه عراده موتر و دو عراده تانک آن از بین رفته است و درین عملیات مهمات زیاد آنهاهم از بین رفته بود و برای مجاهدین ما به فضل خداوند (ج) کدام خساراتوارد نیامده تنها یک مجاهد ما زخمی شده بود درین برخورد یک نفر از آنها با سلاح خود به مجاهدین تسلیم شد .

س : آیا از نتایج این جنگها راضی هستید ؟

ج : بلی بسیار راضی هستم چرا به نفع مجاهدین ما انجام یافته است .

س : مورال و روحیۀ مجاهدین را چگونه ارزیابی می کنید ؟

ج : مورال مجاهدین ما بکلی اطمینان بخش و عالی بوده و انشأالله همچنان فوق العاده خوب و اطمینان بخش باقی خواهد ماند .

س : شما اسلحه مورد نیاز خود را از کجا بدست میآورید ؟

ج : برادرم به شما بهتر معلوم است که در سال «۱۳۵۸» از طرف حکومت کمونست و ملحد به مردم ولایت وردک تفنگ های «۳۰۳» بر توزیع گردید از آنهاهم فعلاً موجود است و دیگر در جریان جنگها و عملیات از کمونست ها بدست می آوریم .

س : شما حتماً راجع به حل سیاسی قضیه افغانستان حرف های شنیده اید نظر شما در مورد چیست ؟

ج : راستی که چون تازه از سنگر آمده ایم در سنگر هم از طرف بعض برادرها حرفهای مختلف می شنیدیم و آنوقت که در پشاور آمدیم اینجاهم هرچیز را می شنویم اما نظر ما و مجاهدین است که این

حل سیاسی نیست بلکه ضربه به سنگر پرافتخار جهاد ماست و می خواهـد با این دسایس و این نیرنگها سنگر مـا را تیت و پاشان و مقاومت مـا را ضعیف بسازد اما ما اطمینان میدهیم که این چیزها بالای مجاهدین اثری وارد نمی کند چرا که میان ما جنگ نیست جهاد است جهاد مـا بـر ایمان و عقیده یکتا پرستی استوار است و این بخاطر رضای خداوند(ج) است تا زمانیکه در افغانستان در خاک پاک وطن عزیز خود حکومت عـدل الهی را بمیان نیاوریم تا آخرین رمق حیات خود می جنگیم .

س : چه پیامی به مجاهدین ، مهاجرین و جوانان تحصیل کردهٔ هم وطن خود دارید ؟

ج : برادر محترم به مجاهدین سربکف توصیه و پیام من اینست که باید به این پروپاگندها و به این دسایس دشمن فریب نخورند و همانطوریکه با عقیده و ایمان می جنگیم همچنان در مقابل دسایس و تبلیغات دشمن پایدار و استوار بوده آنرا خنثی سازیم تا آخرین رمق حیات خود جهاد خود را ادامـه بـدهیم و بایـد مـا تـا وقتی بجنگیم که افغانستان آزاد گردیده و حکومت عدل الهی برقرار گردد . از برادرانی مهاجری که از افغانستان مهاجر شده اند و این جا در پریشانی زندگی می کنند از جوانان شان توقع همین میبرم که صرف برای بلند بردن سطح زندگی خود و فقط برای آرامی و آسوده‌گی خود کار نکنند بلکه جهاد را هم فراموش نکنند و حتی المقدور در جهاد سهم گرفته و در سنگرها با برادر های مجاهد خود یکجا شوند و جهاد را ادامـه بدهند از برادران تحصیل کرده توقع ما همین است را در جبهات با قوماندان صاحبان همکاری کنند رهنمائی نمایند چرا که بعضی از قوماندان های ما چون سواد ندارند به رهنمائی اشد ضرورت احساس میشود . به داکتر ضرورت داریم به تحصیل کردن ضرورت باالخصوص در حصهٔ تعلیم اطفال آئنـده بسیار زیاد کوشش شود چـرا که انقلاب هست در انقلاب تخریب می شویم در صورت تخریب ترمـیم هم بکار است توقع من از دیگر برادران اینست که در حصهٔ تعلیم و تربیهٔ اطفال چه در داخـل افغانستان و چـه در خارج افغانستان توجـه زیاد نمائند . مـا هم در منطقه خـود ۳ باب مکتب عصری داریم و تعداد شاگردان آن ۲۶۰ نفر و ۹ نفر معلم در تربیه آن مشغول است .

س : لطفاً بگوئید که فعلا شما در کجا زندگی میکنید مهاجر هستید یا در داخل افغانستان ؟

ج : برادر محترم فعلاً در افغانستان زندگی می کنیم ولی از منطقه اصلی مهاجر شده در ساحه هزاره جات در منطقه (شملتو) زندگی میکنم . چون در سال (1358) وقتیکه انقلاب شروع شد ازینکه منطقه ما بسیار همـوار بود و بطور مستمـر تحت فشـار قـوای دشمن قـرار داشتیم بـه آن خاطر ما از منطقه خـود مهاجر شده ایم در منطقه ناور .

س : قسمیکه اطلاع یافتیم دربن اواخر به ولایت وردک قـواء زیاد آمده بود ، گفته میتوانید که هدف از آمدن آنها چه بود و شما چه عکس‌العمل نشاندادید ؟

ج : بلی بـرادر محترم در ولایت وردک در این اواخـر قـوانی زیـاد آمده بود که در مدت چند سال مثال نداشت هدف و مرام این قـوه قرار راپور این بود که بـه تمام ولسوالی هـای ولایت وردک داخـل شوند از آنها مالیات جمع کنند و جوانانیکه تحت سن عسکری بودند به عسکری جلب کننـد و بر مراکـز مجاهدین عملیات اجـراء کنند و آنها را ضعیف بسازند چون در سراسر ولایت وردک از طرف آمرین و قوماندان های برجسته آن تصمیم قاطع در مقابل شان گرفته شده بود نتوانستند که داخل ولسوالی‌های چک وردک ، جغتـوی وردک و یا تنگی وردک شوند تنها در شاهـراه عمومی که بین کابل و قندهـار واقع است خـبر قرارگاه را گرفتند . به اثر بمباردهای زیـاد در ولسوالی جغتو چند قـریه و چند خانه بکلی از بین رفتـه که در نتـیجه پنجـاه نفر شـهید و خـانــه در قـریـهٔ بـنـام «گـودی» و چند خانـه در قریهٔ سـبـز سنگ جغتو از بین رفت مجاهدین هم بالای آنها عملیات زیاد اجراء کردند در حصهٔ شیخ آباد از طرف مجاهدین چک وردک بـه فرماندهی مولوی محمد شیرین شجاعت که آمر ولایتی جمعیت اسلامی افغانستان می باشد عملیات اجراء شد قوای دشمن درینجا عسکر زیاد داشت و مصمم بود که اینجا پوسته بسازد ، در این عملیات که از طرف گروپ های جمعیت اسلامی اجراء شد چهارده تانگ شانزده باب خیمه از بین رفت و به مجاهدین به فضل خداوند آسیبی نرسیده ، چون مرکـز شخص خود ما هم در نراو بود . به اثر فیر طیاره‌هـا و بمبارد ها و به مجاهدین ما کدام خساره سخت واقع نرسیده بعضی از سلاح های ما از بین رفت و ذخیره مواد مانیز از بین رفت بخاطر انتقام این گـروپ ما هم در حصـهٔ خاک خیر بالای ملحدین عملیات اجراء کردند در این جا به آنها خسارات زیاد وارد شد اما بنا برمشکلات مواصلاتی کـدام راپور درست بدست ما نیامده برادر محترم ! آنها بـه خاطر آنکه انتقام از مجاهدین بگیرند و چون نتوانستند داخـل ولسوالی ها شونـد او باز چون از مقاومت و تصمیم قاطع مجاهدین خبر شدند از طرف « شنیـز » که یک ولسوالی دیگر، کـه در ولسوالی جغتـو مین های ضد پرسونل را بسیار زیـاد فرش کرده بودنـد در اثر فیر توپ هـا که بعضی از برادرهای مجاهد ما بـه اثـر مین آنهـا زخمی شدند و دیروز هم یک برادر مجاهـد ما از منطقه آمده انـد بعداً چند نفر دیگر به اثر همین مین ها که درمنطقه زیاد فرش شده بود شهید شدند این هم مبین ناتوانی و شکست دشمن ظالم میباشد . به فضل خداوند (ج) آنها بکلی ناکام هستند .

احترام

پیروز باد مجاهدین صادق در سراسر جهان



وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِن لَّا تَشْعُرُونَ

بخون خفتگان سنگر حق

١

شهید حیات الله

د حبیب الله زوی د کابل ولایت د سروبی ولسوالی د جگدلک د جبهی مجاهد چه د کمونستی رژیم منځ ته راتلو سره ئی خپل مسلحانه جهاد پیل کړ نوموړی مجاهد خپل ژوند د افغانستان مظلوم ملت ته د خدمت په لاره کی قربانی کړ- په ۲۵ / ۱ / ۱۳۶۵ نیټه دو حشی روسانو له لاسه په یو کمین کی په شهادت ورسید ـ انالله وانا الیه راجعون

٢

شهید سید حسن

د نحمد جان زوی د جگدلک د جبهی مجاهد و چه د کمونستی فاسد رژیم په منځ ته راتلو سره ئی سم خپل جهاد پیل کړ او په ۲۵ / ۱ / ۱۳۶۵ نیټه په یوه کمین کی د روسانو له لاسه په شهادت ورسید ـ انالله وانا الیه راجعون

٣

شهید عبدالمجید

برادر شهید عبدالمجید فرزند عبدالقیوم باشندهٔ ولسوالی خلم ولایت سمنگان بوده ، درسال ۱۳۳۳ هجری شمسی دیده بجهان گشود و در جهاد مسلحانه شرکت داشت و بالاخره در محاصرهٔ ولسوالی خلم توسط روسهای متجاوز که بتاریخ اول ثور سال ۱۳۶۱ آغاز و ۱۳۹ روز ادامه داشت این برادر در یک جنگ رویا روی بعد از مقاومت زیاد به لقاء الله پیوست و بدرجه رفیع شهادت نایل گردید .

به تعقیب شهادت برادر عبدالمجید دو طفل اش یکی پی دیگری نیز شهید شدند « روحشان شاد ، یاد شان گرامی و راهشان مستدام »

انالله وانا الیه راجعون

٤

شهید عبدالعزیز

شهید عبدالعزیز ولد حمید بای باشنده قریهٔ حاجی کوت ولسوالی بلخ یکی ازآن مجاهدین جانبازی بود که ازسال ۱۳۵۸ تا پایان سال ۱۳۶۳ یعنی تا آخرین لحظات زندگی اش سنگردار خستگی ناپذیر انقلاب اسلامی مان بود. او بحیث یک قوماندان ورزیده رسالتش را درقبال آیین پاک اسلام واحیای آزادی میهنش بنحو احسن انجام داد و فرجام درجریان یک عملیات بزرگ بالای قوای الحاد و کفر در منطقه سه جوی پس از سه ساعت مقاومت قهرمانانه به شهادت رسید . روانش شاد باد. انالله وانا الیه راجعون.

٥

شهید شاولی خان

د معصوم شاه زوی د جگدلک د جبهی یو تکړه مجاهد و چه د کمونستی رژیم منځ

ته راتلو سره ئې خپل جهاد پیل کړ
نوموړی د وحشی روسانو له لاسه په
یوه کمین کې په ۲۰ / ۱ / ۱۳۶۰
نیته په شهادت ورسیدا انالله وانا الیه راجعون

۶

شهید اختیار

د طاوس زوی د کابل ولایت
د سروبی ولسوالی د جگدلک
د جبهی مجاهد چه د کمونستی
رژیم په منځ ته راتلو سره ئې جهاد
پیل کړ. نوموړی په ۲۱-۱-۱۳۶۰
کال د پرسونل ضد مین په اثر شهید شو
انالله و انا الیه راجعون.

۷

شهید چوت بای

شهید چوت بای ولد محمد شاه ساکن
قریهٔ تاجک ولسوالی شولگرهٔ ولایت
بلخ بزد. باآغاز جهاد مسلحانه در
کشور برای نبرد برضد کمونستها
وتجاوزگران روسی بصفوف رزمندگان
راه حق پیوست . درجریان فعالیتهای
جهادی اش رشادت وشهکاریهای
زیادی از خود نشان داد. تا اینکه
در یک رویا رویی رزمی با قوای
دشمن در قریهٔ تاجک بدرجه رفیع
شهادت نایل گردید . اناالله
و انا الیه راجعون

۸

شهید حبیب الله

شهید حبیب الله ولد غلام داؤد
ازباشندگان گذرمارمل مزارشریف یکی
ازمجاهدین ورزم آوران دلیر و جان
نثاربود که بخاطر تحقق و پیروزی
انقلاب اسلامی افغانستان میرزمید و
درین راه خدمات شایسته یی نیز انجام
داد . بالاخره بتاریخ ۲۹/۴/۱۳۶۴
دریک حادثه کمین گیری دشمنان اسلام
بشهادت رسید . اناالله وانا الیه راجعون

۹

شهید میرزا بدل

شهید مرزابدل ولد عوض بدل
بسال ۱۳۶۰ به جهاد مقدس علیه
کمونستهای داخلی وخارجی آغاز کرد
مدت ۳ سال درسنگرهای داغ جهاد
باصداقت و کمال اخلاص می رزمید
در ۱۸ حوت ۱۳۶۲ حین بر خورد
شدیدی باقوای دشمن کافر در منطقه
کرنی شولگره ی مزارشریف بشهادت
رسید . اناالله وانا الیه را جعون

۱۰

شهید محمد کریم

محمد کریم ولد محمد عظیم مسکونهٔ
کرنی ولسوالی شولگره ولایت بلخ به
سال ۱۳۵۷ پس ازسانحهٔ شوم هفت
ثور به صف رزمندگان اسلام پیوست .
مدت ۵ سال را در سنگرهای داغ و
افتخار آفرین جهاد مقدس بخاطر پیروزی
انقلاب اسلامی سپری کرد وازهیچ
امکانی درین راه دریغ ننمود .فرجام
این مبارز راه حق در ۱۸ حوت ۱۳۶۲
بعمر ۳۰ سالگی درمنطقه کرنی سای
ولسوالی شولگره به استقبال شهادت
شتافت. روانش شاد وراهش درتداوم.
اناالله وانا الیه راجعون...

۱۱

شهید سردار محمد

شهید سردار محمد ولد امیرخان
بسال ۱۳۴۱ درقلعهٔ قاضی گذر
یولدرب مزار شریف دیده بدنیا گشود
برادرمان از مشتاقان صمیمی پیکار
در راه اسلام عزیز وپیروزی انقلاب
اسلامی بوده و ظایفش را ما دامیکه
درسنگرهای جهاد بسرمی برد صادقانه
انجام داد . وی درجریان یک نبرد
رویاروی با دشمنان اسلام در تنگی
شادیان بتاریخ (۱۵) اسد ۱۳۶۴
بآرمان (پاکش مقام شهادت) نایل آمد
اناالله وانا الیه راجعون .

۱۲

شهید سید عبدالهادی (سیدنجم الدین)

شهید سید عبدالهادی ولد
سید محمد نبی آغا باشندهٔ گذر چتگری
شهر مزار شریف که بنام مستعار
سیدنجم الدین شهرت داشت تحصیلات
اش را دردارالمعلمین مزارشریف به
اتمام رسانید . در سال ۱۳۶۱ به

قصد جهاد مسلحانه کمربست و در دوران جهادش ایثارگری‌ها وقهرمانیها زیادی از خود تبارز داد . موصوف بهاثراصابت از کمین‌دشمن کافر در منطقـه دشـت شـادیا ن بتاریخ ۱۳۶۳/۸/۲۰ جام شهادت نوشید وبه لقاءالله پیوست. اناالله وانا الیه راجعون .

او در دوران پیکار مقدسش به پیکار وصداقت واخلاص شهرت داشت .

برادر بابه فیروز پس‌از ۶ سال جهاد ومبارزه مسلحانه بسال ۱۳۶۳ بعمر ۴۰ سالگی بمقام رفیع شهادت نایل گردید .

اناالله‌وانااليه راجعون .

صف رزمندگان اسلام ادامه میداد . بالاخره دربرخوردی مسلحانه باقوای دشمن که بقصدتلاشی به قریه آمده بود.جان به‌جان آفرین تسلیم کرد و مقام شهادت یافت . روانش شاد و وخاطرش گرامی‌باد . اناالله واناالیه راجعون .

دشمن سفاك وبيرحم بايد بداند شعله هاى فروزان انقلاب كه به همت والاى ابرمردان تاريخ روشن شده باشهادت شان خاموش نشده، بلكه شعله ورتر وفروزانتر ميگردد

"امیرجمعیت اسلامی افغانستان"

۱۳

شهید بابه‌فیروز

شهید نیاز بدل ولد عوض بدل مشهور به بابه‌فیروز ازباشندگان قریهٔ کرنی‌سای‌ولسوالی شولگره مزارشریف بود وی در سال ۱۳۵۷ به صف مجاهدین ورزمندگان کفرستیز پیوست

۱۴

شهید قربان گلدی

شهید قربانگلدی ولد چاری درسال ۱۳۲۹ درخانواده متدینی‌پابه عرصهٔ وجود گذاشت . با آغاز جهاد مقدس واردمعارک وصحنه های پیکار مسلحانه باکمونستها و پیروان آنان شد . باثبات ومتانت به جهادش در

۱۵

شهید عبدالله

شهیدعبدالله ولد شیرمحمد درسال ۱۳۳۲ در قریهٔ میر آباد ولسوالی اندخوی ولایت‌فاریاب تولدشد او از آن رزمندگان شجاع وقهرمان‌این‌ولاء بود که‌درطول مدت‌چهارسال‌فعالیت

جهادی‌اش باایثار و قاطعیت برضد کمونزم ، والحاد مبارزه‌مسلحانه کرد ودرفرجام بتاریخ ۲۰ حمل ۱۳۶۰ طی یک عملیات گسترده جام‌شهادت رابسر کشید . اناللهواناالیه‌راجعون .

۱۶

شهیدنورالدین

شهیدنورالدین ولد چولی‌صوفی درسال ۱۳۳۶ در قریهٔ آلتی بولک ولسوالی‌اندخوی ولایت فاریاب‌دیده بجهان گشود . جسارت وتهور این برادرمجاهد زبانزد خاص‌وعام بود . باوقوع کودتای‌سیاه وننگین ثوروارد صحنه‌جهاد مقدس‌شد وباابراز کفایت و مهربانی درمعارک جهاد به سمت سرگروپ یکی از قراء برگزیده شد . بنابرشجاعت ودلیری دربین همسنگرا- نش بنام نورالدین «ملنگ» نیزشهرت داشت هنگامیکه ولسوالی اند خوی مورد محاصره قوای مشترک روسی وایادی آن‌قرارگرفت،برادر نورالدین باایثارگری‌وشهامت‌بی‌سابقه یی بمقابله باد شمنا ن اسلام پرداخت وتاآخرین رمق زندگی‌اش رزمید . بالاخره در ۲۲ حمل سال ۱۳۶۰ درجریان‌همین عملیات بمقام رفیع‌شهادت نایل‌آمد . روحش شا د با د و را هش مستدام اناللهوانا الیه‌راجعون

۱۷

شهیدالله‌بیردی

برادر الله‌بیردی ولد گلدی در سال ۱۳۳۴ در قریهٔ سربند ولسوالی اندخوی فاریاب زادشد.درراه‌اعلای کلمةالله وآزادی زادبومش به نبرد باملحدین وکمونستها برخاست . پس از ابراز قهرمانی‌های زیاد،در۲۲ حمل ۱۳۶۰ طی نبردی بزرگ به آرمان دیرینش مقام‌شهادت نایل‌شد.روحش شادباد . اناالله وا ناالیه‌راجعون

۱۸

شهیداحمدپهلوان

شهید احمدپهلوان ولد محمود بای درسال ۱۳۳۷ در یک خانوادهٔ متدین پابه عرصهٔ هستی گذاشت . چون سرگروپی یکی ازگروپهای‌فعال را درمنطقه بعهده داشت به قوماندان احمد نیز مشهوربود.باوقوع کودتای شوم هفت‌ثور دست بجهاد مسلحانه زده ودر تما م عملیا تیکه بر ضد کمونستها وملحدین صورت می‌گرفت اشتراک میکرد. درماه‌حمل‌سال جاری قوای مشترک‌روسی‌ودولت‌دست‌نشاندهٔ آن‌و لسوا لی اند خو ی‌را بمحا صره کشید ند ، هما ن بو د که جنگ شد یدی‌بین‌مجاهد ین‌وقوای‌دشمن ملحد صورت گرفت . این برادر قهرمان‌طی عملیات بزرگی هنگامیکه ضربات خرد کننده و کوبنده بر نیروی دشمن وارد کرده بود با –۳۷۰– تن از مجاهدین همسنگرش رهسپار دیار با قی شد و به لقاء الله پیوست . روح او وتمام همسنگرانش شاد وخاطر شان گرامی باد . انالله واناالیه را جعون

۱۹

شهیدحامد

شهیدحامد ولد شاهمردانقل درسال ۱۳۴۲ دریک خانواده متدین‌وآزاده وآزادیخواه‌درقریهٔ‌سربند ولایت‌فاریاب متولدگردید.تعلیمات نخستین‌وابتدایی رادرمکتب ابتدایی سربند بپایان‌رساند. ازهمان آوان کودکی‌دارای سجیه‌نیک وحمیده وروحیه آزادی دوستی بود . بابقدرت رسیدن دست پروردگان روس درافغانستان هنگامیکه نوجوانی بیش نبود دوشادوش برادرارشدش حاجی فیض‌الله‌خان فرمانده عمومی ولسوالی اندخوی به‌جهاد مقدس آغاز کرد و تاپای جان قهرمانانه رزمید. بالاخره در ۲۰ حمل ۱۳۶۰ بعمر بیست‌سالگی مقام شهادت‌یافت و به‌لقاءالله پیوست انا لله واناالیه‌را جعون

۲۰

شهید غلام‌جیلانی

شهید غلام‌جیلانی ولد قربان گلدی درسال ۱۳۳۰ درقریهٔ سربندولسوالی اندخوی چشم بجهان فانی گشود . اخلاق نیکو وسیرت حمیده این‌برادر ازسیمایش آشکار وهویدا بود.همینکه ایادی وسرسپردگان روس‌درافغانستان بقدرت‌رسیدند ، برادرما که‌فرماندهی مجاهدین رابعهده داشت بخاطردفاع ازحریم افغانستان اسلامی و احیای

١



٢



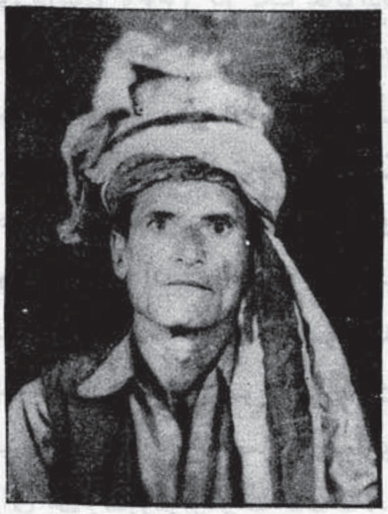
٣



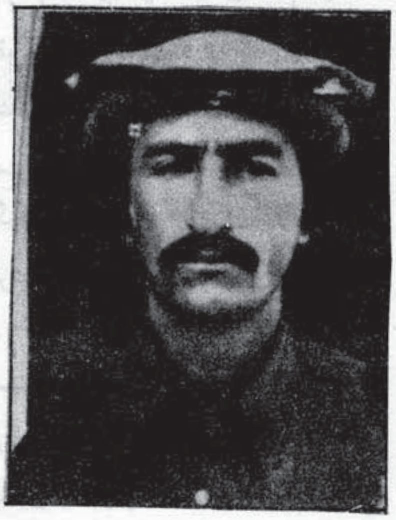
٤



٥



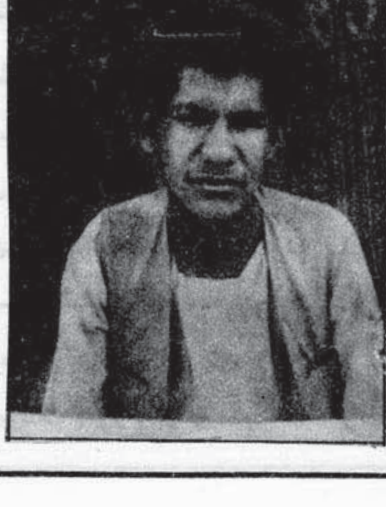
٦



٧



٨



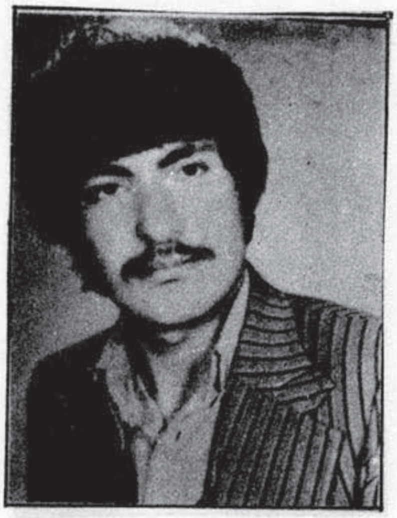
٩



١٠



١١



١٢



١٣



١٤



١٥



١٦



١٧



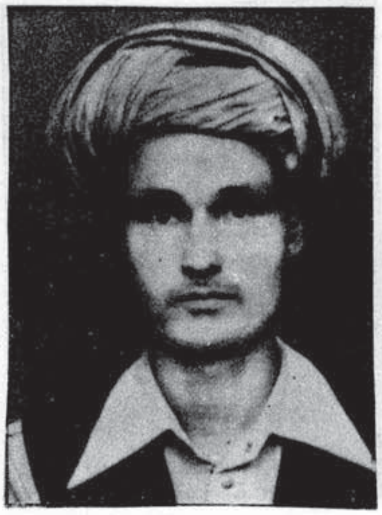
١٨



١٩



٢٠



٢١



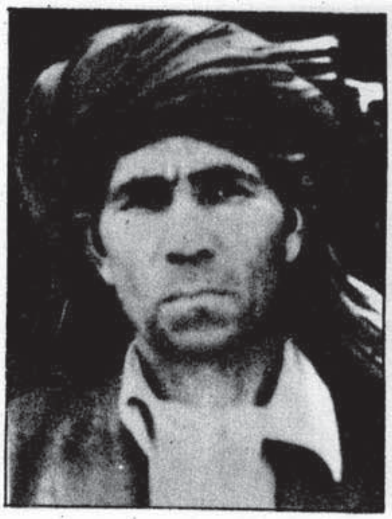
٢٢



٢٣



٢٤



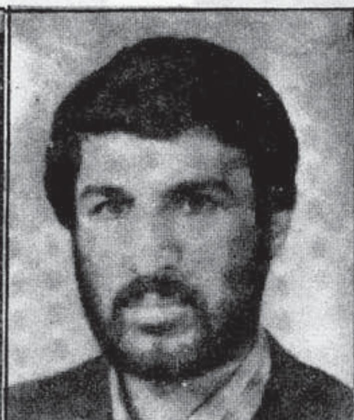
٢٥



٢٦



٢٧



٢٨.



آزادی آن وارد معارک افتخار آفرین جهادشد . تاپای‌جان باالخصام آیین مقدس ومیهنش نبردکرد تا آنکه در ۲۲حمل ۱۳۶۵ به شهادت رسید . یادش‌گرامی‌وراهش مستدام‌باد . انالله و اناالیه راجعون

۲۱

شهید محمد شریف(زلمی)

برادر معلم محمد شریف فرزند محمد برات مشهور به‌زلمی درسال ۱۳۳۵ ه ش درقریهٔ هوس خیل جلوزایی ولسوالی برکی برک ولایت لوگر چشم بدنیا کشود . درآوان طفولیت معلومات اسلا می‌را درمسجد فرا میگرفت . بعدازآن قرار معمول شامل مکتب ابتدایی‌جاوزایی شد وپس در لیسهٔ غازی امین‌الله لوگری تعلیماتش را ادا مه داد . پس ازفراغت ازلیسهٔ نامبرده بسمت معلم درمکتب متوسطه تنگی وردگ ایفای وظیفه میکرد . باوقوع سانحه ننگین وشوم‌ثور وبه قدرت رسیدن ملحدین وظیفه را رها وبه صف مجاهدان راه اسلام پیوست . درنخستین قیام مردم لوگر ازخود ایثار وفداکاری زیادی نشان داد در ماه قوس ۱۳۵۸ به پاکستان هجرت نمود وپس ازاندکی توقف دوباره راه وطن‌به‌پیش‌گرفت‌وبه‌همراهی برادر ان مجاهد وهمسنگرانش راهی جبههٔ برکی برک شد ودرنظم ونسق ورهبری مجاهدین منطقه نقشی مهم ایفا کرد . درسال ۱۳۶۰ بحیث معاون نظامی حوزه ابومسلم خراسانی برگزیده شد ودر بسیاری عملیات های انجام شده، برقوای دشمن‌سهم‌ارزنده‌یی گرفت . اخلا ق نیک و سجیه حمیده اش‌اورا محبوب‌القلوب‌همگان گردانده بود وی در پنج سال فعالیت جهادی اش ازهیچگونه فداکاری وخودگذری دریغ نکرد تا لاخره هنگامیکه‌روسهای وحشی به‌ولسوالی برکی برک هجوم بردند ودست به قتل عام اهالی زدند برادر قهرمان ما با یازده تن از همسنگرانش‌در۲۹/۳/۱۳۶۱ با وارد آوردن ضربات کوبنده وکاری برقوای دشمن متجاوز به ارزوی دیرینه‌اش. (شهادت)نایل‌شد . روانش شاد باد ویادش گرامی. اناللهوانااالیه راجعون

۲۲

شهید خواجه غلام محی‌الدین جامی

شهید خواجه غلام محی‌الدین جامی فرزند خواجه سعدالدین درسال ۱۳۴۲ درخانواده‌یی متدین وبا طهارت درمحل بابا حاجی ولسوالی انجیل ولایت هرا ت دید ه بجهان کشود . بااتمام‌تعلیمات‌ابتدایی درمکتب جبلی‌شامل‌لیسهٔ‌جامی‌ولایت‌هرات‌گردید دردوران آموزش به حسن خلق صفا وصمیمیت در میان همکلا سانش معروف بود . بنابر علاقهٔ خاصی که به فنون نظامی داشت پس از ارتقا به صنف یازدهم درسال ۱۳۵۶ شامل اکادمی څارندوی کابل گردید بعداز فراغت بحیث ضابط ایفای وظیفه میکرد .

بارویکار آمدن رژیم کمونستی در افغانستان اسلامی این جوان قهرمان همانند هزاران هموطن دیگرش وظیفه‌راترک وراهی زادگاهش هرات گردید . درینجا بصفوف مجاهدین کفر ستیز پیوست وباعشق وعلاقهٔ فراوان دوشادوش برادرانش می‌رزمید . باابراز کفایت شهور وقهرمانی در سنگرهای گرم جهاد حسب لزوم‌دید امارت عمومی هرات وقوماندانی فرقهٔ سیدالشهدأ حضرت حمزه(رض) جهت آموختن هرچه‌بیشتر فنون نظامی وتخنیکی به حربی پوهنتون جمعیت اسلامی افغانستان اعزام گردید . بعد ازسپری نمودن‌موفقانه(حپ)وآموزش‌فلمبرداری مشتاقانه عازم جبهات خونین جهاد هرات گردید وبصفت قوماندان کندک پنجم‌فرقه سیدالشهدأ حضرت حمزه(رض) وقوماندان کندک مخابره آن‌برگزیده شد .این برادر قهرمان وظائف محوله‌اش را به صداقت ، اخلاص وعشق وعلاقهٔ زیاد انجام میداد . دراکثر عملیات ها همزمان بااجرای‌مسوولیت های رزمی وحضور درصحنه های جنگ وظیفه تهیه فلم را نیز بعهده میگرفت ودر وظایفش پیوسته موفق بود . در اجرای امور ازتدبر وتفکر کار میگرفت وهمیشه مورد تحسین امارت عمومی هرات

قرار داشت .

با لاخره بتاریخ ٤/۲/۱۳٦۳ دریک نبرد خونین ورویا روی با روسها وسر سپردگان ملحد شان بعمر ۲۱ سالگی به درجه رفیع شهادت نایل آمد . اناللهوانااليه راجعون . روحش شاد ، خاطرش گرامی وراهش مستدام باد.

۲۳

شهید استاد نیازگل

شهید استاد نیازگل د خدای بښلی خوشدلخان زوی په (۱۳۰۵) هجری شمسی کال دوردګو ولایت دسیدآبادولسوالی دتنګی دری د (دولت خیلو) کلی په یوه غریبه دین پالونکی کورنی کی زیږیدلی دی،لمړنی زده کړه یی دخپل پلار لار ښوونی لاندی په خپل کورکی سرته ورسوله اووروسته د تنګی په لمړنی ښوونځی کی شامل شو.

شهید نیازګل لکه څنګه چی د کوچینوالی څخه په کور ، کلی او جومات کی ډیرذکی هوښیار اودښو اخلاقو خاوند ګڼل کیده، همدا شان دخپلو ټولګیوالو په منځ کی په ښو اخلاقو مشهور ؤ .

شهید استاد د شپږم ټولګی څخه دفارغیدو سره سم په (۱۳۲۰ ـ هـ ـ ش) کال د کابل په دارالمعلمین کی شامل او کله چی له دارالمعلمین څخه فارغ شو ،دلمړی ځل لپاره یی د پکتیا ولایت د (زرمت) په ولسوالی کی د ښوونکی درنه دنده په غاړه واخسته ،

شهید استاد دپوره پنځلس کاله ښوونی په دوره کی دپکتیا په ولایت کی ګڼ شمیر باایمانه شاګردان او دحق سنګر سپاهیان وروزل ، نوموړی شهید په (۱۳٤۲ هـ ش) کی دوردګو ولایت دتنګی منځنی ښوونځی ته تبدیل او پوره پنځه کاله په نوموړی ښوونځی کی دښوونکی په توګه پاتی شو .

شهید استاد دثور دننګینی کودتا دمنځ ته راتګ سره سم خپل شازلمی زوی (شهیدنسیم ګل) هم په څنګ کی ودراوه هغوی هغه ځانګړی دوه ټوپکونه چی ډیرمخکی یی اخیستی ؤ غاړی ته واچول اوپه وسله وال جهاد ئی پیل وکړ .

شهید استاد دخپل جهاد په څلور کلنه دوره کی په بیلو بیلو عملیاتو کی برخه اخیستی اوزیات شمیر روسان اودهغوی مزدوران یی مردار کړیدی.

په پای کی د(۱۳٦۱) کال دجوزا داتلسمی نیټی په هغه خونړی نښته کی چی دروسی قواووا ومجاهدینو ترمنځ دتنګی په دره کی وشوه ، استاد دخپل اتلس کلن زوی نسیم ګل سره یوځای په یوه سنګرکی دشهادت لوړ مقام ته ورسید.روح یی ښاد اولار ئی روښانه

(انالله وانااليه راجعون)

۲٤

شهید وزیرګل

شهید وزیرګل دنورمحمد زوی دنن څخه (٤٥) پنځه څلوېښت کاله مخکی دوردګو ولایت دسیدآباد ولسوالی دتنګی دری د (جوی زرین) کلی په یوه غریبه اودین دوسته کورنی کی زیږیدلی دی.دینی لمړنی زده کړه یی دخپل کلی په مدرسه اوجومات کی تر سره کړه .

د خپل چاپیر یال ستونزو په وجه د اوچتو زده کړو څخه بی برخی پاتی شو شهیدوزیرګل د خپل اولاد د حلال رزق موندلو په غرض په تجارت لاس پوری کړ تر څو د ژوند په وروستیو لسو کلوکی د سیدآباد ولسوالی په بازارکی د ځانګړی دکان خاوندشو .

خدای بښلی ته د لوړ دینی زده کړی څخه ښته تقوی ورپه برخه وه.د ملحد رژیم د منځ ته راتګ سره سم یی خپل دکان د ولسوالی څخه خپلی سیمی ته یوړ هلته چی د مجاهدو لیکو نوی طاقت موندلی ؤ وزیرګل د خپلی لوړی ځانګړی پانګی څخه په پوره شل زره (۲۰۰۰۰) افغانی ټوپک او کارتوس واخیستل او تر

(ان الله اشتری من المو منین الفسهم . . .)

سپیڅلی تجارت پیل کړ

شهید وزیرګل که څه هم په خپل کورکی یووزری ؤ شپه او ورځ دمجاهدینو ګروپو سره ګرز یدای نشوای ، خود شپی له خرابی حجره داسلام دسپا ـ

هیانو څخه ډکه‌او ډاډ ورسنګر ګټل کیده ، نوموړی دعملیاتو اوروسی قواه سمی ته‌دراتګ په وخت کی تلوار کاوه ترڅو دنورو مجاهدو څخه مخکی سنګر ونیسی .

شهید وزیرګل د (۱۳۶۱) کال دروژی دمبارکی میاشتی ، په لویه سره‌قواکی دخپل مشر شهید ورور صالح محمدخان سره په‌یوه سنګر کی په‌لس ګونو روسی عسکر مردار کړل ، اود غازی لقب ئی‌وګاټه .

غازی شهید وزیرګل په‌پای‌کی د (۱۳۶۳) کال دذوالحجه میاشتی دعرفات په ورځ په‌داسی حال‌کی چی روسی‌هلیکوپترودشپی‌لخوا مجاهدینو مورچوته شاوخواپه سلګونو عسکر پتی کړی ؤ د (بلغیمچی) په‌غاښی کی دحق سنګرته ډاډ ورکاوه ، دښتی په‌ترڅ کی مجاهدو ورونو دسترګو لیدلی حال دیان لمخی دغازی او شهید وزیرګل سنګر ته دوه ځله‌د دښمن هلیکوپتر تیته شوه اودمردارو جسدونه‌یی‌ورته‌کړل ،کله چه‌دشهید وزیرګل کارتوس خلاصیږی نوپه نیغه ولاړیږی اوپه دښمن وردانګی په‌پای کی ددښمن (سره)ګولی دده‌په (یخه) سینه ونښته اودغه (پسه) څخه مخکی چی نوموړی دهمدی اختر دقربانی لپاره اخستی‌ؤ دخپلو وینو تریولو سره‌ئی سنګر رنګین او شهادت لوړمقام ته ورسیده .

(اناالله وانا الیه راجعون)

۲۵

شهید خان‌محمد

شهید خان‌محمد(مموزی)دکتور خان(مموزی (زوی په ۱۷/۳/۴۵ ه ش کی دکابل‌ولایت د بګرامیو د ولسوالی د مموزائیو دکلی‌په یوه دینداره اوخدای مینه کورنی کی سترګی دنیاته وغړولی .

نوموړی دخپل‌عمر په‌اوه کلنی کی دزده‌کړی په‌غرض د مموزائیو په‌ابتدائیه ښوونځی‌کی شامل‌اووروسته د اتم‌ټولګی لفراغت څخه دشیوه‌کیو په‌لیسه‌کی داوچتو تعلیماتو په غرض شامل شو . اودغه شوق او خاص علاقی لمخی چه‌ددرس اوتعلیم سره ئی درلودله دخپل تحصیل په‌طلائی دوره‌کی مصروف‌وه چه دملحدینونیغنی دثور داووسی‌نیتی کرغیړنه کودتاه په افغانستان‌کی کامیابه شوه شهید خان‌محمد د کودتاله اولی ورځی څخه خپل مخالفت‌له‌ملحدرژیم‌سره‌څرګند کړ شهیدخان‌محمدبه‌همیشه‌دهغی‌ورځی‌دراتلو دعاکوله چه په طاغوتی قصرونو د اسلام شین‌بیرغ ووینی دهمدی هیلی دترسره کیدو لپاره‌ئی د خپلو نورو مجاهدوورونو ترڅنګ په فعالیت او اومسلحانه‌جهاد شروع‌وکړه اودخپل نوی‌ځوانی‌ټولی هیلی‌او امیدونه ئی ددی لاری صدقه کړل‌نوموړی‌دخپلو مجاهدو ورونو سره دکابل په اکثرو حملو او عملیاتوکی برخه‌درلوده ترڅو په ۱۳۶٤ کال دسنبلی په دریمه نیته دچکری دعلاقه‌داری دهوچکی‌په‌تنګی کی د روسانو دکمین سره مخامخ او وروسته له څو ساعته‌مقاومت اودګڼ شمیر متجاوزینو د وژنو ته استولو ئی د دښمن ګولی د زړه په سر وخوړله اوخپلی وروستی‌هیلی‌ته‌ورسید اودشهادت‌لوړمقام‌ئی وګاټه .

اناالله‌وانا الیه راجعون

روح‌دی ښاد اولاردی مداومه‌وی

۲۶

شهید محمد ولی خان

شهید محمد ولی خان د غنی محمد زوی د پکتیا ولایت د خوست لوی ولسوالی د منګسو کلی اوسیدونکی په - ۳۳ ۱۳ - هجری کال په یوه دیندا ره کورنی کی‌زیږیدلی‌دی. د کوچنی والی څخه نیک اخلاقه او پاک نفس ؤ . د ثور د ننګینی کودتا د اول تاریخ څخه ئی په وسله وال جهاد شروع‌وکړه په پوره اخلاص او صداقت سره په ټولو عملیا تو کی بر خه اخیستی وه . او د خپلو مجاهدو ورونو سره ئی نیکه رویه اوښه سلوک درلوده . دهمدغو صفتو له کبله ټولو مجاهدینو د ده سره مینه‌او محبت درلوده بالاخره په ۲ - ۳ - ۶۵ ۱۳ نیته دروژی دمبارکی میاشتی په‌١٤ تاریخ په شهادت ورسید اناالله‌وانا الیه‌راجعون.

٢٧

شهید فریدون (احسان)

فریدون «احسان »فرزند محمد علی در سنهٔ ١٣٣٨ در یک خانواده متدین در منطقه ده افغانان ولایت کابل چشم بدنیا گشود . بعد از فرا گیری تعلیمات ابتدائی بەلیسه عالی نادریه به دوام تحصیل خود پرداخت .

با وقوع کودتای ننگین هفت ثور فریدون « احسان » با شور و شوق اسلامی و میهن دوستی که داشت بر علیه کمونستهاوملحدین بەمبارزه برخاست اوهمیش در لیسه نادریه در تظاهرات و اعتصابات سهم بس مهمی داشت چند ین بار از طرف خاد و قوای امنیتی خود فروخته تهدید گردید تا اینکه در سال ١٣٦٠ توسط عمال سر سپرده روس دستگیر و مدت یکسال را در زندان پلچرخی به جرم عشق بەوطن و دین‌اسلام و آزادی زندانی گردید وبعدازفشارهاوشکنجەهای زیاد هنگا- میکەنتوانستندا ی ازنزداودبدست آورند رها شد همین بود کەاین فرزندمسلمان و مبارز دست‌به مبارزه مسلحانه بر علیه دشمن زده تااینکه بعد از مدت سه سال جهاد مقدس بر علیه کمونیزم در یک نبرد رویا روی با روسهای وحشی و تجاوزگر کەبتاریخ ٢١ ماه اسد سال١٣٦٤ درمنطقه چکری ولایت کابل‌صورت گرفت به عمر ٢٦ سالگی بەشهادت رسید .

انا لله و انا الیه راجعون .

٢٨.

شهید نجیب‌الله (صادق)

شهید نجیب‌الله «صادق » فرزند مرزا جانی‌آغادرسال ١٣٤٢ دریک خانواده متدین در ولایت کابل چشم به دنیا گشود . بخاطر جهاد بر علیه تجاوز گران‌روسی تحصیلات خودرا نیم تمام گذاشت،وی‌با شورو شوق اسلامی که داشت به جهاد مسلحانه بر علیه دشمن شروع کرد.

بعد از مدت چهار سال جهاد مقدس در یک نبرد رویا روی با دشمن ملحد بتاریخ ٢١ ماه اسدسال ١٣٦٤ در منطقه چکری ولایت کابل بەعمر ٢٢ سالگی جام‌شهادت را نوشید . انالله‌وانا الیه راجعن .

اسلام دین...

رفیع برای مخاطب و تزئین راه ها و گلپوش‌جاده ها و موترها و مسدودیت راه ها بوسیله سیم خاردار وغیره‌وجود نداشت ، وفرد سخنران و مسئول‌بدون مانع در میان همقطارانش بصحبت میپرداخت . تشکیلات کنونی امروزه وسیستم و اطاعت آنها از ارگانها طوریست که در اسلام فقط یک تعبیر دارد و آن بردگی و غلامی ، نه اطاعت . زیرا اطاعت‌ازحکم خدا(ج) صورت میگیرد وحکام تا وقتی‌اطاعت میشوند کەپیرو وامرخدا(ج) وپیامبرش باشند،والا ، اطاعتی وجود ندارد «لاطاعة لمخلوق‌فی معصیةالخلق » جشن‌ها و مراسم‌بقدرت رسیدن‌رژیمها و سالگره های حکام هم‌جای دراسلام ندارد که امروزه بخش اعظم هزینهٔ دولتها را بخود اختصاص میدهد . وشاید نبودن همین پدیده های‌جاهلی در اسلام ، یعنی تشریفات اداری ، بزرگی‌وچاپلوسی‌وجشن ها و پایکوبیها وغیره‌وسوم و عادات خرافی حکومات کنونی سبب شده باشد که بسیاریها اظهار بدارند کەدین از سیاست جداست ، اسلام را به اجتماع کاری نیست‌ودین کجا _تشکیلات اجتماعی وغیره کجا؟!

بلی ! اسلام با قاطعیت اظهار میدارد کەاگرهمین‌چیزها سیاست ، تشکیلات واجتماعیت باشند . اسلام از آن‌ننگ دارد ، در حالیکه اجتماعیت و حکومت دو اصل جدا ناپذیر اسلام اند و بیان مفصل آن نیاز بمطالعات فراوان دارد .

پایان

رهبری ...

وړ کول کیدل . پدی خطرناک اوویروونکی حالتکی به منافقانو او سست عنصرو کسانو ویل : محمد مونږ ته د کسری او قیصر د خزانو وعده راکوی ـ پداسی حال کی چه مونږ دویری دلاسه قضای حاجت ته هم د باندی نشو وتلای ... اما د خدای پر کمک اعتماد کونکو او باور لرونکو بل ډول موقف درلود چه قرآن کریم نوموړی موقف دارنګه څرګندوی :

«کله چه مؤمنانو د کفارو ډلی ولیدلی وئی ویل دا د خدای او د هغه د پیغمبر وعده ده ، او خدای او د ده پیغمبر رښتیا ویلی دی . او بی لدی چه (دغی پیښی ودوی) ایمان او خدای ته تسلیم پیاوړی کړ (نور څه ونشول) د مسلمانانو څخه ځینو میړونو د خدای سره په خپله وعده کی وکړه، ځینوئی خپل قرارداد پوره کړ او (شهادت ته ورسیدل) او ځینی نوری انتظار باسی ، او دوی په خپل ایمانکی هیڅ ډول بدلون را نه ؤ ست .

اسلام نن ورځ دسختی مقابلی Chilling سره مخامخ دی ... د قومیت په نامهٔ د نشنلستی مقابله او د وطنولی په نامه د سمت پرستی مقابله ، د سوسیالیزم او اجتماعی سمون په بهانه د الحاد مقابله او د علم او مدنیت په نامه د استعمار مقابله..

اسلام په داسی موقف او حالت کی باید څمتونه راوپاروی ، او په پوره ډاډ او هیله منلهٔ سره خپلی هڅی او تلاشونه مخ په وړاندی وخوځوی او رښتینی مؤمنان باید پدی لاره کی یوازی د لوی څښتن تعالی څخه مرسته وغواړی ، ځکه بری یوازی د خدای له لوری دی .

«وما النصر الا من عندالله»

حقیقت جهاد...

مر زبندی حق وباطل :

خداوند متعال در حمایت حق، به تاکید و اظهار ضرورت مصلحت جنگ اکتفانورزیده، بلکه تصریح نمود :

الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلو اولیاء الشیطن ان کیدالشیطن کان ضعیفاً(نساء ـ ٧٦)(آنها یکه ایمان آورده اند ، در راه خدا(ج) می جنگند وآنهائیکه عصیان نموده، به کفر رجوع و در راه طاغوت ، در پیکار اند، سپس با اولیای شیطان بجنگند . چه اینکه حامی جنگ شیطان مردود است، هر آئینه بر شیطان ضعف مستولی است .)

این قول حد فاصلی است که میان حق و با طل مرزبندی نموده میگوید : آنهائیکه در مسیر ظلم و طغیان ، بجنگ برخاسته اند از اصحاب شیاطین بوده و دسته ایکه بخاطر برچیدن بساط فساد و فتنه در تلاش بوده ومی رزمند مجاهدین راه خدا(ج) اند .

جنگی که غایه وهدف اصلی اش ، ضربه زدن به صلح وامنیت، ایجاد ترس و وحشت، غصب حقوق دیگران وبالاخره راندن مرد م مظلو م از شهر و دیار شا ن با شد ، پیکا ر یست فی سبیل ا لطا غو ت ، که چنا ن جنگ ازوظا یف اهل ایما ن نیست. وظیفهٔ بزرگان خدا(صالحین ونیکان) جهاد فی سبیل الله، علیه طوا غیت وسر کشا ن مفسدین وفتنه برا نگیز انی است که برضد فرا مین واوامرخا لق د اد گستر عمل نموده ویقیناً که نصرت خداوندی باایشان خوا هد بود.

درس های..

پی برده صدابرآوردند : «خدایا هیچ یکی ازمارا مجال رسیدن بحکمت ودانایی تونیست »

وقتی فرشتگان نسبت نداشتن علم ودانش عمومی از توضیح اسماء ، خواص وکوایف گوناگون اشیاء عاجز ماندند آنگاه نسبت به تمام اشیاء ازآدم (ع) سوال شد وی هرچیزی راچنان بسرعت بفرشتگان بیان کرد که ایشان بحیرت افتادند و بردانش وسیع اوقناعت کردند .

تفسیرتحت عنوان (فائده) مینویسد : ازین داستان ثابت میشود که علم بر عبادت افضل است. فرشتگان باوجود آنکه ازتمام گناهان پاک بوده و در عبادت(تعمیل اوامروخودداری ازنواهی) ازبشر برترند ، اما چون در علم و دانش ازان ها کمترند لذا خلعت خلافت به انسان بخشوده شد وفرشتگان هم به این دلیل تسلیم شدند .

• عبادت خاصهٔ مخلوق است ولی علم ازصفات الهی است ودروجود هرخاینه کمال مستخلف عنه لازم باشد. این بود درسی از قرآن در مورد ارزش علم و دانش .

جنایات روس...

گرچه امان‌الله‌خان در آغاز کار خویشتن‌دار بود واز هر نوع اقدامی که با دین و معتقدات مردم تضاد داشت احتیاط می‌کرد، اما اشتباه بدی که از سفر اروپا گرفت نیز حساسیت و عقده در برابر انگلیس‌ها و احساس غرور و خودخواهی او، همه عواملی بود که روس‌ها توانستند با درک آنها، علایق وتوجه او را بسوی خویش معطوف دارند وآنرا بنام تجدد و نو آوری به اقداماتی تشویق کنند که در آن‌روزگار اصلاً مردود و غیر عملی بود.

اینکه باندهای پرچم و خلق از وی ستایش می‌کنند و علی‌الرغم تضاد کمونیزم با سلطنت ونظام شاهی ترسان در بارهٔ او توجیه و تعبیر دیگری می‌یابند، همه ناشی از نزدیکی امان الله خان با روس و مساعد ساختن زمینه رهیابی و نفوذ بلشویک‌ها در افغانستان بوسیله اوست. و در واقع او بود که برای اولین بار با انعقاد پیمان دوستی با روس، کلید محاصره و استثمار کشور را در دست کثیف‌ترین مردم دنیا داد و فتح بابی شد برای تطبیق نقشه‌های استعماری روس که "پطر" آنرا طرح ولنین بروی صحه گذاشته بود.

آخرین تلاش‌های روس برای بقای امان الله‌خان

سرانجام قیام‌های اقوام مختلف افغانستان بر ضد امان‌الله‌خان با فجیع‌ترین وضعی سرکوب گردید و صدها عالم ودانشمند توسط عمال او بقتل رسید. مردم‌وعلمای کشور در صف حبیب‌الله کلکانی پیوستند و او را بر امیر امان‌الله خان ترجیح‌دادند. و در نتیجه موصوف ارگ را ترک گفت و عازم قندهار گردید. او هنوز در قندهار بود که روس‌ها بدوی وعده کمک دادند وغلام نبی خان پسرغلام حیدرخان سپه‌سالار چرخی را که شهیددار سفارت کابل در مسکو بود، باتعدادی از عساکر روسی راهی افغانستان کردند. غلام‌نبی‌خان در ثور ۱۳۰۸ هـ از راه بندر "پتکی‌سر" به مزار شریف حمله کرد و آنجا را به تصرف خود در آورد. همزمان با حمله غلام نبی خان از راه ترمز، روس‌ها نواحی مزار شریف و حیرت‌آباد، ایبک و تا شقرغان را بمبارد می‌کردند. علمای دینی بسرکردگی مرحوم دد ملا آدینه مشهور به ده ملای عرب باشترغانی فتوای جهاد صادر نمودند. مردم و طالبان مدارس در اثر آن دعوت، کفن می‌پوشیدند و با چشمان سرمه کرده و پیکرهای عطرآلود به جهاد می‌رفتند و به خلعت شهادت سرافراز می‌شدند. در حمله غازیانی که در این جهاد شرکت داشتند و در برابر روس‌ها شدیداً مقاومت می‌کردند و مبارزه و جهاد را رهبری می‌نمودند، میرزا محمد قاسم خان مزاری، خلیل‌الله خلیلی وجنرال میر علی کوهدامنی و پیشوای علمای آنجا، ده ملای عرب‌بودند.

حبیب‌الله کلکانی که ارگ را در اختیار داشت، ابراهیم بیگ‌خان را که از مردم لقی و یکی‌از سواران بسمه‌چی بود و در کابل می‌زیست با سید حسن و تعدادی افراد جنگی به مزار شریف فرستاد تا در برابر هجوم روس‌ها مقابله کنند..ولی تا رسیدن ایشان بدانجا، غلام نبی خان مزار را ترک گفته بود. بنابراین ابراهیم‌بیگ به دره صوف رفت تا یک تعداد عساکر روسی را که در آنجا قرار داشتند مغلوب کند و بدانکار موفق گردید. البته آنطور که بعضی از مو سفیدان حکایت می‌کنند، خود امان‌الله نیز از قندهار تلگرامی به غلام‌نبی‌خان اطلاع می‌دهد که دست از جنگ بکشد. (۱)

واقعیت این است که روس‌ها حتی نیم قرن قبل به‌افغانستان لشکرکشی کرده‌اند و به‌بهانه طرفداری از امان‌الله خان میخواستند کشور ما را اشغال کنند، منتها ابزار و مهمات آدم‌کشی امروز در دستشان نبود، ورنه آنروز هم مثل امروز دلیلی برای خود وضع می‌نمودند و افغانستان را به حمام خون تبدیل می‌کردند. ولی حیف که این همه تجارب و شناخت از ماهیت روس و اهداف ایشان هرگز گردانندگان امور اداره و سیاست افغانستان راهوشیار نساخت و پای نحس این خرس قطبی را از کشور ما قطع نکردند.

نظام سیاسی..

نظرانی که امت آنها را اهل اختصاص در برخی از امور میدانند وصاحب ادراک در مصالح پنداشته میشوند و میتوانند از طریق دلیل،گفتهٔ خود را ثا بت گرد انند

شلتوت علاوه می کند : که اولی‌الامر هر گاه تنها امراء و حکام گفته شوند ، صحیح نبوده و چنین نظریه مخالف مبدأ شوری است و این امر سبب می گردد تا ملت را محکوم حکام ظالم و جاهل و مفسد گردانید وبهمین‌صورت‌اگر اولی‌الامر کسانی گفته شوند که تنها در فقه اسلامی واردندو بنام‌فقهاء ومجتهدین یاد شوند ، صحیح دیده نمیشود زیرا این دسته مردم باوجود معرفت به فقه ولغت و سنت، بسیاری از امور مردم را نمیدانند . خلاصه اینکه:

به این ترتیب سلطهٔ عامه در اسلام شکل می گیرد و کامل‌میشود. زیرا این (نص قانونی) برای بعضی اشخاص حق میدهد تا تنفیذ اوامر خود را بر دیگران قابل قبول قرار دهندو سلطهٔ‌عامه را از نگاه‌شرع صبغهٔ قانونی بخشند .

نص مذکور،بطاعت‌اولی‌الامر را واجب گردانیده وبرای استحکام اوامر این هیئت قوت الزامی می بخشد تا صلاحیت خود را در زمینه اصدار حکم،موکد گردانند .

ملت مکلف می گردد تا این اوامررا قبول نموه‌وتابع آن باشند، که نباید گفت مردم تابع شخصی از اشخاص بوده ویا خارج از دائرهٔ توحید ربوبیت اند، زیرا مردم دراینصورت جز به حکم خداوند و حکم رسول اوعمل نکرده اند ویا حکمی که خود از کتاب وسنت استنباط نموده اند .

والله‌اعلم

باقی دارد

طفلِ اشک

اُستاد خلیلی

در رگم خون، در برم دل، در تنم جان مرده است
وای بر من طفل اشک من بمژگان مرده است

تیره روزیهای ما پایان ندارد ای دریغ
در سپهر ما مگر خورشید تابان مرده است

شعر بر لب، شور بر سر، نشئه در می، می بجام
ساز قانون طرب در بزم امکان مرده است

زندگی جز رنج و درد و بیم مفهومی نداشت
وای بر آن کو به شوق آب حیوان مرده است

نی پیام از آشنای، نی نسیم از گلشنی
کس نمی‌آید مگر باد بهاران مرده است

شهسواری کو که در میدان سرافرازی کند
شیرمردان از غم سر در گریبان مرده است

جای لاله خون دمد در کوه و صحرای وطن
آه پنداری چراغ شاه مردان مرده است

جاودان مردیکه یکجا مرد در راه شرف !
وای از آن خاینکه در صد جا بپیمان مرده است



آری! این آزاد مردانند که پلان نابودی روس و مزدورانش را طرح می ریزند

